۱

باب طهارت استنجا وضو غسل تیمم وازاله مطهرات آب ارض آفتاب
زمین استحاله منی وسنگ کمسار انتقال انقلاب غیر اسلام مسح بطاهر تبعیت نقص زوال عین
نجاسات بول غایط سگ خوک کافر خون منی شراب فقاع شیره جوشیده ودیه صلوة یومیه
یومیه عیدین جمعه نماز طواف آیات نماز میت نذر اجاره قضا نذر نماز خوف صلوة مستحب
یومیه نماز رسول نماز امیرالمؤمنین نماز فاطمه نماز جعفر اعرابی طلب باران عید غدیر حاجت
ماه رمضان روز مبعث شب مبعث روز مباهله لیلة الرغایب نیمه رجب نیمه شعبان زیارت
شب عید نماز هدیه میت ساعت غفله سفر عاشورا نوروز استخاره نماز حاجت
اجناس که زکوة واجبست دینار درهم گندم جو خرما مویز شتر گاو گوسفند زکوة سنت اسب
مال که صاحب زکوة ساقط کرده باشد مستغلات دیگر اجناس غله غیر جو وگندم مال از تصرف برآمده
مال مشتبه مال تجارت مال طفل نابالغ نصاب زکوة طلا از بیست نیم از نقره دو صد درهم پنج درهم
جو وگندم وخرما ومویز سیصد صاع شتر پنج گاو سی گوسفند چهل مستحقان زکوة فقرا مساکین عامل
زکوة مؤلفه بنده مکاتب وغیره غارمین سبیل الله ابن السبیل سا[illegible] صاع کمین تبریز سر[illegible]
اسب عراقی دو مثقال طلا والا یک مثقال صوم مبطلات آن خوردن آشامیدن انزال وطی [illegible]
بآن تا صباح کرد دود غلیظ عمدا قی کردن عمدا ارتماس دروغ بر خدا و رسول صوم واجب
قضای ماه رمضان اجاره قضای پدر نذر کفاره شهرین اعتکاف در روزه کفاره غیر شهرین صوم
حرام عیدین یوم الشک بقصد ماه رمضان صمت وصال روزه سنت زن بی اذن شوهر روزه سنت کنیز
وغلام بی اذن مولا روزه بیمار روزه مسافر بنیت فرض مکروهات روزه شم مفتحات زدن
از آتش حقنه سعوط نقطه بسم وگوش وسرمه رباحین کشت در آب و ثوب تر پوشیدن اقسام حج
تمتع از مرد دو دوازده دور است و آن واولی از اهل مکه کم از شانزده فرسخ میقات حجه جحفه اهل اسلام
یلملم یمن قرن المنازل راه طایف بطن العقیق اهل عراق ذوالحلیفه اهل مدینه احرام اول ذوالقعده حلق
موی سر کردن ناخن تراشیدن ناخن گرفتن و مسواک نمودن غسل احرام کند نماز احرام گذارد وبار [illegible]

باشد وتلبیه گوید طواف که نموده بعد از آداب حج نکرده باشد احرام بسته حج با تمام رساند وقف الیت
ثبت بکیست ایجاب قبول مطلق دوام قبض موقوف علیه اخراج تعیین ملکیت آن ممکن باشد
بیان مصرف موقوف علیه موجود باشد در تصدق هم بدستور آزادی بنده وجوب کفاره
یا نذر یا عهد اما سنت آزاد کردن بنده مؤمن وهفت سال خدمت کنند مکروه آزاد کردن غیر مؤمن وعاجز
کسب حرام آزاد کردن کافر آزادی بنده بمباشرت وسرایت وملک عوارض است مباشرت آزاد
کردن ومکاتبه وتدبیر وام ولد بودنست تدبیر آنست که آقا گوید تو آزادی بعد از فوت من وام ولد آنکه
از آقا حامله شود سرایت غلامی را که نصف از او باشد آزاد کند آن نصف شریک او نیز آزاد میشود و قیمت
آن باید داد ملک از محرمات باشند مثل پدر مادر جده جد فرزند فرزندزاده خواهر عمه خاله خواهرزاده
برادرزاده عورت عوارض کور شدن جذام ناقص کردن بزرگی قبیله اسلام لا وارث آزادی پدر
جهاد بر کسی که واجبست اول مرد عاقل بالغ آزاد غیر مکاتب و تدبیر واجب نیست جوان وپیر
سال که شیخ فانی را واجب نیست عالم علم جنگ سالم که کور و لنگ نباشد قادر باشد که بر مفلس باخرج
لازم نیست مانند چو قرض دار نباشد که زر مردم بسوزد و برضای والدین باشد مگر رسول و امام تمام اورا نخواند
وقت اذن والدین شرط نیست اما جهاد آنکه غیر خدا پرست باشند مثل بت پرست وستاره پرست
آنها آنکه هیچ چیز نپرستند مثل دهریه وملحد وطبیعه واجب تا مسلمان شوند یا کشته شود با اهل کتاب مثل
جهادست که جزیه قبول کنند یا کشته شوند وجزیه فقرا حضرت امیرالمؤمنین علی دوازده درهم و از متوسط
درهم واز غنی یکصد وچهل درهم هر سال فرموده بودند که بگیرند [illegible] اول بیهال بیاع [illegible]
اذن دویم اجرای حکم اسلام سیوم ترک ضرر چهارم ترک زنا پنجم ترک فتنه ششم ترک قطع طریق
ترک جاسوسی هشتم ترک قتل مسلمان نهم ترک سب دهم ترک محرمات در شهر اسلام یازدهم خانه خود
بلندتر از خانه مسلمان نکنند زحمت ففر ننوشند مصحف نخوانند اگر ظاهر باشند مالک نمیشوند در حوالی کم
... کن شوند با خوارج و باغی جهاد می باشند اگر با اهل اسلام ضرر رسانند تا زمانی که ضرر ترک کنند
یا اسلام برایند چون شکست خورند واجب جنگ ترک نمودن [illegible] برای حصول نعمت [illegible]

مطرت باز بجز نفس در طاعت شرط ان عقل و بلوغ و اختیار که با کراه نباشد و قدرت که ممکن باشد
نه و قدرت او و جبت و اباحت که مثل طلاق زوجه و روزه سفره و یک رکعت نماز و زن بی اذن شوهر
و غلام بی اذن مولا نذر نکند سوگند غموس حرامست دیگر کفارت ظهار و قتل مومن خطا و کفیو برید ان و افطار
روزه نذر معین یا روزه رمضان و خلاف نذر و خلاف سوگند و عهد و جامه در بدن در عزای زن و فرزند
عتق بنده یا شصت روز روزه یا شصت مسکین طعام دادن دیگر سوگند برات خدا و رسول و افطار
روزه قضا بعد از ظهر و کسی که از نذر عاجز شود الطعام ده مسکین عقد شوهردار و یا زن عده دار و پنج من تبریز از
و کفارت افطار بحرام روز رمضان کفارت جمیع است بیع و شرا حرام مثل سگ و خوک و نجاسات و آلت
قمار و آلات ساز و چوب بت تراشی و تریاق فاروق و تصویرات و حشرات مثل مار و کژدم و کتب منسوخه و کتب
سحر و جمیع غنیمات و چیزهای مغشوش مثل موم و چربی درهم و آب شیر درهم کرده فروشنده و بیع مثل شیر در رگ
مال غصب و چیزهای مشترک مانند آب دریا و نامعلوم مثل آنچه در شکم باشد یا هرچه از دریا برآید از قود
هرچه سنگ غیر قیمت درم فروختن و فروختن فرض و تمسک و خرید و فروخت ارزد و بنده که یخته و مین در
دسلم و سلف خریدن گوشت و نان پخته و آنچه وصف ان نتوان کرد و دیگر شیرهای نارسیده و میوه های
غیر طاهر و کس دیوانه و متاع کردن بی اذن مالک و بیع معتکف مکاسب مکروه غله فروشی و بنده و کفن و جوالهای
و باغی و حجامی و سلاخی و قصابی و قابله و زرگری و صرافی و ملک فروشی و آب نهر و تجارت مال یتیم
مزد کتابت قران و طلاکاری قران و درونان معامله با ظلمه و معیوبان میر و حس مجوس
گرا از او شود سلاح با عدای دین فروختن اما سنت بیع و شرا استخاره بو فا بودن کم خوردن زیاده
فروختن دعای منقول سه نوبت تکبیر و شهادتین خریدار عالم بو سید اولی دانستن یا تنگ فایده قانع بودن
عیب متاع گفتن قسم ناخوردن در معاش حد وسط اختیار کردن مخفی داشتن مال خریدن املاک بعد از
خریدن کنیز و غلام تغییر اسم دادن و شیرینی با ایشان خورانیدن و تصدق کردن صحت بیع و شرا عقل بلوغ حریت
ایجاب قبول بلفظ صیغه جایز التصرف ملکیت و تعیین کردن جنس قدرت تسلیم و تعیین کیل یا وزن یا عدد
بیع و نقد و نسیه و سلف و مرابحه و سلم و تولیه و مواضعه در بابی گذشته بود بیع خیار خیار مجلس خیار حیوان خیار شرط

خیار تاخیر خیار تفضیح خیار رویه خیار غبن خیار عیب خیار تدلیس خیار اشتراط فسخ خیار شرکت خیار
صعب خیار البعض خیار تفلیس خیار تلف خیار اجارت اما ارث متاعی توان نمود که از ان نفع توان گرفت
و قابض توان باشد و شفعه در ملک مشترک باشد که بخش نکرده باشند و قابل نقل و تحویل نباشد
و یکبار تصرف نیامده باشد مثل میراث و هبه در حیوان خلافی است و در انچه قابل قسمت نباشد شفعه
نیست مثل خانه حوض دوراه رود و دیگر زیاده از دو شریک نباشند و حصه مثل میراث نباشد که به یکی منتقل
نتوانشد و هبه نباشد و مسلم باشد که شفعه در غیر مسلم نباشد و طلب شفعه فی الحال کند نه بعد از مدتی
و اگر این شروط نباشد شفعه نرسد اما بیکه ممنوعند قرض دار و نابالغ و سفیه و دیوانه و مریض متاع فروخته و
بندگان و مال گروی اما ضمان مال و حواله غیر مثل ضامن مالست کفالت ضامن بدن شدن است اما صلح
از توابع بیع است و آن واقع میشود میانه دو کس یا جماعت مثل زن و شوهر و قوم و قبیله باید که صورت
مباح داشته باشد و چیزی در عوض صلح و بهند تا منعقد شود و اگر چنین نخواهد نباشد ترک منع نزاع گویند
اما اجاره عاقل بالغ هوشیار بر چیزیست که معین باشد و توان تصرف نمود و نفع از ان بردن و اصل ان
باقی ماند برای صاحب آن که و عدم که بر آید توان روان نمود مثل طعام و میوه برای خوردن و زمین که نفع
از ان ممکن نباشد و یا نفع مباح نباشد و جای اجاره و مدت هر دو معین باشد اما اجاره حرام مثل قمار و آلات
ان و نرد و عمل خمر و نقاشی صورت و نوشتن شعر باطل و سگ و شیر و خرس و خروس جنگی و پیش نمازی نماز و مجنون
و گوسفند نر برای ماده یا جنگ اجاره معلم قران و نماز جمعه و کناس و نوحه و فحش دیگر هر دو کس ضامنند اول
مستاجر با تعدی و تقصیر و دیگر گازر و حمال و ساربان و سایس و ملاح و طبیب و کحال و بیطار و معلم و ختنه
کننده و دندان کشنده و خیاط و طباخ و جولاه و خباز و چوپان و حمامی اما عاریت مانند اجاره است و ضمانت
در جهت جا اول تقصیر محافظت و خلاف قرارداد و در رضای عاریت دهنده به دیگری دادن بی رضای مالک
و ضایع ساختن و ملاحظه ناکردن و بعد از کارسازی کاهل در رسانیدن به مالک هر چه ما داون نمودن
هم چنین غصب نیز ضامن است [illegible] ضمان شست
جهار [illegible] اجاره و عاریه و غصب ذکر [illegible] کردن

بر راه و آب ورز زراعت بستن که بکس ضرر رساند و نقش زدن و بازکردن سر ظرف کسی و در خانه کسی و
سر او و حار روای خود و دلال و باغبان و مزارع و شریک و وکیل خرج و کسی که مالی یافته باشد باز گم کند
و نکاح به فارسی ضارب زن ناشزه که تلف شود و شخصی که بسته و زن خواه مادر باشد و خواه دختر و خواه زن و کشنده
آدمی و کشنده حیوان مال دیگری و نقصان کننده زراعت یا درخت بریدن و کندن بیخ دیوار که ان افتد
و کشیدن ستون که خانه فرو افتد جمیع ضامن نقصانات انها باشند دیگر احکام مزارعه و مساقات و شرکت
و مضاربه و وکیل و مسابقه و رمی و جعاله و لقطه و ضاله و احیای اموات و حریم خانه و راه و دیوار و شهر و نهر
و مجاری آب و چشمه و قنات **دیگر** در مشترکات مانند مسجد و شارع و موقوفات و معادن و سرای و آب
دریا و نهر و چشمه مفصل مذکور است **النکاح** واجب و سنت و مباح و مکروه و حرام است مباح و غیر
ان سنت است و دوام و متعه و ملک شرطان اسلام ایجاب مهر دوام با ذکر مدت نا خوبی با اذن مولی
و زیاده نبودن چهار زن یا دو کنیز **اقسام عقد** محرمات زن خواستگاری کرده دیگری و زن در عده و
وکیل برای خود چهارم محرم به حج پنجم زن کافر و مرده کافر ششم غارت شاره دیگر اولیای عقد جد و پدر است
ما مالک حاکم شرع **المحارم** مادر و جده و عمه و خواهر و خواهر زاده همچنین رضاعی و فرزند زاده همچنین رضاعی عم
و خاله و برادران نیز بدستور پدر و جد هر چند بالا رود و برادر و برادرزاده رضاعی و غیره و فرزند و فرزند زاده
و عم و خال دیگر و دختران زن و دختر زاده ها و زن پدر و کنیز پدر که مدخول او باشد و زن و فرزند همچنین رضاعی
و حکم رضاع درست **محارم** که بسبب حرام میشود **ده** باشند مادر زن و دختر زن پدر زن فرزند
رضاعی و زنان شوهر دار یا صاحب عده اگر زنا کند حرام موبد شوند زنان محرم که در بسته نکاح کنند
کر و گنگ که شوهر کرده شما زنا کرده مادر و خواهر کسی که با او لواطه کرده حرام موبد شود بر مرد لاطی زنان که سه
طلاق داده و کنیزان شش مرتبه طلاق داده باشند و دختر نابالغ که مسکین او یکی شود دیگر جامع حرام
موبد نشوند مسلمه دو خواهر عقد نماید و با مادر و دختر او هرگاه یکی را طلاق دهند دیگری حلال شود اگر دخول
نکرده باشند اقسام دخول واجب و حلال و مکروه و حرام واجب اگر چهار ماه رفته باشد واجب شود و دخول
و یا اگر ایلا و ظهار کرده که تو باشد یا طلاق دهد یا کفاره دهد و دخول با ما حرام در حیض و محرم و روز رمضان و

نماز تنگ باشد و بی کفارت دادن در ایلا و غیره شوهر نمودن و وطی بشبهه را بی عده و در نوبت زن دیگر
بی اذن او و دخول کنیز بی استبرا با زن عاجز و مکروهات وطی **ما مختص بعض عالم البقین** صداق و وجوب مهر مسمی
و مهر مثل خلع مبارات و فسخ عقد و اسقاط مهر زیاده و آنچه مهر ندارد و مثل مرتد شدن و اسلام و فوت قبل از
دخول و رضاع شوهر غلام بی اذن آقا شوهر کردن وا بی اذن فسخ عقد برای عیب تحریم اشتباه شدن آخر
و اگر کنیز است حریت کنیز که شوهر او غلام باشد فسخ عمه و خاله برای نکاح دختر برادر و خواهر بی اذن
ایشان مهر ندارد عمه و خاله **در جا نصف مهر است** طلاق قبل از دخول اگر زن مهر را به و آنکه صلح کرد قبل از
دخول شوهر او را طلاق داد نصف مهر مسمی از زن میگیرد و یک انگشتری بد طلاق تجدید نصف مهر دارد اختلاف
و صلح میانه زن و شوهر **سنن ولادت** وجوب نفقه **کتاب طلاق** اقسام طلاق شروط ان صیغه مقرر
شرعی عربی بلفظ گوید بالغ عاقل مختار و هوشیار به قصد انشا غیر معلق و لفظ دیگر با ان ضم نکند و زن دائمی
باشد و از حیض پاک و زن معین باشد و شهادت عدلین رجال **عده** و اقسام ان و خلع مبارات ظهار
و ایلا و لعان **احکام شکار** و اقسام ذبح و آداب سنن ان **اطعمه حلال** شتر و گاو و گوسفند و گور خر و بز و
بال افشان ماهی فلس دار **حرام** سگ خوک گربه تمام درندها مثل شیر و شغال و موش و سوسمار و خز و سنجاب
و سمور و دله و مانند ان و حشرات مثل مار و عقرب و کیک و زنبور و حیوان جلاله و حیوانی که شیر سگ و خوک خورده
حیوان هر حوله مرغ پرنده صف کننده و خفاش و طاوس و کلاغ و شترمرغ و ماهی بی فلس نهنگ و خار پشت
و سنگ پشت و خرچنگ بری و گوشت سبزه و آنچه با ان پرند و ماهی حلال که با ماهی حرام بجنبه باشند
مکروهات اسب خر استر حیوان قلیل الاکل شتر سگ خوک و شیرادی و کلاغ سیاه و هد هد و خطاف
و قبره و جزره و بکله و فاخته و بلبل و غیره و صوام **محرمات** مسکرات و فقاع و خون ذبایح و غیره و منی و وقت
بول و غایت هر حیوان و شیر حیوان غیر ماکول اللحم و شیر ماکول اللحم مرده و طعام غیر خویشان بی اذن هر چه
نجس شده نیز آنچه مذکور شد مثل آبی که کافر دست بان کنند و یا عضو سیت مسلمان نجس دادن نجست
حیوانات ماکول اللحم و مثل ان بان رسیده باشد و میته و ان و ران باشد و فرج و آب و دبر و عروق
استخوان و شاخ و سم و ناخن و سپرز و زهره و انثیین و مثانه و چشم و نخاع و علباء و رگ های از زرده کنده

و قدود و صدقه که سیاه چشم باشد و خرزه دماغ که مهره درد مغز است و خاک و گل و سموم رکن و ترب

و منافع الطعمه و اشربه و البسه ادب قضا و صفت قاضی و اصول اربعه و ضروریات خمسه و کتب اربعه و لوازم

قضا عدد و کبایر و لواحق ان و لوازم شهادت و عدد شهود و شیاع و آنچه بشیاع ثابت گردد و گواهی

وصیت اقرار قیاس اق م اقرار معین و وصیت مبهم و اقسام حرام و مکروه و فرض و مستحب و تحت

میراث و ترکه وارث سبب میراث بردن بعضی است اول پدر و مادر و فرزند و برادر و خواهران و اولاد

انها و جد و جده و اجداد انها دوم زن و شوهر سیم ولای عتق چهارم ولای ضامن جریره پنجم ولای

اسلام ششم ولای مستحقین زکوة هفتم ولای امامت موانع میراث اول عبدیت و اسلام که

کافر از پدر مسلمان میراث نمی یابد قاتل و لعان و ولد الزنا بری ذمه شدن پدر از کسانی بری شدن

مشکوک بودن نسبت مثل فرزند و متعه و انقطاع خبر و قرض و موت بیکدفعه که تقدم تاخیر معلوم

و در رحم بودن طفل مریض بودن در عقده دخول ناکرده مردن و بعد درجه که قریب ابعد را مانع گواهی

در باب زنده زاییدن طفل و باز مردن از کسی که گواه او مسلوک باشد که مادر

و تکفین و میت تحت مال اشتباه بنده و ازاد و وقف جنایت بنین سهام میراث و فروض

ان و صاحب فرض قواعد حساب ترکه

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين

والصلوة على نبينا محمد وآله الطاهرين امنت بالله وملائكته وكتبه ورسله وما جاء به النبي

واشهد ان الله تعالى حق والرسول حق والائمة الطاهرين اوصياءه ورسله حق واسئل الله التوفيق

في الحسنات والعصمة من الذنوب والخطايا اجرت نفسي بوصيتي الفلان بالمبلغ المعلوم

ان احج حجة الاسلام حجة العمرة والتمتع لنيابة فلان المرحوم المتوفى حج الفرض عليه

بالاصالة وعلى بالنيابة والاجارة وان اتى بجميع فرايضها وسننها ولواحقها من المناسك

الحج وزيارة النبي صلى الله عليه وآله وسلم كما فرض الله تعالى على جميع المؤمنين من سبيله

اللهم وفقني باتمام الحج والعمرة من اوله الى آخره

برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف الاولين والآخرين محمد سيد المرسلين وعلى بن
ابى طالب امير المؤمنين وافضل الوصيين واولاده الائمة الطاهرين صلوات الله وسلامه عليهم
اجمعين چون توجه خاطر ملكوت ناظر اشرف اقدس كلب آستان على بن ابى طالب عليه السلام
شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان كه اسم اشرفش از جبينات خلد الله ملكه
ظاهر است بانتشار مسايل دينى و اشتهار معارف يقينيه مصروف و معطوفست و اراده خاطر
اقدس آنست كه جميع شيعيان و غلامان حضرت امير المؤمنين عليه السلام عارف بمسايل دين مبين
و واقف بر احكام حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين باشند لهذا امر اشرف اقدس
شرف نفاذ يافت كه اين بنده و دعاگو بهاء الدين محمد عاملى كتابى ترتيب نمايد كه مشتمل باشد
بر مسايل ضرورى وضو و غسل و تيمم و نماز و زكوة و روزه و حج و جهاد و زيارت حضرت رسالت پناه
صلى الله عليه و آله و حضرت امير المؤمنين و حضرات ائمه معصومين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين و ايام
مولود ايشان و مسايلى كه اغلب اوقات بآن احتياج واقع ميشود مثل مسايل وقف و تصدق و بيع و نكاح
و طلاق و نذر و كفارت دادن و بنده آزاد كردن و مقدار خون بهاء آدمى و خون بهاء زخمى كه شخصى
بشخصى زند و آدابى كه از حضرات ائمه معصومين عليهم السلم نقل شده در باب طعام خوردن و آب نوشيدن
و رخت پوشيدن و شكار كردن و امثال آن امتثالا للامر الارفع الاشرف اين كتاب بترتيب
مسايل آن بعبارت واضح نزديك بفهم مؤدى ساخت تا جميع خلايق از خاص و عام از مطالعه آن

نفع يابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همايون خلد الله ملكه عايد گردد
و اين كتاب را بجامع عباسى موسوم ساخت والله ولى التوفيق و ابواب آن باين تفصيل است
باب اول در بيان طهارت يعنى وضو و غسل و تيمم و توابع آن باب دوم در نمازهاى
واجبى و سنتى باب سيوم در زكات و خمس واجبى و سنتى باب چهارم در روزه واجب و سنت
باب پنجم در حج گذاردن باب ششم در وقف كردن و تصدق نمودن و قرض دادن
و بنده آزاد كردن و با كافران جهاد كردن باب هفتم در زيارت حضرت رسالت پناه و حضرت
امير المؤمنين و باقى حضرات ائمه عليهم السلم و ايام مولود و وفات ايشان باب هشتم در بيان
نذر و عهد كردن و سوگند خوردن و كفاره دادن باب نهم در بيع كردن و رهن نمودن و شفعه
گرفتن و توابع آن باب دهم در اجاره دادن و عاريت نمودن و احكام غصب و توابع آن
باب يازدهم در نكاح كردن و متعه و تحليل و ملك باب دوازدهم در طلاق و خلع و عده
داشتن زنان باب سيزدهم در شكار كردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح
حيوانات و حلال و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشيدن
و رخت پوشيدن باب شانزدهم در قضا و رسيدن و شروط آن باب هفدهم در
اقرار كردن و وصيت نمودن باب هجدهم در قسمت كردن تركه باب نوزدهم در
حدودى كه در شرع مقرر است بجهة دزدى و زنا و لواطه و سحق و غير آن باب بيستم در
بيان خون بهاى قتل آدمى و خون بهاى قطع اعضاى آدمى و خون بهاى زخمى كه بر آدمى زنند و خون بهاى
ساير جنايتهاى ديگر كه به محافظت باغ و زراعت كند باب اول در بيان مسايل كه تعلق
بطهارت دارد و دران دو مطلب است مطلب اول در بيان طهارتى كه احتياج به نيت دارد
و آن طهارت يا بآبست يا بخاك و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاك تيمم است و در نماز
گذاردن گاهى وضو كافى است و احتياج بغسل نيست و گاهى در استباحت صلوة غسل يا تيمم تنها كافى نيست
و گاهى وضو تنها و گاهى تيمم تنها و غسل تنها كافى نيست بلكه غسل و وضو هر دو بايد تا نماز صحيح باشد

جو دوام و منقطع عم

موجبات وضوء و غسل و تيمم

غسل كافيست و احتياج بو

وگاهی هم وضو باید هم تیمم وگاهی غسل هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد وگاهی در نماز گذاردن هیچ یک از وضو
وغسل وتیمم احتیاج نیست اما جایی که در نماز گذاردن وضو کافیست واحتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخصی
بخواب رفته باشد یا بیهوشی اورا دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد از موضع معتاد بیرون آمده باشد
یا زن استحاضهٔ قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد واما جایی که غسل کافیست واحتیاج بوضو نیست
آن وقتیست که آدمی جنب باشد چون غسل جنابت بجای آرد نماز میتواند کرد واحتیاج بوضو نیست بلکه
اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است واما جایی که تیمم تنها کافیست در نماز
گذاردن وقتی است که آب بدست نیاید یا مانعی بود وضو باشد و وقت نماز میگذرد و آدمی را وضو باید کرد
یا غسل بدل آن تیمم کند تا نماز جایز باشد گذاردن واما جایی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت هم
غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شود و یا از نفاس یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی
از اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی برسد بپنج شرط یکی آنکه میت سرد شده باشد **دوم** آنکه
اورا غسل نداده باشند **سیوم** آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست واگر بدن کسی بیدن او
برسد بران کس غسل واجب نمیشود **چهارم** آنکه آن دو عضو که بهم رسیده حیات داشته باشند یعنی مثل ناخن
واستخوان وموی نباشد **پنجم** آنکه میت در حال حیات واجب القتل نشده باشد و خود را غسل میت نداده
باشد که اگر واجب القتل باشد بحسب شرع بروواجبست که خود را غسل میت بدهد و چون اورا بکشند غسل دادن
او لازم نیست واگر بدن شخصی ببدن او برسد بران شخص غسل واجب نمیشود واما جایی که هم وضو باید ساختن
وهم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته
باشد یا شخصی که مس میت کرده آنقدر آب یافته شود که وضو را کافی باشد وبس درین صورت تیمم بدل غسل
و وضو نیز بجا باید آورد تا نماز صحیح باشد واما جایی که هم غسل باید کرد وهم تیمم آن که یکی از نجاسات آنقدر
آب باید که غسل را کافی باشد وبس درین صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو باید ساخت تا نماز صحیح باشد
واما جایی که احتیاج بهیچ یک از وضو وغسل وتیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج باینها ندارد بلکه
جنب و زن حایض و اما نماز میت میتواند کرد **فصل** در آداب طهارتخانه رفتن پنج چیز واجب و یک

آداب طهارتخانه رفتن

موجبات آن

چیز است سه چیز واجب و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه واما سه چیز که واجبست **اول**
پوشانیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست **دوم** آنکه از قبله بگردانند
نشیند یعنی رو یا پشت بقبله نکند **سیوم** مخرج بول را بآب مطلق طهارت دادن نه بآب مضاف مثل
گلاب وامثال آن ونه بکلوخ که آن مذهب سنیان است اما مخرج غایط را اگر حوالی موضع بآن آلوده نشده باشد
بکلوخ ولته وپنبه وامثال آن طاهر میتوان گردانید هرچند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر
نباشد واگرچه بدو نوبت یا کمتر پاک شود واگر حوالی موضع را آلوده کرده باشد پاک کردن حوالی آن بآب باید

محرمات آن

فصل واما آن پنج چیز که حرامست **اول** مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هرچند سرگین از حیوانی
باشد که گوشت آن حلال است **دوم** بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه وغیره **سیوم** باستخوان پاک
کردن که آن نیز حرام است **چهارم** بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذ که علم دینی بران نوشته باشند
واگر بیکی ازین سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما فعل آن حرام است ~~اما کاغذ نوشته علم دینی~~ با آخرین پاک کند
از روی استخفاف کافر میشود **پنجم** بدستی استنجا کردن که دران انگشتری باشد که نام محترم بران نقش

مسنونات آن

کرده باشند مثل نام یکی از ائمه علیه السلم هرگاه گمان آن باشد که نجس شود **فصل** واما آن پنج چیز که سنت است
اول آنست در جایی نشیند که بمجلس او را نه بینند مثل گودال یا پس دیوار **دوم** آنکه در وقت داخل شدن
بطهارتخانه پای چپ خود را پیش کند وبگوید بسم الله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث
الشیطان الرجیم و در وقت بیرون آمدن پای راست را **سیوم** در وقت طهارت کردن سنگینی
بدن خود را بر پای چپ اندازد وبگوید اللهم حصن فرجی واستر عورتی وحرمنی علی النار
ووفقنی لما یقربنی منك یا ذا الجلال والاکرام **چهارم** آنکه سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید
وهمچنین از بیخ ذکر تا سر حشفه وبعد از آن سه نوبت ذکر را بیفشاند **پنجم** آنکه اول مقعد را طهارت دهد

مکروهات آن

وبعد از آن ذکر را **فصل** واما آن هشت چیز که بفعل آوردن آن مکروهست **اول** روی خود یا پشت خود
بجانب آفتاب یا ماهتاب کردن بعنوانی که فرج او بآفتاب یا ماهتاب بصورت بماند یا بجانب باد کردن
دوم بدست راست استنجا کردن **سیوم** بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات ترشح بول برگردد

چهارم بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آنها پنجم طهارت کردن در شارع
و در جای که مردم آنجا جمع میشوند و در جای که آب از جوی بر چشمه میرسد ششم طهارت کردن در زیر درختی
که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد و خواه ایستاده هشتم
حرف زدن در وقت طهارت کردن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدای تعالی دوم آیة الکرسی سیوم حکایت اذان
یعنی هر چه مؤذن گوید اینکس بگوید چهارم امر ضروری که اگر حرف نزند آن امر فوت میشود فصل بدانکه
طهارت یا موقوفست بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج بنیت قربت ندارد و بی آن صحیح
است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازالهٔ نجاست است و
احکام نوع اول در سه مقصد مبین میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه پنجاه چیز است که تعلق
بوضو ساختن دارد و از آنجمله بیست و یک امر واجبست و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما بیست و یک
امری که واجبست اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد غصبی
نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو سازد باطل است و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست
اگرچه بر زمین غصب نباشد اما در جامهٔ غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو
جایز نیست اگر بر آن کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابهٔ نقره یا طلا درست است اگر در دست بریزد اما
ریختن آب از آفتابه در دست که رو یا دستها را با آن بشوید حرام است دوم می باید که آب وضو طاهر
باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بود و یکی از آنها نجس باشد و نداند که نجس کدام است
از هیچیک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر با آب یک کاسه ازین دو کاسه وضو سازد و با آب
کاسهٔ دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن به تتمهٔ آن آب وضو سازد و بعضی گمان برده اند
که ازین دو وضو یکی درست خواهد بود و اگر شخص دست و رو و پای خود را طهارت ندهد نماز میتواند کرد
اما این گمان باطل است و حق آنست که هیچ یک ازین دو وضو درست نیست بجهة آنکه آب مشتبه بنجس
حکم نجس دارد و وضو با آن صحیح نیست و حدیث باین معنی از حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم
منقول است سیوم می باید که آب وضو مضاف نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن

احکام وضو

واجبات آن

غصبی نباشد

۹

درست نیست و این مذهب کل علمای شیعه است مگر ابن بابویه که او وضو بگلاب جایز میداند و این مذهب بغایت
ضعیف است اما اگر دو کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب مطلق بود و بیکدیگر مشتبه شوند و آب دیگر نباشد
واجب است که از هر یک وضو بسازد که یکی ازین دو وضو صحیح خواهد بود چهارم می باید که آب وضو غصبی نباشد
که وضو بآب غصبی جایز نیست اگر داند که غصبی است و اگر شخصی نداند که غصبی است و از آن وضو سازد
وضوی او درست است و احتیاج بوضوی دیگر نیست اما برو لازم است که اگر آن قیمتی داشته باشد از اصحاب
برساند و اگر داند که آب غصبیست اما نمیداند که با آب غصبی وضو جایز نیست و وضو با آن آب سازد وضو باطلست
پنجم می باید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یکبار شستن
از برای ازالهٔ نجاست و وضو جایز نیست بلکه اول ازالهٔ نجاست باید کرد و بعد از آن بجهة وضو باید شست
ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب میسازم از برای مباح بودن نماز قربة الی الله
و اگر بجای مباح بودن رفع حدث گوید هم درست است و این نیت را بزبان اگر گوید جایز است و اگر بر
زبان نیاورد و این معنی را در دل بگذراند هم وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتدای
شستن رو هشتم شستن روست و آن از رستنگاه موی سرست تا آخر زنخ در طول و آنچه انگشت
مهین و میانین آنرا فرا گیرد در عرض و آنچه از رو در زیر محاسن باشد و بهیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که
شسته شود و شستن موی کافیست اما آنچه در بعضی اوقات نماید شستن آن واجبست و آنچه از محاسن از زنخ
گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی
دست زیاده داشته باشد و اصل از زائد معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید و اگر دست زائد معلوم باشد
پس اگر زیر مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن دست چپ
بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای پیشانیست یا جای آن اگر آنجا مو نباشد دوازدهم
مسح پای راست از سر انگشتان تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ بهمان طریق چهاردهم بر سر
مسح بتری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح
نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن افعال وضو و اگر روی خود را بشوید و بعد از لحظه

آب حم

دست راست را بشوید فعل حرام کرده اما وضوی او درست است اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد ازان
دست راست بشوید وضوی او باطلست و همچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضوست بطریقی که مذکور
شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را نوبت دیگر بشوید و بعد ازان
چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که پای چپ را اول مسح کند بعد ازان پای راست هفدهم
آنکه با نیت قربت چیز دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و رو برطرف کردن هیجدهم
آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطل است اما سید مرتضی عکس را جایز میداند
و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال وضو را بجا آورد پس اگر شخصی آب بر روی او
بریزد وضو باطل است مگر آنکه شل باشد یا بیمار و قوت نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد و در این صورت
واجبست که شخصی را بگیرد که او را وضو بدهد و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست که او را بدهد اگر قادر بران باشد
بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها روان شود پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست
نیست بیست و یکم تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زنگیر که تنگ باشد پس باید که آنرا
حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد
فصل
و اما چیزهای که در وضو سنت است اول آنکه چون خواهد
شروع در وضو نماید این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی
من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دوم آنکه هرگاه
از ظرف سرگشاده مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن کند
دست را از بند دست یکنوبت بشوید و اگر غایط کرده باشد سه بار سیوم آنکه ظرف سرگشاده را
بر جانب راست گذارد چهارم آنکه آب را از آن ظرف بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه
کند به سه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند آن نیز به سه کف آب هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد
هشتم آنکه در وقت وضو ساختن رو بجانب قبله کند نهم آنکه رو را بدست راست بشوید دهم
آنکه مسح بمقدار عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف دست مسح نماید دوازدهم آنکه آب وضو مقدار
یک مد باشد که مد دو رطل و ربع و چهار یک صاع است که هر صاع نه رطل که دو چهار مد باشد و صاع را

در این مسئله ح

مسنونات وضو

و بالله ح

اگر بول و خواب کرده باشد یکنوبت دو ح

درز که کمتر و یک چهار یک تبریزی سنگ قدیم گفته و سنگ حال یک مد که چهار دو هزار و چهل جو باشد یک
چهار یک تبریزی چیزی کم میشود سیزدهم آنکه در وقت مضمضه کردن این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک
واطلق لسانی بذکرک چهاردهم آنکه در وقت استنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وریحانها وطیبها پانزدهم آنکه در وقت شستن رو این دعا بخواند
اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه شانزدهم
آنکه وقت شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و
حاسبنی حسابا یسیرا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اللهم لا تعطنی کتابی
بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
هیجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک نوزدهم آنکه در وقت مسح
پا این دعا بخواند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا
ذا الجلال والاکرام بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی اسئلک تمام الوضوء
وتمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة اینست آن بیست چیز که در وضو سنت است و بدانکه جمعی از مجتهدین
را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما
شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد بن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب
بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان آن شده و بنابرین باید که رو و دستها را
زیاده بر یکبار نشویند که اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا با آب تازه
خواهد شد و وضو باطل خواهد شد
فصل
و اما آن چیزها که بفعل آوردن آن در وضو مکروهست اول
استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس بریزد و بی ضرورت بگفته اینکس اگر کسی قصد ثواب کرده
بی اشاره اینکس آب بریزد آن وضو صحیح است دوم وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم شده باشد سیوم
وضو ساختن از ظرفی که بران صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد
پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما از حدث باد و خواب وضو ساختن مکروه نیست

علی ح

قدمی

قدس الله روحهما ح

مکروهات وضو

و اینکس روی خود و دستهای خود را

و اما اگر آب وضو را بر رو یا دست

بی ضرورت آن وضو صحیح نیست چنانکه

هفتم وضو ساختن آبی که رنگ یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست ششم آب وضو را خشک کردن
بر وپاک یا آفتاب یا بغیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است
هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضو ساختن بآبی سور حیوانی باشد که گوشت
آن خوردن مکروه است خواه کراهیت شدید مثل استر و خواه کراهیت قلیل مثل اسب فصل

مایجب له الوضو

وضو جهت سه چیز واجبست و جهت بیست چیز سنت اما آن سه چیز که وضو جهت آنها واجبست اول نماز که بی
وضو درست نیست مگر نماز میت چنانکه مذکور شد دوم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف
سنت را بی وضو میتوان کرد سیم عضوی از اعضا را بخط مصحف رسانیدن و یا آنچه قایم مقام حروف است
مثل تشدید و همزه و بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد که مثل ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید

زا بی وضو میتوان گذارد حه
بحرفهای آن حه

مایستحب له

و اما آن بیست چیز که وضو ساختن جهت آنها سنت است اول قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن
سیم در آمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت خود یا حاجت مؤمن نمودن
ششم زیارت قبر مؤمن کردن هفتم اگر شخصی خواهد که خواب کند اول وضو بسازد و بتخصیص اگر شخص
جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد
تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد نهم اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند اول
وضو بسازد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع بهم رسد چشم کور و بخیل نباشد دهم اگر میت را کسی غسل
داده باشد و خواهد که مجامعت نماید یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو
بسازد و مشغول بذکر خدای تعالی باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زن را ببوسد تجدید وضو سنت است
سیزدهم اگر شخصی را مذی بیرون آید و آن آبیست چسپنده که از ملاعبه زنان بهم میرسد چهاردهم اگر شخصی را ودی
بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون آید پانزدهم اگر مرد دست بفرج زن برساند شانزدهم
اگر شخصی را رعاف شده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و اورا از آن کراهیتی بهم رسد هیجدهم اگر دندان خود را
خلال کند و از آن خلال خون بیرون آید و از آن کراهیتی بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه
ضرورتی کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخص دیگر او را وضو داده باشد یا بجهة تعجیل قافله

بر موزه یا بر جاقشور مسح کرده باشد و بعد از آن وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که دیگر وضو بسازد
بیستم اگر شخصی زیاده بر چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل
بر مدح شخصی که بصفت چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا بر ترغیب مردم بر ناشروعات

بیست و یکم سنت که دایم با وضو
تجدید وضو یعنی اگر کسی وضو داشته باشد
سنت که وضو بسازد جهت
جهت نماز کردن حه

در امر حرام اگر مشتمل بر مثالی باشد فصل اگر شخصی میداند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از
وضو حدث کرده یا نه بر و وضو لازم نیست و با همان وضو میتواند نماز گذاردن و اگر داند که بعد از وضو حدث
کرده اما شک دارد که بعد از آن باز وضو ساخته یا نه در این صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که
او را هم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یکی پیشتر است بر این شخص نیز لازم است که وضو بسازد

احکام غسل

مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسل است شش واجب چهل سنت
اما شش غسل واجب اول جنابت دویم غسل حیض سیوم غسل استحاضه متوسطه و کثیره که بعد از این مفصل

اغسال واجب

مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم غسل دادن میت اما چهل غسل سنت اول
غسل جمعه است و اگر از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین بنیت ادا باید کرد و از پیشین بنیت قضا باید کرد و از
پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بنیت قضا و اگر شخصی ترسد که در روز جمعه مانعی از غسل بهم رسد در روز
پنجشنبه یا شب جمعه بنیت تقدیم بجا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین جمعه نزدیکتر باشد

اول

را دگر باید کرد و هر چند ادای وی نیز
آوردن غسل جمعه بنفقه هر یک از این
اهم

ثواب آن بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبهاکه در شماره طاق است مثل اول و سیوم
و پنجم و در شب بیست و سیوم دو غسل سنت است یکی اول شب و یکی آخر شب سیوم غسل شب عید رمضان چهارم
غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب نیمه رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان
هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولود حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم
ماه ذی الحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض و آن بیست و پنجم ماه ذی القعده است دوازدهم غسل
روز عید غدیر که هیجدهم ماه ذی الحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است چهاردهم غسل روز ترویه که هشتم
ماه ذی الحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره است

هجدهم غسل طواف خانهٔ کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم الصلوة والسلام
است بیستم غسل توبه است که هرگاه شخصی از گناه توبه نماید سنّت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و
یکم غسل جهة داخل شدن شهر مدینه است بیست و دوم غسل جهة داخل شدن مکه است بیست و سیوم غسل جهة داخل شدن
مسجد الحرام است بیست و چهارم غسل جهة داخل شدن حرم مدینه است بیست و پنجم غسل جهة داخل شدن مسجد مدینه است بیست و
ششم غسل جهة داخل شدن خانهٔ کعبه است بیست و هفتم غسل جهة طلب حاجت است بیست و هشتم غسل جهة استخاره کردن
است بیست و نهم غسل دادن فرزند در آن وقت که زائیده شود سیم غسل نمودن هرگاه که بنماز طلب باران روند
سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف و خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد
سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند سنّت است
که غسل کند سی و سیوم اگر شخصی مس میّت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنّت است که غسل کند سی و چهارم
اگر وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از کشتن آن غسل سنّت است سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورت
مثل جبیره یا لقوه یا دیگری او را غسل داده باشد سنّت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل کند
سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از او صادر
شده یا نه سنّت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنّت است که
غسل کند سی و هشتم جهة رمی جمرات حج که آن مذکور خواهد شد سی و نهم جهة کفن کردن میّت چهلم اگر شخصی
جنب بمیرد سنّت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میّت **فصل** سی و دو چیز در غسل معتبر است
هفده واجب و پانزده سنّت امّا هفده چیز که واجب است **اوّل** آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر
باشد سیوم آنکه آب مضاف نباشد مثل گلاب و غیره هرچند که مانند آب باشد امّا اگر نداند که آب مضاف است و از آن
غسل کند آن صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست چهارم آنکه آب غسل غصبی نباشد و اگر غصبی است اگر نداند و
غسل ساخت و بعد از آن دانست آن غسل صحیح است اگر حلیت ممکن باشد از صاحب حلال کند
پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل بر آن رسد ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم
از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث کند صحیح است امّا بشرط آنکه زن

حد ضعف مر

ما یعتبر فی الغسل من الواجبات

و احتیاج بغسل دیگر ندارد هو

الحافظ

۱۲

استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید هفتم اگر
غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هر جزو از اعضای بدن که خواهد بسازد بلا فاصله باقی بدن را تابع
آن کند هشتم اگر ترتیبی باشد شستن سر و گردن است و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن
جانب راست است دهم شستن جانب چپ و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که خواهد بشوید یازدهم
آنکه در غسل ترتیبی اوّل سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانب را
بر شستن سر و گردن مقدم دارد و با جماع آن غسل باطل است امّا اگر جانب چپ را بر راست مقدم دارد در باطل بودن
آن غسل خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است امّا اکثر بر آنند که باطل است دوازدهم آنکه
خود افعال غسل را بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانچه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب بهر یک از اعضا روان
شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد و بر اعضا بمالد غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی سر در زیر
آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهاردهم تخلیل نمودن
آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتری و زرکیره و غیر آن پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود
و پاها را از زمین قلیلی اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها برسد پس اگر هر دو پا یکجا
بر زمین قلیلی چسبیده باشد و آب بر آن نرسد غسل باطل خواهد بود شانزدهم برحکم نیت بودن از
اوّل غسل تا آخر یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک
از بدن برطرف کردن یا قصد حدث کردن در اثنای آن امّا اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نیز بقول
بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه که
احرام یا روزه واجب داشته باشد و افطار بر او حرام باشد که آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام
و روزه واجب حرام است امّا اگر روزه سنّت داشته باشد غسل ارتماسی صحیح است و همچنین اگر در روزه
واجب سهواً غسل ارتماسی کند غسل او صحیح است و هرگاه شخصی در آب غوطه خورد و در زیر آب بیادش آید که روزه
واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید که در وقتی که خواهد که از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند
و در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند که آن غسل صحیح است و امّا آن پانزده چیز که در غسل سنّت است اوّل آنکه

غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن [illegible] از گردن بسازد و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

ما یعتبر فی الغسل من المس

اگر مرد را انزال شده باشد و قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقی
که در آداب طهارت خانه رفتن مذکور شد **دوم** آنکه چون دست در آب کند ازد این دعا بخواند بسم الله
و بالله اللّهمّ اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین **سیم** آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت
قبل از غسل **چهارم** سه نوبت مضمضه کردن **پنجم** سه نوبت استنشاق کردن **ششم** مسواک کردن **هفتم** آنکه
هر یک از سر و گردن و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید **هشتم** دست بر بدن مالیدن **نهم** اعضا را
پی در پی شستن بی آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود **دهم** شستن سر و گردن بدست راست **یازدهم**
این دعا در اثنای غسل بخواند اللّهمّ طهّر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء
علیک اللّهمّ اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انّک علی کلّ شیء قدیر **دوازدهم** آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی
اختیار نماید **سیزدهم** آنکه در وقت غسل گران نوط داشته باشد **چهاردهم** آنکه هر گاه غسل مس میت کند یا غسل حیض
یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد **پانزدهم** آنکه چون از غسل فارغ گردد این دعا بخواند اللّهمّ
طهّر قلبی وزکّ عملی واجعل ما عندک خیرا لی اللّهمّ اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
فصل اگر شخصی را در اثنای غسل از غسلهای مذکور حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر جنابت است
غسل را تمام کند و وضو سازد و بعد از آن چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است
بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند و بعد از آن وضو سازد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو بر او لازم نیست
و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و از این سه قول قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال شده باشد و غسل
جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل
بول کرده و استبرا از بول کرده با آن غسل نماز میتوان گذارد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده
بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده باشد و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر
از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبود با آن غسل نماز میتوان کرد و وضو لازم نیست و اگر بر
بول کردن قادر بود غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب هفت امر حرام و هفت امر مکروه است اما هفت امر
حرام **اول** نماز واجب و سنت مگر نماز میت چنانکه گذشت **دوم** طواف خانه کعبه **سیم** عضوی از اعضای خود

بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بر نحوی که در وضو مذکور شد **چهارم**
قرآن نوشتن **پنجم** بمسجد مکه یا مدینه داخل شدن **ششم** در باقی مساجد درنگ کردن **هفتم** سوره عزیمه خواندن
خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد و سوره عزیمه چهار است سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم اذا هوی
و سوره حم تنزیل من الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل الکتاب **هشتم** چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مالی از او در مسجد باشد
از مسجد بیرون آوردن آن جایز است اما آن هفت امر که جنب را مکروه است **اول** عضوی از اعضای خود بجلد
مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن **دوم** زیاده از هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین
مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند **سیم** مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در گردن **چهارم**
چیزی خوردن **پنجم** نوشیدن آب اما اگر قبل از هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود **ششم**
خضاب کردن **هفتم** روغن بر بدن مالیدن **فصل** خون حیض در اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ
و بدبو است و اندک سوزش دارد و از جانب چپ می آید و تا زن نه ساله نشود خونی که می بیند خون حیض نیست
و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبط نباشد خون او نیز حیض نخواهد بود و اگر یکی از این
دو طایفه باشد تا شصت سالگی حکم خون حیض باشد و هر گاه ازاله بکارت شود و خون او آید و معلوم نشود
که خون بکارت است یا غیر آن پنبه بخود بردارد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند که اگر خون تمام روی پنبه
را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میانه مجتهدین
خلاف است در آنکه زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستن خون حیض
میشود قسمی از آن بچه میرود و قسمی شیر میشود و قسم دیگر از راه ناف در شکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی
زیاد نمی ماند که بیرون آید و بعضی از مجتهدین گویند که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهایی که مولد خون باشد
بسیار ساول نماید میشود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید **فصل** مادامی
که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست ... در کتاب طلاق مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و جماعت
او نیز از قبل حرام است باجماع اما وقتی که از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت خلاف است
بعضی از مجتهدین حرام می دانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل مجامعت نکند اما اگر شخصی در وقت حیض

حکم عدهٔ زنان در حیض

مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شده باشد واجب است که یک مثقال شرعی
طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده نیم مثقال شرعی و اگر در آخر حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی
بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست **فصل** حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز
بیشتر نمی باشد و مدت میانهٔ دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد
خون حیض نیست و همچنین هر خونی که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست و هرگاه که زن
یا عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند یا نه پس اگر خون از ده روز
بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت ایام حیض او است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل استحاضه
کند بطریقی که بعد از این مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل آید ملاحظه نماید که اگر خون او در بعضی
اوقات بحیض شبیه است و در بعضی اوقات بحیض شبیه نیست پس بر او لازم است که در اوقاتی که خون او بحیض
شبیه است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل استحاضه کند بشرط آنکه اوقاتی که
خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز زیاده نباشد و اگر خون او همیشه یک
طریق باشد درین صورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود گیرد و اگر عادت ایشان موافق یکدیگر
باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه
داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل نماید بعادت هم سالان خود بشرط آنکه همشهری او باشند

بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر ایشان هم معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعد

و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اگر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر
ماه هفت روز و در باقی روزها عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت مقرر داشته باشد و فراموش
کرده که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت خود را داند مثل آنکه اول هر ماه میداند که اول ایام عادت
او بود به یقین خواهد دانست که روز اول ماه و دوم ماه و سیوم از ایام حیض او است پس بر او واجب است که درین
سه روز نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه اول هر ماه وسط عادت او بود پس یک روز

که مجموع سه روز باشد چه

قبل از اول ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است و اگر آخر
وقت عادت را داند مثل آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز پیش از آن

احکام استحاضه

و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض می بود اما نداند که از روز اول
حیض او بود یا وسط یا آخر درین صورت همان یک روز حیض است به یقین پس درین روز ترک نماز و روزه
کند و درین چهار صورت در ایامی که احتمال حیض دارد بر او لازم است که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک
نکند **فصل** خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایل است و در وقت آمدن
سوزش آن کمتر از خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه سه قسمت قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله
آن است که خون بطرف دیگر پنبه که بجانب بیرون فرج است نگذرد و پنبه تمام تر نشود و درین صورت واجب است
که این پنبه را بیندازد و پنبه پاک بجای آن بگذارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آن است که خون
از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لته که در کهنه بند کنند نگذرد و اما پنبه بالتمام تر شود و درین صورت آنچه
در قلیله بر او واجب است با تغییر دادن لته و کهنه بست غسل کردن از برای نماز صبح بر او لازم و کثیره آن است که
خون از لته بگذرد و درین صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجب است بر او واجب است با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین
و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن تا مادامی که وضو و غسل را بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز
او صحیح نخواهد بود و مجامعت کردن با او در قبل حرام خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت با زن

احکام نفاس

مستحاضه بی آنکه عملهای مذکور را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست **فصل** احکام نفاس خونی است
که با زائیدن آید یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس نیست و هرچه بر حایض حرام است مثل
نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و قرآن خواندن بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفارهٔ
مجامعت بطریقی است که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عادت ایام حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل
نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقا نه بیند غسل بر او واجب نیست و میانهٔ مجتهدین خلاف است
در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آن است که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون بیند و دیگر
مطلقا خون نه بیند تا روز دهم و روز دهم یک لحظه خون بیند و فی الحال منقطع شود درین صورت کل آن ده روز
ایام نفاس او است پس اگر این ده روز از رمضان باشند و روز اول غسل کرده باشد تا روز دهم روزه و نماز را
بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست و قضای آن روزه ها واجب است

از غسل جدا شود کوزی علیحده بکند ششم آنکه در وقت غسل دادن جای باشد پوشیده مثل سقف یا سایبان
یا غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و درین وضو مضمضه و استنشاق نیست
هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن بجانب راست میت باشد نهم آنکه قبل از هر یک از سه غسل دست
خود را تا مرفق بشویند دهم آنکه سدر را برهم زنند تا کف کند و بکف آن سر میت را بشویند یازدهم
آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت با اشنان بشویند دوازدهم آنکه در هر غسلی از آن غسل
هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه بار بشویند سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته
دستی بشکم میت کشند چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد او را بعد از سه غسل واجب یا قبل از آن غسل
جنابت دهند و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت قربة الی الله پانزدهم
آنکه از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند **فصل** اما آن شش امر که مکروه است اول
با آب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن او را چیدن سیوم محاسن او را شانه کردن چهارم سر او را
شانه کردن پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارت خانه
سر دادن واما دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است
که او را بکافور غسل دهند و همچنین حرامست که او را حنوط کنند **فصل** چند امر تعلق بمیت
دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی که برو نماز گذارند نه چیز واجبست و دوازده چیز سنت
و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجبست اول حنوط کردن میت یعنی کافور رسانیدن
بهفت عضو که بران سجده نماز واقع میشود و آن پیشانیست و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت
بزرگ ابهام دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را تا پا فرا گیرد و آنرا
لفافه گویند سیوم آنکه هیچ یک ازین سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه زن چهارم
آنکه هیچیک ازین سه پارچه طلا باف و طلا دوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد
هفتم تنگ نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان باشد هشتم آنکه قماشی باشد لایق بحال میت
نسبت به بعضی کرباس واجبست و نسبت به بعضی قماش اریک بلند قیمت اما اگر قرض میت بسیاری

آداب کفن میت

واجبات آن

اگر بسیار ...

تا

۲۶

قرض او باشد یا کمتر قرضخواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه هر چند
زن مالدار باشد کفن او بر شوهر او واجبست بسه شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه دوم آنکه ناشزه نباشد
سیوم آنکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بیچیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد واما اگر مرد
بمیرد کفن او بر زن واجب نیست **فصل** واما آن دوازده چیز که سنت است اول آنکه کافور حنوط
میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم واگر این مقدار نباشد چهار درهم واگر چهار درهم میسر نشود یکدرهم
دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن سیوم آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینه
میت نهند چهارم آنکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما واگر نباشد از درخت کنار
واگر نباشد از درخت انار واگر نباشد از درخت سدر واگر نباشد از درختهای دیگر می باید که هر یکی از آن دو چوب
بدرازی ساق دست میت باشد یکی را بر پهلوی راست میت گذارند و دیگری بر پهلوی چپ او و آنکه
بر پهلوی راست است می باید که میان آن و بدن میت کفن حایل نباشد و آن که بر پهلوی چپ است می باید
که میان آن و بدن میت پیراهن حایل باشد و می باید که سر جریدتین تا گردن میت برسد پنجم آنکه کفن
از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن
بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت
الحنک بیرون کنند بر سینه او اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بذرع دست بر رانهای
میت بطریقی بپیچند که اول سر آن پارچه را شق کنند آنقدر که جهت شق بر کمر میت توان بست
کمربند و آن پارچه را از عقب از میانه دو پای او بیرون آورند و از زیر کمربند او بیرون کشند و بر رانهای او بپیچند
دهم آنکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر کنند یازدهم آنکه لفافه پهنی بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد
و هر دو طرف آن لفافه را بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند واگر چیزی
بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو
داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ناقض وضو بیرون
آید نوبت دیگر غسل باید داد و این قول ضعیف است **فصل** واما آن هشت امر که مکروه است اول آنکه

مستحبات کفن میت

مکروهات آن

میت را در

باهن یا فولاد بریدن دوم پیراهن را که جهت کفن میت قطع کنند آستین گذاشتن و اما اگر پیراهن خود را کفن
کند آستین گذاشتن آن پیراهن مکروه نیست اما مکروهست اگر تکمه داشته باشد سیوم ریسمانی که کفن بآن میدوزند
باب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی و غیران
کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میت گذاشتن و با آنکه اگر
زن آبستن بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او از جانب چپ بدرند و فرزند را
بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آورد باید
زنی دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد و پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر غسل
دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته پیچند و بغسل
دفن کنند فصل آنچه بمیت متعلق است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را بخاک
سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما آن پنج امر که
واجب است اول نماز کردن بر میت بطریقی که در کتاب صلوة مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجای
قبر و اگر در دریا بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوق گذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم یا صندوق نباشد
چیزی سنگین بر او بندند و در هر صورت بطریقی که در لحد میگذارند او را رو بقبله کرده در دریا اندازند سیوم او را
در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزندی
از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن نمایند پشت او را بقبله کنند
بجهة آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بپوشانند بنوعی که بدن میت از جانوران
محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن
شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجبست که میت را بجای دیگر نقل نمایند و آن سی و سه امر که سنت است
اول آنکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند
دوم برداشتن جنازه به تربیع یعنی دوش راست میت بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن بعد از آن
پای راست او را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش

آداب دفن میت

واجبات آن

مسنونات آن

دوش چپ هم بدوش چپ برداشتن سوم آنکه چون جنازه را ببینند این دعا بخوانند الله اکبر هذا ما
وعدنا الله و رسوله وصدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز
بالقدرة والبقاء وقهر العباد بالموت والفناء الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم چهارم
آنکه مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر شخصی از صلحاء و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بقدر
قد آدمی باشد و اگر تا چنبر گردن باشد سنت بعمل می آید ششم لحد در قبر کندن مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد
و ترسند که فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در آن توان نشست نهم آنکه
میت را در جانب پای قبر یک لحظه بگذارند بعد از آن دوم بار قدم چند بجانب قبر نقل نمایند و لحظه بگذارند تا
بار نوبت دیگر نقل کنند و لحظه بگذارند بعد از آن بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست
دهم اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی بدن را و اگر زن باشد بیک نوبت در قبر
نهند یازدهم آنکه وقتی که زن را در قبر نهند روی قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم
آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر برهنه و پای برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد
آن شخص که داخل قبر میشود و او را آنجا که میسپارد باید که محرم باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر نباشد
باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در وقتی که در لحد بگذارند این دعا بخوانند بسم الله وبالله وفی
سبیل الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم ان هذا عبدك نزل بك وانت
خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا و اگر میت زن باشد بجای عبدك وابن عبدك امتك وابنة عبدك بگویند و بجای
نزل بك نزلت بك و بجای افسح له فی قبره والحقه بنبیه افسح لها [illegible] فیها و بجای انت اعلم به منا
وانت اعلم بها منا پانزدهم خاک زیر سر میت را بطریقی [illegible] سازند شانزدهم آنکه در زیر رخ میت
خاک کربلا گذارند هفدهم آنکه گرههای کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم آنکه در پشت
میت کلوخی گذارند که تا بر پشت نغلتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باین طریق الحمد لله الذی
لا یبقی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه کل شیء هالك الا وجهه فله الحکم والیه ترجعون یا عبد الله

آنکه در مقبره دور هم

وابن عبدك

لا نعلم منه لا نعلم منها

ابن عبدالله هذا آخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام العقبى اذكر العهد الذى خرجت
عليه من دار الدنيا الى دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الهاً واحداً دائما ابدا م
احداً صمداً فرداً وتراً حياً قيوماً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً وان محمداً صلى الله عليه وآله
خاتم انبيائه وسيد رسله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
وان علياً صلوات الله عليه ولى الله ووصى رسوله وخليفته من بعده القائم بامره وان
الاوصياء من ولده الحسن والحسين وعلى ومحمد وجعفر وموسى وعلياً ومحمداً وعلياً والحسن
والخلف المنتظر المهدى الهادى صلوات الله وسلامه عليهم حجج الله على الخلق اجمعين
يا عبدالله اذا جاءك الملكان الرسولان الكريمان من عندالله يسئلانك عن ربك
وعن دينك وعن كتابك وعن نبيك وعن امامك فقل فى جوابهما ولا تخف ولا تحزن
الله ربى ومحمد نبيى والاسلام دينى والقرآن كتابى والكعبة قبلتى وعلى امامى والاوصياء
المذكورون من بعده ائمتى وحججى وسادتى وقادتى وكبرائى وشفعائى بهم اتولى ومن اعدائهم
اتبرأ ثم اعلم يا عبدالله بان الله تعالى هو الحق المبين نعم الرب وان محمداً نعم الرسول وانّ علياً
نعم الامام وان اولاده نعم الوسيلة والائمة وان الموت حق والقبر حق وسؤال منكر ونكير و اشهد ام
فى القبر حق والبعث حق والنشور حق والحساب حق والميزان حق والصراط حق والجنة حق
والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الموقف بين يدى الله تعالى حق هذا
اعتقادى عليه حييت وعليه مت وعليه ابعث ان شاء الله تعالى واگر میت زن باشد
بجای عبدالله اذكر العهد يا امة الله اذكرى العهد بگوید و بجای يا عبدالله اذا جاءك يا امة الله اذا جاءك
و کاف جاءك و باقی کافهای خطاب [illegible] بخواند و بجای فقل ولا تخف ولا تحزن فقولى ولا تخافى ولا
تحزنى بگوید بیست و یکم لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بیست و دوم در وقت لحد پوشیدن این دعا
بخواند اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسكن اليه من رحمتك وارحم غربته م
رحمة تغنيه بها عن رحمة سواك فانما رحمتك للطالبين واگر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای

ضمیر مذکر بیاورد بیست و سیم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر بریزند بیست و چهارم
آنکه در وقت خاک ریختن بگویند انا لله وانا اليه راجعون بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت
یا یک وجب از زمین بلند کرده و مربع سازند بیست و ششم آنکه بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ
باشد ثواب بیشتر است بیست و هفتم آنکه نشانه بر سر میت نصب نمایند بیست و هشتم آنکه آبی بر روی قبر
بریزند باین طریق که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا گرفته بجانب سر باز گردند و آنچه از آب بماند در
وسط قبر بریزند و باید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی که آن آب میریزد در وقت ریختن
رو بقبله باشد سی ام آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند بجنبیکه اثر انگشتان
بماند سی و یکم آنکه در وقت دست نهادن رو بقبله کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه فی
ليلة القدر هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا بگویند اللهم جاف الارض عن جنبيه
واصعد اليك روحه ولقه منك رضواناً واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه عن رحمة من سواك
و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و سیم آنکه ولی میت یا شخصی بر خصت او
بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین کند بطریق تلقین در قبر فصل وامّا آن امور که مکروه هست اول رفتن عورات
با جنازه میت دوم دو میت بر یک جنازه برداشتن سیوم دو میت را بیک قبر دفن کردن چهارم
زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان خاک در قبر ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی
که از قبر کندن بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنّم کردن و ماهی پشت ساختن هشتم
تجدید قبر نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و پا نهادن و نشستن و این همه وقت
مکروهست و بدانکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آن قدر وقت گذشته باشد که
معلوم شود که آن میت خاک شده در اینصورت واجبست که صورت قبر او را بر طرف سازند و حرامست
که نمایان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر که خواهد میت خود را در آن زمین دفن کند اما اگر
آن میت از بزرگان دین باشد در اینصورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا بزندگان از زیارت
او فیض و بمردگان از جوار قبر او نفعی برسد و سنتست تعزیت کردن اقوام میت را یعنی ایشانرا پرسش

مکروهات دفن میت

احکام آب چاه

تخمین باید کرد و اگر آنچه از آب آن حوض که تغیر یافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است
نجس و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم شلاه موی سگی در آن افتد و شخصی بکاسه آن مو از روی
آب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در او درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه با آبی که مانده
طاهر است و اگر آن مو بکاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون کاسه با آبی که در او درآمده طاهر است
و بیرون آن کاسه و آبی که مانده نجس است و اما آب کم از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچ
از رنگ و بو و طعم تغیر نیابد **فصل** بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند
که مادامی که رنگ یا بو یا طعم از نجاست تغیر نیابد نجس نمیشود و بعضی برآنند که نجس میشود هر چند تغیر نیابد
و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغیر و اگر کمتر از کر است نجس میشود و اگرچه
تغیر نیابد و مذهب اول اقوی است و احوط نزد آن مجتهدین که قایلند بنجاست آب چاه کل آب
آنرا نزح نمایند و اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا مسکری مایع بالاصاله در آن افتد یا فقاع یا منی
یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود کل آب را باید کشید پس اگر از نزح کل آب متعذر
باشد واجبست که چهار مرد بنوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند چون مانده شوند آن
دو مرد دیگر بکشند و وقتی مانده شوند آن دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب و اگر
اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد بمقدار یک کر آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد
دلو بکشند خواه آدمی مرد باشد و خواه زن و خواه بالغ و خواه طفل اما اگر کافر باشد در آن خلافست
بعضی مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب میدانند و اگر غایط
تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آنقدر خونی که از ذبح کردن گوسفند بیرون آید پنجاه دلو باید کشید و اگر
خون کم ریخته شود مثل آنقدر که از ذبح کردن کبوتر آید ده دلو باید کشید و همچنین از غایط خشک (?) و اگر
افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم بپاشد یا سگی افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر
موش از هم نپاشیده باشد سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا گربه در چاه
بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه ریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و بر آن (?)

مضاف

احکام مطهرات

مضاف باشد مثل گلاب و عرق بید مشک و غیر آن بمجرد رسیدن نجاست بان نجس میشود و اگرچه ده کر باشد
و وضو و غسل بان صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن
بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند **دوم** از پاک کننده ها زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر
میسازد و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشند زیر آن چوب را طاهر میسازد و
سیوم از پاک کننده ها آفتاب است که طاهر میسازد زمین نجس و حصیر و بوریا را هرگاه که آفتاب خشک سازد
و همچنین طاهر میسازد در زمین هر چه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد
و درها و پنجره ها که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه اثبات شده باشد و آفتاب
بر یک روی وی بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار که اندرون است هم پاک میشود
چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر میسازد چیزی را که انگشت یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس
خشت زنند و خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر گل نجس کوزه سازند
و شیخ طوسی علیه الرحمه برآنست که این هردو طاهر میشوند و این قول قوت دارد **پنجم** از پاک کننده ها استحاله
است یعنی تغیر صورت و نام شی نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود و
ششم از پاک کننده ها انتقال است یعنی نجس از جای بجای نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود و
هفتم از پاک کننده ها انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود **هشتم** نقص مثل شیره انگور که چون او را
بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ او کم شود طاهر میشود **نهم** اسلام و آن پاک میسازد کافر را از
نجاست کفر **دهم** زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی از اعضای حیوان
آلوده بخون شود پس بمجرد آنکه برطرف شود طاهر میشود **یازدهم** مسح [illegible] از غایط است که چون مخرج را
بسنگ یا پنبه یا پاره کلوخ یا غیر آن بشرط آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود **دوازدهم** تبعیت
مثل آنکه شخصی طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل بتبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور
که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و کچه و دبه و دست پزنده آن بتبعیت طاهر میشود

نجاسات و احکام آن

فصل نجاسات یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هردو از حیوانی باشند که گوشت

او حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سیوم خون حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشتش
حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون معتاد
بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن معتاد در اعضای آن حیوان بماند طاهر است
و خوردن آن خون حلال است چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه حلال باشد
و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است اما خوردن گوشت او حرام است ششم خوک
غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگی بر گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ
شبیه است نجس باشد و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ حیوان شبیه نیست طاهر است اما اگر سگی بر خوکی
جهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن خلاف است میانه مجتهدین و احتیاط آنست
که نجس است هفتم کافر خواه ذمی و خواه حربی و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را
مذهب آنست که یهود و نصارا طاهر اند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چه مست کند بشرط آنکه در اصل
روان باشد شیخ ابن بابویه قمی جایز داند نماز کردن در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز کردن
در خانه که دران خمر بوده باشد نهم آنکه شیره انگور هر گاه بجوشد و چهار یک ان کم شده باشد
دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال
حیات خون جهنده داشته باشد خواه گوشت او حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است
مگر اجزای که حس ندارد مثل مو و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی
بر آنست که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد موی و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی
مجتهدین خلاف کرده اند فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهند که باب قلیل
آن ظرف را طهارت دهند باید که اول آنرا بخاک بمالند و بعد از آن دو نوبت باب بشویند و اگر خاک
متعذر باشد بعضی از مجتهدین برانند که هر چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک
میشود و بعضی برانند که عوض خاک یکنوبت باب بشویند و اما اگر آن ظرف را باب کثیر مثل کر و آب روان
طهارت دهند یکنوبت در آب فرو بردن کافیست بعد از آن که او را بخاک مالیده باشند و بعضی از

و آب طهارت دادن اشیای نجس شده
درین فصل و دو فصل آینده بیان شود

مجتهدین

مجتهدین برانند که اگر باب کثیر طهارت دهند خاک مالیدن لازم نیست و اول اصح است و اگر خوک ظرفی را
بلیسد بعضی از مجتهدین برانند که آن ظرف را هفت نوبت باب باید شستن و بعضی برانند که بطریق مالیدن
سگ است فصل اگر جامه ببولی نجس شده باشد و خواهند که از آن باب قلیل طهارت دهند پس اگر
ببول طفل شیرخوار نجس شده باشد بمجرد ریختن آب بران طاهر میشود و احتیاج بافشردن نیست اما
بسه شرط اول آنکه طفل پسر باشد نه دختر دوم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیوم آنکه سن او کمتر از
دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیرخوار نجس باشد باید که بعد از آنکه آب بران بریزند یکنوبت بیفشرند
و باز آب بران بریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد یکنوبت آب ریختن
و یکنوبت افشردن طاهر میشود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج به دو نوبت نیست اما اگر در آب
کر یا آب روان طهارت دهند یکنوبت در آب فرو بردن آن کافیست بعد از آنکه عین نجاست
از آن ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و مالیدن آن کافیست و هر آنکه هر گاه جامه مثلا
نجس شود بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و از آن بشویند و رنگ آن نجاست در جامه
بماند آن رنگ پاکست و ازاله لازم نیست فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم
خواهند که باب قلیل طهارت دهند قدری آب دران کنند و حرکت دهند که تا آب بهمه جای آن
برسد و آن آب را بریزند باز نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر
آن ظرف را در زمین محکم کرده باشند مثل یک دیگدان کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت
میتوان داد و اگر اندک آب در ته آن بماند از آن باشد یا پنبه بردارند و هر آنکه از ظرف نقره و طلا چیزی
خوردن یا چیزی دران گذاشتن بر مرد و زن حرامست اما آن آب و طعام و میوه که در ظرف حرام گذاشته شود
لیکن از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بر جای دیگر گذارند و بعد از آن
بخورند حلال است و از افتابه طلا و نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره آب بر خود
و بر دیگری یا بر جای ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه
کشیدن اما بقلم و میل طلا و نقره حلال است و اگر طاس یا کوزه طلا کوب یا نقره کوب آب خوردن واجب است

کلب خود را نبوده یا طلا نرسانند و اگر ظرف مس و طلا را بر آتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلق طلا حاصل نشود میانه مجتهدین دران خلافست و اصح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه غسل ارتماسی اما اگر زمین آن حوض از غیر طلا و نقره باشد دران صحیح است با تمام رسید باب بحمد الله تعالی

كتاب الصلوة

باب دوم از کتاب جامع عباسی در بیان مسایل نماز واجبی و سنتی و دران مقدمه و دو مطلب است مقدمه بدانکه نماز واجبی دوازده است **اول** نماز شبانه روزی که از آن نماز یومیه گویند **دوم** نماز جمعه **سیوم** نماز عید ماه رمضان **چهارم** نماز عید قربان **پنجم** نماز خانه کعبه **ششم** نماز آیات یعنی کسوف خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن **هفتم** نماز میت **هشتم** نمازی که بنذر واجب شود **نهم** نمازی که بسوگند واجب شود **دهم** نمازی که بعهد واجب شود **یازدهم** نمازی که باجاره واجب شود **دوازدهم** نمازی که از پدر فوت شود و بر پسر بزرگتر واجب شود و اما نمازهای سنتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است **اول** نماز نافله یومیه که هر روز و هر شب سنت است که گذارده شود **دوم** نمازی که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منسوبست **سیوم** نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست که گذارده شود **چهارم** نماز که بحضرت فاطمه علیها السلام منسوبست **پنجم** نماز جعفر طیار **ششم** نماز اعرابی **هفتم** نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا گویند **هشتم** نماز عید غدیر **نهم** نماز طلب حاجت **دهم** نماز نافله ماه رمضان **یازدهم** نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله **دوازدهم** نماز شب مبعث **سیزدهم** نماز روز مباهله **چهاردهم** نماز زیارت **پانزدهم** نماز رغایب **شانزدهم** نماز شب نصف رجب **هفدهم** نماز نصف شعبان **هجدهم** نماز شب عید **نوزدهم** نماز توبه **بیستم** نماز هدیه میت **بیست و یکم** نماز ساعت غفلت **بیست و دوم** نماز وقت اراده سفر **بیست و سیوم** نماز روز عاشورا **بیست و چهارم** نماز روز نوروز

مطلب اول در بیان نمازهای واجبی و دران نه مقصد است **مقصد اول** در نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که هر شبانه

احکام نمازهای پنجگانه

روزی

روزی واجب است بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حایض باشد یا نفسا بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بعضی باید آورد شش است **اول** طهارت از حدث **دوم** نجاست برطرف کردن از بدن و جامه **سیوم** پوشیدن عورت **چهارم** ملاحظه نمودن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد **پنجم** ملاحظه نمودن وقت نماز **ششم** تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شده و چهار باقی در چهار بحث مذکور میشود **بحث اول** در پوشیدن عورت و آن واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانه تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجب است اما بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر رو و کف دستها و قدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و رو و مو بر او واجب نیست

احكام لباس و واجبات آن

بدانکه در رختی که در آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجبست و هفت امر سنت است و پانزده امر مکروهست اما پنج امر واجب **اول** آنکه غصبی نباشد **دوم** آنکه حریر محض نباشد که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که نماز در حریر محض زن را نیز صحیح نیست اما قول اضعف است و جایز است مرد را حریر پوشیدن در نماز بجهت ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جایز است **سیوم** آنکه طلاباف نباشد نماز مرد در طلا باطل است **چهارم** آنکه طاهر باشد مگر در شش محل **اول** اگر جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیح است تا وقتی که آن دمل و جراحت به شود **دوم** اگر بول شخصی متواتر آید و جامه او بآن بول نجس شود و در آن محل و در آن جامه نجس به بول نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یکنوبت آن جامه را طهارت دهد **سیوم** اگر زنی طفل را تربیت کند خواه طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه ببول آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جامه صحیح است بشرط آنکه هر شبانه روزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامه طاهر دریافته باشد **چهارم** آنکه خونی باشد

کمتر از درهم بغلی وان بقدر بند بالای انگشت نر کبیر است اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون باشد نماز
صحیح است و بر طرف کردن ان لازم نیست مگر انگاه از مکان خود بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض
یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس درین هفت جا بر طرف کردن آن از بدن واجبست اگرچه کمتر از درهم بغلی باشد
پنجم آنکه نجاست در پوشش باشد که ستر عورت با آن نتوان کرد مثل
کلاه و بند جاقشور و بند زیر جامه هرچند نجاست آن مغلظ باشد یعنی یکی ازان شش خون باشد که قبل ازین
مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازالهٔ ان نباشد مثل آنکه جامه نجس باشد یا بجهة شدت سرما نتواند
کندن پس دران جامه نماز جایز است هفتم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد
که خوردن گوشت آن حرامست مثل سمور و روباه و همچنین موی و پشم آن اما دو حیوانست که گوشت ان حرامست
و با وجود ان نماز در پوست و پشم آن صحیح است یکی ازان دو حیوان خز است و ان حیوانیست آبی که در
خشکی زنده نمی ماند و دیگر سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب
فصل واما آن هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول آنکه آنچه پوشش نماز است سفید باشد
دوم بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای اینکس باشد سیوم آنکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر
سفید نباشد رنگ سیر نداشته باشد پنجم آنکه مصلی عمامه داشته باشد ششم آنکه عمامه که دران نماز گذارد تحت
الحنک داشته باشد هفتم در نعل عربی نماز گذاردن واما آن پانزده امر که مکروهست اول در جامهٔ مصور
نماز گذاردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز کردن سیوم در لباس سیاه مگر عمامه و موزه نماز گذاردن که این
هر دو اگر سیاه باشند مکروه نیست چهارم لنگی که بالای پیراهن بسته باشند نماز گذاردن پنجم در رختی که
کافر بافته باشد یا دوخته باشد نماز گذاردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند
هفتم در رخت شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز گذاردن و در دست انگشتری آهنی
باشد نهم بدون ردا نماز گذاردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز کند یازدهم آنکه خلخال
در پا داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن با خود داشتن که آن
ظاهر باشد و پنهان نباشد چهاردهم نماز کردن در جامهٔ زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا

مسنونات لباس

مکروهات آن

از زیر بغل بیرون آوردن و بر یکدوش انداختن مبحث دوم در مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که
بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان
نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او
نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل آنکه بگوید در منزل من نماز کن دوم رخصت
ضمنی مثل آنکه بگوید امروز در منزل من باش سیوم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی بمنزل خود آورد چهارم رخصت
شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است بانکه مالک بنماز کردن در آن
راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بحیثیتی که نجاست ان ببدن مصلی یا لباس مصلی سرایت کند اگرچه
خون کم از درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و نجاست ان سرایت نکند نماز دران صحیح است مگر
سجده گاه اگر نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد نجاست آن ببدن و رخت مصلی نرسد واما آن
چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دوم آنکه مکان پیشانی در بلندی
و پستی برابر مکان ایستادن باشد سیوم آنکه در برابر ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیواری یا حایلی
در قبلهٔ مصلی باشد که میانهٔ مصلی و ان بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصای در برابر باشد
کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوص در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در
حدیث آمده که ثواب یکنماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه
برابر هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده نماز است
اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در صحن منزل و در صحن منزل افضل است از نماز بر بام منزل
و بر بامی که فیصل داشته باشد افضل است از بامی که فیصل ندارد فصل اما بیست و هفت امر مکروه
که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه نیست
دوم در کشتی نماز کردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن باشد سیوم در خانهٔ کعبه نماز واجب گذاردن
اما نماز سنت مکروه نیست چهارم نماز گذارد و در برابر مصحفی گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط
آنکه خط آن نمایان باشد پنجم در جایی که برابر چراغی باشد یا آتش افروخته باشد ششم در جایی که در برابر تصویر است

احکام مکان

واجبات آن

[illegible]

مسنونات آن

و ثواب یکنماز در مسجد [illegible]

مکروهات آن

خوابیده باشد هرچند که او محرم او باشد و پشت بجانب مصلی باشند ٧ درجایی که شخصی برو برو باشد
٨ درجایی که صلاح بی غلاف در برابر باشد ٩ درخانه که مجوسی در انجا باشد اما درخانه که در انجا
یهودی و نصرانی باشد مکروه نیست ١٠ درخانه که دران سگ باشد ١١ در کشاده در برابر باشد
١٢ در گورستان نماز گذاردن ١٣ درجایی که چهارپایان بسته میشود مثل طویله و مانند آن هرچند
که چهارپایان دران نباشند ١٤ درخانه که مست کننده دران ١٥ بر روی خرمن گندم نماز کردن
هرچند او را بکل انداخته کرده باشند ١٦ در محل که اکثر اوقات دران جا آتش میسوزانند مثل تون حمام
و مطبخ هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد ١٧ آنکه مرد درجایی نماز گذارد که بپهلوی او یا مقدم
بر وزنی نماز گذارد خواه محرم باشد و خواه نامحرم هرگاه که میان ایشان حایلی نباشد یا مقدار ده ذرع
دست دوری نباشد اما اگر زن در پس مرد باشد کراهیت برطرف میشود و احتیاج بحایل یا دوری ده
ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند والا
آنرا که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حایلی
ده دوری ده ذرع نباشد ١٨ نماز گذاردن بران خاکی که مورچها از سوراخ خود بیرون می آورند ١٩
درجایی که حیوانات آنجا ذبح میشوند ٢٠ در شوره زار نماز کردن ٢١ بر روی برف نماز کردن ٢٢
در گذرگاه آب هرچند آنجا آب نباشد ٢٣ بر ریگ روان نماز کردن ٢٤ در جاده راه نماز گذاردن
٢٥ در زمینی که شقایق دران رویده باشد ٢٦ درخانه که مصور باشد ٢٧ درجایی که شتران میخوابیده
هرچند که از شتر خالی باشد فصل در احکام مساجد مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد

احکام مساجد

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که هرکس مسجدی بنا کند خدای تعالی جهة او خانه در بهشت بنا
میکند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر بمسجد تعلق دارد دوازده امر
سنت و هفده امر مکروه است و یازده امر حرام اما دوازده امر که سنت است اول آنکه بنای مسجد بسیار
بلند و پست نباشد دوم آنکه طهارت خانه مسجد نزدیک در مسجد باشد سیوم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود
اول پای راست پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخل شدن ملاحظه

مسنونات متعلقه بمسجد

کفش

کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند بسم الله والسلام علی
رسول الله وصلوات الله وملائکته علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته
رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند
هفتم به وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم
اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدای بجای آوردن
و صلوات فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم منقولست که هرکس در مسجد چراغ روشن کند جمیع ملایک و حاملان عرش از جهة او استغفار میکنند
مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلم منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هرکس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را
جاروب کند و بقدر سرمه که در چشم میکشد خاک روبه از مسجد بیرون کند خدای تعالی جمیع گناهان او را آمرزد
و اما آن هفده امر که در مسجد مکروه است اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم آنکه آواز در مسجد بلند کردن

مکروهات متعلقه بمسجد

سیوم شمشیر از غلاف بیرون آوردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت هفتم
حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را که نشستن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث
بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن عورتین و از ناف تا زانو یازدهم بفارسی یا ترکی یا بزبان دیگر غیر
زبان عربی حرف زدن دوازدهم حد زدن سیزدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان دارد مگر آنکه
مثل درخت و غیره چهاردهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن پانزدهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن
او بوی سیر یا پیاز یا امثال آن آید شانزدهم در مسجد مکتب داری کردن هفدهم بفعل آوردن اهل صنایع
صنعت خود را در مسجد بتخصیص تیر تراشیدن و اما آن یازده امر که حرام است اول مسجد را بطلا نقاشی کردن

محرمات متعلقه بمسجد

دوم سنگ ریزه که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون کردن سیوم در مسجد چیزی که نجس داخل کردن هرچند سرایت
بمسجد نکند چهارم درنگ نمودن جنب و حایض در مسجد پنجم فروش که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن
ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگرچه در آب کر یا جاری باشد هفتم در مسجد درخت نشاندن

ولفاه

احکام اوقات نماز

هشتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن نهم میت در مسجد دفن کردن دهم
صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن یازدهم مصالح مسجد که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد
بکار بردن **مبحث سیوم در ملاحظه نمودن وقت نماز** بدانکه اول وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق
و وقت آن میکشد تا بر آمدن آفتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه
بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه درین بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه
برطرف شده باشد چنانکه در مکه معظمه واقع میشود و این وقت را زوال می نامند و وقت عصر وقتیست
که از زوال مقدار نماز ظهر گذشته باشد وقت عصر داخل شود و اگر محدث باشد مقدار طهارت و چهار
رکعت گذشته باشد و اگر مسافر مطهر باشد مقدار دو رکعت و اگر محدث باشد مقدار طهارت
و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت عصر وقتیست که تا غروب آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد
نظر بحال مصلی چنانکه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از زوال
مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب آفتاب است
و آن اول وقت شام است و علامت آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مشرق ظاهر میشود
و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر مطهر باشد
یا مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک بود میان شام و خفتن تا آنکه
باقی ماند از نصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را ادا توان کردن و آن فاصله نماز خفتن است و جمعی
از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نشود **فصل**

احکام تاخیر نماز از اول وقت در مواضع مخصوصه استحباباً

نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد و تخفیف نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر نماز از اول وقت
بغایت مکروه است مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و ما از آنجمله دوازده جا که مشهور است
مذکور میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را
واجب میدانند دوم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کم شود سیوم
تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه بعد از زوال حادث میشود مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زن مستحاضه

١٦٠٢

تا مؤذن

و از هر یک از نماز ظهر و عصر و مغرب تا آخر وقت تا چهار نماز را بیک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و
عصر جهت گذاردن نافله ششم تاخیر پیش نماز تا وقتی که مؤمنان جمع شوند هفتم تاخیر تا مؤذن نماز را تا وقتی که
پیش نماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا فرود آمدن هرگاه آداب نماز را در منزل بهتر بجا تواند آورد
نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن را تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم
تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او میکشند که با او افطار نمایند یا خود در روزه بوده باشد و نفسش
گرسنه شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر را تا آخر وقت تا چهار نماز را در جامه طاهر
جامه قلیل النجاسه دریابد چنانچه در کتاب طهارت گذشته مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی را که قضای نماز
گذشته مشغول است نماز حاضر را تا آخر وقت باید کند و سید مرتضی تاخیر نماز حاضر را در صورت واجب
میداند و مذهب او آنست که هر کسی را نماز قضا در ذمت باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و اداء را
جایز نیست که بهیچ چیز از مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمت خود را از کل آن نماز فارغ سازد
و اما جمعی از مجتهدین درین مسئله موافقت با سید مرتضی نکرده اند **فصل احکام اذان گفتن** چون وقت

احکام اذان

از نماز پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت موکده است خصوصاً از برای نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند
و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند و بعضی بخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را
برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی همین از برای صبح و مغرب واجب میدانند
پس اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه واجب نیست بلکه حرام است الا سنت است که سه نوبت الصلوة
گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مثل اینکه در حدیث
آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت از برای او واجب میشود و بدانکه لازم
که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردان
که محرم او باشند و اگر زن پیر باشد که از شنیدن آواز او خللی نباشد جایز است که اذان او را مردان
نامحرم بشنوند **فصل** در آنچه باذان متعلق است سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر

آداب اذان

سنتهای اذان

حرام اما مؤذن را سنت اوّل آنست که اذان را در اول وقت گوید دوّم آنکه موذن در وقت اذان گفتن
رو بقبله باشد سیوم آنکه اذان را بلند بگوید چهارم آنکه ایستاده اذان بگوید پنجم در وقت اذان وضو
داشته باشد ششم آنکه برجای بلند باشد هفتم آنکه دو انگشت خود را در گوش خود کند هشتم آنکه
اذان را بتانی بگوید نه بسرعت نهم آنکه در آخر هر فصلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار موذنی کند که
عدالت داشته باشد یازدهم وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم ترک
حرف در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن موذن مسایل را بطریقی که علما قرار داده اند
پانزدهم صلوات فرستادن موذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و شیخ ابن بابویه مطلق صلوات را واجب میدانند بر هر کس نام آنحضرت را برد یا بشنود در
اذان و غیر آن و این قول کمال قوت دارد شانزدهم اظهار موذن حرف ها را در لفظ الله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار نمودن حرف حا را در الفلاح هجدهم آنکه هر چه موذن از فصول اذان گوید
شنونده آنرا بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد و اما آنچه

مکروهات آن

مکروه است در اذان مکروهست اوّل حرف زدن موذن در اثنای اذان دوّم سکوت طویل در
اثنای اذان سیوم بجانب راست و چپ نگاه کردن موذن در حال اذان چهارم هر یک از فصلهای
اذان را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میکنند پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم اذان
گفتن در وقتی که سوار باشد هفتم اذان گفتن جهة عصر روز جمعه هر گاه نماز جمعه گذارند هشتم اذان
گفتن جهة عصر روز عرفه شخصی اگر حج میگذارد نهم اذان گفتن جهة عشا در مشعر الحرام شخصی را که حج
میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان گفتن را در این سه جا حرام میدانند و اما آن دو امر که حرامست اوّل

امرین حرام در اذان

اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع جایز است دوّم گفتن الصلوة

صبح کرم

خیر من النوم

احکام اقامت

فصل در احکام اقامت بدانکه ثواب اقامت بیش از ثواب اذانست و سنت است که
آواز را در آن بلند کند و تانی در آن سنت نیست بلکه ترک تانی سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را
در کل نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بی وضو اقامت گفتن را حرام میدانند و ایستادن را در آن واجب

میداند

میدانند و جمعی از مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز
تعلق داشته باشد مثل التماس حاضران از شخصی عادل که پیش نمازی ایشان کند یا امر کردن مأمومین را
بآنکه صفهای خود را راست بدارند و مانند این و بدانکه هر گاه شخصی اذان و اقامت بجا نیاورده داخل
نماز شود سنت است که نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد و این قطع کردن بپنج شرط
است اوّل آنکه بسهو ترک اذان و اقامت کرده نه بعمد دوّم آنکه هنوز در رکعت اوّل باشد سیوم آنکه
رکوع نکرده باشد چهارم وقت نماز آنقدر تنگ نشده باشد که تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز
در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در جامه یا در مکان غصبی اذان واقع شود مثل آنکه
صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت است که دو رکعت در خانه من یا در جامه من بگذاری
و زیاده بر دو رکعت رخصت نیست در این صورت جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت
نماز را از سر گیرد بجهة آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع میشود و روایت که چون خواهد
که بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبیُّ وَ رَحْمَةُ
اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و هر گاه در اثنای اذان از موذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو
بسازد و اذان را از آنجا که قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر در اثنای
اقامت از و حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت است که ما بین اذان و اقامت فاصله
شود بدو رکعت یا بیک سجده یا بیک نشستن یا بیک گام برداشتن یا بگفتن سبحان الله یا الحمد لله و افضل
سجده یا نشستن کند و در آن اثنا این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبی بارّاً وَ عَیْشی قارّاً وَ رِزْقی دارّاً
وَ عَمَلی صالِحاً وَ اجْعَلْ لی عِنْدَ قَبْرِ رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مُسْتَقَرّاً وَ قَراراً و در وقت نشستن
این دعا را بخواند سُبْحانَ مَنْ لا تَبِیدُ مَعالِمُهُ سُبْحانَ مَنْ لا یَنْسی ذِکْرَهُ سُبْحانَهُ مَنْ لا یُخَیِّبُ
سائِلَهُ سُبْحانَ مَنْ لَیْسَ لَهُ حاجِبٌ یُرْشی وَ لا تَرْجُمانٌ یُناجی سُبْحانَ مَنِ اخْتارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ

بغتی و لا بواب

الأَسْماءِ سُبْحانَ مَنْ فَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسی سُبْحانَ مَنْ لا یَزْدادُ عَلی کَثْرَةِ الْعَطاءِ إِلّا کَرَماً وَ جُوداً
سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا وَ لا هکَذا غَیْرُهُ

احکام قبله

مبحث چهارم در احکام قبله بدانکه شخصی که نماز میکند رو از
الملاحظه نمودن

بعد از اقامت این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و آله الوسیلة و الفضل و الفضیلة ... اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی ... عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین

چهار حال بیرون نیست یا اندرون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا نزدیک خانه کعبه آنقدر نزدیک است که اگر
خواهد خانه کعبه را تواند دید یا آنقدر دور است که دیدن خانه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است
بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعت رو به دیواری از
دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد و اما واجب است
که آنچنان باشد که در وقت سجود از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه رو بجانب
در کعبه نماز گذارد واجب است که قدری از آستانه در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد
بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند بر او لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند اما بر او واجب است
که بطریقی نماز کند که اگر از میان پیشانی او در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط راست بخانه بخورد و باید
دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زمین هفتم تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است
یا در چاه عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی که از میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بزمین
خانه کعبه نخورد و اما هر گاه بآنچه در حکم خانه کعبه است برسد کافیست و اما آن شخص که از شهر مکه دور است بحیثیتی
که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی
آن جانب که خانه کعبه در اوست نه همه آن جانب بلکه آنقدر از آن جانب که مصلی در هر جزوی از اجزای
آن تجویز کند که خانه کعبه بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و آنرا از قبله مساجد و قبرهای مسلمانان
معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که میان فقها مشهور است نیز معلوم میشود و مقلد را اشتباه علامات قبله بعضی
از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد مثل شهر
موصل آنست که مشرق عدل را بجانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از
بلاد شام آنست که سهیل را در وقت که بغایت بلندی برسد در میان دو چشمها گیرند و علامت یمن
آنست که سهیل را در وقت مذکور در میان دو شانها گیرند و اگر غیر این علامات از علم هیئات معلوم میشود
و اگر کسی را در وقت تحقیق قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی هم یافت نشود که از قول او ظن بقبله بهم رسد بر آن شخص واجب است
که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد و اگر وقت وسیع باشد و اگر تنگ باشد بهر قدری که وقت

احکام علامات شناختن قبله

دو قدم او با میان هم

و در دانستن قبله اعتماد برین علم جایز است و اما اگر تحصیل در صحرا باشد و از علامات هم

که هیچ نماز کرده و اگر چه یک نوبت باشد **فصل** اگر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال
نماز پشت بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که
قبله جانب راست یا جانب چپ بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد
نماز را که گزارده کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پس پشت بوده در این صورت از چهار
حال بیرون نیست یا قبله در مابین پیش رو و جانب راست بوده باشد یا در مابین پیش رو و جانب چپ یا در
مابین پس پشت و جانب راست یا در مابین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت اول اگر وقت باقی باشد
نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت
باقی باشد و خواه نباشد و بدانکه گاه هست در نماز وجوب رو بقبله کردن ساقط میشود مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب
قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز گذارد و همچنین
اگر مالک خانه شخصی را الزام کند که از خانه من بیرون رو و در خانه جهت قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد اما اگر
وقت تنگ نباشد نماز را در وقت بیرون رفتن و گریختن نگذارد بلکه صبر نماید تا وقتی که عذر برطرف شود **فصل**
آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است چنانچه هر چه در نماز واقع شود یا فعل است یا ترک فعل و هر یک از این دو
یا واجب است یا سنت و هر یک از این چهار یا بزبانست یا بدل یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد از این
دوازده نوع بیرون نیست اول آنچه بزبان بجا آوردن آن واجب است مثل تکبیر احرام دوم آنچه بدل بجا آوردن
آن واجب است مثل نیت نماز سیوم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجب است مثل سجود چهارم آنچه بزبان بجا آوردن
آن سنت است مثل قنوت خواندن پنجم آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه
در نماز خوانده میشود ششم آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزبان
ترک آن واجب است مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بدل ترک کردن آن واجب است مثل
قصد کردن ریا در بعضی افعال نماز نهم آنچه باعضا ترک آن واجب است مثل دست بستن در نماز دهم آنچه بزبان
ترک آن سنت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنت است
مثل فکر کار دنیا دوازدهم آنچه باعضا ترک کردن آن سنت است مثل آنکه دست بر کمر زدن بطریق متکبران

و در یکی از دو جانب او نبوده هم

بیان امور معتبره در نماز

تعداد افعال واجبه در نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و شصت و سه فعل

و ما در رساله اثنا عشریه که حسب الامر اشرف ارفع بفارسی ترجمه شده بیان کرده‌ایم که هر یک ازین دوازده رکعت دوازده قسم است و همه اقسام را در آن رساله مذکور ساخته‌ایم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و شصت و دو فعل واجبست باین تفصیل که در رکعت اول بیست و یک چیز واجبست اول ایستادن ۲ رو بقبله کردن ۳ نیت کردن ۴ تکبیر احرام گفتن ۵ درنگ نمودن در وقت تکبیر ۶ قرائت کردن ۷ درنگ نمودن بقدر قرائت ۸ خم شدن بجهة رکوع ۹ درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر ۱۰ ذکر گفتن ۱۱ سر از رکوع برداشتن ۱۲ لحظه درنگ نمودن ۱۳ خم شدن بجهة سجود ۱۴ درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر ۱۵ ذکر گفتن ۱۶ سر از سجده برداشتن ۱۷ نشستن میان دو سجده ۱۸ ذکر نمودن میانه دو سجده ۱۹ خم شدن بجهة سجده دوم ۲۰ درنگ نمودن بقدر ذکر ۲۱ ذکر گفتن و باین بیست و یک فعل تمام است رکعت اول و در رکعت دوم ازین بیست و یک سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس افعالی که واجبست در رکعت دوم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت نمی‌شمارند اول سر از سجده دوم برداشتن دوم نشستن سیوم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست اول نشستن بجهة سلام گفتن دوم سلام گفتن سیوم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجبست و در نماز شام هشتاد و شش فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و دو فعل واجبست پس جمیع سیصد و شصت و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن آنست بدانکه از جمله این افعال هشت فعل رکن که احتیاج ببیان دارد و آن نیت و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم است و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل می‌یابد **فصل اول** در آنکه تعلق بنیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدای تعالی و در نیت اول تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است واداست یا قضاست و واجبست یا سنت است بعد از آن قصد کند که آنرا بجا می‌آورم از برای خدای تعالی و این قصد در نهایت آسانیست و هیچ اشکال ندارد و وسواسی که بعضی در نیت میکنند از فعل شیطان است و باین مضمون حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی گمان برده‌اند که نیت نماز

احکام نیت

ابراد

احکام تکبیرة الاحرام و واجبات آن

مرکب است از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجبست یا سنت و اداست یا قضا این غلط است بلکه امور مذکوره معتبرند یعنی نیت بر اینها واقع میشود **فصل دوم** در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهار دو امرست و بعضی ازین امور واجبست و بعضی امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حرف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد بطریقی که مقرر است سیوم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میان آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطل است چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاورد خواه سکوت و خواه لفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر پنجم آنکه همزه الله و همزه اکبر را ظاهر نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را با حرف نیت یا همزه اکبر را بهای الله باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود و اگرچه بتقدیر باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر احرام گوید پس اگر بر تقدیری که کر نمی‌بود یا فریاد نمی‌بود تکبیر را می‌شنید نماز او صحیح است و الا باطلست هفتم اگر گنگ باشد بدل تقصد کند و از انگشت اشارت کند و زبان را حرکت دهد و اما هفت امری که در تکبیر احرام سنت است اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوش دوم آنکه ابتدای تکبیر با ابتدای دست برداشتن و انتها با انتهای آن سیوم آنکه کفها در وقت برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشند مگر دو انگشت بزرگ از انگشتان دیگری باید دور باشند و انگشت بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیش نماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت است بجای آورد و یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را و تکبیر احرام را با دعاهای مقرر بفعل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللّهمّ انت الملک الحقّ لا اله الّا انت سبحانک انّی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبّیک اللّهمّ لبّیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشّرّ لیس الیک والمهدیّ من هدیت لا ملجأ منک الّا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک ربّ البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات والارض عالم الغیب والشّهادة حنیفا

مسنونات تکبیرة الاحرام

تکبیر گفتن هم

احکام قیام و آداب آن

مسلماً و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له
و بذلک امرت و انا من المسلمین **فصل سیوم** در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هژده امر است
واجبات
پنج امر واجبست و ده امر سنت و سه امر مکروه و اما آن پنج امر واجب اول راست ایستادن است اگر کج یا
پشت را خم کرده ایستد نماز باطل است هرچند بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی
که اگر آن چیز برداشته شود مصلی افتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته نماز گذاردن سیوم قرار
یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بگذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند که بجای
دیگر نماز گذارد و نماز او باطلست چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا بسیار ایستد نماز باطلست
پنجم قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده چیز که در وقت
مسنونات قیام
قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی که غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود
ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سیوم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت
تا یک وجب چهارم آنکه قدمها با هم محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم آنکه انگشتان
هر دو پا بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست را برابر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را
ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای
دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت کردن هر دو زن را در رکعت دوم بعد از قرائت
احکام قنوت و آداب آن
و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که مرد قنوت رکعت دوم آنرا بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است
و بدانکه قنوت سنت موکده است و معنی آن دعاست خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد
و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شود تا بعد از
سر برداشتن از رکوع سنت است که بنیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام نشسته
قضا کند و اگر آنجا هم فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله کند و بجا آورد
و در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا نزدیک
گوش در وقت تکبیر سیوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا دارد برابر رو و محاذی آسمان چهارم آنکه

انگشتان

انگشتان را باهم چسباند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم
کلمات فرج در قنوت خواندن و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن (ورب)
و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و
عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة هفتم بلند خواندن پیش نماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن
ماموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام مکروهست اول دست بر کمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی
سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیوم کفها را بعد از قنوت بر رو مالیدن
و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین بیان
احکام قرائت و آداب آن
آن شده **فصل چهارم** در بیان آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره
در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیوم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد فاتحه بخواند
و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و
واجبات آن
دو امر است یازده امر واجب است و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یازده امر که واجبست
اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطلست دوم حرفها را
از مخارج مقرره اخراج نمودن سیوم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت
مشهور خواندن و لازم نیست که اول تا آخر بیک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلاً بقرائت عاصم
و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قرا بخواند جایز است بلکه سنت است که در قرآن خواندن
التزام بیک قرائت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد دو نوبت دیگر
بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را مقدم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت
فاصله واقع نشود خواه بسکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر یک از قرآن
و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول
شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته بخواند هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند

نهم انکه فاتحه و سوره را از بر خواند پس اگر بر روی نوشته بخواند با انکه از بر تواند خواند نماز باطل است
دهم انکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از انکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از
بسم الله خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطل است یازدهم انکه چون سوره الم ترکیف بخواند سوره
لایلاف در عقب آن بخواند و اگر سوره والضحی بخواند الم نشرح نیز در آن بخواند و اما دوم امر که در خواندن فاتحه
و سوره سنت است اول انکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن
صفات حروف بطریقی که در علم قرات مقرر شده مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیوم اشباع کسره کاف
مالک یوم الدین کردن چهارم اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن بجای آوردن
و در فاتحه چهار وقف تام هست و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسم الله است و بر
یوم الدین و بر نستعین و بر و الا الضالین و اما ده وقف حسن بر بسم الله و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب
العالمین و بر الرحمن الرحیم و بر ایاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم انکه اگر نماز
جهریه باشد مومن بشنواند بشرط انکه بسیار بلند بطریقی اذان نخواند هفتم بلند خواندن بسم الله در نماز و
در رکعتی که فاتحه و سوره در آن آهسته باید خواندن هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره بقدر آن نفس
ساکت شدن نهم انکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون اخلاص
بخواند بعد از تمام کردن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم انکه در نماز صبح سوره بخواند که در از
مثل سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن
مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء نصر الله بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخواند و آن
پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه
دو سوره خواندن در نماز فریضه و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سیوم مکرر خواندن یک سوره را
در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره به سوره دیگر قبل از آنکه
نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول نمودن از سوره
اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون بسوره دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف و خواه بعد از آن
کردن آن مطلقا

بسیار

بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل و خواه منفصل اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بعضی از آن
حرام است اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال
واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیوم سوره از سورهای عزایم خواندن که قبل ازین بتفصیل مذکور شد
چهارم انکه خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن
نصف سوره اول اما عدول کردن از سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون حرامست خواه عدول قبل
از نصف باشد و خواه بعد از آن ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما اگر
زن بسیار پیر باشد که مرد را میل بآن نباشد جایز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیوم
و چهارم اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ بخواند هم جایز است که آهسته
بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت شود افضل
خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیوم چهارم بجای
تسبیحات حمد بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن هست و شش امر است شش امر واجب
و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما شش امر واجب اول انکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو
تواند رسید بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ گفتن یا سه نوبت سبحان الله
و اگر ضرورتی باشد یکنوبت سبحان الله نیز کافیست سیوم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم انکه چنان
بگوید که خود بشنود و اگر چه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرات مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم
درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول انکه چون خواهد
که خم شود الله اکبر بگوید دوم در حال رکوع زانوها را بپس برده پیش نیاورد سیوم انکه پشت خود را راست
هموار کند بنوعی که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد چهارم انکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم
انکه نظر بمابین دو قدم خود اندازد ششم انکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور دارد هفتم انکه اول دست راست
بر زانو گذارد هشتم انکه انگشتان را از هم دور کند نهم انکه دست راست خود را پیش از دست چپ بر زانو
گذارد دهم انکه زن هر دو کف خود را بالاتر از زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ

مستونات قرات در عقب جو

قرات فاتحه و سوره را در نماز

مکروهات آن

محرمات آن

آن مطلقا مو

الا عدول نمودن ازین دو سوره بسوره جمعه
منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز
است و شرط اول انکه اختیار آن دو سوره
عمدا کرده باشد دوم انکه بنصف نرسیده و
هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول نماید و
بسمله را اعاده نماید و اکتفا ببسمله که در سوره
خوانده نکند مو

احکام رکوع و ادب آن

واجبات

مستونات آن

تا سه نوبت شود و پنج نوبت فاضل تر است و افضل از آن هفت نوبت است دوازدهم قبل از
سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک
توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و
اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سیزدهم اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع
بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد آهسته گوید پانزدهم اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت خواند در جهر و
اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریاء و الجود
والجبروت و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود
چسبانیدن دوم سر زیر افکندن بروجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سیوم آنکه پیشنماز
ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت بگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموم بواسطه ضرورتی تعجیل دارند
چهارم دو کف دست را وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند

مکروهات رکوع

فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج
امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید که پیشانی است و دو کف
دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاهاست دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر
بر بعضی مطلق سنگینی نیندازد نماز باطل است اما لازم نیست که سنگینی اندازد بر همه عضوها برابر
سیوم آنکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه
یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی از اعضا مستقر نباشد نماز باطل است چهارم آنکه پیشانی را بر خاک گذارد
یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بر حسب عادت پنجم گفتن سبحان
ربی الاعلی و بحمده یا سه نوبت سبحان الله و در وقت ضرورت یک نوبت سبحان الله کافیست ششم
درنگ کردن بقدر ذکر هفتم ذکر را چنان گوید که خود بشنود همچنانکه در رکوع گذشت هشتم سر از سجده
اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده
اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است اول الله اکبر گفتن بعد از

احکام سجود و آداب آن و واجبات

مسنونات آن

سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن بجهت سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن و سیوم در وقت الله اکبر
گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهند که بسجده روند اول کف دست بر زمین
رسانند بعد از آن دو زانو را و اگر زن باشد اول زانوها بزمین رساند بعد از آن کف دستها را پنجم آنکه
در وقت سجود انگشتان بجانب قبله باشد ششم آنکه هر یک از دستها به پهلو چسپیده نباشد هفتم
آنکه از پیشانی مقدار یک درهم بسجده گاه برساند کمتر از آن و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که برساندن
مقدار یک درهم واجب است نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن و فاضل آنست که خاک یکی از
چهارده معصوم صلوات الله علیهم باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام دهم آنکه قبل از ذکر سجود این دعا
بخواند که اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی
للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین یازدهم
آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حایلی
نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه بر زمین برسند اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را [illegible]
سجود گردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد شانزدهم
آنکه سر از سجود بردارد و الله اکبر بگوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردارد بطریقی که قبل از این
مذکور شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بمقدار
الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه در مابین دو سجود تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت قدم
پای راست را بر شکم قدم چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و دو کف پا بر
زمین نهد بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد
بیست و دوم آنکه چون در هر رکعت یکم و سیوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد لحظه بنشیند و این را
جلسه استراحت گویند بیست و سیوم آنکه در جلسه استراحت تورک کند بیست و چهارم کره کردن موی سر زنرا که در وقت سجده
از موی سر او چیزی حایل نشود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی او آنچه واجب است که بسجده گاه برسد رسیده
باشد بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی

و سید مرتضی علم الهدی [illegible]

و زیاده از آن جایز نیست

مکروهات سجود

و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است و اما آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن مکروه است اول پف کردن موضع
سجود بشرطی که از آن دو حرف حاصل نشود و اگر دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطل است دوم اقعا کردن
ما بین دو سجده یعنی بر عقب نشستن و سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذاشتن فصل ششم در بیان
احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اول در سوره اعراف دوم در سوره
رعد سیوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است
هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت سیزدهم
در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرأ و از این پانزده سجده چهار واجب است آن
سوره الم تنزیل است و فصلت و النجم و اقرأ و یازده باقی سنت است و سجده وقتی است که آیه تمام خوانده شود
و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت نمودن هیچ یک لازم نیست اما اولی
آنست که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن
جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله ایمانا و تصدیقا و مصدقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا
و رقا و بدانکه هر جا که بر خواننده قرآن واجب است بر شنونده نیز واجب است و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن
جایز نیست و اگر تاخیر شود بر نیت قضا بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه ادا است پس اگر تاخیر شود نیت
قضا لازم نیست فصل هفتم در بیان آنچه به تشهد تعلق دارد و آن هجده امر است نه امر واجب و
هشت سنت و یک امر مکروه اما نه امر واجب اول نشستن بقدر تشهد خواندن دوم درنگ نمودن سیوم
تشهد خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد جایز است که باشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی
محمد و آل محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل کردن
ششم کلام اجنبی در میان در نیاوردن هفتم بقدر تشهد الحمد لله گفتن اگر تشهد نداند و وقت از یاد
گرفتن تنگ باشد هشتم تشهد را بعربی خواندن اگر پیش نماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما

اینست جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد

احکام سجود تلاوت قرآن و آداب آن

سجده عزایم سجود و

احکام تشهد و آداب آن

واجبات

ان لا اله الا الله در تشهد گو

آن

مسنونات آن

آن هشت امری که سنت است اول تورک نمودن بطریقی که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دوم دستها
بر رانها گذاشتن سیوم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد
بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بگوید
ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم
الرسول هفتم آنکه بعد از اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته
الحمد لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن و ان محمدا نعم الرسول بگوید التحیات لله و الصلوات
الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات الناعمات لله ما طاب
و طهر و زکی و خلص و صفا فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب
و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی
محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم
انک حمید مجید و اما آن یک امر که مکروه است اقعا است در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد
فصل هشتم در آنچه تعلق بسلام دارد و آن هفده امر است پنج واجب و دوازده سنت
اما پنج واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن بآن مقدار سیوم گفتن السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود و اگر
چه بقدر باشد و اما دوازده امر که سنت است اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کف دستها
بر رانها گذاشتن سیوم انگشتان را بهم چسبانیدن چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم
قصد سلام انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مومنین انس و جن کردن ششم قصد کردن پیش نماز سلام بر ماموم
در ضمن مومنین هفتم قصد کردن ماموم سلام بر پیش نماز در ضمن مومنین هشتم بلند گفتن پیش نماز
سلام را نهم آهسته گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیر است دهم آنکه پیش نماز و ماموم در وقت سلام دادن بجانب

و آل ابراهیم

و ترحم علی محمد و آل محمد

مکروه تشهد

احکام تسلیم و آداب آن

واجبة

مسنونات آن

راست یا بروی خود اشارت کند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ سلام دهد اگر جانب چپ
باشد و بعضی دیوار را درین سلام قایم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن
بگوشهٔ چشم بجانب راست اشارت کند فصل پنجم چون مصلی از نماز و از سلام دادن فارغ
شود سنت است که بتعقیب اشتغال نماید و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت
دستها را بلند کند که تا نرمهٔ گوش برساند و بعد از آن بگوید لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون
لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا و رب
آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده وحده صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم
اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک سبحانک
لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت
اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم
انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة و اعوذ بوجهک
الکریم و سلطانک القدیم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا
و الاخرة و من شر الاوجاع کلها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی
لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل
و کبره تکبیرا و بعد از آن تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام را بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه
نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که تسبیح فاطمه
زهرا علیها السلام در هر شبانه روزی بعد از هر نماز بهتر از آنست که هزار رکعت نماز کرده شود و باید که بعد از
تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام سورهٔ توحید دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده و این دعا را بخواند
اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر المطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک
القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی

تعقیب نماز

و یمیت و یحیی صح

محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا سالما و تدخلنی الجنة آمنا
و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب
بعد از آن سجدهٔ شکر بجای آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
که سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد خدای تعالی ثواب ده نماز با وی دهد و ده گناه عظیم او را ببخشد و باید که پیشانی
را در وقت سجده بر جایی که گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم بر زمین رساند
و این دعا بخواند اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک
انک الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین و علیا و محمدا
و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و المهدی صلواتک علیهم ائمتی بهم اتولی و من
عدوهم اتبرء بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم بعد از آن بگوید اللهم انی
انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرهم بعدوک و عدوهم ان تصلی علی محمد و
آل محمد و علی المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک
الیسر بعد العسر و بعد از آن جانب راست روی خود را گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق
علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة لی و کان عن خلقی غنیا صل علی محمد و آل محمد و علی المستحفظین
من آل محمد صلی الله علیه و آله و بعد از آن جانب چپ رو را بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید یا مذل
کل جبار و یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ بی مجهودی بعد از آن سه نوبت بگوید یا حنان یا منان
یا کاشف الکرب العظام بعد از آن نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت شکرا شکرا بگوید بعد از آن
حاجت خود را از خدای عز و جل طلبد و چون سر از سجده بردارد دست راست نوبته بر سجده گاه گذارد و هر نوبت
بر جانب چپ رو و پیشانی و جانب راست رو بمالد و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و
الشهادة الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم و الغم و الحزن و السقم و العدم و الصغار
و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن مقصد دوم در نماز جمعه است بدانکه میان مجتهدین
در وجوب نماز جمعه خلافست در زمان غیبت حضرت امام علیه السلام و اصح آنست که مکلف مخیر است میان گذاردن

و محمدا

احکام نماز جمعه

نماز جمعه و ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارد اگر کسی
خواهد بجهة احتیاط ظهر را هم بگذارد بعد از آن جایز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعت مثل نماز
صبح و از هشت کس ساقط است اول از زن دوم بنده سیوم مسافر چهارم کور پنجم بیمار عاجز ششم
پیر عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسی که از او تا جای که نماز گذارده میشود زیاده بر دو
فرسخ باشد و اگر کسی از این جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه از او ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد

واجبات نماز جمعه

سی امر است نه امر واجب و بیست و یک امر سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه وقت نماز جمعه است
و وقت آن از زوال آفتاب است تا وقتی که سایه بعد از زوال حاصل میشود و مساوی شاخص شود و بعضی
از مجتهدین بر آنند که وقت نماز جمعه مثل نماز ظهر است دوم آنکه بجماعت گذاردن چه فرادا گذاردن نماز
جمعه حرام است سیوم آنکه جماعتی که نماز جمعه میکنند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیش نماز است
چهارم آنکه پیش نماز یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از این دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و
صلوات بر پیغمبر و آل و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام الفایده پنجم آنکه خطیب در وقت خواندن
خطبه ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند
هشتم آنکه ما بین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز گذارند واجبست که میان
ایشان اقلا یک فرسخ یا زیاده فاصله باشد پس اگر کمتر از فرسخ باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند هر دو
باطلست و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطلست واما آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز

مسنونات آن

جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن و شارب و خط گرفتن
سیوم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکیزه ترین رخوت پوشیدن
هفتم خود را به بوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در
زندان محبوس کند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن موافق شرع باشد بزندان
باز گردانیدن دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خواندن خطبه
بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر سر منبر رود سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد از سلام

بر منبر نشیند که موذن اذان بگوید بعد از آن شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه خطبه بسیار طولانی نکند شانزدهم
آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این
دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیش نماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم منافقین
نوزدهم قنوت در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع بخواند چنانکه در بحث قنوت
مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت خواندن و قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن
قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است هر وقت از روز جمعه که خواهد میتواند گذاردن و افضل آنست که شش
رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت قبل از
زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از زوال مقصد سیوم در نماز عیدین یعنی عید ماه رمضان و عید

احکام نماز عیدین

قربان و این نماز واجبست بر جماعتی که نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام حاضر باشد و در زمان غیبت ایشان سنت است
حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گذارده شود و آن دو رکعت است
بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار
تکبیر بهمان طریق بجای آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است نه امر واجب و دوازده امر سنت و پنج امر

مسنونات آن

مکروه و اما سنت دوازده امر است اول ملاحظه نمودن وقت و آن از طلوع آفتاب است تا زوال دوم
غسل کردن سیوم خود را معطر کردن چهارم و پنجم پیاده و پا برهنه و ذکر گویان بمصلی رفتن ششم زمانیرا
بمصلا بردن بطریقی که در نماز جمعه گذشت هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم
ربک الاعلی در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در
قنوت خواندن اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل
التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه
وآله ذخرا وشرفا ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه
محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اجمعین
اللهم انا نسالک خیر ما سالک عبادک الصالحون ونعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون

یازدهم آنکه نماز در روی زمین بی حایل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز
جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان
کند و اگر عید قربان باشد آداب قربانی کردن بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه را بخواند پانزدهم
آنکه نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند و اما آن
پنج امر که مکروه است اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن
سیوم مسلح رفتن بمصلا رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اگر عید رمضان باشد قبل از رفتن بمصلا
چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم در نماز طواف خانه کعبه است و آنچه
بآن تعلق دارد و چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد
این نماز را در پس مقام ابراهیم علیه السلام گذارد یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا
که خواهد از مسجد الحرام بگذارد دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارد
و آن دو امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم
دوم آنکه بی فاصله بعد از طواف نماز بگذارد مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف آفتاب و خسوف ماه و
زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است و هر
رکعت پنج رکوع واجب است باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون
سر از رکوع بردارد و نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از
رکوع پنجم دو سجده بجا آوردن و در رکعت دوم نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز را
باین صورت بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند
و برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر بازیابد بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین
کند تا رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای گرفتن آفتاب و ماه است و آخر وقت
شروع در انجلاست و سید مرتضی علیه الرحمه آخر وقت را انجلا میداند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند

مندوبات نماز عیدین

احکام نماز طواف و آداب آن وجوبا و ندبا

احکام نماز آیات و آداب آن واجبا ندبا

ازره

ازره ی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجب باشد و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد
و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر ادا است
و در بادهای سیاه و سرخ و امثال آن و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را نمی گنجد نماز ساقط میشود و بعضی
بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند که اگر وقت گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است و الا ساقط
تتمه هشت امر سنت باین نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی در قرائت خواه در روز این نماز واقع شود و خواه
در شب دوم خواندن سورهای طویل مثل سوره انبیا و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سیوم
الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع مگر رکوع پنجم و آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت کردن بعد از
رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز را در مسجد گذارند و در جایی که سقف داشته باشد ششم مقدار زمان هر یک
از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت گذارده شود خواه کلی قرص گرفته شده باشد
و خواه بعض و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم
آنکه اگر قبل از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجب است
دیگر آنکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت
مکلف مخیر است در تقدیم هر یک که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت
آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجب است اگر نماز یومیه باشد تقدیم نماز یومیه و همچنین
اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای
یومیه داخل شود جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ نباشد و بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام
دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده باتمام رساند مقصد ششم در نماز میت این نماز واجب کفائی است
یعنی هرگاه یک شخص بگذارد از همه کس ساقط میشود و نماز کردن بر میت وقتی واجب است که آن میت مسلمان باشد
یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشند و اگر کمتر از شش سال داشته باشند
نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت نماز تکبیر احرام بجای آورد و بگوید اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باز تکبیر دوم بجای آورد و بگوید

مستحبات نماز آیات

ددهم

تتمه احکام این نماز

احکام نماز میت و آداب آن

اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت
و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر سیوم بجای آورد و بگوید اللهم اغفر
للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات
انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر باز تکبیر چهارم بجا آورد پس اگر میت مؤمن باشد بگوید اللهم
ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا
فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین و اگر مخالف و معاند باشد بجای این
دعا بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب و اگر میت مستضعف
باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا
سبیلک و قهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت مطلق نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم هذه النفس
انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت و اگر میت طفل باشد بعد از
تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و اگر میت زن باشد مؤمنه بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم ان هذه امتک و بنت عبدک و بنت امتک نزلت بک و انت خیر منزول
بها اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها
و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و احشرها مع من کانت تتولاها من الائمة الطاهرین
و اقل نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز میشود و تتمه آنچه تعلق باین نماز دارد و بعد از نیت و پنج تکبیر و دعا ~~واجبات نماز میت~~
نوزده امر است چهار امر واجب است و دوازده امر سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب اول آنکه در وقت
نماز کردن سر میت بجانب دست راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است دوم
آنکه میت را در آن وقت بر پشت خوابانند بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود نماز را اعاده باید کرد سیوم
آنکه مصلی از تابوت بسیار دور نباشد چهارم نماز گذاردن بعد از غسل و تکفین باشد و بدانکه آنچه در نیت
نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله بگوید و بعد از تکبیر دوم اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و بعد از تکبیر سیوم اللهم
اغفر للمؤمنین و المؤمنات بگوید و بعد از تکبیر چهارم دعای میت بجا آورد و تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما آن
دوازده امر که سنت است درین نماز اول آنکه مصلی متطهر باشد دوم آنکه پیش نماز محاذی کمرگاه میت بایستد
اگر میت مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر میت مؤنث باشد سیوم کفش از پای بیرون
کردن چهارم نزدیک ایستادن بحیثیتی که اگر بادی وزد دامن مصلی بر تابوت رسد پنجم آنکه مصلی در هر یک از
پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش رساند ششم آنکه این نماز را بجماعت گذارند هفتم آنکه اگر یک ماموم بیش از یک
کس باشد در پس سر پیش نماز بایستد اما در غیر این نماز سنت است که در جانب راست پیش نماز بایستد هشتم آنکه
ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفل که کمتر از شش سال داشته باشد
بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده نبوده که جدا شده نماز بر او سنت نیست دهم آنکه
نماز میت را روز گذارند اگر عذری نباشد یازدهم تقدیم مرد بجانب مصلی و تاخیر زن بجانب قبله اگر
جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفل که کم از شش سال داشته باشد با ایشان
جمع شود از زن آخر گذارند و بر هر سه یک نماز جایز است و دعا جهت هر یک بطریقی که مذکور شد بفصل آورد اگر
هر سه را در یک دعا شریک سازد هم جایز است و دعا جهت هر یک مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هؤلاء
الاموات دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شود پیش نماز در همان مکان خود ایستاده باشد تا وقتی که
تابوت را برداشته و اما آن سه امر که مکروه است اول نماز بر میت هرگاه و تقیه نباشد در مسجد گذارد دوم قرائت فاتحه
یا سوره در این نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد سیوم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی
مجتهدین سلام دادن را درین نماز مکروه نمیدانند و این نماز را جنب و زن حایض می توانند گذارد چنانکه
در باب طهارت مذکور شد **مقصد هفتم** در نمازهای که بنذر واجب شود یا بعهد و سوگند و شرط
نمازی که بیکی ازین امر واجب میشود است که کیفیت آن مخالف کیفیت نمازهای متعارف نباشد پس اگر نذر
کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد یا دو رکعت یا چهار رکعت را که نذر کرده باطل خواهد بود اما اگر نذر کند که سه
رکعت بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام بگذارد در صحت این نذر خلاف است و اصح جایز است و اگر نذر کند
ان که

مندوبات نماز میت

مکروهات میت

هر چند تقیه هم نباشد و

شرح چهم

احکام نمازی که بنذر واجب میشود

که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اولی عدم صحت است و اگر شخصی یکی از نمازها
واجب یومیه را نذر کند که بوقت گذارد نذر او صحیح است و وجوب آن مؤکد میشود پس اگر بجا نیاورد
کفاره برو لازم میشود و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف
می یابد اما گناه ترک نماز بجای خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر دو رکعت
از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره بخواند هر چند که در نافله
سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد و مثلا یکروز عمدا ترک کند نذر او بر
طرف میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد و اما کفاره لازم است و اگر شخصی نذر کند که سجده بجای آورد نذر او
صحیح است زیرا که سجده فی نفسه صورت شرعی دارد و اما اگر نذر کند که رکوع یا تکبیر احرام بجای آورد نذر او
باطلست **مقصد هشتم** در نمازهای که باجاره واجب میشود هرگاه در ذمت شخص نماز واجبی باشد
واجب است که وصیت کند که شخصی را اجاره کند نمازی که در ذمت اوست بگذارد و این وقتیست که
آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر ذمت اوست چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد
و بر پدر واجبست که پسر را بران مطلع سازد و چون شخصی را بجهة قضای نماز میت باجاره گیرند
وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج
کنند و بعضی مجتهدین بر آنند که اجاره نماز را بطریق وجه اجاره حج از اصل ترکه باجاره باید داد خواه
وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد شخصی را که باجاره میگیرند که نماز میت بگذارد می باید
که مسائل ضروری نماز را بداند و عدالت داشته باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد
و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بان اشتغال نماید یا اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه همین
قدر کافیست که بعضی اوقات بجای آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که بان اشتغال دارد و کاهلی نمیکند
و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهة نماز شخص اجاره گیرند اما وقت نماز هر یک ازان جماعت
می باید که معین باشد تا دیگری دران وقت بقضای نماز آن اشتغال ننماید تا نماز او به ترتیب قضا
شود و چون مردی خود را بجهة قضای نماز باجاره دهد مخیر است میان جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را

احکام نمازی که باجاره واجب میشود و آداب آن

احکام نمازی که از پدر بر پسر واجب میشود

بجهة قضای نماز مرد باجاره دهد بشرط آنکه اجنبی آواز او را نشنود و تفصیل که قبل ازین مذکور شد **مقصد نهم**
در نمازی که از پدر شخصی فوت شده باشد بر پسر واجبست که آنرا بجای آورد بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت
پدر نمازی را که ازو فوت شده قضا کند بدو شرط اول آنکه میت را پسر بزرگتر ازو نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر
کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه
قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر او بماند و پنج نماز ازو فوت شده باشد درینصورت قضای
آن یک نماز بر ایشان واجب کفایت یعنی هر کدام بجا آورد از دیگران ساقط میشود دوم آنکه پدر وصیت
نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر بجهة نماز اجاره کند اگر وصیت کرده باشد درینصورت قضای نماز پدر
از پسر بزرگ ساقط میشود و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند که اگر آن نماز بواسطه بیماری یا عذری ازو
فوت شده باشد پس اگر عمدا بی عذر ازو فوت شده باشد بر پسر قضای آن لازم نیست و بعضی شرط کرده اند
که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر بعد از بلوغ
و عقل برو واجب نمیدانند **مطلب دوم** در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و درین کتاب
از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل ازین گفته شد اول نوافل نماز یومیه است که هر شبانه روز
گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله
عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیک رکعت حساب است و آنرا
وتیره گویند نافله خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت
نافله صبح است و اول وقت نافله ظهر زوال آفتاب است و آخر آن وقتیست که سایه شخص بمقدار دو قدم
بر سایه وقت زوال افزاید در شهری که وقت زوال است شخص را سایه باشد و در شهری که سایه در وقت
زوال معدوم میشود آن وقتی باشد که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شخص
است و اول وقت نافله عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت گذارده میشود و آخر آن وقتیست که
سایه شخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدنست از نماز مغرب که در اول وقت
گذارده شود و آخر برطرف شدن سرخی که در جانب مغرب بهم میرسد و وقت نافله خفتن فارغ شدنست

رابع ۲

احکام نمازهای سنتی و عدد و آداب آن
بیان ۲

است بعد از خفتن ۲

اوقات نوافل یومیه

از نماز خفتن که در اول وقت گذارده شود و آخر آن تا نصف شب است و وقت نماز شب از نصف شب است
تا طلوع فجر دوم و هر چند بفجر دوم نزدیک باشد افضل است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم
طالع شود چهار رکعت باقی را مخفف بگذارد و اگر قبل از گذاردن کمتر از چهار رکعت طالع شود قطع
کند و بنماز صبح اشتغال نماید و جایز است که نماز شب را در اول شب بگذارد هرگاه ترسد که بنصف باقی
شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است و افضل آنست که
شفع و وتر را در ما بین فجر اول و فجر ثانی بجا آورند و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن از شفع و
وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل یومیه بسیار است و از آن در کتاب
مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و درین کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون وقت
ظهر داخل شود باید که این دعا بخواند که حضرت امام محمد باقر علیه السلم تعلیم محمد ابن مسلم داده و فرموده
که محافظت کن این دعا را چنانکه محافظت میکنی چشمهای خود را و آن اینست سبحان الله ولا
اله الا الله والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من
الذل وکبره تکبیرا و بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله کند و در رکعت اول تکبیرات سبعه
افتتاحیه را با ادعیه آن بطریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون پس سلام دهد و بعد از سلام تکبیر
بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم بجا آورد پس این دعا بخواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک
ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضای وبارک لی فیما قسمت لی
وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک واجعل لی ودا وسرورا للمؤمنین وعهدا عندک
پس دو رکعت دیگر نافله ظهر را بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس
دیگر را نیز باین طریق بگذارد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب بجا
آورد و بعد از آن فریضه ظهر بگذارد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافله
عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند

قبل لذا اتمام ۲

جون زوال آفتاب متحقق شود یعنی ...

آداب نافله ظهر

بجا آورد ۲

اذان ظهر بگوید و بعد از اذان ... رکعت دیگر نافله ظهر را بآن طریق بجا آورد ۲

اللهم

اللهم انت الله الملک الذی لا اله الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق
الرازق المحیی الممیت المبدع البدیع لک الحمد ولک المن ولک الکرم ولک الجود ولک الامر
وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صل علی محمد وآله پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن
دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد بطریق اول پس این دعا بخواند اللهم رب السموات ورب الارضین
السبع وما فیهن وما تحتهن وما فوقهن ورب العرش العظیم ورب جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین صلوات الله علیهم
اجمعین واسئلک باسمک العظیم الذی به تقوم السموات والارضون وبه تحیی الموتی وترزق
الاحیاء وتفرق بین المجتمع وتجمع بین المتفرق وبه احصیت عدد الآجال ووزن الجبال وکیل
البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد واغفر لی وارحمنی برحمتک یا ارحم
الراحمین پس حاجت خود بخواهد و دو رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی ادعوک
بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له ونجیته من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک المحجور یا معبود اسئلک ان تصلی علی محمد وآل
محمد وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر وانت ارحم
الراحمین فاستجبت له وکشفت ما به من ضر واتیته اهله ومثلهم معهم فانه دعاک وهو عبدک
وانا ادعوک وانا عبدک وهو سئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد
وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک
یوسف اذ فرقت بینه وبین اهله اذ هو فی السجن فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک
ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد
وآل محمد پس حاجت خود بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد پس این دعا بخواند یا من

البدیء ۲

یا من ۲

السبع ۲

وما بینهن ۲

صل علی محمد وآله ۲

وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ۲

عبدک ۲

وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک عبدک ۲

آداب نافله عصر

اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا كريم الصفح يا عظيم
المن يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا سامع كل نجوى و يا منتهى كل شكوى
يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها يا الله يا ربّاه يا ربّاه يا ربّاه يا سيّداه يا سيّداه يا غاية
رغبتاه يا ذا الجلال والاكرام اسئلك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين ومحمد وعلي وجعفر
وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد صاحب الزمان سلام الله عليهم اجمعين ان تصلي
على محمد وآل محمد وان تكشف كربي وتغفر ذنبي وتنفس همي وتفرج غمي وتصلح شاني في ديني ودنياي
وان تدخلني الجنة ولا تشوه خلقي بالنار ولا تفعل بي ما انت اهله ولا تفعل بي ما انا
اهله برحمتك يا ارحم الراحمين پس اذان و اقامت بگوید از برای نماز عصر و بعد از گذاردن نماز
و بعد از گذاردن نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
الرحمن الرحيم ذا الجلال والاكرام واسأله ان يتوب علي توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس مسكين
مستكين مستجير لا يملك لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا اللهم اني اعوذ
بك من نفس لا تشبع ومن قلب لا يخشع ومن علم لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء
لا يسمع اللهم اني اسئلك اليسر بعد العسر والفرج بعد الكرب والرخاء بعد الشدة اللهم
ما بنا من نعمة فمنك وحدك لا شريك لك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك
و سنت است که بعد از نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ انا انزلناه في ليلة القدر ده نوبت
بخواند و بعد از آن دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد و باید که آخر دعاهای که بعد از
نماز میخواند این دعا باشد اللهم اني وجهت وجهي اليك واقبلت بدعائي عليك راجيا اجابتك
طامعا في مغفرتك طالبا ما وأيت به على نفسك متنجزا وعدك اذ تقول ادعوني استجب
لكم فصل على محمد واقبل الي بوجهك وارحمني واستجب دعائي يا اله العالمين **فصل** چون
وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تاخیر متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت او مضیق است چنانکه
قبل ازین مذکور شد و بعد از آنکه نماز مغرب را بگذارد تعقیب آن بطریقی که مذکور شد بجا آورد و سه نوبت بگوید

و آل محمد م

آداب نافلهٔ مغرب

الحمد لله الذي يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره پس نافلهٔ مغرب را بگذارد و از ائمهٔ معصومین
سلام الله علیهم مبالغه و تاکید در گذاردن نافلهٔ نماز مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است
که آنحضرت فرمود بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت نافلهٔ مغرب را در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا
و ایشان در عقب تو باشند و مکروه است حرف زدن میانهٔ نماز مغرب و نافلهٔ آن و همچنین مکروه است حرف زدن
میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و هرگاه فوت شود وقت آن قضا کند آنرا همچو سایر نوافل و چون شروع در
نافله کند هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیه بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد قل هو الله احد را سه نوبت بخواند و در
رکعت دوم سورهٔ انا انزلناه یکبار و اگر خواهد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل هو
الله و اگر در هر دو رکعت بحمد اکتفا کند کافیست همچنانکه در سایر نوافل و باید که قرائت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع
نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن این دعا بخواند اللهم انك ترى ولا ترى وانت با
لمنظر الاعلى وان اليك الرجعى والمنتهى وان لك الممات والمحيا وان لك الآخرة والاولى اللهم انا
نعوذ بك ان نذل ونخزى وان نأتي ما عنه تنهى اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد
واسئلك الجنة برحمتك واستعيذ بك من النار بقدرتك واسئلك من الحور العين بعزتك
وان تجعل اوسع رزقي عند كبر سني واحسن عملي عند اقتراب اجلي واطل في طاعتك وما يقرب
منك ويحظي عندك ويزلف لديك عمري واحسن في جميع احوالي واموري معرفتي ولا تكلني
الى احد من خلقك وتطول علي بقضاء جميع حوائج الدنيا والآخرة وابدأ بوالدي وولدي
وجميع اخواني المؤمنين في جميع ما سألتك لنفسي برحمتك يا ارحم الراحمين پس شروع در دو رکعت
نافلهٔ دیگر کند و در رکعت اول بعد از حمد این چند آیت از سورهٔ حدید بخواند بسم الله الرحمن الرحيم
سبح لله ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم له ملك السموات والارض يحيي ويميت وهو على
كل شيء قدير هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم هو الذي خلق السموات والارض
في ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء و
ما يعرج فيها وهو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير له ملك السموات والارض والى الله ترجع

کبر سنی م

الامور یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات الصدور و در رکعت دوم آخر سوره
حشر بخواند لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال
نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم
هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان
الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز
الحکیم و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی اسألک بوجهک الکریم و اسمک
العظیم و ملکک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم
الا العظیم بعد از فراغ تعقیب نماید پس دو سجده شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در سجده شکر مذکور
و اگر در هر یک شکرا شکرا بگوید کافیست بعد از آن دو رکعت نماز فضیله بگذارد و کیفیت آن عنقریب مذکور — شکرا
مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت و ادعیه
پیش از اقامت و بعد از اقامت را بجای آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد این
دعا بخواند اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و لا تؤمنا مکرک و لا تنسنا ذکرک و لا تکشف
عنا سترک و لا تحرمنا فضلک و لا تحل علینا غضبک و لا تباعدنا من جوارک و لا تنقصنا من رحمتک
و لا تنزع عنا برکاتک و لا تمنعنا عافیتک و اصلح لنا ما اعطیتنا و زدنا من فضلک المبارک
الطیب الحسن الجمیل و لا تغیر ما بنا من نعمتک و لا تؤیسنا من روحک و لا تهنا بعد کرامتک
و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله
احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را ده نوبت بخواند و بگوید ده نوبت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر و ده نوبت اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن دعا بخواند اللهم افتح لی ابواب رحمتک
و اسبغ علی من حلال رزقک و متعنی بالعافیة ما ابقیتنی فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی اللهم
ما بنا من نعمة فمنک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یا ارحم الراحمین پس دو سجده شکر
بجای آورد و بعد از آن دو رکعت وتیره نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و در رکعت اول بعد از حمد — کیفیت نافله خفتن

سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد از فارغ شدن حاجت
خود بخواهد **فصل** در بیان آداب نماز شب چون شخص مؤمن شب از خواب بیدار شود اول چیزی که — آداب نماز شب و کیفیت آن
باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احیانی بعد ما
اماتنی و الیه البعث و النشور و الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده پس چون خواهد که نماز
در نماز شب کند این دعا بخواند اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و اقدمهم بین یدی حوائجی
فاجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین اللهم ارحمنی بهم و لا تعذبنی بهم و اهدنی
بهم و لا تضلنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی و اقض لی حوائج الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر — بهم و
و بکل شیء علیم پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب به تکبیرات سبعه با ادعیه ثلثه و افضل آنست که
در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در
شش رکعت دیگر از نماز شب سورهای طویل مانند سوره انعام و کهف و انبیا تلاوت نماید اگر وقت تنگ باشد — و یس حم
از خواندن سورهای دراز کافیست خواندن حمد و قل هو الله در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها کند
کند همچون سایر نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر اینکه قنوت همچنانکه در ... است
در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت دوم از نوافل مگر رکعت دوم شفع که در او قنوت نیست بلکه قنوت در رکعت
سیم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور میشود و کافیست از قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا
و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند خواندن قنوت اگر چه در
نوافل روز باشد و همچنین سنت است طویل کردن قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتها
مختصر که سزاوار است که در نماز وتر سنت خوانده شود این دعاست الهی کیف ادعوک و قد عصیتک — قنوت نماز بلکه در هر نماز
و کیف لا ادعوک و قد عرفت حبک فی قلبی و ان کنت عاصیا مددت الیک بالذنوب یدا مملوة
و عینا بالرجاء ممدودة مولای انت عظیم العظماء و انا اسیر الاسراء انا الاسیر بذنبی المرتهن
بجرمی الهی لئن طالبتنی بتقصیری لاطالبنک بکرمک و لئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنک — بذنبی
بعفوک و لئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها انی کنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله

المعصية

اللهم ان الطاعت تسرك والمعصية لا تضرك فهب لي ما يسرك واغفر لي ما لا يضرك يا ارحم الراحمين
وسنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند اللهم انی اسئلك
ولم يسئل مثلك وانت موضع مسئلة السائلين وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك ومنتهى
رغبة الراغبين وادعوك ولم يدع مثلك وانت مجيب الدعوة المضطرين وارحم الراحمين
واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك الحسنى وامثالك
العليا ونعمك التي لا تحصى وباكرم اسمائك واحبها اليك واقربها منك وسيلة
واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها في الامور اجابة وباسمك المكنون
الاكبر الاعز الاجل الاكرم الذي تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك وبكل اسم هو لك في التورية
والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به حملة عرشك وملائكتك وانبيائك
ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تعجل فرج وليك وابن
وليك وان تعجل خزي اعدائه بعد از آن حاجت خود را بخواهد و تسبيح فاطمه زهرا عليها السلام بجا آورد و بعد از آن
دو سجده شکر کند و بخواند در یکی از آن دو سجده این دعا را که منسوب بحضرت امام زین العابدین صلوات الله
عليه الهي بعزتك وجلالك وعظمتك لو اني منذ بدعت فطرتي من اول الدهر عبدتك دوام
خلود ربوبيتك بكل شعرة في كل طرفة عين سرمد الابد بحمد الخلائق وشكرهم اجمعين لكنت
مقصرا في بلوغ اداء شكر خفي نعمة من نعمك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي
وحرثت ارضها باشفار عيني وبكيت من خشيتك مثل بحور السموات والارضين دما وصديدا
لكان ذلك قليلا في كثير ما يجب من حقك علي ولو انك يا الهي عذبتني بعد ذلك بعذاب
الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي وملئت طبقات جهنم مني حتى لا يكون
في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان ذلك بعدلك علي قليلا في كثير ما
استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت بگوید یا الله پس این دعا بخواند صل على محمد وآل
محمد وارحمني وثبتني على دينك ودين نبيك ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي من لدنك

دعا که در مابین هر دو رکعت از هشت رکعت ... بعد از رکعت اخیر باید خواند

وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك مع

الاعظم مع

دعا که در سجده شکر نماز شب باید خواند

عيني مع

اداء مع

رحمة انك انت الوهاب بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه آن تمام
کند دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ
برب الناس بخواند ... و بعد از سلام دادن این دعا بخواند الهي تعرض لك في هذا الليل المتعرضون
وقصدك فيه القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في هذا الليل نفحات وجوائز
وعطايا ومواهب تمن بها على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك
وها انا ذا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاي تفضلت في هذه
الليلة على احد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله الطيبين
الطاهرين الخيرين الفاضلين وجد علي بطولك ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد
خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ان الله حميد
مجيد اللهم اني ادعوك كما امرت فاستجب لي كما وعدت انك لا تخلف الميعاد پس اشتغال نماید
بگزاردن مفرده وتر و افتتاح کند بتکبیرات سبعه و ادعیه آن ثلثه و بخواند در و بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت
و معوذتین پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند در حالت که بگرید و بگرياند باین دعا لا اله الا
الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع
وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله زين
السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض وانت الله قوام
السموات والارض وانت الله صريخ المستصرخين وانت الله غياث المستغيثين وانت الله المفرج
عن المكروبين وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت الله
اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك تنزل كل حاجة يا الله
ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجي من عقابك الا رحمتك ولا ينجي منك الا التضرع اليك
فهب لي من لدنك يا الهي رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك بالقدرة التي بها تحيي جميع ما في
البلاد وبها تنشر ميت العباد لا تهلكني غما حتى تغفر لي وترحمني وتعرفني الاجابة في دعائي

آداب نماز شفع و دعا آن

و مفرده وتر و افضل ... بابین قبر اول و دوم است ... دو رکعت شفع مع

آداب نماز وتر و قنوت آن

وهو رب مع

تعنيني مع

العافية الی مستقر جلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من رقبتی اللهم ان رفعتنی
فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یحول بینک وبینی او یتعرض
لک فی شیء من امری وقد علمت ان لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة فانما یعجل من یخاف الفوت
وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت عن ذلک یا الهی فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک
نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی استجیر
بک اللیلة فاجرنی واستجیرک من النار فاجرنی واسئلک الجنة فلا تحرمنی پس بخواند در قنوت
هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق استغفر الله واتوب الیه و بعد از آن دعا کند
از برای چهل شخص یا بیشتر از برادران مؤمن باین طریق اللهم اغفر لفلان و فلان و اسم ایشان را ذکر کند و اگر
صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است پس هفت نوبت بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی واتوب الیه پس بگوید رب اسأت
وظلمت نفسی وبئس ما صنعت وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة لما
اتیت وها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضی حتی ترضی لک العتبی لا اعود
پس سه نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الرحیم
و بدانکه قنوت در نماز وتر که رکعت سیوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخواند و اگر وقت تنگ باشد
از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
بجا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل علی محمد وآل محمد وارحم ذلی بین یدیک
وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک یا کریم یا کاینا قبل کل شیء لا تفضحنی فانک بی عالم
ولا تعذبنی فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت ومن سوء المرجع فی القبور ومن الندامة
یوم القیامة اسئلک عیشة هنیئة ومیتة سویة ومنقلبا کریما غیر مخز ولا فاضح اللهم مغفرتک
اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی فصل علی محمد وآل محمد واغفر لی یا حیا لا یموت
وبعد از فارغ شدن از مفرده وتر آنچه متعلق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد دو رکعت

ربک

تبتغی

در سجده شکر نماز وتر باید خواند
یا مکون کل شیء یا کاینا بعد کل شیء

آداب نافله صبح

اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس بر پهلوی راست
به پهلوی راست بخوابد و رو بقبله و جانب راست رو را بر دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت
بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتین واعوذ بالله من شر فسقة
العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس ربی الله آمنت بالله وتوکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا حسبی الله ونعم
الوکیل اللهم من اصبح وله حاجة الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک وحدک لا شریک لک
الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل اللیل سکنا والشمس
والقمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز العلیم اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعل فی قلبی نورا وفی
بصری نورا وفی لسانی نورا ومن بین یدی نورا ومن خلفی نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی
نورا ومن فوقی نورا ومن تحتی نورا واعظم لی النور واجعل لی نورا امشی به فی الناس ولا تحرمنی
نورک یوم القیامة پس بخواند آیة الکرسی و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر
آل عمران ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون
الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار
ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف
المیعاد پس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از آن صد نوبت بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده استغفر الله
ربی واتوب الیه بعد از آن هفت بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
پس دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد و این دعا را نیز بخواند اللهم رب الفجر ولیال
العشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر ورب کل شیء واله کل شیء وخالق کل شیء وملیک کل شیء صل علی
محمد وآل محمد وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مؤمن برد ما انت اهله فانک اهل
یعنی

ربی الله ربی الله

ولا تفعل بنا ما نحن

احکام سیوم در نوافل و آداب آنها

نماز حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله

التقوی و اهل المغفرة **دوم** از نمازهای سنتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله منسوبست
و آن دو رکعت است و در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع نیز
انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سر برداشتن از سجود **سیوم**

و در هر سجود ده

نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نماز سنت که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوبست و آن چهار رکعت بدو سلام و در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند
و قل هو الله احد پنجاه نوبت **چهارم** از نمازهای سنت نمازیست که بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست

نماز حضرت فاطمه علیها السلام

و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد
صد بار **پنجم** از نمازها نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه و آن چهار رکعت بدو سلام و در رکعت اول بعد از

نماز حضرت جعفر طیار

فاتحه اذا زلزلت و در رکعت ثانی بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سیوم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت
چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد خواند و قبل از رکوع سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پانزده
نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود

رکوع ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت

و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود در هر هفته یکنوبت گذارند و الا هر ماه یکنوبت
و الا هر سال یکنوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را در می یابد و بعضی از مجتهدین
برآنند که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است که
در سه رکعت اول این نماز بجای آن سه سوره قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون از این نماز فارغ
شود این دعا بخواند سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من
لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة
و الکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم
و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و اهل بیته بعد از آن حاجت خود را بخواهد **ششم**

نماز اعرابی

نماز اعرابی و آن ده رکعت است اول آن دو رکعت بیک سلام بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت
بیک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است و در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت و چون سلام دهد آیة الکرسی هفت نوبت

آداب نماز استسقا و آداب آن

بخواند بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اذا جاء یکنوبت و قل هو الله احد
بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم **هفتم** نماز طلب باران که نماز استسقا گویند و گذاردن آن بجماعت افضل است و سنت است
که امام در خطبه روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و در روز سیوم که روز
دوشنبه است بصحرا روند اگر در مکه نباشند و در مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که با برهنه پا بخضوع
و خشوع استغفار کنان بصحرا روند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را با خود ببرند و اطفال را از مادران
جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و مؤذنان در پیش روند و در وقت نماز بجای اذان
سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت بطریق نماز عید که در دعای قنوت
در این نماز که این دعا بخواند اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک و احی بلادک المیتة
و چون از نماز فارغ شود پیش نماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد
و برعکس و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر بگوید و بعد از آن رو بجانب راست

وکل ذکرها را با آواز بلند بگوید

کند و صد نوبت سبحان الله بگوید بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت لا اله الا الله بگوید بعد از آن رو بجانب
حاضران کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه حاضران این ذکر را با آواز بلند بگویند **هشتم** نماز عید غدیر است و آن

آداب نماز روز عید غدیر و...

دو رکعت است و در هر رکعت فاتحه یکنوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله احد ده نوبت
بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است به نیم ساعت و سنت است که بعد از آن نماز دعای طویل که در مصباح
مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بخواهد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و از
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دور و نزدیک در این روز سنت است و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر
در آسمان بیش از زمین است و ثواب تصدق بیک درهم درین روز برابر ثواب تصدق بهزار درهم است

آداب نماز روز اول ماه

و غسل کردن و روزه داشتن و روزه دار را ضیافت کردن درین روز ثواب عظیم دارد **نهم** نماز روز
اول هر ماه و آن دو رکعت در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار
و انا انزلناه سی بار **دهم** نماز نافله ماه رمضان هزار رکعت و گذاردن آن بدو طریق است اول آنکه

آداب نافله ماه رمضان المبارک و کیفیت طریق آن

جمیع ... نماز ... [illegible]

در شب اول تا بیست شب هر شب بیست رکعت گذارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند تا یا هفصد رکعت که باقی ماند در ده شب آخر هر شب سی رکعت بگذارند هشت رکعت میانه شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزایند و همچنین در شب بیست و سوم صد رکعت طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم بصد رکعت اکتفا کنند هشتاد رکعت که می ماند چهل رکعت در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک جمعه نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آن جمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در شب جمعه بگذارد و بیست رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلم در شب شنبه که بعد از آن جمعه است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه از آن گذارده نشود قضای آن سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار و چون از نماز فارغ شود و همان جا که نشسته چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن چهار نوبت بگوید اللّٰهُ اَکْبَرُ رَبِّی لَا اُشْرِکُ بِهِ شَیْئًا بعد از آن حاجت خود خواهد دوازدهم نماز شب مبعث است و این نماز نیز دوازده رکعت است هر وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سورهٔ ناس و سورهٔ فلق و قل هو الله احد چهار بار چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن حاجت خود بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علیه السلم است بخاتم و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلم است و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بکند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم

آفرم

آداب نماز روز مبعث

آداب نماز شب مبعث

نماز روز مباهله

نماز زیارت

و نوح هم بگذارد و چون هر دو در آن مکان مقدس مدفون اند و نیست که نماز زیارت در بالای سر گذارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت بجای آورد و بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغایب و آن در شب اول جمعه ماه رجب باید گذاردن بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارد و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت الحمد لله یکبار و انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوحِ و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و آنچه در سجدهٔ اول گفته بهمان طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود از خدا طلبد شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب است و آن سی رکعت است و در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد ده بار هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان و آن چهار رکعت است در هر رکعت فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد صد بار هژدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن ما بین شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادٰی فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا یَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ بعد از آن قنوت بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِمَفَاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِی بعد از آن حاجت خود طلبد بیستم نماز سنتی که در وقت شروع در سفر بجای آورند و آن دو رکعت در هر رکعتی فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْتَوْدِعُکَ نَفْسِی وَاَهْلِی وَمَالِی وَدِینِی وَدُنْیَایَ وَآخِرَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه بگذارد و چون فارغ شود دعای توبه که در صحیفهٔ کامله مذکور است

آداب نماز رغایب

آداب نماز شب نصف ماه رجب

نماز نصف ماه شعبان

نماز شب عید رمضان

صد بار نوز

آداب نماز غفیله

دست برداره و این حو

آداب نماز وقت سفر

سفر است حو

و دلدی حو

آداب نماز ر[illegible]

آداب نماز هدیه

آداب نماز روز عاشورا

آداب نماز روز نوروز

بخواند بیست و دوم نماز هدیه میت است و آن دو رکعت است در شب اول قبر آن میت در رکعت اول فاتحه
یکنوبت بخواند و آیة الکرسی یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و نام میت ببرد و وقت این نماز
شب اول میت است بیست و سیوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام و در رکعت اول فاتحه یکنوبت
بخواند و قل یا ایها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قل هو الله احد یکنوبت و در رکعت سیوم
فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقین یکنوبت و بعد از سلام
زیارت امام حسین علیه السلم بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز که آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از
فاتحه ده نوبت انا انزلناه و در رکعت دوم ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم ده نوبت قل هو الله احد
در رکعت چهارم بعد از حمد ده نوبت قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق خوانده بعد از سلام سجده کرده بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین و علی جمیع الانبیاء والمرسلین بافضل صلواتک
و بارک علیهم بافضل برکاتک صل علی ارواحهم و اجسادهم اللهم بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا فی
یومنا هذا الذی فضلته و کرمته و شرفته و عظمت خطره اللهم بارک لی فیما اعطیتنی حتی لا اشکر
احدا غیرک و اوسع علی فی رزقی یا ذا الجلال والاکرام و وقت این نماز بعد از نماز ظهر و عصر است
بابویه بر آنست که حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و وضو ساخته
باتمام رساند دویم عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورت و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد
و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو باشد در این صورت شرط بطلان نماز
آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز گذارده آن نماز صحیح است
چنانکه در بحث قبله مذکور شد سیوم آنکه انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورتی اما اگر
از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد چنانکه سابق مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود
که غسل یا وضو یا تیمم خلل داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک
تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی یا مشتبه بغصبی داشته وضو یا غسل

یا تیمم کرده باشد اما اگر وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا اشتباه نباشد بعد از فراغ اطلاع یابد که
غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نمازی که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو
ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب و صبح کردن هفتم رکنی از ارکان خمسهٔ نماز که نیت و قیام و تکبیر احرام
و رکوع و سجود است زیاده یا کم کردن و اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز بجهتی که در عرف او را
مصلی نگویند اگرچه سهواً باشد اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب یا مار کشتن یا یکقدم پیش رفتن یا پس
نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریقی فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم یک رکعت یا زیاده
فراموش کردن و بخاطر رسد مگر وقتی که در مابین امری از او صادر شده باشد که نماز را باطل شود عمداً و سهواً
مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر در مابین امری صادر شده باشد که اگر عمداً صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهواً
صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رساند یازدهم در نماز چهار رکعتی
یک رکعت سهواً زیاده کردن بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بعد از تشهد ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد
نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمداً خواه سهواً
اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز صحیح است سیزدهم
دانسته در مکان غصبی یا فرش یا جامهٔ غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامهٔ نجس که پیش از نماز میدانسته که نجس است
و بعد از آن فراموش کرده و نماز گذارده نجاست بدن نیز این حکم دارد پانزدهم بی تقیه عمداً دست در نماز بستن
شانزدهم عمداً چیزی خوردن در اثنای نماز هرچند که اندک باشد هفدهم عمداً بدو حرف تکلم نمودن هیجدهم
عمداً بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمداً گریه کردن بیستم عمداً ترک واجبی کند مثل آنکه جهر را در جای که
جهر واجبست یا اخفات را در جای که اخفات واجبست و اگر جاهل مسئله باشد و نداند آن نماز صحیح است بیست و یکم
عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات نماز اگرچه رکن نباشد بیست و دوم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بجانب یمین یا
یسار برسد بیست و سیوم عمداً کشف عورت خود کردن مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن
نماز باطل نمیشود و آن دو نوعست نوع اول خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود نوع دوم خللی که بواسطهٔ آن
سجدهٔ سهو واجب میشود و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در بیان خللی که بواسطهٔ آن

از واجبات نماز که رکن نباشد

احکام خللی که موجب سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو واجب نمی‌شود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل آن
بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند
و سوره را اعاده نماید و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید برخیزد
ایستد و رکوع را بجای آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده
و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بران و اگر هر دو سجده را یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن
و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجای آورد و نماز را بتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش
کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمانینه را بفعل آورده و سجدهٔ فراموش شده را بجای آورد و احتیاج
بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیش نماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم او را بر فعل متعلق آن واقف سازد
پیش نماز را جایز است که عمل بقول ماموم نماید اگرچه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد و درینصورت بر پیش نماز
سجدهٔ سهو واجب نیست و در واقف ساختن ماموم پیش نماز را جایز است که باشارت انگشتان باشد
اگر نزدیک پیش نماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیش نماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا
سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس آیه سوره کهف سیقولون ثلثة بخواند و اگر کسی سهو بسیار
در نماز کند بحیثیتی که او را کثیر السهو گویند درینصورت تلافی آنچه نکرده بر او واجب نیست هرچند محلش باقی باشد
و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی مجتهدین او را وقتی کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سهو کند یا
یک نماز سه سهو و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که در عرف او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هرچند محلش باقی باشد
و نماز او صحیح است و سجدهٔ سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع برو واجب است
که ملتفت بآن نشود و برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره را درینصورت بخواند نماز باطل است اگرچه بعد از
خواندن ظاهر شود که نخوانده بود **مقصد دوم** در بیان خللی که سجدهٔ سهو بسبب آن واجب است و آن
در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن تشهد و تتمه تشهد سیوم فراموش کردن
صلوات بر پیغمبر و آل او بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد پس درینصورت واجب است که آنرا بعد از سلام
بفعل آورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر دو جزو از این چیزها که مذکور شد سهو کرده باشد واجب است که

آن یا بر عدم فعل ه

احکام خللی که موجب سجدهٔ سهو است

بعد از سلام دادن هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده
سهو بکند اما لازم نیست که قصد نماید که دو سجده اول از جهة خلل اول است و دو سجدهٔ ثانی از جهت خلل ثانی پس اگر در
نماز ظهر مثلا تشهد اول را با یک سجده از رکعت سیوم فراموش کرده باشد اول تشهد بجای آورد و نیت چنین کند
که تشهد فراموش شده نماز ظهر بجای می‌آورم واجب اداء قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای اداء قضا
بگوید و بعد از آن سجدهٔ فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجده‌های سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجدهٔ
سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده‌ام
بجای می‌آورم واجب قربة الی الله و ذکر اداء و قضا لازم نیست و اگر در نمازی که باجاره یا بجهة پدر میگذارد و مثل
این سهو واقع شود چنین نیت کند که بنیابت فلان تشهد فراموش کرده بجای می‌آورم بجهة آنکه واجب است بر او
باصالت و بر من بنیابت اداء قربة الی الله اما در نیت سجدهٔ سهو نام آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از
مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده فراموش شده و سجدهٔ اول و سجدهٔ سهو واجب است که مقارن سازد به پیشانی
بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجدهٔ سهو اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از
سجدهٔ دوم بردارد و تشهد برین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن سلام دهد و واجب است در آن استقبال قبله و طهارت از حدث
و خبث چهارم از هفت موضع که دو سجدهٔ سهو در آن واجب است شک کردن میانه چهار رکعت و پنج رکعت است
چنانکه در مبحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن
در غیر محل هفتم حرف زدن زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجدهٔ سهو را واجب میدانند
از برای هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام
دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم بر سلام
میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی نماز و بعد از سلام دادن بی فاصله بجا آورند **مقصد سیوم**
در بیان احکام شک بدانکه شک در نماز یا در غیر عدد رکعات یا در عدد رکعات و احکام هر یک در ضمن چند بحث مذکور
میشود **بحث اول** در شک غیر عدد رکعات بدانکه هر گاه مصلی در یکی از افعال نماز شک کند خواه آن

از برای خلل ثانی هو

سهو تشهد را بر دو سجده

احکام شک در غیر عدد رکعات

فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد واجبست که آنرا بجای آورد مثل آنکه قبل از رکوع
شک کند که قرائت کرده یا نه یا در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجای آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند
که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه و در این دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را
بجا باید آورد و دیگر آنکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود
پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطلست
خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دوم** در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات

احکام شک در عدد رکعات

نماز صبح و مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت از نماز چهار رکعتی
و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع شود مشهور از آن دوازده صورت است اول شک میانه
دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجده آخر است اگر سر از سجده برنداشته باشد پس
واجب است که بنا بر سه نهد و نماز را با تمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد
یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را با تمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده
باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق سابق بجا آورد سیوم شک کردن میانه دو و چهار بعد از اکمال
سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میانه دو و چهار
را مبطل نماز میداند چهارم شک کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط
ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد لیکن بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت
نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانه دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانه سه
و پنج بعد از رکوع اما قبل از رکوع اگر این شک واقع شود آن رکعت منهدم سازد تا شک او میانه دو و چهار
شود و حکم آن مذکور شد اما بر دو سجده سهو واجبست بواسطه زیاده کردن قیام هفتم شک کردن میانه دو و سه
و پنج بعد از اکمال سجدتین و درین چهار صورت مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر اقل نهد و نماز را با تمام
رساند و دیگر آنکه نماز باطل است و در صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادن است و دو رکعت
احتیاط ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن هشتم شک کردن میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال

هشتم شک کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین صح

سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد و با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده
بگذارد دهم شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از
رکوع است آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانه سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت احتیاط
ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند

و بعضی مثل شک قبل از رکوع میدانند صح

یازدهم شک کردن میانه سه و چهار و پنج و درین صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را با تمام
رساند و این نماز احتیاط ندارد و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده
سهو بجای آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد و درین صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز
باطل است و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک برکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعات
نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و اکثر و بنا بر اقل افضلست **فصل در بیان نماز احتیاط** بدانکه

احکام نماز احتیاط

آنچه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط هم واجب مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر
عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار امر در نیت آن واجب است که در اصل نماز واجب نیست
اول قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه یک رکعت یا دو رکعت سیوم تعیین آنکه ایستاده گذارده میشود
یا نشسته چهارم تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست و درین نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند و فاتحه را
بلند خواندن جایز است و تسبیحات اربعه قایم مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم
جهة احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است ادا قربة الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشستن کند و اگر بعد از وقت قصد
قضا کند و هرگاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر درین صورت
بعضی مجتهدین بر آنند که نماز اصلی باطل میشود و اولی البطلان است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین
بر آنند که نماز احتیاط را با تمام رساند و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید کرد
و قول دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده درین صورت
نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است در میانه قطع و اتمام آن و بدانکه هرگاه شخصی که نماز احتیاط بر او واجب باشد
ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز از ذمت او ساقط نمیشود و واجبست بر او که احتیاطی را که شارع فرموده

و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود کم بوده بآن ملتفت نشود نماز صحیح است

بفعل آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ نماز اصلی بفعل آورد در نیصورت نماز بر ذمهٔ او باقیست بجهت آنکه فعل

منافی در میان نماز اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نمازیست که آنرا بخلاف شرع بفعل آورده **خاتمه** در بیان

احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام

نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای واجبه از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی

از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده قضای آن نماز بر او واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا حیض

یا نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر را قضا نمیکند اما کافر مرتد

هرگاه مسلمان شود واجبست بر او قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی

از شخصی فوت شود قضای آن نیز واجبست و اگر شخصی چیزی بخورد که موجب خواب طویل شود بحیثیتی که وقت نماز در خواب

باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست بر او قضا لازم نیست و اگر میدانست که موجب آن خواب

خوابیست اما بواسطه معالجهٔ مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بود در نیصورت نیز قضای آن نماز

لازم نیست و همچنین قضا ندارد اگر باکراه آنرا بخورد او داده باشند و اما اگر نه بواسطه معالجه مرض تناول نموده

یا بقول طبیب غیر حاذق خورده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در ین سه صورت قضا بر او واجبست و هرگاه

شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نماز ایام تسنن را قضا کند و اما واجبست که نمازی که در ایام تسنن بجا نیاورده

و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی محدث باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند

نماز از او ساقط میشود و اما در وجوب قضای آن میانهٔ مجتهدین خلافست و اولی قضاست و اما اگر بقدر وقت

زمان گذشته که طهارت نماز را در آن بجا تواند آورد و عمداً نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک بیابد در نیصورت

قضای آن بر او واجبست و بدانکه هرگاه نمازی از شخصی فوت شده باشد و آن شخص در آن وقت صحیح باشد و قادر

بر قیام و بر کل افعال متعلق بنماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعض

افعال آن نماز را بحسب مقدور قضا بجا آورد و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند

و اگر از آن عاجز شود بر جانب چپ و چون از آن عاجز شود بر پشت خوابد بطریق وقت احتضار رو در رکوع و سجود را

باشارت سر بجا آورد و اگر از اشارت سر عاجز باشد بچشم اشارت کند و درین صورت بجای سجود ~~سجود~~ سر را از رکوع

شده و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت

بر همهٔ افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد

جایز است که نشسته نماز کند خواه قضا و

منخفض تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همهٔ اینها عاجز باشد افعال نماز را بترتیب بخاطر

بگذراند و اگر بیماری نشسته نماز میگذارد و در اثنای نماز نشستن قدرت بر قیام بهم رساند باید که بایستد و قرائت کند

و اگر قرائت را تمام کرده باشد و این ایستادن جهت رکوع باشد و درنگ کردن در قیام واجبست و اگر از قیام عاجز

شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از

رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام بهم رساند باید بایستد و بعد از ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ درین قیام

لازم نیست و در همهٔ این احکام میان ادا و قضا فرق نیست **تتمه** ترتیب در نماز قضا نزد بعضی از مجتهدین

واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده درینصورت سه نماز

بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد درینصورت پنج نماز

گذاردن لازم است او بری میشود باین طریق که ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری

باز مغربی باز ظهری باز عصری و مختصرتر ازین آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهر بگذارد پس

بهفت نماز ذمت او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشا فوت شده باشد پانزده نماز بگذارد یکی

ازین چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر بعد از آن باز دیگری و سه دیگر بعد از آن و اقصر از آن

اینست که آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا و بعد از آن عشا بگذارد پس به پانزده نماز ذمت او بری

میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد سی و یک نماز بکند یکی از پنج و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار

دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اقصر ازین آنست که پانزده نماز بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا

آورد **تعقیب** اگر شخصی را یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شود و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر فوت

شده باشد صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات

آن مخیر است و همچنین مخیر است میانهٔ جهر و اخفات در هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی

و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند

که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی میگذارد مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی مطلق میانهٔ

ظهر و عصر و عشا و مغربی بگذارد و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد چهار نماز بگذارد صبحی و دو چهار

قضا و

احکام قضای نمازی که ترتیب مجهول و

تعیین و عدد معلوم

احکام قضای نمازی که عدد معلوم باشد

تعیین و ترتیب مجهول

رکعتی چهار رکعتی آن را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم را میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ
دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ
صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد
و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و بعد از آن چهار رکعتی
مطلق میان ظهر و عصر و بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده
پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز یومیه را بترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز بگذارد
دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق
میانهٔ عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ
صبح و ظهر بعد از آن ظهری و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن
ظهری و عصری تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا بعد از آن
عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد و پنج نماز
مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز
بگذارد صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن
عصری قصر بعد از آن مغربی بعد از آن عشای تمام بعد از آن عشا قصر و همچنین اگر پنج نماز شبانه روز
فوت شده و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگذارد و بدانکه سه نماز است از نمازهای
واجبی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز عید ماه رمضان و نماز عید قربان و امّا نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص
ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع
و عمدا بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی بعضی از مجتهدین برانند که قضای آن نماز واجب میدانند و بعضی واجب
نمیدانند و اولی وجوبست و اگر همه قرص ماه گرفته شده بر جمیع تقادیر قضا لازمست خواه بعد از خروج
وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد
امّا نماز زلزله در تمام عمر اداست **فصل دوم** در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز

بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا صح

آفتاب یا صح

احکام نماز سفر و شرایط آن

ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد و هشت شرط است **شرط اول** قصد مسافت است و آن هشت فرسخ شرعیست
یا قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخی سه میل است و
میلی چهار هزار گز است گز دو وجب و گزی بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت
جوی متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت موی از موهای دم یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس
فرسخی شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو یک هزار و دو هزار و
ششصد و شانزده هزار جو است و بموی یابو دوازده هزار و سیصد و دوازده هزار موست و این هشت فرسخ را
در شرع برابر میدانند بیک روز و راهی که شتر بارداران راه برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در
درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت
فرسخ و یکی کمتر در این صورت جایز است راه دورتر رفتن بقصد نماز قصر کردن و لازم نیست از راه نزدیکتر رفتن
و نماز را تمام کردن بدانکه اگر شخصی قصد نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا
که غلام را یابد برگردد در این صورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فرسخ بیشتر رود
اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانهٔ او و شهر هشت فرسخ باشد **شرط دوم** آنکه از موضع اقامت آنقدر برود که اذان
نشنود و دیوارها را تمیز نکند و این مقدار را حد ترخص گویند **شرط سیوم** آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته
و زن ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقلد او از سفر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز
جایز نیست **شرط چهارم** آنکه سفر وقت نماز را فرا گرفته باشد پس اگر برود و بعد از آن که از اول وقت مقدار
طهارت و نماز تمام گذشته باشد درین صورت این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر
بوطن آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد **شرط پنجم** آنکه کثیر السفر
نباشد و در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند
که درین سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نماند پس مادام که
کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست **شرط ششم** آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای
سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز نداشته باشد **شرط هفتم** آنکه در اثنای سفر بموضعی که

مسافت صح

شرعی بهشتبر صح

و در بابین صح

که او را در آن موضع ملکی باشد اگرچه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن شش ماه
متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضع برسد واجب است که نماز را اتمام کند اگرچه قصد اقامت در آن
نباشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا باشد **شرط هشتم** آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد
مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد از حایر آن زمین است که متوکل آب در آن سر داده بود تا مرقد مقدس
حضرت امام حسین علیه السلم خراب شود و آب بر دور آن زمین بر بالای هم ایستاده و یک قطره داخل آن نشده
و آن را حایر بجهت آن گفتند که آب حیران وار بر گرد آن ایستاده و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن محل مقدس استخوان
مقدس است با عمارتی که در آنست پس هرگاه مسافر بیکی از آن چهار موضع برسد و قصد اقامت ده روز نکند
بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانه قصر و اتمام و اگر نماز را تمام کند ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول
مشهور آنست که تخییر میانه قصر و اتمام مخصوص مواضع اربع است و سید مرتضی با بعضی از مجتهدین بر آنند
که فرقی میانه این چهار موضع و مشاهد مقدس حضرات ائمه معصومین علیهم السلم نیست و ظاهر کلام ایشان آنست
که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جایز نیست و ابن بابویه بر آنست که در چهار موضع
مذکوره قصر واجب است و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و واجب نیست نیت قصر یا اتمام کردن اما
جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در
صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که در رکعت سیوم نگرده باشد و هرگاه نماز در یکی از چهار موضع فوت — سه روز ح
شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است **اول** آنکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر است در قضا نیز
مخیر است اگرچه قضا را در غیر آن چهار موضع بجا آورد **دوم** آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا آورد
مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست بلکه قصر لازم است **سیوم** آنکه مطلق قصر لازم است خواه قضا در یکی از آن مواضع
واقع شود و خواه در غیر آن و اصح احتمال اول است **تتمه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که
از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کند و قافله دیر بهم رسد درینصورت واجب است — با تشخص ح
که از روزی که بآن موضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام بگذارد و هرچند داند که
قافله ساعتی دیگر میرسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد که در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد

پس

پس ما دام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام کند اگرچه یک نماز
[illegible] باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد توقف ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون
رود بموضعی که حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن
از موضع اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز دیگر در آنجا توقف نماید درینصورت در وقت رفتن
بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و اگر در وقت بیرون رفتن از موضع
اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقف کند و عزم عدم توقف داشته باشد
درینصورت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه
مسافر در موضعی عزم اقامت ده روز نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت
یک نماز را اتمام گذارده باشد باقی نماز ها را تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را اگر در اثنای که از آن — که در آن موضع میگذارد تمام ح
نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس درین حال لازم است که این نماز را اگر شروع در آن کرده تمام بگذارد
و سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

احکام نماز خوف و آداب آن

فصل سیوم در نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند
و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند دو فرقه
شوند اگر احتیاج زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت بگذارند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند
و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت
دوم را منفردا بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر بیایند و در رکعت اول خود برکعت دوم
پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را بانفراد بگذارند و پیشنماز
تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهد و اگر در نماز مغرب باشند پیشنماز مخیر است که با هر یک
ازین دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و با فرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز تمام نماز را با یک فرقه با جماعت
دو نوبت دیگر این نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند

دشمنان باشند پیش نماز اهل اسلام را دو صف سازد و صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند چون او
بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیش نماز
برکعت دوم شروع نماید بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع
کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول بتشهد مشغول شود
صف دوم بسجده روند و بعد از تشهد هر دو صف با پیش نماز سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت است
سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را بپوشد و نتواند دور کردن آن لازم
نیست و نماز صحیح است تتمه هرگاه جنگ درگیرد و در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده و یا سواره
یا سواره یا در حال براه رفتن نماز بگذارد و پس اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در تکبیری که تواند بکند
اگر چه در تکبیر احرام باشد و بس و سجده بر یال اسب یا زین کوهه کند و اگر رکوع و سجود متعذر باشد باشاره کند و اگر
آن هم متعذر باشد بچشم اشاره نماید و اگر قرائت ممکن نباشد عوض هر رکعت سبحان الله والحمد لله و لا اله
الا الله والله اکبر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هر یک از چهار رکعت نماز دیگر دو نوبت
و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد فصل چهارم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم منقول است که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای فریضه
مستحب است باستحباب مؤکد و نماز جمعه واجبست خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان
و عید رمضان هرگاه واجب باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز سنتی جماعت
حرام است مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سوم نماز عید رمضان وقتی که سنت است
چهارم نماز عید غدیر پنجم نماز بر میتی که بشش سال نرسیده باشد ششم نمازی که یکنوبت پیش نماز گذارده
باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیش نماز آن نماز را نوبت
دیگر بنیت سنت بگذارد و جمعی که با او آن نماز گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را
بنیت سنت بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروط است بچهارده شرط اول آنکه پیش نماز بالغ
باشد و بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که طفل ممیز نیک شناس پیش نمازی کند و این مذهب ضعیف است

دوم آنکه شیعه اثناعشری باشد سوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند
که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیش نماز عادل نبوده بر ماموم لازم نیست
که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کند و بقیه
آنچه بنیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد و پس اگر بجهة بیماری نشسته نماز گذارد
جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد اقتدا باو کند اما کسی که قادر بر ایستادن نباشد جایز است پنجم
آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار واجبی عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی
شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیش نمازی همچو خودی کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی
مردان کند چه زنان را پیش نمازی مردان کردن جایز نیست اما پیش نمازی زنان کردن جایز است مرد را
و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیش نمازی مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم
بر پیش نماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیش نماز ایستادن او جایز است
و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جایز نمیداشته اند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد از
سجده گاه پیش نماز اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز میداشته اند و تحقیق
هرگاه ماموم بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیش نماز و اگر
در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف دو پیش ایستند رو بروی پیشنماز و جایز است که بر دور
پیش نماز ایستند و او در میان دایره ایستد و اگر کشتی که ماموین در آن نماز گذارند بوزیدن باد مقدم
بر کشتی پیشنماز شود واجبست که ماموین نیت انفراد کنند و اگر بنیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است
هشتم آنکه ماموم از پیش نماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از ماموین بواسطه
تعدد صفها بسیار دور شوند قصوری ندارد نهم آنکه مکان پیش نماز از مکان ماموین آنمقدار بلند نباشد که
نتوان آنرا بگام زدن رفت و جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از مکان پیش نماز بقدر یک گام یا
هرگاه زمین سرابالا تر یا سراشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز
دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیش نماز تکبیره احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که

منفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد و نماز او باطل است اما بر پیش‌نماز نیت پیشنمازی واجب
مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل نماز جمعه که در آن بر پیش‌نماز نیت نماز جماعت واجب است
یازدهم انکه پیشنماز نزد ماموم معین باشد پس اگر دو کس نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل
دوازدهم انکه پیشنماز زیاده از یک شخص نباشند پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز باطل است اما اگر پیش‌نماز را
بیهوشی یا صدمی واقع شود درینصورت بواسطه این عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر
کند و بعضی از مجتهدین برانند که بی عذر نیز جایز است در اثنای اقتدا عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر
پیش‌نماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم انکه ماموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از ماموین را که پیش‌نماز را ببیند بواسطه
ببیند یا بواسطه یا بوسایط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که ماموم نه پیش‌نماز را ببیند و نه کسی از
او اسط و وسایط پیش‌نماز را ببیند پس نماز او باطل است و اگر حایل کوتاه باشد چنانچه پیش‌نماز در وقت تشهد
دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود درینصورت نماز جماعت صحیح است اما اگر زن بمرد اقتدا کند و حایل
در میان باشد نماز زن صحیح است چهاردهم انکه صورت نماز پیش‌نماز مخالف صورت نماز ماموم
نباشد پس در وقتی که پیش‌نماز مثلا نماز کسوف میگذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر با او اقتدا کند و جایز است
در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میگذارد در شش صورت که قبل ازین مذکور شد و همچنین جایز است
اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس آن و در نماز قضا با ادا و عکس آن و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی
و عکس آن چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد سلام دهد و اگر خواهد انتظار سلام دادن امام بکشد
و نماز با امام تمام کند اما انتظار افضل است و اگر نماز ماموم اطول باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیش‌نماز
سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود بجای آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکشد و بعد از آن نماز
خود را تمام کند و انتظار افضل است تتمه بر ماموم واجب است متابعت کردن پیش‌نماز یعنی هیچیک از اقوال
و افعال نماز را قبل از پیش‌نماز بفعل نیاورد اما با هم بجا آوردن جایز است مگر تکبیرة الاحرام که آنرا واجب است
که ماموم بعد از پیش‌نماز بجا آورد پس اگر با هم تکبیرة الاحرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین
برانند که متابعت پیش‌نماز در اقوال سوای تکبیرة الاحرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آن را

پیشنمازی

بعضی از احکام نماز جماعت و اداب آن

بی

قبل از پیش‌نماز در رکوع کند بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح است پس اگر قبل از پیش‌نماز در رکوع کند
واجب است که در رکوع توقف کند تا با پیش‌نماز رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است مگر درینصورت که عمدا
برکوع رود و قبل از آنکه پیش‌نماز قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیش‌نماز رکوع کند درینصورت واجب است
که سر از رکوع بردارد و بمتابعت پیش‌نماز در رکوع رود و جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمه نماز را
منفرد ابگذارد مگر در نمازی که جماعت در آن واجب است مثل نماز جمعه و نماز عید وقتی که واجب شود پس هرگاه ماموم
در اثنای نماز نیت انفراد کند اگر انفراد او قبل از آن است که پیش‌نماز حمد خواند لازم است که او حمد و سوره را
بخواند اگر محل سوره باقی باشد یعنی در رکعت اول یا دوم باشد و اگر بعد از خواندن پیش‌نماز باشد اکتفا
بخواندن پیش‌نماز کند حمد و سوره را نخواند و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره را نیت انفراد
کند لازم است که آنچه پیش‌نماز نخوانده ماموم بخواند که غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط
نمیشود خواه قرائت پیش‌نماز را بشنود و خواه نشنود و اما تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام دادن
ماموم واجب است که بفعل آورد و از پیش‌نماز از و ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن ماموم را حرام
میدانند و بعضی مکروه میدانند مگر آنکه ماموم قرائت پیش‌نماز را هیچ وجه نشنود که درینصورت قرائت او را مکروه
نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیش‌نماز در رکوع باشد و درین حال نیت اقتدا کند و برکوع برود حکم آن
دارد که کل رکعت را دریافته باشد و هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر برسد
که تا بصف ~~ماموین رسیدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد~~ و اگر برسد که تا بصف ماموین رسیدن پیشنماز
سر از رکوع بردارد درینصورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیرة الاحرام گوید و برکوع
رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد دو سجده را نیز آنجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف رساند
و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر روی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی
برسد که پیش‌نماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا در وقتی که در سجده اول باشد و درینصورت سنت است
که نیت اقتدا کند تکبیرة الاحرام بجا آورد و با پیش‌نماز سجده کند و چون پیش‌نماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت
کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برانند که نیت اول کافی نیست و احتیاج بنیت دیگر نیست و اگر وقتی

حمد را مو

از ماموم مو

برسد که پیشنماز سر از سجدهٔ دوم برداشته پیش از تشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیرة الاحرام بالا د بنشیند و ذکر خود را بجا آورد و پس اگر تشهد آخر باشد ماموم آنقدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن بر خیزد و نماز را بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت باتمام رساند و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفردا میگذارد میانهٔ حمد و تسبیح اگرچه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و اکتفا به تسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که در یکی از آن دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا به تسبیح نکند و اگر شخصی بواسطهٔ تقیه به پیشنمازی سنی اقتدا کند واجبست که آهسته قرائت کند و واجبست که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره خواندن نماند فاتحه کافیست و اگر مطلقا قرائت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود و از قرائت آنچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حالهٔ رکوع قبل از ذکر بجا آورد تتمه سنتهاست که مقتدای نماز جماعت را داشت بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی کرده اند و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز ایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز ایستد و اگر زن پیشنمازی زنان کند در میان صف ایشان ایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسورهای طویل خواندن یا تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده و ارادهٔ نماز جماعت دارد انتظار او بکشد به تطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت اول را دریابد و می باید که مدت انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن ایشان بکشد آنقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اگرچه عالم باشد یا حجام یا اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عالم باشد و همچنین مکروهست که کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که در این علتها مثل او باشند و همچنین مکروهست اقتدا کردن بشخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطهٔ ضرورت بتیمم میگذارد باب سیوم از کتاب جامع عباسی در بیان

احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی و در آن چهار مطلبست مطلب اول در زکوة واجبی و در آن شش فصلست فصل اول بدانکه در باب زکوة دادن مبالغهٔ بسیار در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده زکّوا اموالکم تقبل صلواتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آن حضرت منقولست که فرموده مانع الزکوة فی النار یعنی منع کنندهٔ زکوة در آتش دوزخ خواهد سوخت و در حدیث وارد است که شخصی که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در قیامت مار افعی بر او بگمارد که دست او بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکوتش را نداده باشند آن شخص را در زیر دست و پای خود میکنند و بشاخ دار او را بشاخ میزنند تا وقتی که حساب خلایق باخر رسد فصل دوم بدانکه زکوة در نه چیز واجبست طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصابی باشد که بتفصیل انشاء الله مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط اول آنکه سکه دار باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی با آن معامله نکند پس در شمش طلا و نقره و آلات طلا و نقره زکوة واجب نیست و همچنین در زر مطلس اگرچه مردم با آن معامله کنند شرط دوم آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعی است و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بر بیست مثقال یک مثقال یا دو یا سه مثقال زیاده شود در آن زیادتی زکات نیست تا بچهار مثقال رسد و همچنین اگر بر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو یا سه مثقال زیاده شود در آن زیادتی زکوة نیست تا وقتی که بچهار مثقال رسد و برین قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن زکات نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیادتی زکات نیست تا وقتی که بچهل درهم رسد و برین قیاس زکوة طلا و نقره هر دو یک است پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل درهم که بعد از دویست درهم بهم رسیده یک درهم است شرط سیوم حول است یعنی آنکه نصاب مذکور مدت یازده ماه است در ملک آنکس باشد و درین یازده ماه سکه دار

کتاب الزکوة والخمس

دیگر نیز بمضمون همه

زکوة طلا و نقره و ادای آن

احکام نماز جماعت

احکام زکوة غلات اربع و شرایط آن

پس سر اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای آن مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض
بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد زکوة ساقط میشود و هرچند بعد که دوباره تمام شده زکوة
بر وی واجب نشود و هرآنکه قرض داری مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم را
قرض داشته باشد زکات دادن بروی واجب است هرچند مالک چیزی دیگر نباشد **فصل سیم** در بیان زکوة گندم
و جو و خرما و مویز زکوة در این اجناس اربعه واجب میشود بدو شرط **شرط اول** انکه خود این اجناس را کاشته باشد
یا قبل از انکه گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از ان که سرخ یا زرد شود بملک شخصی درآید زکات بروی واجب
شرط دوم انکه بنصاب رسیده باشند و آن سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و یکصد و هفتاد و
درهم شرعی است و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و
شصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هرچه بر نصاب زیاده باشد اگرچه کم یا بیشتر باشد
زکوة دادن آن واجبست و زکات این اجناس ده یک است اگر بآب روان یا آب باران که احتیاج بآب
دادن نباشد حاصل شده باشد و نصف ده یک است اگر بآب چاه و گاو و امثال آن حاصل شده باشد و اگر
بهر دو حاصل شده باشد حکم با غلب است و اگر برابر باشند چهار دانگ و نیم از ده یک ان باید داد اگر
شصت خروار گندم بهر دو آب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس
بعد از وضع خراج و تخم و حصه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زراعت را قبل از دانه بستن
خریده باشد قیمت آنرا بیرون کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجبست و اگر کمتر
بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آنرا خرما کنند تخمین باید کرد
که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب میرسد زکوة واجبست و الا ساقط است و تا وقت دادن
زکوة هرچه صاحب مال از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار زکوة آنرا معلوم
سازد و تا در وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد
دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست و اگر چند سالی بران بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو
و گوسفند انها واجب است بچهار شرط **اول** انکه مدت یازده ماه در ملک اینکس باشند **دوم** انکه در مدت مذکور

اما شرط زکوة گاو و گوسفند و شرایط آن

اما شرط زکوة شتر و نصاب آن

قوت اینها از جو بدن باشند نه از مال صاحب **شرط سیوم** انکه در مدت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند یعنی بار کردن
و زمین شیار کردن **شرط چهارم** انکه بنصاب رسند پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا به بیست و شش نرسد
زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و چون به بیست و شش برسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که داخل
سال سیوم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد
و چون بشصت و یک رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد
زکوة آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیوم شده باشند و چون بنود و یک رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است
که در سال چهارم داخل شده باشند و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة آن در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال
سیم داخل شده باشد و در هر پنجاه نفر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا بسی
نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکات آن یک گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد
و گوسفند تا بچهل راس نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکات یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک
رسد زکات دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکات سه راس گوسفند است و چون بچهار
صد رسد زکوة در هر صد راس یک راس است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع
نصاب گویند و هرچه مابین دو نصاب واقع شود زکات ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر
از هفت ماهه نباشد و بیمار و معیوب و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد
بزکات نمیتوان داد **فصل پنجم** در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند **اول و دوم**
فقرا و مساکین اند یعنی کسانی که استطاعت قوت یکساله خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی و صنعتی نیز نداشته
باشند که بان وفا کند بشرط انکه سید نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هم سید باشد که زکوة سید بسید دادن
رواست **سیوم** جماعتی اند که حاکم شرع ایشان را بجهة اخذ زکات از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت آن تعیین نموده
باشد و شرط نیست که این جماعت فقرا و مساکین باشند پس هرچند مالدار باشند انچه حاکم شرع بجهة الشغل ایشان
تعیین نماید میتوانند گرفت **چهارم** جماعتی کافر که در جهاد مدد اهل اسلام نمایند **پنجم** هر بنده که در خدمت آقای خود
مشقت و آزار کشد پس او را از زکات می توان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی

اما شرط زکوة گاو و نصاب آن

اما زکوة گوسفند و نصاب آن

الکلام مستحقان زکوة

باقی بده و بعد از آن آزاد باشد هرگاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه
آنرا از زکات باقای او میتوان داد تا آزاد شود **ششم** جماعتی که قرض بسیار بر آورده باشند و از دادن آن
عاجز باشند و بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند **هفتم** سبیل الله مثل پل ساختن و عمارت مسجد
کردن و مدرسه جهت طالب العلمان ساختن که مشغول تعلیم باشند که در آخرت نفعی از آن بایشان رسد **هشتم** ابن
السبیل یعنی شخصی که در شهر خود مال دارد و غنی است اما بغربت افتاده باشد و پریشان شده باشد باو زکات میتوان
داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض کند یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد و بفروشد
فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود
باشد خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر
یک از عیالان خود مقدار یکصاع یعنی یکمن و یک چهار یک بوزن تبریز تخمینا از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا
یا آنچه اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق بنیت چنین کنند که این جنس را بمستحق میدهم بجهت زکوة
فطره واجب قربة الی الله و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق
و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر این کس واجب است خواه طعام این کس را بخورد و خواه
نخورد و همچنین هر غلام و کنیز که گریخته باشند یا غایب باشند فطره ایشان بر آنکس واجب است مادام که مردن
ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرامست
تاخیر آن بعد از آن پس اگر تاخیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز عید بنیت ادا
میتوان داد و بعد از آن قضاست **مطلب دوم** در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در شش چیز
سنت است **اول** اسب و مادیان است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر عتیق باشد یعنی در نسل
هر دو اصیل باشند و یک مثقال است اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال
در چراگاه چرد و علیق ایشان از مالک نباشد **دوم** از آنچه زکوة دادن آن سنت است مالیست که مالک آن کاری کرده
که بواسطه آن کار زکات در آن واجب شده باشد مثل آنکه در اثنای سال بقرض بشخصی دهد یا زر سکه دار را
مطلس سازد و یا از نصاب شتر یا گاو و یا گوسفند چیزی بشخصی بخشند که از مثل اینها زکوة دادن سنت است **سیوم**

احکام فطره و شرایط آن

رساند و معتبر در صاع قبل از این مذکور شد و وقت دادن بمستحق هو

احکام زکوة سنتی و شرایط آن

مالک

از آنچه زکات دادن آن سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان و حمام و کاروانسرا و امثال آن
چنین سنت است که یکدانگ و نیم و یک آن حاصل را بزکات بدهند هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد
چهارم از آنچه زکوة دادن آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن در آید مثل برنج و نخود
و عدس و ماش و مانند آن و نصاب آن بطریق نصاب گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف
عشر اما در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنت نیست **پنجم** هر گاه مال چند سالی در دست صاحب
و مالک نباشد و بعد از آن چند سال بدست مالک آید سنت است که زکوة یکساله آنرا بدهد **ششم** از
آنکه زکوة دادن آن سنت است مالیست که مالک نگاه داشته باشد که بنصاب رسیده باشد سنت است زکوة
آن بدهد **هفتم** از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال تجارت است یعنی هرگاه شخصی متاعی خرید بجهت تجارت
بخرد و یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه باجاره دهد و نفع برد از آن حاصل شود هرگاه راس المال بنصاب طلا یا نقره
برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است **هشتم** از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال
طفل است هرگاه ولی طفل با آن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن
زکوة بدهد **مطلب سیوم** در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است **اول** غنیمت که از کافر
حربی بدست آید هر مقدار که باشد **دوم** هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کحل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از
اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بهاند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین
را آنست که دادن خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد **سیوم** هر چه از دریا
بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود **چهارم** مال حلال
هرگاه با مال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما آن قدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست
در این صورت خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است
خمس را باید داد و آن زیادتی را تخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق باید کرد **پنجم** زمینی که کافر ذمی از
مسلمان بخرد واجب است که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر سال آنرا بدهد **ششم** زری که
از زیر زمین یافت شود پس اگر در بلاد کفار حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه از زر اسلام

و حول هم

از آنچه زکوة دادن آن سنت نیست

که تا دام که در دشت باشند هو

احکام خمس و شرایط آن

بران باشند و خواه نباشند و باقی از آن مختص است که یافت است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشند و اثر
اسلام بر آن نباشد و اگر اثر اسلام و بر آن باشد لقطه است و احکام این بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
پنجم فایده که از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن فایده زیاده از خرج و اخراجات
یکساله اینکس باشد خمس آن زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد و اخراجات
لایق بحال او ده تومان شود ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات جدا کرده و از ده تومان که باقی مانده دو تومان
بخمس بدهد و برین قیاس فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در آن سال مایحتاج شخصی چیزی باشد از زن
بخواهد یا غلام یا کنیز که و مانند آن خریداری نماید باید او را جزو محسوب کند از جمله اخراجات سال حساب است پس آنکه
بعد از وضع کل اخراجات باقی بماند دادن خمس آن واجب است هر قدر که باشد و باید آنکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الامر
دارد و نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است منتسب
اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند بشرطی که اثنی عشری باشند و ایتام و مساکین و ابنای سبیل
باشند و نصفی که باین جماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میان ایشان قسمت نماید و اما آن
نصفی که تعلق بحضرت صاحب الزمان ع دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که بمجتهد دهد تا مجتهد
از برای ایشان بجماعت قسمت نماید **باب چهارم** از کتاب جامع عباسی در بیان احکام
روزه واجبی و سنتی است و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان محرمات و مبطلات روزه
بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه واجبی حرام است و اگر بفعل آورد روزه باطل میشود **اول**
چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین
برانند که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل
نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد
و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد و ترسد که هلاک شود در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع ضرورت
کند نخورد و بر او واجب است که لقمه را بزرگ کند و همچنین جرعه آب را تا مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود **دوم**
از آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمدا بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه‌اش باطل

نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند
محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است **سیوم** از آنچه روزه را باطل میسازد دخول کردن
حشفه است عمدا در قبل یا دبر زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روز
بر دو جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بر دو جماع دارد کفاره زن و مرد بر زن است
چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندن است تا وقت صبح داخل شود پس قضا و کفاره لازم
میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقت صبح داخل شود و اگر جنب بخواب بقصد آنکه
آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم نه کفاره و اگر قصد آن نداشت که غسل کند هم قضا
و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین
اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دیگر بخواب رود بگمان آنکه بجهت غسل کردن در شب بیدار خواهد شد
تا صبح بیدار نشود قضا لازم باشد نه کفاره و اگر در صورت گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز لازم
میشود و اگر نوبت سیوم بخواب رود تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره بر او لازم است هر چند بقصد غسل کردن
بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد **پنجم** از آنچه روزه را باطل میکند
رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق و همچنین رسانیدن دود از روی عمد قضا بر او لازم است اما کفاره ندارد **ششم**
از آنچه روزه را باطل میکند قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست و بعضی
از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمیشود **هفتم** از آنچه
روزه را باطل میکند فرو رفتن در آب است از روی عمد و بآن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفاره نیز
واجب میدانند و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است **هشتم** از آنچه روزه را
باطل میکند دروغ بر خدا گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدای تعالی حرام کرده یا فلان را حلال کرده و آن قول
خلاف واقع باشد و همچنین دروغ بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین ع و آن موجب قضاست و بعضی از مجتهدین
کفاره را نیز واجب میدانند **مطلب دوم** در بیان روزه واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار
فصل است **فصل اول** در بیان روزه‌های واجبی و آن بر هشت قسم است **اول** روزه ماه رمضان است

احکام مبطلات و محرمات روزه

و بعضی میگویند واجب نمیدانند

احکام روزه‌های واجبی و اقسام آن

و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته دوم بشیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن غالب حاصل شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیوم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده ایم پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر که عادله باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بحد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیره داخل شدن آن ماه ثابت نمیشود دوم از روزهای واجبی روزه قضای ماه رمضان است و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی مثلا دو روز از قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتی که بماه رمضان آینده دو روز بماند پس اگر همیشه عازم بود که آن دو روز را قضا کند و چون بماه رمضان دو روز ماند و مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند درینصورت همین قضای دو روز واجب است و اگر بی عذر تا رمضان آینده تاخیر کرده آن دو روز را قضا کند و بجهت هر روز مقدار یک مد گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مد چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدق لازمست اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی که بر رمضان آینده مقدار مدت قضا بماند و درینمدت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع کردن و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرامست پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفاره آن ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سیم از روزهای واجبی آنست که شخصی خود را اجاره دهد که قضای روزه میت او کند پس بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغولست بقضای روزه چهارم از روزهای واجبی روزه ایست که بر پدر لیکن واجب بوده و پدر در حال حیات با وجود قدرت بر قضا آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند و اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آن کس است که بالغ باشد اما اصح آنست که قضا بر آن کس است که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یکی نصفی قضا کند اگر عدد قضا جفت

شرط

بشنصر

و اگر طاق باشد قضای یک روز آن روزه واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار کنند کفاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی بر آنند که بر هر دو علی السویه واجبست پنجم از روزهای واجبی آنست که به نذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات سیم تعیین زمان و مکان هر دو مثل روز اول ماه رجب در مکه معظمه پس هرگاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضای آن کند ششم از روزهای واجبی روزه دو ماهست بجهت کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هرگاه شخصی بالغ عاقل از روی عمد در روز ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیرست در آنکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را یک مد و اگر روزه ماه رمضان را بچیز حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن درینصورت سه کفاره لازمست یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد هفتم روزه اعتکافست که عنقریب بتفصیل مذکور میشود هشتم روزه کفاره است که در بحث کفارات انشاء الله مذکور خواهد شد

مطلب فصل دوم در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما درین کتاب چند نوع از آنکه مشهورتر است مذکور میسازیم اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه صلعم و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزه روز مبعث آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است سوم روزه روز عید غدیر است و آن هجدهم ماه ذی الحجه است چهارم سه روز از هر ماه یعنی پنجشنبه هفته اول و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دویم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است بدو شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بدعا اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی الحجه است و آن روزیست که تصدق نمود حضرت امیر المؤمنین انگشتر خود را در اثنای رکوع است

مثل هو

علامات

احکام روزهای سنتی و اقسام آن

هشتم روزه اول ماه ذی الحجه تا روز نهم نهم روزه کل ماه رجب است دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم
روزه دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی قعده است دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم سیزدهم روزه روز عاشورا
که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار بآب نماید یا بخاک کربلا بنیت استشفا بشرط آنکه زیاده از یک
نخود نباشد چهاردهم روزه پنجشنبه و جمعه پانزدهم روزه یوم ترویه و آن هشتم ماه ذی الحجه است شانزدهم
روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روزه پانزدهم ماه جمادی الاول هجدهم روزه داود حضرت
پیغمبر و آن همیشه یکروز در میان روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک بنیت سنت و آن آخر
ماه شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی قعده فصل سیوم
در بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول روزه عید ماه رمضان و عید ماه قربان دوم روزه یوم الشک بقصد
آنکه از ماه رمضان است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیوم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه
قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و آن را دو تفسیر کرده اند اول آنکه در وقت
نیت روزه قصد تاخیر افطار کند بشام و سحور را یکی کند دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بی آنکه در شب
روزه بگشاید پنجم روزه زن بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزه کنیز و غلام بنیت سنت بی رخصت
آقا هفتم روزه بیمار هرگاه از روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت رساند
هرچند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج این بیمار منحصر است در مجامعت و تاخیر مجامعت
تا بشب خطر عظیم دارد در اینصورت مجامعت در روزه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیز آنکس روزه
واجب داشته باشد و عورتی دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود یا کنیز خود را میتواند بر روز
مجامعت کند و بر ایشان ممانعت آنقدر که تواند لازم است و چون کسی از ایشان را مجامعت کند اکراها
کفارهٔ او را اجرا باید کرد هشتم از روزهای حرام روزه مسافر است بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد
مگر در سه جا که روزهٔ واجب در سفر مباح در آن سه جا جایز است و حرام نیست اول روزه نذری که سفر او
حضر قید شده باشد دوم روزه سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج مذکور
میشود ان شاء الله تعالی سیوم روزه هجده روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون

احکام روزهای حرام وانواع آن

دانستن ...

رود چنانکه درباب حج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی نهم از روزهای حرام روزه ایام تشریق است
و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است شخصی را که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه
آن حرام نیست بلکه ثواب دارد فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه
سنتی در سفر دوم روزه سنتی شخصی که مومنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنت است که افطار
کند و اظهار نکند که روزه دارد سیوم روزه یوم عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب
ضعف شود بر وجهی که بعد از آن اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه مهمان بنیت سنت بی رخصت
صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه نیز بی رضای مهمان مکروه است مطلب
سیوم در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع فجر بجا آوردن دوم قصد قربت
سیوم تعیین آنکه روزه واجب است یا سنت چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره
پنجم آنکه ادا است یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت
حکمی یعنی در اثنای روزه قصد فعلی مبطل نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن
پس اگر شخصی در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناهکار است اگرچه آن فعل بجا نیاورد و میانه مجتهدین خلافست
که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم است یا کفاره نیز لازم میشود
و در این نیز خلافست و اصح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست و هرگاه شخصی نیت روزه واجبی
را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیح است و در روزه سنتی هر وقت
که بخاطر برسد نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد و اگرچه پیش از شام بیک لحظه نیت کند فصل
دوم در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست اول شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس
عوض هر روز یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه
داشتن کشد او نیز عوض هر روز یک مد تصدق نماید و هر وقت که عذر برطرف شود قضا کند سیوم زنی که حامله
باشد و گمان آن داشته باشد که از روزه بر او یا بحمل او ضرر برسد و حکم او حکم تشنگی است چهارم زنی که طفل

احکام روزهای مکروه وانواع آن

احکام نیت روزه

تعیین حم

بیان جماعتی که روزه داشتن آنها صحیح نیست

شیر میدهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او و فا بطفل نکند حکم او حکم حامله دارد ‌داشته‌ام

پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه باشد و غسل واجب را بفعل نیاورده بود ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد هفتم مسافر چنانکه قبل ازین مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزه آن روز او صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر او واجب است دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شده باشد روزه داشتن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه آن روز صحیح است و قضای روزهای گذشته از او ساقط است اما هرگاه شخصی مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام ارتداد از او فوت شده است زیرا که شبیه شود بحکم کافر اصلی وارد و قضای روزه بر او واجب نیست ‌آن روز را

فصل سیوم در بیان امری چند که بجا آوردن آنها در ماه رمضان سنت است و آن دوازده امر است اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال ماه رمضان واجب میدانند و باید که در وقت خواندن این دعا رو بقبله کند نه بجانب هلال و دعا این است

ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِيتَ لِلنَّاسِ ٱللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنَا إِهْلَالًا مُبَارَكًا ٱللّٰهُمَّ أَدْخِلْهُ عَلَيْنَا بِٱلسَّلَامَةِ وَٱلْإِسْلَامِ وَٱلْيَقِينِ وَٱلْإِيمَانِ وَٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ وَٱلتَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَىٰ

دوم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول سیوم افطار کردن در شب ‌ماه رمضان

چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحور خوردن هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا نزد افطار ٱللّٰهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَعَلَىٰ رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ ٱلظَّمَأُ وَٱبْتَلَّتِ ٱلْعُرُوقُ هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیوم دهم غسل کردن در هر شبی که طاق است مثل سیوم و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب بیست و سیوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در بحث طهارت مذکور شد یازدهم آنکه در این ماه تخفیف نماید غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را نفرماید دوازدهم دعای وداع

ماه رمضان در آخر ماه

بیان احکام مکروهات صایم و انواع آن

فصل چهارم در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اول شعر خواندن اگرچه در مدح حضرات مقدسات علیهم السلام باشد دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل کشت بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن سیوم زنان را بوسیدن و دست بازی کردن چهارم شیاف برداشتن پنجم حقنه کردن ششم سعوط ‌ استنشاق‌ خوابانیدن هفتم در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هرگاه بحلق نرسد اگر بحلق رسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس نهم پیراهن خود تر کردن در بر دهم مسواک کردن بچوب تر یازدهم زنان را در آب نشستن

بیان احکام اعتکاف و آداب آن

مطلب پنجم در احکام اعتکاف و آن کشت صایم است در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصا اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود حضرت رسالت پناه صلعم همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز کمتر نمی باشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی نیت کرد دو روز اعتکاف نماید روز سیم واجب میشود و اگر پنج روز یا شش روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و برین قیاس و جایز نیست اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نیاید یا عیادت مؤمن یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه او و مانند آن و چون از مسجد بیرون رود حرام است نشستن و در سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنکه بجهت غلبه ضعف بنشیند یا راه منحصر در سقف باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد باز تواند گذارد پس درین وقت جایز است که هرگاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا خواهد بگذارد و نیز حرام است در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطل سازد اعتکاف را باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد کند دو کفاره لازم میشود یکی جهت ماه رمضان و یکی جهت اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفاره جهت اعتکاف لازم است و همچنین اگر روزه اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را در اعتکاف واجب با اکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او لازم میشود دو کفاره از جهت خود و دو کفاره از برای زوجه خود

باب پنجم

کتاب حج

از کتاب جامع عباسی در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه و هفت مطلب است **مقدمه** بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث
این مضمون وارد است که هر کاه بر شخصی حج واجب شود و بحج نرود تا آنکه مانع شرعی نداشته باشد چنین
بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه جهود خواهد مرد یا ترسا و روایات بسیار در کثرت ثواب
حج از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از انجمله منقول است
که شخصی بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آمد و گفت ای رسول خدا از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمده بودم
و چون بدانجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مردی غنی و مال دارم پس امر فرمای که من مال خود را در
از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلعم روی مبارک خود بآن شخص کرد
که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمای ثواب آن بثواب حج نرسد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که اراده حج کند چون بمهیا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال
نماید هر نوبت هر نوبت که یک چیز را از یراق و اسباب از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب
از برای او می نویسد و ده گناه او را می بخشد و ده درجه جای او را در بهشت بلند تر میسازد و شتری که آن
شخص بر او سوار است هر بار که پاشنه از زمین بر میدارد یا بر زمین میگذارد مثل آن ثوابها خدای تعالی
از برای آن شخص می نویسد **مطلب اول** در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود

آداب حج که وقت خروج از منزل و در راه بفعل باید آورد

باید که ذمت خود از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال
و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ انّی
استودعک السّاعة نفسی و اهلی و مالی و دینی و دنیای و اخرتی و خواتیم عملی اللّهمّ احفظ
الشّاهد منّا و الغایب اللّهمّ احفظنا و احفظ علینا اللّهمّ اجعلنا فی جوارک اللّهمّ لا تسلبنا
نعمتک و لا تغیّر ما بنا من عافیتک و فضلک بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت
الحنک بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل خود گریه کنان بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله
آمنت بالله توکلت علی الله الله اکبر بعد از آن سه نوبت بگوید بالله اخرج و بالله ادخل و علی

الله اکبر الله اکبر

الله توکلت پس بگوید اللّهمّ افتح لی فی وجهی هذا بخیر و قنی شرّ کلّ دابّة انت اخذ بناصیتها
انّ ربّی علی صراط مستقیم و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و آیة الکرسی یک نوبت
پیش رو و یک نوبت بر دست راست و یک نوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ
احفظنی و احفظ ما معی و سلّمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغ الحسن الجمیل یا ارحم الراحمین
بعد از آن نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را بجای آورم برای آنکه برین وجه است
تقرب بخدا و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و الله اکبر و چون بر پشت مرکب قرار
گیرد این دعا بخواند الحمد لله الّذی هدانا للاسلام و منّ علینا بمحمّد صلی الله علیه و آله سبحان
الّذی سخّر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین و انّا الی ربّنا لمنقلبون و الحمد لله ربّ العالمین اللّهمّ انت
الحامل علی الظّهر و المستعان علی الامر اللّهمّ بلّغنا بلاغا الی الخیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک اللّهمّ لا
طیر الّا طیرک و لا خیر الّا خیرک و لا حافظ غیرک و سنت است که در هر منزلی که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند
ربّ انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز
دو رکعت نماز بگذارد و بدانکه بهترین روزها از برای سفر دو شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دو شنبه
سفر بغایت بد است و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت باشد که در روز بد سفر کند باید که تصدق
کند و متوجه سفر گردد که تصدق تلافی بدی آن روز میکند و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارک الا کسی در خوبی توشه
و بسیاری آن و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان

و فراخ دستی

و بنکاران و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر کس که براه خانه خدا برود
اگر سه خصلت در او نباشد حج او حج نیست و آن خوش خلقی و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود کردن

شرایط وجوب حج

مطلب دوم در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود **اول**
بلوغ پس بر طفل حج واجب نیست هر چند مال دار باشد اما اگر ولی او را بحج برد و احرام بر بندد و قبل از وقوف
عرفه بالغ شود یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزیست **شرط دوم**
عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید اما اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج نگنجد بر او حج

و واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری بجای آورد
حکم او حکم طفلی است بطریقی که مذکور شد شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هرچند بعضی از او
آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد و اما این حج از حج اسلام او مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی
استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج بر او واجب است مگر آنکه قبل از وقوف آزاد شود که در این صورت
حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت است یعنی قادر بودن بر خرج راه رفتن
و برگشتن از [illegible] و باقی ضروریات بحسب حال آن کس و اگر شخصی که خرج راه او
عهده [illegible] در این صورت نیز حج واجب است و همچنین اگر خود بعضی از خرج داشته باشد
و تتمه را شخصی که بر او [illegible] باشد متعهد شود و از جمله استطاعت است نفقه عیال و بازماندگان واجب
النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه قدرت بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود

و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض و مهر زنان و غیر آن

یکی از این دو

پس اگر وام گرفته و در بر وفای آن نباشد حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم داشته باشد
و محرم بجهت رفاقت او اجرت خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعت است پس اگر بر اجرت
او قادر نباشد حج بر او واجب نیست شرط پنجم صحت بدن است بجهتی که از رفتن به حج مشقت شدید لازم نیاید
شرط ششم امنیت راه است پس هرگاه که گمان ناامنی باشد رفتن واجب نیست شرط هفتم آنکه آنقدر وقت
باشد که خود را بمکه معظمه رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن سال ساقط
و هرگاه بر زن حج واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود و اما حج سنتی را بی رخصت شوهر نمی تواند کرد مطلب
سیوم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران و حج افراد
و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران و حج افراد
بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ
باشد و اول حج تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلعم
قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام می بندند و آن پنج موضع است که هر یکی از آنها میقات عمره تمتع جمعی است
یکم ذوالحلیفه است و آن میقات جماعتی است که از راه مدینه مقدسه می آیند دوم جحفه است و آن میقات

انواع حج و ذکر مواقیت و احکام آن

جمعی است که از راه شام می آیند سیم یلملم است و آن میقات جمعی است که از راه یمن می آیند چهارم
قرن المنازل و آن میقات جمعیست که از راه طایف می آیند پنجم بطن العقیق و آن میقات
جمعیست که از عراق می آیند بدانکه احرام بستن قبل از میقات صحیح نیست مگر شخصی را که بر خود واجب کرده باشد
بنذر و عهد یا سوگند و گذشتن از میقات و احرام نابستن نیز حرام است اگر کسی چنان کرده باشد باید برگردد
از میقات احرام بسته برود تا حج تواند کرد و داخل حرم تواند شد مطلب چهارم در بیان افعال
حج تمتع بر سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع بیست است که باین ترتیب باید بجا آورند اول احرام عمره
بستن دوم طواف خانه کعبه سیوم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهارم سعی ما بین صفا و مروه
کردن پنجم تقصیر یعنی از موی سر چیزی یا ناخن گرفتن و این پنج فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام
حج بستن است هفتم وقوف بعرفات هشتم وقوف مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگ ریزه زدن
دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم
دو رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم
دو رکعت نماز طواف نسا گذاردن هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هژدهم در هر یک از ایام
تشریق هر یک جمرات ثلثه را بهفت سنگ ریزه زدن و این آخر افعال واجبه حج است و چون از آنها
فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتهای که بعد از این مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع بر سبیل تفصیل و در آن
چهار مقصد و خاتمه است مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و شروط آن و در آن دو فصل است
فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنت است و آن امور است
اول آنکه از اول ماه ذی قعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم بر طرف ساختن موی بغل
و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضل است سیوم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن پنجم
مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آن را واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام
بخواب رود یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بو کردن آن حرام باشد

بیان افعال حج تمتع مجملاً

بیان افعال حج تمتع مفصلاً

افعال مسنونه قبل از احرام

غسل را اعاده کند **هفتم** نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت بدو سلام و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله بخواند **هشتم** انکه بعد از نماز این دعا بخواند (بخواند حو) الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی اسئلك ان تجعلنی ممن استجاب لك و امن بوعدك و اتبع امرك فانی عبدك و فی قبضتك لا اوقی الا ما وقیت و لا اخذ الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فاسئلك ان تعزم لی علیه علی کتابك و سنة نبیك صلی الله علیه و آله (صلی الله علیه و آله حو) و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تسلم منی مناسکی فی یسر منك و عافیة و اجعلنی من وفدك الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابك و سنة نبیك صلواتك علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی بقدرك الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لك شعری و بشری و دمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب ابتغی بذلك وجهك و الدار الاخرة و بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است **فصل دوم** در بیان باقی امور متعلق باحرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب (واجبات احرام) و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب **اول** نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می بندم از برای انکه واجب است قربة الی الله **دوم** مقارن گردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فصل واجب است که بگوید لبیك اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك **سیوم** پوشیدن دو جامهٔ احرام است مرد را از هرچه جایز است نماز در ان یکی لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط انکه دوخته یا شبیه بدوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن جامهٔ دوخته و حریر اما چهار امر سنت (مستحبات احرام) **اول** انکه مرد تلبیات را بلند بگوید **دوم** انکه تلبیاتی که مذکور شد اضافه کند بتلبیات واجب و ان اینست ان الحمد و النعمة و الملك لك لا شریك لك لبیك لبیك ذا المعارج لبیك لبیك داعیا الی دار السلام لبیك لبیك غفار الذنوب لبیك لبیك اهل التلبیة لبیك لبیك ذا الجلال و الاکرام لبیك لبیك تبدئ و المعاد الیك لبیك لبیك تستغنی و یفتقر الیك لبیك لبیك مرهوبا و مرغوبا الیك

بگو

لبیك لبیك اله الحق لبیك لبیك ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیك لبیك کشاف الکروب لبیك لبیك عبدك و ابن عبدیك لبیك لبیك یا کریم لبیك **سیم** از سنتهای احرام انست که کل تلبیات که مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در شش جا **اول** بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه سنت **دوم** هر وقت که شتری که بران سوار است از جا برخیزد **سیم** هر گاه در بلندی مثل پشته یا کوه بر آید **چهارم** هر گاه بسر اشیبی در آید **پنجم** هر گاه از خواب بیدار شود **ششم** در وقت سحر **هفتم** هر گاه سوار شود **هشتم** هر گاه در راه بشخصی برخورد **چهارم** از سنتهای احرام انکه چون خانهای مکه معظمه پیدا شود تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین برانند که در ان وقت قطع تلبیات واجبست و اما ان دوازده امر که در احرام مکروه است (مکروهات متعلقه باحرام) **اول** حمام رفتن **دوم** شستن جامهٔ احرام هرچند چرکین شود **سیوم** بو کردن میوه مثل سیب و به و غیر آن **چهارم** تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری **پنجم** جواب احدی لبیك گفتن **ششم** خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد **هفتم** تراشیدن موی شخصی که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است **هشتم** غسل کردن از برای خنك ساختن بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن **نهم** انکه جامهٔ احرام از غیر پنبه باشد **دهم** انکه میل میل باشد یعنی خطهای آن بیاید (بادرود آید حو) **یازدهم** انکه سیاه باشد **دوازدهم** انکه در ابتدای احرام جامهٔ احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست **و اما آن** بیست و چهار امری که در حال احرام بجا آوردن ان حرامست (محرمات متعلقه باحرام) **اول** شکار کردن یا بشخصی اشکار فرمودن یا گفتن فلا نجا شکار است یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور حرامست بدو شرط **اول** انکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانوران آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردك و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرامست **شرط دوم** انکه خوردن گوشت ان جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت ان حرامست مثل خوك و پلنگ و چرغ و باز در حال احرام حلال است اما از جملهٔ جانورانی که گوشت انها حرامست هفت جانور است که انها را شکار کردن در حال احرام حرامست و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال

احرام شکار کند آن شکار ملک او نمیشود و بیست کرا آنرا رها کند و خوردن گوشت شکاری بر محرم
حرام است اگرچه دیگری آنرا شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد میته است و خوردن گوشت
آن بر محرم و غیر محرم حرامست دوم از بیست و چهارم که در حال احرام حرامست جماع کردن است و مقدمات
آن مثل بوسه و دست بازی با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح
کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است
سیوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بان چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن
و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه و مانند آن میان مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن اینها نیز حرام است
اما شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوهای
خوش که در میان صفا و مروه می باشد پنجم منی گرفتن محرم از چیزهای بد بو ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو
باشد و خواه غیر خوشبو هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشند یا شبیه بدوخته چنانچه قبل ازین مذکور شد
هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتری در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت
آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه بار تماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن
در سایه چیزی رود که آن چیز در بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند
آن راه رفتن مرد جایز است هر چند بالای سر باشد و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن که در سایه چیزی
براه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم مو از سر یا بدن برطرف کردن
سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش از بدن یا جامه خود و انداختن
پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن از برای زینت هفدهم در آئینه نگاه کردن
هیجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن
باشد اما اگر از خاریدن بدن بیرون آید قصور ندارد بیست و یکم جدال و آن لا والله و بلی والله گفتن مکرر
بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد
که مثل آنرا بپوشد بیست و سیوم اظهار کردن زن زیور خود را بر شوهر یا بر جمعی که محرم او نباشد بیست و چهارم

جدال مع

ابوی

روی خود را بچیزی که پوشیدن بجهت روی او برسد پس می باید که بچیزی روی زن بنوعی باشد که فاصله
بر روی او نخورد مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات آن و شروط بدانکه اول افعال عمره تمتع
بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چون امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می یابد
فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجای آورده میشود و آن شانزده امر است چهار
واجب و دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر که طواف واجب باشد
اما در طواف سنتی طهارت از حدث اصغر سنت است دوم ازاله نجاست از رخت و بدن سیوم ستر
عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر شخصی ختنه نکرده باشد طواف او باطل است و اما آن دوازده
امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است جهت داخل شدن حرم مکه معظمه دوم اذخر خائیدن
قبل از داخل شدن در حرم سیوم در وقت داخل شدن حرم این دعا بخواند اللهم انك قلت فی كتابك وأذن فی الناس
بالحج یأتوك رجالا وعلی كل ضامر یأتین من كل فج عمیق اللهم انی أرجو ان أكون ممن أجاب
دعوتك وقد جئت من شقة بعیدة ومن فج عمیق سامعا لندائك ومستجیبا لك
مطیعا لأمرك وكل ذلك بفضلك علی وإحسانك الی فلك الحمد علی ما وفقتنی له أبتغی بذلك
الزلفة عندك والقربة الیك والمنزلة لدیك والمغفرة لذنوبی والتوبة علی منها بمنك اللهم صل علی
محمد وآل محمد وحرم بدنی علی النار وآمنی من عذابك وعقابك یا كریم چهارم غسل کردن جهت داخل
شدن مکه معظمه و این غسل زن حیض را نیز سنت است پنجم غسل کردن جهت داخل شدن مسجد الحرام ششم
داخل شدن مسجد الحرام از در بکه آنرا باب بنی شیبه گویند هفتم آنکه در بیرون در مسجد الحرام ایستاده بگوید السلام
علیك ایها النبی ورحمة الله وبركاته بعد از آن بگوید بسم الله وبالله وما شاء الله والسلام علی
انبیاء الله ورسله والسلام علی رسول الله والسلام علی ابراهیم خلیل الله والحمد لله رب العالمین
هشتم بخشوع و خضوع داخل مسجد الحرام شدن نهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه کند و دستها برداشته
این دعا بخواند اللهم انی أسألك فی مقامی هذا فی أول مناسكی ان تقبل توبتی وان تجاوز
عن خطیئتی وتضع عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بیته الحرام اللهم انی أشهد ان هذا بیتك

افعال طواف و آداب آن

افعال واجب قبل از طواف

افعال سنت قبل از دو
انك قلت

الحرام الذی جعلته مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی للعالمین اللهم انی عبدک والبلد
بلدک والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک وطاعتک مطیعا لامرک راضیا بقدرک اسئلک
مسئلة الفقیر الیک الخائف بعقوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک واستعملنی بطاعتک ومرضاتک
دوم نعلین کندن و پای برهنه براه رفتن سیوم نعلین خود بدست خود گرفتن وقت داخل شدن حرم دوازدهم
بنزدیک حجر الاسود آید و رو بجانب حجر کند و این دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدینا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر من خلقه واکبر مما اخاف
واحذر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویمیت ویحیی بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین بعد از آن
حجر اسود را ببوسد و اگر بواسطه کثرت ازدحام نتواند بوسید دست خود را بآن برساند و دست خود را ببوسد
و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست اشارت کند و این دعا بخواند اللهم انی اومن بوعدک واوفی
بعهدک اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا بکتابک
وعلی سنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله آمنت
بالله وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل ند
یدعی من دون الله اللهم الیک بسطت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل سبحتی واغفر لی
وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والآخرة و چون از این دعا
فارغ شود شروع در طواف کند **فصل دوم** در بیان باقی اموری که متعلق بطواف است و آن بیست
سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده امر واجب **اول** نیت طواف باین طریق که
طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزو اول
جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر بایستد
و مقارن نیت خود گرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او بمحاذات کل حجر اسود بگذرد **دوم** آنکه در مقابل حجر
اسود نایستد بلکه از برابر جانب چپ خود گیرد و بعضی از اجزای بدن خود در پیش بدارد و محاذی اول حجر اسود شود

واجبات طواف

و شروع در طواف کند تا کل بدن او بر محاذی کل حجر بگذرد و طریق اول افضل است دوم ستر عورت
حکمی یعنی در اثنای طواف شخص امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و حیض اگر طواف را باتمام رساند
سیوم آنکه در حال طواف می باید که خانه کعبه بر دست چپ باشد **چهارم** آنکه دوری طواف کننده از خانه کعبه
در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانه کعبه **پنجم** آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت
و زیاده بر هفت نباشد و هر نوبت را شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است اگر بعد از فارغ شدن شک
کند که هفت شوط یا کمتر یا بیشتر التفات ننماید و طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد
در این صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانه هفت شوط و زیاده دوم آنکه شک کند میانه
هفت شوط و کمتر سیوم آنکه یقین داند که هفت شوط نکرده و شک او در ما بین هفت باشد مثل آنکه شک
کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول اگر برکنی که حجر اسود در اوست رسیده باشد طواف
او صحیح است و اگر بآن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سیوم مطلقا طواف
او باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت **ششم** آنکه چهار شوط اول
از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود اما در میانه چهارم و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله
واقع شود مثل نماز [illegible] که وقت آن تنگ شده باشد یا قضای حاجت مؤمن یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین
جایز است در سه شوط آخر قطع شوط کردن بجهت امثال این امور و واجب است که در وقت قطع طواف مکانی که از آنجا
قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود **هفتم** آنکه حجر را که بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل
طواف سازد و آن دیواریست کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه **هشتم** آنکه در وقت طواف جزوی از بدن او داخل
شاذروان کعبه نباشد اگر طواف کنان دست بدیوار خانه کعبه گذارد آن طواف باطل است **نهم** آنکه
در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یک پا یا چهار دست و پا یا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد بود
دهم آنکه دو شوط اخیر جای [illegible] که ابتدای طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان **یازدهم** دو رکعت نماز طواف گزاردن
پس مقام ابراهیم ع یا در پهلوی آن و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت
باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را میتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره

مستحبات طواف

قل هو الله بخواند و در رکعت دویم سوره قل یا ایها الکافرون و اما آن دوازده امر است که تعلق بطواف دارد
اول انکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بمقدمه یازدهم و دوازدهم دعا طواف که قبل ازین
مذکور شده بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا آنکه
که نماز جماعت ازو فوت شود دوم بوسیدن حجر اسود در هر شوطی و همچنین رخ خود را بران گذاشتن
سیوم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم انکه طرف ردای خود
از زیر بغل راست بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم گام خود
در حین طواف کوتاه گرداند چه بواسطه هر گامی شش هزار حسنه جهة ایکس نوشته میشود ششم نزدیک
شادروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود که نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند هفتم رفتار در اثنای
طواف نه تند باشد نه آهسته بلکه میانه باشد هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی
اسالک باسمک الذی یمشی به علی طلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض واسالک باسمک
الذی یهتز له اقدام ملائکتک واسالک باسمک الذی دعاک به موسی من جانب الطور
فاستجبت له والقیت علیه محبة منک واسالک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلعم ما تقدم
من ذنبه وما تاخر واتممت علیه نعمتک و بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید
نهم انکه در اثنای طواف هرگاه محاذی در خانه شود صلوات بفرستد دهم انکه هر وقت در اثنای طواف
بدیوار کناره که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم ادخلنی الجنة برحمتک وعافنی
من السقم واوسع علی من الرزق الحلال وادرا عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب
والعجم یازدهم انکه چون در شوط هفتم بمستجار برسد و آن در زمان سابق در خانه کعبه بوده و الحال
بسته شده است و علامات آن نمایانست پس باید روبان در کند و خود را بان بچسباند و این دعا بخواند
اللهم البیت بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار و در ان وقت گناهان
خود یک یک اقرار کند چه در حدیث وارد است که هر مومنی که در مکان شریف اقرار بگناهان خود کند البته
حق تعالی گناهان او را می بخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بگناهان خود این دعا بخواند اللهم من قبلک

الروح

الروح والفرج والعافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت علیه
منی وخفی علی خلقک استجیر بالله من النار اللهم متعنی بما رزقتنی وبارک لی فیما اتیتنی و بعد از ان
گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر اسود آید و آن را ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو یا
دو دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا
ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم و بعد از آن متوجه سعی ما بین صفا و مروه شود مقصد سیوم

احکام سعی ما بین صفا و مروه و آداب آن

در بیان سعی ما بین صفا و مروه و مقدمات و شروط آن بدانکه آنچه بسعی تعلق دارد هجده امر است ده امر از آن

واجبات آن

واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب اول نیت سعی است باین طریق که سعی میکنم میان صفا و مروه هفت شوط
در عمره تمتع برای انکه واجبست قربة الی الله دوم انکه در وقت نیت پاشنه پای او بر زینه اول از صفا چسپیده
باشد سیوم مقارن ساختن نیت با ابتدا رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی بعزم نقضه امری که
منافی نیت است نکند پنجم انکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم
انکه سعی از هفت کمتر و بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشند بی فاصله بطریقی
که در طواف مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر انند که موالات شرط نیست هشتم انکه جمیع مسافت ما بین
صفا و مروه را قطع کند و جزوی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که انگشتان پای او بزینه
مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود و پاشنه پا را بزینه اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا
رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط با تمام رسد نهم انکه اگر طواف را بروز کرده باشد سعی را
بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب بجا آورد و اگر شب طواف کرده سعی را در ان [illegible] بجا آورد و بعضی از مجتهدین
تاخیر بروز دیگر جایز داشته اند دهم انکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل

مستحبات آن

خواهد بود و اما آن هشت امر که در سعی سنت است اول انکه چون از مسجد الحرام بجهة سعی بیرون رود و خواهد که
از در صفا بیرون رود و جای آن در ان حال داخل مسجد الحرام است اما دو ستون بجهة علامت آن گذاشته اند
پس باید که از ما بین دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیوم ازاله نجاست از بدن
و رخت چهارم انکه چون از مسجد الحرام بیرون آید بالای صفا رود و رو بکعبه بایستد در مقابل رکن حجر اسود

در اول است و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله و سه نوبت لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر بعد از ان صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید الله اکبر الحمد لله علی
ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدایم و سه نوبت اشهد
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین
ولو کره المشرکون و سه نوبت اللهم انی اسئلک العفو والعافیة والیقین فی الدنیا و
الاخرة و سه نوبت اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
بعد از ان الله اکبر صد نوبت لا اله الا الله صد نوبت الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت
بعد از ان بگوید لا اله الا الله انجز وعده و غلب الاحزاب وحده فله الملک وله الحمد وحده
فله الملک وله الحمد وحده اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک
من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن
الرحیم الذی لا یضیع ودایعه دینی و نفسی و اهلی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة
نبیک و توفنی علی ملته واعذنی من مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته
قط فان عدت فعد علی بالمغفرة انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فیا
من انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انت اهله
ولا تفعل بی ما انا اهله فانک ان تفعل ما انا اهله تعذبنی ولن تظلمنی اصبحت
اتقی عذابک ولا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت خواندن
کل این دعا و ذکرها نداشته باشد آنچه از ان جمله میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع
در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و آنجا این دعا خواندن مرد را سنت است اما زنان را سنت نیست
پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و مقابل خانه کعبه ایستد
و ادعیه که بالای صفا خوانده بخواند ششم اگر پیاده سعی کند مگر آنکه نرسد بواسطه تعب نتواند به توجه تمام سعی

مشغول

مشغول شود هفتم اگر در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود مگر کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولیست خواه
پیاده و خواه سواره و این تند رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست هشتم اگر در اثنای سعی
این دعا بخواند اللهم اغفر لی وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن
والفضل والکرم والنعماء والجود واغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت مقصد

احکام تقصیر و احرام حج و آداب آن

چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن
بگیرد و خواه ناخن دست و خواه ناخن پا از موی بدن چیزی ازاله کند اگرچه سه مو باشد خواه بمقراض و خواه بکندن
و خواه بنوره و تراشیدن همه سر جایز نیست اما تراشیدن بعض جایز است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره
تمتع از برای آنکه واجب است قربة الی الله و مقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید جمیع آنچه باحرام حرام
شده بود حلال میشود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر بمروه واقع شود و مکروه است طواف خانه

آداب احرام حج و احکام آن

کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره
مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند
که احرام حج تمتع بجا می آرم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت را مقارن تلبیه سازد و سه امر در این

مستحبات این احرام

احرام سنت است اول آنکه در روز هشتم ذی الحجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آن که زیر
ناودان خانه کعبه واقع شود سیوم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد
در آن وقت که شتری که بران سوار است از جای برخیزد و واجب است که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت
پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود تا طلوع آفتاب آنجا توقف
کند بعد از ان بمنی رود و آنجا روز عید میلی را که آنرا جمره عقبه گویند هفت سنگ ریزه بزند و بعد از ان قربانی
کند و بعد از ان سر تراشد و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از ان بمنی عود کند
بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود

احکام وقوف عرفات و آداب آن

فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع است از وقت
از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سوار و پیش از آن

امور مسنونه قبل از دخول عرفات

عرفات هفت امر سنت است اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذی الحجه باشد و قبل از آن
و آن روز را یوم الترویه گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم
الترویه یک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات شود
این دعا بخواند اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک اردت اسئلک ان تبارک
لی فی رحلی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی سیوم آنکه چون
در عرفات بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه منی و هی مما مننت به علینا من المناسک
فاسئلک ان تمن علی بما مننت علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک چهارم آنکه ظهر
و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ذی الجحه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر
توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید بعد از آن
از منی متوجه عرفات گردد هفتم آنکه خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزند در مکانی که بعرفات متصل است

آداب نیت وقوف واجب

و آن مکان را نمره گویند و واجبست که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف
در عرفات میکنم از این وقت تا وقت شام در حج اسلام حج تمتع برای آنکه واجبست قربة الی الله
حکم نیت باقی بماند تا وقت شام و بعد از دخول در عرفات ده امر سنت است که در اثنای وقوف

امور مسنونه بعد از دخول در عرفات در اثنای وقوف

بفعل آورد اول غسل جهت وقوف و نیت چنین کند که غسل وقوف در عرفات میکنم از برای آنکه سنت است
قربة الی الله و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود دوم بر وضو بودن سیم ظهر و عصر را
در اول وقت با هم جمع کردن بیک اذان و اقامت چهارم بر پا ایستادن از ظهر تا وقت شام
پنجم روی بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را در هیچ امر مشغول نساختن مگر توجه بجانب
الهی هفتم آنکه میان او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار
کردن نهم صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله
بگوید یازدهم صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اللهم انی عبدک
فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق اللهم رب المشاعر کلها

دهم دعا کردن از برای برادران مؤمن [illegible]

فر

فک رقبتی من النار و اوسع علی من رزقک الحلال و ادرء عنی شر فسقة الجن و الانس و شر
فسقة العرب و العجم اللهم لا تمکر بی و لا تخدعنی و لا تستدرجنی اللهم انی اسئلک
بحولک و قوتک و جودک و کرمک و منک و فضلک یا اسمع السامعین و یا ابصر
الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین ان تصلی علی محمد و آل محمد
و حاجت خود را از حق تعالی طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اللهم حاجتی
الیک التی ان اعطیتها لم یضرنی ما منعتنی و ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص
رقبتی من النار اللهم انی عبدک و ملک یدک ناصیتی بیدک و اجلی بعلمک اسئلک
ان توفقنی لما یرضیک عنی و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلک ابراهیم ع و دللت
علیها نبیک محمدا صلی الله علیه و آله اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله و اطلت عمره و احییته
بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو
حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول
و فوق ما یقول القائلون اللهم انی اعوذ بک من الفقر و من وسواس الصدر و من شتات
الامر و من عذاب القبر اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و فی لحمی نورا و فی
عظامی و عروقی و معاقدی نورا و مقعدی نورا و مدخلی نورا و مخرجی نورا و اعظم لی نورا
یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قدیر و بدانکه دعاهای روز عرفات که از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین ع
که مشهور است و دیگر دعای حضرت امام زین العابدین ع که در صحیفه کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا
بغایت طویل بود درین مختصر مذکور نشد فصل دوم در بیان احکام وقوف مشعر الحرام چون وقت
مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام گردد و چون اراده بیرون آمدن از عرفات
کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی و اقلبنی
الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک

احکام وقوف مشعر الحرام و آداب آن

علیك واعطنی افضل ما اعطیت احداً منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة
وبارك لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر وبارك لهم و باید که وقت رفتن بجانب
بجانب مشعر بتأنی راه رود و در کمال خضوع و خشوع و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش
دوزخ مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجبست که نیت کند باین طریق که ازین وقت تا طلوع آفتاب
توقف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و در آنجا نه امر بفعل آورد اول
قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگذارد و دوم آنکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا
بگذارد و سیوم آنکه شب را که شب عید قربانست احیا بدارد و چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن
مشغول باشد و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اللهم هذه جمع اللهم اسألك ان تجمع لی فیها جوامع
الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتك ان تجمع لی فی قلبی ثم اطلب به الیك ان تعرفنی
ما عرفت اولیاءك فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشر پنجم آنکه اول شب غسل کند و نیت این غسل چنین
کند غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای آنکه سنتست تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از
حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر حج اول او باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و ذکر
الهی آنجا بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگ ریزه که جهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام بردارد
و جهت آن شب تا صباح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اولی آنست که نیت وقوف
وقوف نو کند باین طریق که توقف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع ازین وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه
واجبست تقرب بخدا و سنتست که بحمد الهی و صلوات فرستادن و دعا کردن مشغول باشد
و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اللهم رب المشعر الحرام فك رقبتی من النار واوسع علی من رزقك
الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن والانس انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل
وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقینی عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز
عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی و چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جایز است زنان را
و ضعفا را اگر ضرورتی باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی روند فصل دوم در رفتن بجانب

آداب بیتوته و وقوف واجبات و سنتست که هر امور مسنونهٔ متعلقه بوقوف در مشعر الحرام

آداب منی و احکام آن و بیان احکام تتمهٔ مناسک منی

ادعنق

از مشعر الحرام و بیان افعال تتمهٔ مناسک منی که روز عید قربان در منی واجبست که چون آید چون از مشعر الحرام
منی شود و در راه بموضع رسد که آنرا وادی محسر گویند سنتست که در آن موضع هروله کند یعنی گام تند گذارد و
این دعا بخواند اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی
و چون بمنی رسد واجبست که افعال تتمهٔ مناسک منی را در روز عید ترتیب بجا آورد فصل اول
رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میل که آنرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگ ریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست
و سیزده امر سنت اما هشت امر واجب اول نیت کردن باین طریق که این میل میزنم بهفت سنگ ریزه در حج
الاسلام تمتع را از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن داردن سیم
استدامت حکمی یعنی مدام در حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگ ریزه یک یک انداختن پس اگر
هفت را بیک دفعه اندازد یکی از آنها حساب شود باقی محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگ ریزه را بآن
میل رسانیدن ششم از زمین سنگ ریزه برچیدن هفتم همه سنگ ریزها بکر باشد یعنی هیچ یک از آن
رمی جمره نشده باشد هشتم آنکه بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و اما آن سیزده امر سنت که
در رمی جمرهٔ عقبه معتبر است اول در وقت رمی وضو داشتن دوم پیاده بودن نه سواره سیوم آنکه در وقتی که
هفت سنگ را در دست داشته باشد و خواهد که بمیل زند این دعا بخواند اللهم هؤلاء حصیاتی
فاحصهن لی وارفعهن فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگ ریزها الله اکبر
بگوید و این دعا بخواند اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابك وعلی سنة نبیك صلی الله
علیه وآله وسلم اللهم اجعله لی حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا
پنجم آنکه در وقت رمی جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی از ده ذرع
تا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه سنگ ریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و به پشت ناخن انگشت سبابه
سبابه بیندازد هشتم آنکه سنگ ریزه را چیده باشد که آنکه سنگی را بشکند و سنگ ریزها که
رمی کند نهم سنگ ریزها از مشعر الحرام چیده باشد دهم سنگ ریزها را بشوید یازدهم هر یک از سنگ ریزها
بمقدار سر بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یک سنگ ریزها رنگها مختلف داشته باشند سیزدهم

واجبات فصل اول که رمی جمره است از افعال تتمهٔ مناسک منی

مستحبات آن

واجبات فصل دوم که ذبح است از افعال ثلثه مناسک منی

رنگ هر یک مخالف رنگ دیگری باشد فصل دوم از افعال ثلثهٔ مناسک منی که در عید در منی بجا آوردن آن واجبست یکی قربان کردن است و در آن ده امر واجبست و شش امر سنت اما ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا بز یا گاو یا شتر و اگر غیر اینها مثل اسب و آهو قربانی کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یکسال تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده باشد و در سال ششم داخل شده باشد سیوم آنکه بیمار نباشد و گر نداشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش بریده نباشد و شاخ درونی او شکسته نباشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی شریک باشد پنجم آنکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کارد یا نیزه در گودی که در میان سر گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند هفتم آنکه مستدامت حکمی نیت تا آخر ذبح یا نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا شخصی را نایب خود سازد و نایب چنین نیت کند که این قربانی را میکنم به نیابت فلانی از حج اسلام حج تمتع برای آنکه واجبست تقرب بخدا و اولی آنست که هر دو نیت کنند نهم آنکه قربانی کردن در روز عید واقع شود و اگر متعذر باشد در باقی ایام ذی الحجه جایز است دهم آنکه بعضی از آن را تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما آن شش امر که در قربانی کردن سنت است اول آنکه گوسفند باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو است ماده باشد دوم آنکه از قربانی فربهی آن نمایان باشد نه آنکه در روزهای ... لاغری میان باشد سیم آنکه او را در عرفات حاضر کرده باشند چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دو دست او را میان زانو و پاشنه ببندند پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در آن وقت که خواهد قربانی کند بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله

مستحبات آن

فلما وتله للجبین ونادیناه ... وفدیناه بذبح عظیم وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین

عیدالاضحی

واجبات فصل سیم که حلق است از افعال ثلثه مناسک منی

سنتهای آن

بیان امور خمسه مجملاً بعد از مناسک منی

نیت آنها

آداب مراجعت منی بعد از آنها در چهار سه شب ایام تشریق در منی

والله اکبر اللهم تقبل منی و مقارن این بکشتن مشغول شود فصل سیم از افعال ثلثهٔ مناسک منی که روز عید بجا آوردن آن در منی واجبست آنکه بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند بتراشیدن و خواه بغیر آن و زنان را تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن مو سه امر واجبست و هفت امر سنت اما سه امر واجب اول نیت باین طریق که ازاله میکنم از موی بدن در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم مقارن نیت ازاله کردن مو سیم استدامت حکمی و اما هفت امر سنت اول آنکه در وقت مو ازاله کردن رو بقبله کند دوم آنکه در آن وقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة سیم آنکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه اگر سر مو نداشته باشد تیغی را بر سر بگذارد ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از مو ازاله کردن ناخن را چند کس بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثهٔ مناسک منی حلال میشود بر وی جمیع آنچه حرام شده بود مگر زن و بوی خوش فصل چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجبست بمکه مراجعت نماید بجهة بجا آوردن پنج امر و آن طواف حج است و دو رکعت نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نساء و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را بفعل آورد بوی خوش بر او حلال میشود اما زن وقتی حلال شود که طواف نساء را با دو رکعت آن بجا آورد و واجبست که پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره و نماز آن مذکور شد از امور واجب و سنت در این طواف جایز معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج تمتع میکنم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و در طواف نساء نیت چنین کند که طواف نساء میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز برین قیاس و چون از این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی مراجعت کند بجهة چهار امر اول در منی بودن سه شب در ایام تشریق و آنها یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده باشد شب سیوم در منی نماند و آنکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجبست و بیرون رفتن جایز نیست و در هر یک از این سه شب تا صباح ماندن در منی لازم نیست

احکام جمرات ثلثه در منی در ایام تشریق و آداب آن واجبات و مستحبات و باقی امور سنتی بعد از آن

بلکه اینقدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از ان بیرون میتواند رفت و جایز است بجای ماندن
ان شب در منی ماندن ان شب در مکه بشرط انکه تا صبح بعبادت مشغول باشد دوم رمی جمره کردن اولی
در هر یک از روزهای ایام تشریق بهفت سنگ ریزه سیوم رمی جمره وسطی دران سه روز بهمان طریق
چهارم رمی جمره عقبه دران سه روز بهمان طریق و واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی
از طلوع آفتاب تا وقت شام و اگر شخصی را عذری باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه آداب
سنن این رمی بطریقیست که قبل ازین بتفصیل مذکور شد و فی نیت الاداء دو امر اول انکه هر یک از جمره اولی
و جمره وسطی را در وقت رمی بر دست راست گیرد دوم انکه بعد از رمی هر یک ازین دو جمره اندکی نزد آن
بایستد و بحمد و صلوات و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه
رمی آخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود رود بی انکه بمکه معاودت نماید اما معاودت
جهت وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه معاودت نماید سنت است که در مسجد خیف شش رکعت
نماز گذارد و هر دو رکعت بیک سلام و بعد از ان متوجه مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیر ان
بطریقیست که قبل ازین گفته شد و بدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن

آداب دخول خانه کعبه معظمه

نه امر است اول غسل کردن دوم حلقه در را در وقت دخول بگیرد سیوم انکه بکمال خضوع و خشوع در وقت
داخل شدن بجا آورد چهارم انکه چون داخل شود بگوید اللهم انک قلت و من دخله کان آمنا
فامنی من عذابک عذاب النار پنجم انکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانه کعبه نشسته است
دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه از
آیات قرآن بعدد آیات سوره حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیه است ششم انکه در هر کنجی از چهار
کنج خانه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از ان این دعا بخواند اللهم من تهیا و تعبا و اعد و استعد
لوفادة الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله فالیک کان یا سیدی تهیتی و تعبئتی
و اعدادی و استعدادی رجاء رفدک و نوافلک و جوائزک فلا تخیب الیوم رجائی یا من لا یخیب
سائل و لا ینقص نائل فانی لم آتک الیوم بعمل صالح قدمته و لا شفاعة مخلوق رجوته و لکن اتیتک مقرا

بالذنوب

بالذنوب والاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی و لا عذر فاسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی
محمد و آل محمد و ان تعطینی مسئلتی و تقیلنی عثرتی و تقلبنی برغبتی و لا تردنی محروما و لا مجبوها و لا
خائبا یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت هفتم انکه
در درون خانه کعبه سر بسجده نهد و این دعا بخواند لا یرد غضبک الا حلمک و لا ینجی منک الا التضرع
الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد و بها تنشر میت البلاد و لا
تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی و تعرفنی الاجابة فی دعائی و اذقنی طعم العافیة الی منتهی اجلی و لا تشمت
بی عدوی و لا تمکنه من عنقی من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی و من ذا الذی یضعنی ان رفعتنی
و ان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسئلک عن امره و قد علمت یا الهی ان لیس فی
حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجلة و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف
و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا و مهلنی
و نفسی و اقلنی عثرتی و لا تتبعنی بلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی و قلة حیلتی و تضرعی الیک
و وحشتی من الناس و انسی بک اعوذ بک الیوم فاعذنی و استجیر بک فاجرنی و استعین بک
علی الضراء فاعنی و استنصرک فانصرنی و توکل علیک فاکفنی و اومن بک فامنی و استهدیک
فاهدنی و استرحمک فارحمنی و استغفرک مما تعلم فاغفر لی و استرزقک من فضلک
الواسع فارزقنی و لا حول و لا قوة الا بالله هشتم انکه در وقت بیرون آمدن از خانه کعبه حلقه
در خانه را بگیرد و بگوید الله اکبر الله اکبر اللهم لا تجهد بلاءنا و لا تشمت بنا اعداءنا فانک
الضار النافع نهم انکه چون از خانه بیرون آید دو رکعت نماز بگذارد در نزدیکی کعبه بجنبی که در خانه کعبه
در جانب دست چپ او باشد خاتمه در آداب وداع خانه کعبه و ان دو امر است اول انکه شوط

آداب وداع کعبه معظمه

طواف وداع را بجا آورد و نیت چنین کند که طواف وداع خانه کعبه میکنم سنت قربة الی الله دوم انکه در
هر شوطی استلام حجر الاسود و رکن یمانی کند و اگر در هر شوطی نتواند در هر شوط اول و دوم استلام نماید سیوم
انکه بعد از فراغ طواف التزام مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد چهارم انکه نزد حجر الاسود آید دوم

خود را بکعبه چسپاند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در خانه کعبه نم
و بگوید الحمد لله وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد واله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک ونبیک
وحبیبک ونجیبک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی سبیلک وصدع
بامرک واوذی فیک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع
به احد من وفدک ومن المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب فاسئلک ان
تعطینی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتنی فاغفر لی وان احییتنی
فارزقنیه من قابل اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی عبدک وابن عبدک
وابن امتک حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن
ظنی بک ان تغفر لی ذنوبی فان ازددت عنی رضا وقربنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت لم تغفر لی
الان فاغفر لی قبل ان تنای عن بیتک داری فهذا اوان انصرافی ان کنت اذنت لی غیر راغب
عنک ولا عن بیتک ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی
وعن شمالی ومن فوقی ومن تحتی حتی تبلغنی اهلی فاذا بلغتنی فاکفنی مؤنة عبادک وعیالی فانک
ولی ذلک من خلقک ومنی پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و قدری از آب آن
بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای بیرون رفتن بگوید آیبون
تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون الی الله راجعون ان شاء الله هفتم آنکه بر در مسجد الحرام
سجده طویل با کمال خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام بایستد و بگوید انی انقلب علی لا اله الا الله نهم
آنکه بگیرد درم خرمایی بخرد و تصدق کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید مطلب ششم
در بیان حج قران وحج افراد قبل ازین مذکور شد که حج قران وحج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه
معظمه باشد یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس شانزده فرسخ شرعی باشد واگر دوری او از مکه معظمه
زیاده بر شانزده فرسخ باشد حج تمتع است افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم و افعال حج قران
و افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمره حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد و عمره حج قران و افراد

بعد

آداب حج قران وحج افراد

بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع بیک طریق است لیکن در حج قران مخیر است
میان آنکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید
مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قران و افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن
او نزدیکتر از میقات باشد یا مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام ببندد
متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرات
و قربانی و تقصیر بجا آورد و آنکه باز گردد و طواف نسا و دو رکعت آن بطریقی که قبل ازین مذکور شد بعمل آورد
و چون ازین افعال فارغ شود عمره مفرده بجا آورد باین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیکترین موضع
بحرم احرام عمره مفرده ببندد و طواف عمره و دو رکعت آن و سعی میان صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا
و دو رکعت آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که جهت قربانی بگیرد در منی
قربان کند زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده کند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی که ببرد نعلینی
بیاویزد که در آن نعلین نماز گذارده باشد مطلب هفتم در بیان احکام حج نیابت و در آن دو
فصل است فصل اول در نایب گرفتن از جهت میت و حی بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکه او وافی
گذارد و حج اسلام بر او واجب شده باشد واجبست که در آن سال شخصی را باجاره بگیرند که بنیابت او حج بجا
آورد و اگر وقت حج باقی نباشد والا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که جهت او حج کنند و خواه وصیت
نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه در ذمه او مستقر شود فوت شود نایب گرفتن جهت حج او واجب نیست و حج در ذمه وقتی مستقر
میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج را تاخیر کند تا آن مقدار مدت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن
داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نایب
گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سایر قروض پس هرگاه میت مشغول الذمه باشد
بحج و قرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت حج و قرض از متروکات او بیرون کنند و آنچه بعد از آن باقی ماند
بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت
حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم است و هرگاه شخص حج مستحب

آداب حج نیابت و احکام آن
و احکام نایب گرفتن

وبی اجرت به نیابت میت حج بجا آورد و در این صورت از ذمت میت ساقط میشود و لازم نیست که
نایب جهت او بگیرند و همچنین اگر شخصی به تبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که به نیابت حج کند و
بدانکه میان مجتهدین خلافست در اینکه نایب میت از کجا متوجه حج شود و بعضی بر آنند که از انجا که فوت
واقع شده باشد واجبست که متوجه شود و بعضی بر آنند که توجه بمیقات کافیست و بعضی بر آنند که اگر ترکه
میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بان وفا نکند از میقات و این قول بصواب نزدیکتر است
و ظاهر قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما و اسطه مانع که بعد از استقرار
بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند
هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر بعد از ان که نایب به نیابت او حج کرده باشد مانع برطرف
شود بر او واجبست که خود حج کند که حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از ان که حج گذاردن بر او واجب
شده باشد و قبل از انکه در ذمت او مستقر شود او را مانع از حج رفتن پیش آید در این صورت در وجوب
نایب گرفتن او میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم
رسد و بعضی بر آنند که از این شخص حج ساقط است مادام که مانعی باقی باشد و نایب گرفتن واجب نیست
امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اول است فصل دوم
در بیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است اول انکه نایب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین غیر بالغ را نیز جایز شرط نیابت
داشته اند بشرط انکه تمیز داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد دوم انکه عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را
نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند و دانند که حج بتفصیل آورده در این صورت حج او کافیست
و احتیاج بنایب عادل گرفتن نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج
را بجامی آورد نایب گردانیدن او جایز است سیم انکه در ذمه نایب حج واجب نباشد چهارم انکه افعال
حج را بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعل از ان تعلیم کند پنجم انکه در نیت قصد کند
که این فعل را به نیابت فلان بجامی آورم ششم انکه آن شخص نایب که به نیابت او حج میگذارد از اثنا عشری
باشد پس نایب مخالف مذهب جایز نیست مگر انکه پدر یا جد پدری او باشد که در این دو صورت نیابت گردن

او جایز است

او جایز است با وجود انکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز ندانسته اند
و جایز است که زن نایب مرد شود و بر عکس و همچنین جایز است که غلام یا کنیز که عادل باشند برخصت آقای خود
نایب شوند و اگر نایب در اثنای راه فوت شود اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع شود
نایب دیگر وارث را باید گرفت که از انجا که او فوت شده روانه شود و افعال حج را تمام رساند و ورثه
نایب او را از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد و تتمه بورثه صاحب مال رسد و اگر فوت او
بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده باشد انچه بتفصیل آورده کافیست و احتیاج
نیابت گرفتن دیگر نیست بعضی بر آنند که در این وقت کل مبلغ وجه اجاره او بوارث او دهند و چیزی کم نسازند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین وآله الطیبین الطاهرین همگی همت ارفع اقدس اعلی صرف رواج مسایل دین متین بود حسب الحکم همایون چنانچه در دیباچه کتاب مذکور است کتاب جامع عباسی خاتم المجتهدین استاد کمترین بنده‌ها نظام بن حسین ساوجی شروع در تالیف نموده پنج باب مرتب گشت دوازدهم ماه شوال یک هزار و سی و یک هجری مولف طاب ثراه بجوار رحمت ایزدی پیوست ثانی الحال امر اشرف اعلی عز نفاذ دریافت که احقر تتمه کردان پانزده باب تتمه با تمام رساند بنا علی ذا حتی الامکان سعی مبذول داشت امید که ارباب آداب سهوا که بلوازم افضال مستور و محو منظور نموده باشند والله الموفق المعین

باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و جهاد با کافران کردن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن و در و سه فصل است فصل اول در شروط وقف بدانکه شرط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاه دیوانه باشد و گاه نه در وقت عاقل بودن وقفش صحیح است و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میان مجتهدین خلاف است و گویا آن جماعتی که گفته‌اند که وقف او صحیح است مستند ایشان حدیثی که واقع شده در جواز صدقه و وقف هم بان حمل کرده باشند که وقف نیز صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و غلام و قرض داری که حاکم شرع او را از مالش منع کرده صحیح نیست دوم آنکه نیت واقف که بی قصد و غافل وقف صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و قبض او دعوی

نماید

نماید که وقف بی نیت واقع شده دعوی مسموع نیست و خلاف نیست میان مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط است یا نه اقرب آنست که شرط است پس وقف کافر صحیح نیست سیم ملکیت وقف پس اگر ملک دیگری را غصب کرده وقف کند صحیح نیست و اگرچه با همکس اجازت دهد بعد از وقف چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد از او قبول و اگر وقف بر طفل باشد قبول ولی با هر فوه و ضبط کافیست و شرط نیست قبول در وقف بر فقرا چه قبول درین صورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مسلمین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین برین رفته‌اند که درین صورت نیز قبول حاکم شرع لازم است ششم معلق نساختن وقف بر شرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد بر شرط و صفت واقع و عالم باشد بوقوع آن صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز روز جمعه باشد هفتم دوام وقف است پس اگر مقارن مدتی سازد وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و بانقضای آن مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض شود غالب بعد از انقراض او میانه فقها خلاف است بعضی گفته‌اند که راجع بواقف میشود در حالت حیات او و بوارث منتقل میشود بعد از وفات او و بعضی گفته‌اند که بوارث موقوف علیه راجع میشود و بعضی گفته‌اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اول است و اگر منقطع شود در اول همچو وقف بر معدوم و آنگاه بر موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود چون وقف بر زید آنگاه بر غلام شخصی آنگاه بر فقرا درین دو احتمال است یکی صحت طرفین و بطلان در وسط و وجود حاصل و بوقف و وارث او و اگر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلان است هشتم قبض موقوف علیه در بطن اول از وقف اولادی نه در بطون دیگر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافی است پس بنا برین شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطل است و از قبض فوری شرط نیست و هرگاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرط است و هرگاه واقف تولیت آن چیز را که وقف بر فقرا کرده جهت خویش شرط کرده باشد در مدت حیات قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او کافیست نهم آنکه

از نفس خود بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست و اگر بر خود وقف کند و بعد از ان بر فقرا و در سبیل مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است و اگر وقف بر خود و فقرا کند در رد دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا نفقه او در مدت حیوة از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام این شرط کرده اند پس در صورت اگر این جماعت بر وقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان ایا ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین در نفقه زوجه خلافست دهم آنکه آنچه وقف کرده می باید که عین باشد که نفع از ان منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خوردنی از ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمی ماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف اینها جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که جهت زینت از اینها نفع می توان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کند پس اگر بیان مصرف نکند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند و بعد از ان بر آنچه از وی در وجود آید صحیح است در حق موجود یا وقف باطل است در این مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است چهاردهم آنکه موقوف علیه را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده و اگر چه مدبر و مکاتب و مشروط باشد صحیح نیست بر جمادات وقف صحیح نیست اما اگر وقف بر مساجد و شاه‌راه‌ها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقه نفع بمسلمانان میشود پانزدهم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اگر وقف کند بر زناکنندگان و قطاع الطریق باطل است و همچنین باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را برای نوشتن توریت و انجیل و کتب انبیاء سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانه یهود و نصاری و وقف کردن بر جهود جایز است بمذهب بعضی از مجتهدین و در این مقام اشکال کرده اند

اما اگر وقف کند بر معدوم و بعد از ان بر موجود آیا صحیح است یا نه

و انجمن

که چرا بر جهود وقف جایز است و عبادت خانه ایشان جایز نیست و جواب ازین اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه معصیت محض است بخلاف جهود چه ازین حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احتمال داده که از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند اما وقف کردن جهود بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان بر آتشکده باطل میدانند و هر گاه شرطهای وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون میوه بر درخت و کوسفند خلافست میانه مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بر شرطی در آنچه وقف شرط کرده صرف باید کرد و جایز نیست فروختن وقف و اگر ترسد که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولادی نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است فصل دوم در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق نمودن ثواب بسیار وارد شده و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث صریح بیان واقع شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکنند در نصورت آشکارا باید داد و در صدقه چهار چیز شرط است اول ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند دوم قبول چون قبلت سیوم اقباض یا اذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم بر بنی هاشم چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است و غلام که بنی هاشم آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد و جایز است بنی هاشم را که تصدقات سنتی بگیرند و نیز جایز است هر گاه خمس وفا بمعاش ایشان نکند بمقدار معاش و جایز است تصدق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد پس هر گاه تصدقات سنتی بکسی که او را اجنبی گویند داده شود جایز نیست رجوع در ان و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد و خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هر گاه اجنبی باشد و اصح قول اول است فصل سیوم در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در ان سه چیز شرطست اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سیوم قبض و هر گاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت معین شد لازم میشود و بعد از موت هر کدام که شرط کرده باشد بمالک منتقل میشود پس اگر گوید که مرا است که درین ساکن باشی تا زنده باشی

و درین جواب اگر چه بحث است در باب وقف بر زناکار و قطاع الطریق بتوان گفت که ایشان نیز مخلوق الله تعالی و وقف براینها بجا نواست بالانکه تصریح کرده اند که وقف بر ایشان جایز نیست جواب ازین آنچه توان گفت آنست که وقف بر معونت زانی و قطاع الطریق مقصود واقف بر معاونة ایشان است و معاونت خدا تعالی نیست بر خلاف وقف بر جهود چه بر آن جهود معاونة مقصود واقف نیست بلکه مخلوقیت الله تعالی است

بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر در این صورت مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید
در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هر گاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک
بمیرد مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوقت نکرده باشد هر گاه
خواهد ساکن را میتواند بیرون کرد و هر چیز را که وقف کردن آن جایز بود سکنی عمری آن جایز است
و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هر گاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان
او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعت دیگر سوای اینها را جایز است ساکن شوند و هر گاه
خود را یا اسب خود را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید غلام خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است
تا آنکه غلام و اسب زنده باشد در آنجا باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و معین نکند آن شخص را و بمیرد
بورثه خود و شخص منتقل میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است موقف
اول در ثواب قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم منقولست که آن حضرت فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود
که صدقه دادن ده مثل آن ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن ثواب دارد و آنچه در بعضی روایت
وارد شده که صدقه دادن ده مثل ثواب قرض دادن دارد و مراد از آن صدقه بر خویشان است و علما هم
این صدقه بر ایشان را افضل از قرض دادن است و در قرض دادن سه چیز لابد است اول ایجاب اقرضتک
یا تصرف فیه یا انتفع به و علیک رد عوضه و آنچه شبیه باشد دوم قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر رضا
ایجاب کند سیوم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف پس از جانب سفیه و دیوانه و
مفلسی که حاکم او را منع کرده باشد از مالش و طفل که پانزده سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن هر چیز
جایز است و فرقی نیست میانه ذکر و انثی و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته
باشد دو قول است و ذکر مدت در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را با تمام
طلبید و اگر چه متفرق داده باشد موقف دوم در اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست و
یک امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب اول رد کردن

مثل آنچه

مثل آنچه گرفته دوم آنکه هر گاه قرض گیرنده آنچه گرفته یا مثل آنرا رد کند قبول کردن قرض دهنده واجب است اگر چه
نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر از مثل نیز متعذر باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر
مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که بقرض گرفته بدهد سیوم آنکه در خاطر خویش همیشه باشد که آنرا هر گاه
قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده بگذارد و یک سال بران بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد بحساب
رسیده باشد زکوة بر او واجب است پنجم آنکه سعی کند در رد دادن آن مال بقرض دهنده و اما آن هفت امر حرام
دهم اول شرط زیاده کردن در مقدار و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره
و گندم و جو آنکه بکیل و وزن در آید یا اینچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را باو باجاره کمتر از اجرت
واقعی دهد یا زیادتر اجرت از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا جهت او کاری کند جایز نیست اما اگر زیادتی
بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهد یا بدل
دراهم کهنه دراهم تازه بدهد و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص در قیمت شرط لغو است
و اگر شرط کرد که یا ضامنی کند جهت این قرض یا آنکه در شهر دیگر رد کند جایز است و اگر شرط کرد و ضامنی
جهت قرض دیگر کند جایز نیست دوم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشند سیوم اسراف
کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیلی کند چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر
بر دادن نباشد بلکه مهلت باید کرد او را تا اگر مدارا کند پنجم طلب کردن اوست مال خود را از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد
مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند ششم
قرض گرفتن کسی که قادر بر دادن آن نباشد هفتم نماز کردن قرض دار در اول وقت اما چهار امر سنت اول
قرض دادن دوم ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده سیوم وفا کردن بشرطی که
کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه جهت قرض گیرنده بیاورد آنرا بمال خود حساب کند اما چهار امر مکروه اول
مال دار را قرض کردن بی ضرورتی اما با ضرورت مکروه نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین امام حسن و امام حسین در حین وفات قرض داشتند دوم قصد زیادتی کردن
هر یک از قرض دهنده و گیرنده بی آنکه بلفظ بگویند سیوم فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده چهارم

زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند مطلب سیوم در بیان بنده
ازاد کردن و دران ثواب بسیار است و در احادیث اهل بیت علیهم السلم وارد شده که هرکس که بنده ازاد کند حق تعالی
بعوض هر عضوی از ان بنده عضوی از ان کس از آتش دوزخ ازاد گرداند و اگر مرد باشد و اگر زن باشد چون
هر دو عضوی از یک عضو او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در
کفارات خواهد آمد یا انکه نذر کند ازادی غلامی را یا انکه در حال خریدن غلام اقای او شرط کند ازادی کند دوم
سنت چون ازاد کردن بنده مؤمن که از خویشان او باشد که بخودی خود ازاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین
سنت است ازاد کردن غلام که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد سیم مکروه چون ازاد کردن
بنده که از کسب عاجز باشد یا طفل باشد و معاش ایشان را تعیین نکند چهارم حرام چون ازاد کردن بنده کافر
پنجم مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دوم سرایت
سیم مالک شدن چهارم عوارض و دران چهار موقف است موقف اول مباشرت است و ان بر چهار قسمت
ازادی و مکاتبه و تدبیر و ام ولد قسم اول ازاد کردن بنده و دران هفت چیز شرط است اول صیغه چون
انت حر یعنی تو ازادی و اگر گوید اعتقتک یعنی ازاد گردانیدم ترا و مقدار کنه مجتهدین را درین دو قول است
اصح آنست که باین قول نیز ازادی واقع میشود و بغیر ازین دو لفظ ازادی بهم نمیرسد از کنایها و اشارتها و اگر
چه اگرچه بان قصد ازاد کند مگر انکه قادر بگفتن نباشد یا گنگ باشد چه درینصورت اشارت و نوشتن با قرینه بر قصد
قایم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم انکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده و جایز التصرف واقع شود پس اگر
ازاد کردن بندگان از طفل و اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و کسی که او را اکراه بران دارند و سفیه که حاکم
شرع از مالش دور کرده باشد که مال او را بقرض خواهان او دهند و بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مال خود و صیت
واقع شود باطلست سیم انکه مجرد سازد ازادی از شرط و صفت اما جایز است که شرط کند بازادی چیزی پس اگر شرط
خدمت غلام کند جهت خود یا غیر خود زمانه معین را جایز است و اگر دران زمان غلام بگریزد ازادی او باطل نشود
و بر غلام اجرت ان زمان لازم است و اگر مولی بمیرد و بعد از ان غلام پیدا شود یا وارث او را میرسد که دران مدت
او را خدمت فرمایند مجتهدین را درین دو قول است اصح انست که نمیرسد اما اگر شرط کند که انچه شرط کرده باشد بفعل غلام

پنداری

نیاورد و او همان بنده باشد همچنین مجتهدین را درین دو قول است اصح آنست که شرط باطلست چهارم انکه
قصد قربت الی الله کند پس اگر کافری بنده ازاد کند صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و ازاد کردن کافر را
صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت و قرانست صحیح است اگر بسبب انکار ضروریات
است باطل است پنجم انکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد ازاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
این را شرط نمیدانند و بعضی دیگر میگویند اگر نذر کند ازاد کردن غلام را جایز است ششم انکه مالک غلام باشد
پس اگر غلام دیگری را ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از ان راضی شود و اذن دهد مجتهدین را درین
دو قول است اصح انست که جایز نیست هفتم انکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه درینصورت ازاد کردن
او صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه
هفت امر تعلق بازاد کردن دارد چهار امر مستحبست و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول ازاد کردن غلامی
مؤمن دوم ازاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سیم هرگاه غلام خود را مدبر ند سنت است
که او را ازاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که ازاد کرده باشد و از کسب عاجز شده باشد و اما سه چیز مکروه اول
ازاد کردن غلام سنی دوم جدا کردن فرزند و مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سیوم ازاد کردن
غلامی که عاجز شده باشد از کسب قسم دوم کتابت است و کتابت انست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ
معین بده و ازاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است و اقتصار بر صیغه و عوض و نسبت وعده
کند و هرگاه غلام چیزی از ان مبلغ بدهد بقدر ان ازاد میشود قسم دوم مشروط و انچنانست که اقا بغلام
گوید که هرگاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین
گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا با انکه ادا کنی بمن مبلغی
معین و هرگاه ادا کنی ازاد باشی و در مشروط چنین گوید کاتبتک علی ان تؤدی الی کل شهر کذا فاذا ادیت
فانت حر و ان عجزت فانت رق یعنی کاتب ساختم ترا با انکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه
ادا کنی ازاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دوم قبول غلام این معنی را سیوم انکه هر یک از اقا و غلام
بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگرچه ده ساله باشد اگرچه ولی اذن دهد چهارم انکه هر یک ازین هر دو عاقل

و بعضی از مجتهدین تعین را
شرط کرده اند بحسب عرف تعیین مدت از
دو غلام من ازاد است صحیح است

آن

باشد پس کتابت همیشه دیوانه صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر گاهی دیوانه باشد در حالتی که دیوانه نباشد صحیح است و اگر آقا و غلام دعوی نماید که کتابت در حال طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدمست هرگاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است **پنجم** قصد است پس اگر غافلی یا مستی صیغه بگوید باطل است **ششم** جواز تصرف است پس از سفیه و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد خواه دوار کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش و فا بازادی غلام نکند و زیاده از ثلث صحیح نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین گفته اند که مراد اسلامش باید **هفتم** اختیار است پس از کسی که او را باکراه بران وا دارند صحیح نیست **هشتم** آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام مسلمان صحیح زیرا که دران صدقتی وارد نشده **نهم** آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف غلام را صحیح نیست **دهم** آنکه عوضی که غلام میدهد می باید که دین باشد پس اگر عینی باشد صحیح نیست **یازدهم** آنکه آن عوض چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست **دوازدهم** آنکه این مالی که غلام میدهد می باید که جنس و قدر و صفتش معلوم باشد **تتمه** هرگاه برآقا زکوة واجب باشد برو که از سهم رقاب چیزی بغلام دهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق دانسته اند و هرگاه آقا چیزی باو بدهد واجبست که قبول کند و سنت است که اگر زکوة برآقا واجب نباشد هم چیزی بغلام بدهد و هرگاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت غلام غیر امین و هرگاه غلامی که قادر بر کسب نباشد مکروه است مکاتب ساختن او و مکروه است مال کتابت را زیاده از قیمت غلام قرار دادن و خواص کتابت سیزده امر است **اول** وقوع کتابت میانه غلام و آقا **دوم** آنکه عوض بعوض ملک سید است **سیم** بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال **چهارم** آنکه از میان غلامان مکاتب مالک میشود و تصرف او صحیح است **پنجم** آنکه ثابت میشود جهة ادارش خیانتی که آقا در و خیانت کرده باشد و اگر برآقا جنایتی از غلام واقع شود میگیرد **ششم** آنکه مضاربه بمال خود نمی تواند کرد اگر چه آقا اذن دهد اما از غیری مضاربت می تواند گرفت **هفتم** قرض نمیتواند داد اگر چه آقا اذن دهد اما قرض میتواند گرفت **هشتم** غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه و صرفه **نهم** تزویج نمیتواند کرد و خاصه بهم نمیتواند رسانید

دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند کرد و کسی را که بر و آزاد میشود **یازدهم** کنیز مکاتبه نمیتواند شوهر کرد **دوازدهم** کفارت از وصحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا **سیزدهم** آنکه مکاتب میتواند بود غلام خود را تعزیر کرد و بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد حد نیز میتواند زد **قسم سیم** تدبیر است یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو آزادی بعد از مردن من و آیا تدبیر است بغیر آقا واقع میشود مثل آنکه آقا کنیز خود گوید که بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و آنچه در احادیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این تدبیر است و تدبیر بر سه قسم است **اول** تدبیر واجب مثل آنکه صیغه نذر گوید که لله علی عتق عبدی بعد وفاتی یعنی خدای راست بر من آزاد کردن بنده بعد از وفات من و رجوع درین قسم تدبیر جایز نیست **دوم** تدبیر مستحب و آن مطلق تدبیر است و رجوع دران نیز جایز است **سیم** تدبیر مکروه چون تدبیر کافر و مستی و شروط تدبیر شش است **اول** صیغه چون انت حر بعد وفاتی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت کند بران و اشارت اخرس بجای صیغه گفتن اوست **دوم** آنکه صیغه از بالغ عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست **سیوم** آنکه جایز التصرف باشد پس از سفیه و مفلس که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند **چهارم** آنکه با قصد باشد پس از غافل و مست و خفته و کسی که او را باکراه بران وا دارند صحیح نیست **پنجم** آنکه قصد قربت الی الله کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین نیت قربت را شرط نمیدانند و میگویند که تدبیر وصیت است بآزاد کردن نه آزاد کردن **ششم** آنکه مجرد سازد تدبیر را از شرط پس اگر معلق سازد بر شرطی چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است میتواند آقا تصرف دران کردن بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر بفروشد و یا ببخشد آیا تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اکثر برآنند که باطل میشود و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله بی آنکه طفل او داخل باشد و عکس نیز جایز است و سنت است گواه گرفتن دو عادل بر تدبیر **قسم چهارم** ام ولد است و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و درو دو چیز شرط است **شرط اول** آنکه از آقای خود حامله باشد بطفل آزادی در حالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کنند غلام باشد و کنیز دیگر را بشبهه دخول کند و حامله شود و بعد از آن او را مالک شود ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند

که در این صورت ام ولد میشود و اگر ولد نشده باشد مثل آنکه کنیزی که شخصی را بنکاح در آورده شرط کرده باشد که
ولد او بنده آقا باشد آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده
باشد آنگاه خود وطی کند فعل حرام کرده باشد اما اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او کافر
و قاتل و کسی که میراث نبرد نباشد و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جایز است که او را امه سازد
دوم آنکه جایز است که او را مکاتب سازد سیوم آنکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او هرگاه آن
شخص که او را خریده و دخول کرده و فرزندی از او حاصل کرده از قیمت او عاجز شود چه میتواند فروخت و بعضی
از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز داشته اند لیکن آنچه در حدیث وارد شده
همین یک موضع است که مذکور شد موقف دوم سرایت است یعنی هرگاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد
میشود و اگر غلام میانه دو شخص باشد بشراکت حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آن آزاد کننده حصه خود
که قیمت حصه شریک را بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد آنقدر مال که زیاده از خانه
و خادم و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یکروزه او و عیال او باشد و بمقدار قیمت حصه شریک و اگر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را بدهد اگر مالدار باشد و اگر
مفلس باشد غلام خود سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است و نصف او
بنده و کسبش نیز این حال دارد و خلافست میانه مجتهدین که در وقت دادن قیمت شریک آزاد میشود یا بعد از
دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است
دوم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در وی جاری نیست
سیوم آنکه تعلق نگرفته باشد حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه او حصه خود را آزاد کند
پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف سیم ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را
اول پدر دوم مادر سیوم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند فرزند و هرچند
پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هرچند بالا روند دهم دختر برادر و هرچند پایین آید یازدهم
دختر خواهر و هرچند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی

برسر و خلافست میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشود و اگر نصف ایشان بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف
دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش می باید داد اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار
باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و بر زن غیر از پدر و مادر و هرچند
بالا روند و فرزندان و هرچند پایین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد نمیشود موقف چهارم عوارضی است
بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در این صورت آزاد میشود
دوم آنکه جذام بهم رساند سیوم آنکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین آزاد نمیکرده اند چهارم
آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه لنگ زمین گیر
شود ششم آنکه غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث
خوار نداشته باشد سوای میراث خوار بنده حاکم شرع او را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و مال را
باو میدهد و اگر مالک نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر یا مادر
آزاد باشد آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار
کردن و در آن چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است
و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت و ترغیب بر آن و سرزنش آنهائیکه جهاد نکنند بی مانعی واقع
شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بسیار است از آنجمله
از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده والذی نفسی بیده لغدوة فی
سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی قسم بآنکسی که نفس من بقدرت اوست که هر
رفتن بجنگ در راه خدای تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و نیز از آنحضرت منقولست که
الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالید الجنة
والنار یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر
کلید بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقول است که هیچ قطره پیش خدای تعالی دوستر نیست از قطره
خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقول است که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهر

یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بحسب جهت رضای خدای تعالی بهتر است از دو ماه روزه داشتن

فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است بنص و اجماع و واجب بودن آن کفایت است
یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متعهد جنگ دشمنان شوند از دیگران
ساقط میشود بشرطی که امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت جهاد مخصوص
بر ایشان واجب عینی است و هرگاه نذر یا اجاره بر خود واجب گردانند یا در وقت بهم رسیدن دو لشکر
و صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند در این صورتها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان
اندکی باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با عدو نکنند جهاد واجب عینی است و هرگاه دوازده شرط
بهم رسد جهاد واجب است شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست شرط دوم
آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود شرط سیم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست
شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته باشد که بعد از فوت او
آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او با او قرار داده باشد
که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود اگر چه اکثر او بسبب دادن اکثر مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بندهای جماعتی را
با دشمنان بجنگ برد جایز است جهت آنکه از ایشان منتفع می توان گشت شرط پنجم آنکه پیر نباشد
چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند شرط ششم آنکه دانا باشد باو آب چه اگر دانا نباشد واجب نیست
شرط هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم آنکه بیمار نباشد
و اگر در این صورت تنها که عاجز است از رفتن بجنگ اما قدرت داشته باشد که باجرت بگیرد کسی را آیا واجب است
در این مسئله علما را دو قول است شرط نهم قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر شرط دهم آنکه
قادر باشد بر چارپایی که بر او سوار شود پس اگر یافته نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد و خواه نزدیک و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا شرط است و اگر کسی نفقه و راحله
کمی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجب است بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد واجب نیست قبول کردن
شرط یازدهم آنکه قرض داری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض حق خود طلب نماید و قدرت بر دادن آن نداشته

باشد چه در این صورت بجنگ رفتن جایز نیست مگر آنکه قرض خواه یا ضامنی و رهنی بقرض خواه دهد و او را اذن
کرده باشد و اگر او را امام باسم طلبیده باشد واجب است که بجنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما مستحب است که
متعرض مکانهایی که گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرض
خواه نرسیده باشد و قادر بر دادن نباشد علما را در این دو قول است اصح آنست که در این صورت قرض خواه را — و یا رسیده باشد
منع نمیرسد شرط دوازدهم رضای والدین پس اگر شخصی امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر
بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجب است در حالت حضور امام که خود بجنگ رود
یا کسی را باجرت بگیرد که بعوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت نایب نمی تواند
فرستاد چنانکه سابقا مذکور شد هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر
بیکدیگر رسیده باشند و خواه بهم نرسیده باشند اما اگر عذر غیر بیماری باشد مثل آنکه آقای غلام از رخصت
دادن پشیمان شود و بنده را طلب نماید در این صورت اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجب است که برگردد
اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجب است جهاد هرگاه دشمنان بسر وقت مسلمانان
آیند و از ایشان بر اسلام آسیب رسد فصل سیوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت
واجب است بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان واجب است طایفه اولی حربیان ایشان دو گروه اند
اول مردان جوان که غیر خدا را پرستش مینمایند چون آفتاب پرست و ستاره پرست و بت پرست و غیر
اینها دوم جماعتی که هیچ چیز را پرستش نمی نمایند چون ملحدان و دهریان و با هر دو جماعت جهاد کردن در حالت حضور
امام واجب است تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان کرد طایفه ثانیه اهل کتاب اند و ایشان
نیز دو قوم اند قوم اول جماعتی اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریت کتاب
ایشانست و موسی کلیم پیغامبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغامبر ایشان قوم دوم
آنکه کتابی نداشته اند و نه پیغمبری اما شبهه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان که میگویند کتابی داشته اند
و پیغمبری زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشته اند سوخته اند و پیغمبری داشته اند
کشته اند و پیغمبر ایشان آورده بر پوست دوازده هزار گاو نوشته بود جهاد با این دو فرقه واجب است

باآنکه مسلمان شوند یا جزیه با شرایط آن قبول کنند و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمین گیر باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه و اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد جزیه نمیدهد و بنده جهودی که ملک جهود باشد جزیه میدهد اما مقدار جزیه آنچه حضرت امیرالمؤمنین ع مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان صد و چهل درهم بود و دیگر تعیین آن برای امام منوطست تا هرچه بذلت و خواری ایشان مناسب داند چنان حکم فرماید که آنچه در حدیث از تعیین آن وارد شده محمول است بر آنکه رای حضرت امیرالمؤمنین ع در آن وقت بنا بر مصلحتی بران قرار گرفته بود اگر در اثنای سال جمعی ازین دو طایفه مسلمان شوند جزیه ایشان ساقط میشود شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سوم آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت دادن مشرکان و باین شرطها اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امام نکردن اینها را شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و خواه عمدا کرده باشند و خواه سهوا شرط چهارم آنکه زنا بزنان مسلمانان نکنند و نکاح زنان مسلمانان ننمایند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کنند و مسلمانان را از راه نبرند شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه راه ندهند و کفار را بر اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکشند و این پنج شرط را اگر در عقد جزیه امام شرط کرده باشد و با اینها عمل کنند حربی میشوند شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلوات الله علیه و آله نکنند و استخفاف بدین و کتاب مسلمانان نکنند چه اگر عیاذا بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین را اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک و نکاح کردن مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه احداث عبادت خانها نکنند در دار اسلام و اواز خود را

کنیسها

کنایسها و کلیساهای خراب را نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست بسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم بطریقی بگردند که از مسلمانان متمیز شوند بانکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و جای سواری ایشان غیر جای سواری مسلمانان باشد بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یکی جانب آورند و بر اسب سوار نشوند و بر زین سوار نشوند و شمشیر و سلاح نبندند و نصاری زنار بر میان بندند و زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان متمیز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر سلوک خود نگذارند و این شرط دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی را که در حجاز توطن کنند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی اینها و جایز نیست ایشانرا مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند قوم سیوم که قتال کردن با ایشان واجبست چون یاغیان و خوارج که از امام زمان روی گردان و یاغی شده باشند قتال ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند هرگاه متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها که بجنگ آمده اند خواهند بود یا نه بر تقدیر اول واجبست که ایشانرا بکشند و گریختهای ایشانرا از عقب بروند و بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج نیست بلکه در وقتی که شکست خورده اند و گریخته اند کافیست و باجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنان ایشانرا مالک نمیشوند و همچنین مالهای این طایفه را که در لشکرگاه نباشند خواه قابل نقل و تحویل باشند و خواه نباشند و در مالهای که در لشکرگاه است هم میانه مجتهدین خلافست که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه صحیح آنست که مالک آن نمیشوند

فصل چهارم

در کیفیت جهاد کردن با کفار بدانکه جهاد با کفار کردن هجده امر متعلق است سه امر واجب و دو امر حرام و شش امر سنت و هفت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردنست زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب امام ایشانرا بشهادتین و اقرار بوحدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین علیه السلم و اولاد او و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کنند و اگر مسلمانی بی آنکه امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشانرا بکشد گناه دارد اما قصاص و دیت

بر و نیست و این دعوت عامه کفار را لازم است که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم به بعثت رسول
صلوات الله علیه و آله نبوده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم به بعثت رسول
باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هر گاه امام الزام نماید جایز سیوم ابتدا بقتال
دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمن دورتر پیش [?] باشد یا دشمنان نزدیک امام جهت مصلحتی صلح کرده
و بعضی این را سنت میدانند و آن ده امری که حرام است اول در چهار ماه حرام قتال کردن و آنها رجب و ذی قعده
و ذی الحجه و محرم است اگر جماعتی حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند بایشان جنگ درین ماهها
حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام بی اذن سیوم گریختن از جنگ دشمنانی که زیاده بر دو مثل مسلمانان نباشند
و اگرچه گمانش باشد که کشته میشود بعد از آنکه مبارزت شروع باشد مگر آنکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان
حیله کند مثل آنکه پشت بآفتاب کند یا بر بلندی بر آید یا خود را بمکانهای که آب داشته باشد برساند یا پشت
بکوه دهد یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند با جماعه
فقها جنگ ایشان واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشد در صورت جهاد سنت است چهارم کشتن
زنان کفار را اگرچه معاونت کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانه ایشان پنجم کشتن
پیرمردان ایشان که از جنگ کردن ایشان و تدبیر کردن ایشان مأیوس باشند اما کشتن بندگان ایشان که [?]
جنگ کنند لازم است ششم کشتن [?] ایشان [?] و بریدن هفتم غدر کردن با ایشان بعد از آنکه
امام ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن
با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هر گاه دفع ایشان ممکن باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند
و بعضی گفته اند که اگر گمانش هست که در آن دیار مسلمانی هست حرام است و اما شش امری که سنت است اول
آنکه در وقت رسیدن دو صف جهة قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم [?]
اللهم منزل الکتاب سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوة
المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمی فانک تعلم حالی و حال اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی
دوم آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت اختیار و بعد از گذاردن نماز پیشین و عصر [?]

درهای آسمان گشوده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک شب است و اگر کشتن واقع میشود و اگر کسی
از جنگ مسلمانان بگریزد و خلاص میشود سیوم آنکه امام در راه رفتن لشکر را بتعجیل نبرد بلکه بمدارا برد چهارم
با صاحب تدبیران لشکر مشورت نماید پنجم اختیار منزلگاهی که آب و علف و هیزم بسیار باشند ششم آنکه اگر
چاروای از لشکری مانده شود بارهای آن [?] بار کنند و جایز است قتال کردن بهر نوع که فتح ممکن باشد چون آب [?]
کردن منزلهای کفار و قلعهای ایشان و سنگ انداختن بمنجنیق بر ایشان و منع کردن تردد قافله و کشتن
مردم قافله اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمانان باشد [?] و ایشان را با آتش
سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن آب از ایشان و در روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده
که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب
ایشان ریختن بی احتیاج و اما آن هشت امری که مکروه است اول بدست خویش هر گاه زخم دار کشتن دوم
شبیخون بر سر عدو بردن بغیر حاجت سیوم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروای
خود را پی کردن بی مصلحتی اگرچه از رفتن باز مانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است اما پی کردن چاروای
کافران جایز است چه آن سبب ضعف میشود پنجم مبارزت نمودن در صف بی اذن امام و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند ششم نگاه داشتن اسیر جهة کشتن و چیزی باو ندادن تا اگر بمیرد و در حدیث وارد شده
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله هیچکس را صبرا نکشته الا عقبة بن ابی معیط را هفتم آنکه هر گاه فتح
بغیر خراب کردن قلعها و منزل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب برایشان سر دادن و آتش زدن و بریدن
درختهای ایشان را بی احتیاج خصوصا درخت خرما مکروه است هشتم کشتن چاروای ایشان را بعد از آنکه جنگ
تمام شده باشد اما در حالت جنگ جایز است چنانچه گذشت فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه
آحاد مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جایز است
که کافر را امان دهند و امان دادن دیوانه و نابالغ مسلمانی که باکراه کافر را امان دهد و کسی که عقل او
بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانان که در دست کفار
باشند و بی اکراه بعضی از کفار را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تا جان مسلمانان که بدیار کفار

تردد مینمایند و مسلمانانی که کفار ایشان را باجرت گرفته باشند مر کفار را صحیح است بشرطی که امان دادن در دیار
کفار واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی زمانی
باشد که گرفتار نشده باشد قولش مقبول است و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ
اول اجرتک یعنی امان دادم ترا دوم آمنتک یعنی امان دادم ترا و آنچه چیزی صریحا دلالت بدان کند حکم این
دو لفظ دارد مثل آنکه گوید انا مستأمنک یعنی امان دادم ترا یا آنکه گوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی
و اگر چیزی نویسد که دلالت کند برآنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه نوشته شده بلغت عربی
باشد و خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد که امنتک و همچنین اگر اشارت کنند بطریقی که امان از آن مفهوم گردد و هرگاه
امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که متضمن شرط نامشروع نباشد و اگر
کفار را بگمان آن امان دادند و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که
بمنزلهای خویش روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار جایز است
شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه برایشان امان دادن

فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند و ترک جنگ را
با ایشان صلاح داند جایز است که با ایشان صلح کند و می باید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان
بسیار ضعیف باشند تا ده سال جایز داشته اند و اصح آنست که بمقدار وقت که امام مصلحت در آن داند
صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدادن چیزی بشد آیا دادن آن چیز واجبست یا نه میانه مجتهدین
خلافست قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی
همچنانکه هریک از مسلمانان را جایز بود که هریک از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست و هرگاه امام با کفار
صلح کند واجبست بر او که کفار را و مالهای ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا
بآن باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از وست لازمست که وفا بشرطهای او نماید
و هرگاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد و صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی
صلح باشد نسبت بآن بعض صلح باطلست و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را برهم خواهند زد یا از ایشان

خیانتی

خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را برطرف کند بشرطی که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه
میان کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود و بامام رفع نمایند امام بطریق اسلام میان ایشان
حکم نماید و اگر جهودان و نصاری رفع دعوی خود بامام نمایند امام مخیر است که میان ایشان بطریق اسلام حکم
نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد

فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن
و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته
باشند و آن بر دو قسم است اول آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اسباب البیت و آنچه بدان ماند مانند رخت
پوشیدنی و عماره و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسپی که بر او سوار باشند یا در معرکه در دست ایشان
باشند بکشنده تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و اما در انگشتری و میان بند و همیان کفار خلاف
اقرب آنست که تعلق بکشندگان دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده
باشد از وست و الا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند اول می باید که امام اجرت
جماعتی را که بجهة مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهدارنده و چهارپایان و علف ایشان را در وقت احتیاج
بیرون کند آنگاه خمس آن را بمستحق رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان
آمده باشند و در جنگگاه حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهاد کنندگان باشد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهة اسب با آقای او دهند و کمتر از یک سهم
بغلام دهند و کمتر از یک سهم و غلامی که او را آزاد کرده باشند بغیر آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد
باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد
میشود و او نیز حصه از غنیمت مساوی جهاد کنندگان می برد آنگاه امام غنیمت را میان جهاد کنندگان مسلمان
که در جنگگاه حاضر باشند و اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین
طریق که کسی را که صاحب یک اسب است اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهند
و اگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهند و پیاده را یک سهم بدهد و اگر جماعتی یک اسب داشته باشند
و بنوبت بر او سواری کنند در جنگ هر یک را سهمی دهند آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید

واگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از
جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود سهمش تعلق بورثهٔ او دارد و سنت است که قسمت غنیمت در دیار
کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروه است و سنت است که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیک
بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن
ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که جهت خود
آنچه خواهد جدا کند چون کنیز و متاع نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد و قسم دوم آنکه آنچه قابل
نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دهها و زمین و خانه و آنچه در آنها مانده بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت
جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها باقی تعلق بمسلمانان دارد و بخصوص
جهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آن را صرف مصالح مسلمانان نماید چون
حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد کنندگان و مایحتاج عالمان شهرها و قاضیان و موذنان
و آنچه در آنها مانده و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از آنها در وقت جنگ
خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص بامام است و لشکری را در آن دخلی نیست و آنچه
بدست لشکری افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشند آن نیز تعلق بامام دارد قسم سوم اسیرانی
اند که در جنگ گاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک کسی میشوند که ایشان را گرفته
باشند و کشتن ایشان جایز نیست و امام مردان ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است
میانهٔ کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن تا خون ایشان برود و بمیرند و اگر بعد از
جنگ بدست آیند و مسلمان نشوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر است میانهٔ منت نهادن و
سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن **خاتمه** در بیان امر بمعروف و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک اگر واجب است
چون نماز واجب و بفعل نیک سنت چون نماز سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر بغیر تحریم چون زنا
و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف
و نهی از منکر اجماعی است و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میانهٔ مجتهدین خلاف

که آیا وجوب کفائی است که چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجب است اقوی قول
دوم است اما تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود **اول** آنکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند باید که
بالغ و عاقل باشد **دوم** آنکه بداند که فعل نیک نیکست و فعل بد بد است تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن **سیوم**
آنکه بداند که امر و نهی در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب نیست **چهارم** آنکه آن شخص که اراده دارد که
بفعل نیک او را امر سازد و یا نهی او کند از فعل بد عازم باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه
کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست **پنجم** آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده و ضرر مسلمانان
نباشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه که شخصی داند که بمجرد
اظهار آزردگی ترک میکند واجب است و همچنین اگر داند که باظهار کراهت بر طرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او
بر طرف میکند واجب است که دوری کند از او و اگر بداند که باینها بر طرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجب است که
بزبان اظهار کند و نصیحت کند او را بنرمی اگر بنرمی بر طرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر دشنام
بان بر طرف نکند واجب است که او را بزند و اگر داند که بزدن بر طرف نمیکند و محتاج باینست که عضو او را مجروح
یا قطع سازد یا او را بکشد سید مرتضی رضی الله عنه برین است که جایز است بی اذن امام و اصح آنست که محتاج
باذن امام است و همچنین خلافست میانهٔ مجتهدین که اقامت حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت
غیبت بعضی از مجتهدین برین رفته اند که آقا غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند
یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شده بشرطی که بر نفس یا مال یا بر کسی از مسلمانان ضرر نرسد
و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد
باشند و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانهٔ رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند
و شرط نیست در زن آنکه دخول با او کرده باشد بعضی گفته اند متعه نیز این حکم دارد و میانهٔ مجتهدین درین خلافست
که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند حد زد یا مطلقا جایز است ایشان را
اصح آنست که مطلقا جایز است و خلافست میانهٔ مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد میتواند اقامت حدود
کردن اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم قتل و جرح نباشد **باب هفتم از کتاب جامع عباسی**

در زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلم و ایام مولود و وفات ایشان و در آن
چهار فصل است **فصل اول** در ثواب زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وارد شده
که آن کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده و بعوض محشر امید و جفا بر حضرت حرام است و آنحضرت
فرموده هر که زیارت من کند در روز قیامت واجب میشود بر من شفاعت او و بر او بهشت واجب شود
و آنحضرت فرموده که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من چنانست که هجرت کرده باشند
بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند و درود و سلامی بفرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت
منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلم کرده که ای فرزند من هر کس مرا در حیات و ممات زیارت کند
یا پدرت یا برادر ترا یا ترا من او را روز قیامت زیارت کنم و خالص کنم او را از گناهان و هم از آنحضرت
صلی الله علیه و آله منقولست که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از اتمام وفا بان عهد زیارت قبر اوست
پس هر کس یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او کند هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد
حضرت امام حسن سوال نمود که یا رسول خدا کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هر کس
مرا زیارت کند در حیات و ممات یا پدرت را یا برادرت را یا ترا در حیات و ممات زیارت کند
بر من واجب میشود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارد و هم از آنحضرت بفاطمه زهرا علیها السلم
خطاب نمود که هر کس بمن یا بر تو که فاطمه سلام کند سه روز واجب میشود مرا او را بهشت ... و سوال نمودم
در حال حیات فرمود که در حیات و ممات و از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلم منقولست که هر کس
زیارت کند حضرت امیر المومنین علیه السلم را پیاده خدای تعالی بنویسد عوض هر گام او یک حج و عمره و اگر سواره
زیارت او برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که آنکسی که آنحضرت را زیارت کند
و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است بنویسد جهت او حج مقبول و عمره مبروری و بخدا قسم که آتش
دوزخ نمی چشد پایهای که بخاک آلوده شده در زیارت آنحضرت خواه سواره و خواه پیاده رفته و نیز
از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از
حضرت علی بن موسی علیه السلم منقولست که خطاب با محمد ... کرده که هر که روز غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شود

از عذاب نجات یابد که خدای تعالی میبخشد در آن روز از هر مومن و مومنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله
ایشانرا و آزاد میسازد ایشانرا از آتش دوزخ دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد میسازد و در شب قدر و شب فطر
و یک درهم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس در این روز تصدق کن بر برادران مومن
خود و حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلم فرموده در ثواب زیارت امام حسین علیه السلم که آنکس که در مشهد آنحضرت
حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبروری نوشته شود و همچنین است
هر گاه هر امامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کنند و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلم ثواب بسیار است
و در بعضی از روایت وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مومن و مومنه و تارک او تارک حق خدا و رسول است و باعث
حقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و واجب است بر هر مالدار هر سال یکبار و آنکس که یکسال برو بگذرد و زیارت نکند
یکسال از عمر او کم شود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور و ثواب
هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند است و بهر درهمی که در این راه صرف کنند ثواب ده هزار درهم دارد و هر
کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدای تعالی گناهان پیشین و آینده او را میبخشد و زیارت
او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است با پیغمبر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت
آنحضرت در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل هزار حج مقبولست و هزار جهاد است در راه خدا با پیغمبر
و امام و زیارت او در اول رجب مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
و در شب قدر سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت آن میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان
مقابل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضاء هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت عاشورا با معرفت بحق
او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد از این کلام کنایه از ثواب بسیار است و بزرگی و بیشمار مثل کسی که خدا او را
بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب صد هزار
شهید دارد و از شهدای بدر و هر کس بر بلندی رود و سر سوی آسمان کند آنگاه توجه بقبر او کند و این کلام
یا اباعبدالله السلام علیک و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او نویسند و در روایت
وارد شده که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی مقابل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کند

و هزار جنگ در راه خدا با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل یک حج است و نماز سنت معادل عمره
و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که مکلفه پرسش امام جعفر را علیه السلام زیارت کند هرگز چشم
او درد نکند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت صادق علیه السلام را از زیارت کننده فرموده که هر که مرا زیارت کند
خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که پرسیدند
از او که زیارت پدرت مثل زیارت امام حسین است آنحضرت فرمود که آری فرمود هر که پدرم را زیارت کند
ببغداد حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت
پیغمبر منقول است که فرموده که زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج
و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدرت افضل است یا زیارت امام حسین فرموده که زیارت
پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان شیعه جماعتی اند که قائلند بامامت
دوازده امام علیه السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا حضرت
امام موسی علیه السلام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد حنفیه قائلند و غیر آنها از فرق شیعه زیارت حضرت
امام حسین میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند و بهتر آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را از دور
زیارت کنند که از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که باحمد بزنطی نوشته که برسان بشیعیان من که
زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول است احمد بزنطی گوید از حضرت امام محمد
تقی علیه السلام پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود که مقابل هزار هزار حج است و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم یکی آنکه که نامها از چپ
و راست پران شود و دیگر هنگام گذشتن بر صراط سیوم هنگام کشیدن اعمال اگر کسی در زیارت رسول خدا
و اهل بیت او اهمال کند حاکم شرع میرسد که او را زجر نماید **فصل دوم** در آداب زیارت
بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد **اول** غسل کردن پیش از دخول آن بلد **دوم** با طهارت داخل
شود پس در میانه اگر حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد **سیوم** آنکه جامه پاک و نو بپوشد و در مشهد بایستد
و دعای منقول بخواند و اذن دخول بطلبد پس اگر در آن حال رقت بهم رسد او را اذن شده و الا انتظار بکشد که هر گاه

رقت بهم رسد داخل شود **چهارم** داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت
بیرون آمدن پای چپ را **پنجم** آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است
و این غلط است چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن
آستان حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه برآنند که جایز است **ششم** رو بضریح و پشت بقبله کردن حالت
زیارت **هفتم** زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و قول السلام علیک کافی نیست
و بعضی از مجتهدین حاضر شدن آنجا را کافی میدانند **هشتم** جانب راست روی خود را بضریح نهادن و در وقت
فارغ شدن از زیارت و دعا کردن **نهم** جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سؤال شفاعت نمودن
و از خدای تعالی التماس نماید که بحق او و بحق صاحب قبر که گرداند او را از اهل بهشت و مبالغه در دعا کردن و الحاح
نمودن **دهم** ببالین سر آمدن و رو بقبله ایستاده دعا کردن **یازدهم** دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت
و اگر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او
کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید کرد و درین نماز رخصت از ائمه علیهم السلام
وارد شده که بقبر توان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و پشت بقبله
نکنند بهتر است **دوازدهم** بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا
طلب نمودن و دعا را جهت جمیع خلایق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است **سیزدهم** تلاوت
قرآن نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح که نفع آن باو میرسد و سبب تعظیم صاحب
قبر است **چهاردهم** احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان **پانزدهم**
تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهدارندهای آن مقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود
شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است **هفدهم** آنکه هر گاه که از زیارت برگردد
باز بزیارت رود تا در آن شهر است **هجدهم** آنکه هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع کند بطریق منقول
نوزدهم آنکه سؤال کند از خدای تعالی عود بآن مقام را **بیستم** آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام
روی بضریح کرده پس بیرون آید **بیست و یکم** آنکه زود بیرون رود و از آن مقام چه حرمت تعظیم در آن بیشتر است

نشتانی

زده ترهیم میرسد **فصل سیم** در بیان زیارت حضرت رسالت پناهی و حضرت امیر المؤمنین و حضرات

ایمه معصومین علیهم السلم بدانکه زیارت حضرت رسالت پناهی و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ایمه معصومین بطرق

متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اختصار رفت بذکر زیارت

مختصره جهة هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات

ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و غیر آنها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب

شده اما زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بدان وفقک الله و ایانا که هر گاه اراده داخل

شدن بمدینه کنی پیش از دخول باید غسل زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کنی و آدابی که در فصل

سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آن حضرت شوی و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده

پهلوی چپ خود بجانب ضریح مقدس آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و دعائی

که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام ناطق جعفر صادق روایت کرده بخوان اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له و اشهد انک رسول الله و انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت

رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدت الله حتی اتاک الیقین بالحکمة

والموعظة الحسنة وادیت بالذی علیک من الحق و انک قد رأفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین

فبلغ الله بک اشرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرک و الضلالة اللهم اجعل

صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السموات

والارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک

و امینک و نجیبک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک من بریتک و خیرتک من خلقک

اللهم و اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون

اللهم انک قلت و قولک الحق و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول

لوجدوا الله توابا رحیما انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من ذنوبی و انی اتوجه الیک بنبیک نبی

الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا محمد انی اتوجه الی الله ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی بعد از آن نیت زیارت

۸۶

کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکنم سنت قربة الی الله بعد از آن بگو السلام علیک

یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک

و جاهدت فی سبیل الله و عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جازی نبیا عن امته اللهم

صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید انگاه اگر حاجتی داشته باشد

ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته رو بقبله کند و دستها خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی

طلب نماید که باجابت مقرون خواهد گردید بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السلم بخوان

اللهم الیک الجأت امری و الی قبر محمد صلی الله علیه و آله عبدک و رسولک اسندت ظهری و القبلة

التی رضیت لمحمد استقبلت اللهم انی اصبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها و لا ادفع عنها شر ما

اصبحت الامور بیدک و لا فقیر افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر اللهم انی ارددنی منک بخیر

و لا راد لفضلک اللهم اعوذ بک من ان تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم زینی بالتقوی و جملنی

بالنعم و اغمرنی بالعافیة و ارزقنی شکر العافیة انگاه نزد منبر آنحضرت رفته روی و چشمهای خود را بر آن

بمالد چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای خود بر منبر آنحضرت شفاء چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت

جهة مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت رسالت پناه منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست

از ریاض بهشت انگاه دو رکعت نماز زیارت حضرت کرده بعد از فراغ از نماز زیارت تسبیح فاطمه زهرا کرده

بعد از فراغ نماز جهة مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون خواهد شد انگاه بگو اللهم

انی صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی و مولای محمد بن عبد الله رسولک و نبیک

اللهم فصل علیه و آله و تقبلهما منی و اجرنی علی ذلک بجزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و

لک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یکون الصلوة و الرکوع و السجود الا لک لانک انت الله لا اله

الا انت اللهم صل علی محمد و آل محمد و تقبل منی زیارتی و اعطنی سؤلی بمحمد و آله الطاهرین **زیارت**

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه علیها السلم در احادیث اهل بیت علیهم السلم مختلف

وارد شده چه در بعضی احادیث گفته که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده

خضری

که قبر آنحضرت میان قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانهٔ خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ
کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در آن خانه که حضرت مدفون است علامت ضریح مقدس آنحضرت است
پس هرگاه به آنجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده نیت زیارت آنحضرت کن که زیارت حضرت
فاطمهٔ زهرا علیها السلام میکنم سنت قربة الی الله تعالی آنگاه بگو السلام علیک یا بنت نبی الله السلام علیک یا بنت
رسول الله السلام علیک یا بنت حبیب الله السلام علیک یا بنت صفی الله السلام علیک یا بنت
خیر خلق الله السلام علیک یا بنت افضل الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین السلام علیک
یا بنت خیر البریة السلام علیک یا سیدة نساء العالمین من الاولین والآخرین السلام
علیک یا زوجة ولی الله وخیر الخلق بعد رسول الله السلام علیک یا ام الحسن والحسین سیدی
شباب اهل الجنة السلام علیک ایتها الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها الرضیة المرضیة السلام علیک
ایتها الفاضلة الزکیة السلام علیک ایتها المظلومة المعصومة السلام علیک المطهرة المقهورة
السلام علیک یا فاطمة بنت رسول الله صلوات الله ورحمة الله وبرکاته علیک وعلی ابیک
وعلی ابنک علی زوجک وعلی ولدک وعلی مرقدکم اشهد انک مضیت علی بینة من ربک وان
من سرک فقد سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومن جفاک فقد جفی رسول الله صلی الله
علیه وآله ومن وصلک فقد وصل رسول الله صلی الله علیه وآله لانک بضعة منه وروحه
التی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام الله وصلواته اشهد الله ورسله وملائکته انی راض
عمن رضیت عنه ساخط عمن سخطت علیه ومتبرئ ممن برئت منه موال لمن والیت معاد لمن
عادیت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت وکفی بالله شهیدا وحسیبا وجازیا ومثیبا آنگاه صلوات
بر حضرت رسالت فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بجای آورده دعایی که مذکور شد
بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت زیارت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین

و امام محمد باقر و امام جعفر صادق میکنم قربة الی الله و آنگاه بگو السلام علیکم ائمة الهدی السلام علیکم
حجج الله علی اهل الدنیا السلام علیکم ایها القوامون فی البریة بالقسط السلام علیکم اهل الصفوة
السلام علیکم اهل النجوی اشهد انکم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم فی ذات الله وکذبتم واسیء الیکم
فغفرتم واشهد انکم الائمة الراشدون وان طاعتکم مفترضة وان قولکم الصدق وانکم
دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانکم دعائم الدین وارکان الارض لم تزالوا بعین الله
ینسخکم فی اصلاب المطهرین وینقلکم فی ارحام المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة ولم یشرک فیکم فتن
الاهواء طبتم وطاب منبتکم انتم الذین من بکم علینا دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله
ان ترفع ویذکر فیها اسمه وجعل صلوتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذنوبنا واختارکم لنا
وطیب خلقنا بما من علینا من ولایتکم وکنا عنده مسمین بعلمکم معترفین بفضلکم معترفین
بتصدیقنا ایاکم وهذا مقام من اسرف واخطا واستکان واقر بما جنی ورجا بمقامه الخلاص
وان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم
اهل الدنیا واتخذوا آیات الله هزوا واستکبروا عنها آنگاه سر رو بسوی آسمان بر آورده این دعا
بخوان یا من هو قائم لا یسهو ودائم لا یلهو ومحیط بکل شیء لک المن بما وفقتنی وعرفتنی ائمتی علیهم السلام
اذ صد عنهم عبادک وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم وکانت المنة لک ومنک
علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا
لا تحرمنی ما رجوت ولا تخیبنی فیما دعوت آنگاه هر دعایی که خواهی بکن که مستجابست و دو رکعت نماز زیارت
هر امامی بگذار و زیارت قبر عم رسول الله حمزه که در احد مدفون است از جمله مستحبات است پس چون بآنجا
رسی بگو السلام علیک یا عم رسول الله وخیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله واسد رسوله
واشهد انک قد جاهدت فی الله ونصحت لرسول الله وجدت بنفسک وطلبت ما عند الله
ورغبت فیما وعد الله و چون بقبور شهدا رسی بگو السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط
وانا بکم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله نمایی باید که غسل کرده زیارت

آنحضرت را بطریقی که مذکور شد کنی پس بگوی اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیك
فان توفیتنی قبل ذلك فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیوتی ان لا اله الا انت وان محمدا
عبدك ورسولك وانك اخترته من خلقك ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم وفی زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق
بینی وبینهم فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین و چون خواهی که وداع ائمه بقیع علیهم السلم کنی بطریقی که مذکور شد
زیارت کنی ایشان را آنگاه بگو السلام علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ
علیکم السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود ثم العود **زیارت حضرت**
امیر المؤمنین علیه السلم بدان وفقك الله وایانا که هر گاه اراده زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کنی در نجف اشرف
باید غسل کرد و با آدابی که در فصل سابق مذکور شد متوجه مرقد مطهر آنحضرت شو با آهستگی و سکینه و وقار تا آنکه بر قبر
مطهر آنحضرت رسی روی خود را بآنحضرت کرده پشت بقبله کن در نیت بگو که زیارت حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلم میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگو السلام علیك یا ولی الله انت اول مظلوم
واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتی اتاك الیقین واشهد انك لقیت الله وانت شهید
عذب الله قاتلك بانواع العذاب وجدد علیه العذاب جئتك عارفا بحقك مستبصرا
بشانك معادیا لاعدائك ومن ظلمك القی علی ذلك ربی ان شاء الله ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع
لی عند ربك فان لك عند الله تبارك وتعالی جاها وشفاعة وقد قال الله عز وجل ولا یشفعون
الا لمن ارتضی آنگاه بگو الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة
منه وتطولا منه ومن علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی لی البعید
ودفع المکروه عنی حتی ادخلنی حرم اخی نبیه واراینیه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله واخو رسوله اللهم عبدك وزائرك متقرب

الیك

الیك بزیارة قبر اخی رسولك وعلی کل ماتی حق لمن اتاه وزاره وانت خیر ماتی واکرم مزور فاسئلك
یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا فرد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تجعل تحفتك ایای من زیارتی فی موقفی هذا فکاك
رقبتی من النار واجعلنی ممن یسارع فی الخیرات ویدعوك رهبا ورغبا واجعلنی من الخاشعین
اللهم انك بشرتنی علی لسان نبیك محمد صلی الله علیه وآله فقلت وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق
عند ربهم اللهم فانی بك مؤمن وبجمیع انبیائك فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی
علی رؤس الخلائق بل اقفنی معهم وتوفنی علی التصدیق لهم فانهم عبیدك وانت خصصتهم بکرامتك
وامرتنی باتباعهم آنگاه نزدیك ضریح مقدس آنحضرت رفته بگو السلام من الله علی محمد بن عبد الله
امین الله علی رسله وعزایم امره معدن الوحی والتنزیل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل
والمهیمن علی ذلك کله والشاهد علی خلقه والسراج المنیر والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته
اللهم صل علی محمد واهل بیته المظلومین افضل واکمل وارفع واشرف ما صلیت علی احد من انبیائك
ورسلك واصفیائك اللهم صل علی امیر المؤمنین عبدك وخیر خلقك بعد نبیك واخی رسولك
الذی انتجبته من خلقك والدلیل علی من بعثته برسالاتك ودیان الدین بعدلك وفصل قضائك
بین خلقك والسلام علیك ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی ائمة من ولده القوامین بامرك من
بعده المطهرین الذین ارتضیتهم انصارا لدینك وحفظة سرك وشهداء علی خلقك واعلاما
لعبادك ما استطعت السلام علی الائمة المستودعین السلام علی خالصة الله من خلقه السلام علی
الائمة المتوسمین السلام علی المؤمنین الذین قاموا بامرك وازروا اولیاء الله وخافوا بخوفهم السلام
علی ملائکة الله المقربین آنگاه بگو السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا
ولی الله السلام علیك یا حجة الله السلام علیك یا عمود الدین ووارث علم الاولین والآخرین
وصاحب المیسم والصراط المستقیم اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت بالمعروف
ونهیت عن المنکر واتبعت الرسول وتلوت الکتاب حق تلاوته وجاهدت فی الله حق جهاده

ونصحت لله ولرسوله وجدت بنفسك صابراً محتسباً ومجاهداً عن دين الله موقياً لرسول الله
طالباً ما عند الله راغباً فيما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه شهيداً وشاهداً ومشهوداً
فجزاك الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن الله من خالفك
ولعن الله من افترى عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن بلغه ذلك فرضي به انا الى الله
منهم بريء لعن الله امة خالفتك وامة جحدت ولايتك وامة تظاهرت عليك وامة قتلتك وامة
حادت عنك وخذلتك الحمد لله الذي جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس ورد
الواردين وبئس الدرك للدارك اللهم العن قتلة انبيائك واوصياء انبيائك بجميع لعناتك
واصلهم حر نارك اللهم العن الجوابيت والطواغيت والفراعنة واللات والعزى والجبت وكل ند
يدعى من دون الله وكل مفتر على الله اللهم العنهم واشياعهم واتباعهم اوليائهم واعوانهم ومحبيهم لعناً
كثيراً انگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة امير المؤمنين انگاه سه مرتبه اللهم العن قتلة الحسين
انگاه بگو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمين فضاعف عليهم عذابك كما شاقوا ولاة
امرك واعدلهم عذاباً لم تحله باحد من خلقك اللهم وادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة
انصار امير المؤمنين علي وقتلة انصار الحسين وقتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين عذاباً
مضاعفاً في اسفل درك من الجحيم ولا تخفف عنهم عذابها وهم فيها مبلسون ملعونون ناكسو
رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم
من عبادك الصالحين اللهم العنهم في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي
لسان صدق في اوليائك وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعاً في الدنيا والاخرة
يا ارحم الراحمين انگاه در بالای سر انحضرت بنشین و بگو سلام الله وسلام ملائكة المقربين والمسلمين
لك بقلوبهم والناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق امين صديق عليك يا مولاي
السلام من الله على روحك وبدنك اشهد انك طهر طاهر مطهر اشهد انك يا ولي الله وولي
رسوله بالبلاغ والاداء واشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يؤتى منه وانك

خليل

خليل الله وانك عبد الله واخو رسوله اتيتك وافداً لعظيم حالك ومنزلتك عند الله وعند
رسوله صلى الله عليه وآله اتيتك متقرباً الى الله بزيارتك طالباً خلاص نفسي متعوذاً بك من نار استحقها
مثلي بما جنيت على نفسي اتيتك انقطاعاً اليك والى ولدك الخلف من بعدك على بركة الحق فقلبي
لك مسلم وامري لك متبع ونصرتي معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك التمس
بذلك كمال المنزلة عند الله وانت ممن امرني الله بصلته وحثني على بره ودلني على فضله وهداني
لحبه ورغبني في الوفادة اليه والى طلب الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم ولا يخيب من
اتاكم ولا تخيب من يهواكم ولا يسعد من عاداكم لا اجد احداً افزع اليه خيراً لي منكم انتم اهل
بيت الرحمة ودعائم الدين واركان الارض والشجرة الطيبة اللهم لا تخيب توجهي برسولك وآل رسولك
اللهم انت مننت علي بزيارة مولاي وولايته ومعرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومن علي بنصري
لدينك في الدنيا والاخرة اللهم اني احيى على ما حيي عليه علي ابن ابي طالب واموت على ما مات عليه علي بن ابي طالب
صلى الله عليه وآله انگاه دو رکعت نماز در بالای سر بگذار و دعا کن جهة مطالب دنیوی و اخروی که محل اجابت
و دعا است بعد از ان بگو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي ومولاي وليك
واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي ابن ابي طالب عليه السلام فصل على محمد وآل محمد
وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك
لا شريك لك لانه لا يكون الصلوة والركوع والسجود الا لك لانك انت الله لا اله الا انت اللهم
صل على محمد وآل محمد وتقبل مني زيارتي واعطني سؤلي بمحمد وآله الطاهرين انگاه زيارت حضرت آدم ونوح
عليهما السلام بايد کرد که ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم ونوح در انجا مدفون است
زيارت آدم ونوح عليهما السلام نیت زیارت کرده بگو السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا
حبيب الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا خليفة الله في
ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلى الله وسلم عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين
من ولدك وذريتك صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته و در زیارت نوح بعد از نيت

زیارت بگو السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا ولی الله السلام
علیک یا حبیب الله السلام علیک یا شیخ المرسلین السلام علیک یا امین الله فی ارضه
صلوات الله وسلامه علی روحک وبدنک وعلی الطاهرین من ولدک ورحمة الله وبرکاته
آنگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذارد و دعایی که مذکور شد بخواند و هر گاه اراده کنی که بوطن
خود روی وداع حضرت امیر المؤمنین علیه السلم کنی بطریقی که مذکور شد زیارت حضرت کن بعد از آن بگو السلام
علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته استودعک الله واسترعیک واقرأ علیک
السلام آمنا بالله وبالرسل وبما جاءت به ودلّت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم
لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی ما شهدت
علیه فی حیوتی ان الائمة علی بن ابی طالب والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی
ومحمد وعلی والحسن ومحمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین واشهد ان من قتلهم
وحاربهم مشرکون ومن رد علیهم فی اسفل درک الجحیم واشهد ان من حاربهم لنا اعداء
ونحن منهم براء وانهم حزب الشیطان وعلی من قتلهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
اللهم انی اسالک بعد الصلوة والتسلیم ان تصلی علی محمد وآل محمد ولا تجعله آخر العهد من زیارته
وان جعلته فاحشرنی مع هولاء الائمة المسلمین اللهم ذلل قلوبنا لهم بالطاعة والمناصحة والمحبة
وحسن الموازرة والتسلیم **زیارت حضرت امیر المؤمنین امام حسین علیه السلم** بدان وفقک الله وایانا که هر گاه اراده
زیارت امام حسین ع کنی در کربلای معلا می باید که در فرات غسل کنی و جامههای پاک بپوشی و پای برهنه بروی چه
در حدیث وارد شده که در هر گام خدا و رسول را میروی و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و صلوة بر محمد وآل محمد فرست
تا آنگه بدر حایر آنحضرت رسی و مراد بحایر دیوار است که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند و بواسطه آن حایر
گویند که متوکل عباسی خواست که کسی بزیارت قبر آنحضرت نرود آب را سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون
بحوالی قبر رسید بر بالای قبر نرسید یکدیگر جمع شده بایستاد حیران شده پس چون بدر حایر آنحضرت رسی
بگو السلام علیک یا حجة الله وابن حجته السلام علیکم یا ملائکة الله وزوار قبر الحسین ابن نبی الله

آنگاه داخل شو و بعد از آن که دو گام برداشته باشی توقف کن وسی مرتبه الله اکبر بگو آنگاه متوجه آنحضرت شو و رو بقبر
کرده بگو السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا قتیل الله وابن قتیله السلام علیک یا ثار الله وابن
ثاره السلام علیک یا وتر الله الموتور فی السموات والارض اشهد ان دمک سکن فی الخلد واقشعرت
له اظلة العرش وبکی له جمیع الخلائق وبکت له السموات والارضون وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب
فی الجنة والنار من خلق ربنا وما یری وما لا یری اشهد انک حجة الله واشهد انک قتیل
الله وابن قتیله واشهد انک ثار الله وابن ثاره واشهد انک ثار الله بلغت عن الله عز وجل
ووفیت واوفیت وجاهدت فی سبیل ربک ومضیت للذی کنت علیه شهیداً ومستشهداً
وشاهداً ومشهوداً انا عبد الله ومولاک وفی طاعتک والوافد الیک التمس بذلک کمال
المنزلة عند الله وثبات القدم فی الهجرة الیک والسبیل الذی لا یختلج دونک من الدخول فی
کفالتک التی امرت بها من اراد الله بدأ بکم من اراد الله بدأ بکم وبکم یبین الله الکذب وبکم
یباعد الزمان الکلب وبکم فتح الله وبکم یختم الله وبکم یمحو الله ما یشاء وبکم یفک الذل
من رقابنا وبکم یدرک الله ترة کل مؤمن یطلب وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم یخرج الاشجار
اثمارها وبکم ینزل السماء مطرها وبکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله الغیث وبکم سبح الله
الارض التی تحمل ابدانکم لعنت امة قتلتکم وامة خالفتکم وامة جحدت ولایتکم وامة ظاهرت علیکم
وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماویهم وبئس ورد الواردین وبئس
الورد المورود والحمد لله رب العالمین صلی الله علیک یا ابا عبد الله انا الی الله ممن خالفک
بری انا الی الله ممن خالفک بری انا الی الله ممن خالفک بری آنگاه پایین پای آنحضرت رفته فرزند
او علی بن الحسین را زیارت کند و بعد از آنکه زیارت کنی بگو السلام علیک یا ابن رسول الله السلام
علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن الحسین السلام علیک یا ابن خدیجه وفاطمه صلی الله
علیه وآله وعلیک صلی الله علیک لعن الله من قتلک لعن الله من قتلک انا الی الله منهم بری انا
الی الله منهم بری آنگاه بر قبور شهدا رفته بگو السلام علیک السلام علیکم فزتم والله فزتم والله فزتم

یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما انگاه ببالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت بگذارد و دعائی که بعد از
نماز زیارت مذکور شد بخوان و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران مومن و عیالان خویش که
دعا در زیر قبه حضرت امام حسین علیه السلام مستجابست و رد نمیشود و بعد از آنکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون
آئی چنان کن که پشت بحضرت نکنی و در وقت بیرون آمدن بگو انا لله و انا الیه راجعون تا آنکه قبر آنحضرت
از نظر غایب شود انگاه متوجه زیارت قبر عباس بن علی بن ابی طالب شود و در روضه که در گنبد رسی بگو سلام الله
و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء والصدیقین الزاکیات
الطیبات فیما یغتدی و یروح علیک یا ابن امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم والتصدیق و
الوفا والنصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله و سلم المرسل والسبط المنتجب والدلیل العالم والوصی
المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاک الله عن رسوله و عن امیر المؤمنین و عن الحسن والحسین افضل الجزاء بما صبرت
واحتسبت واعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک واستخف بحرمتک
لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما وعدکم
جئتک یا ابن امیر المؤمنین وافدا الیکم فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و بایابکم من
المؤمنین و لمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امة قتلتکم بالایدی والالسن انگاه داخل
گنبد شده و روی خود را بقبر آنحضرت نهاده بگو السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لا
میر المؤمنین والحسن والحسین صلی الله علیهم السلام علیک و رحمة الله و برکاته و مغفرته علی روحک
و بدنک و اشهد انک مضیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون فی سبیل الله المناصحون له
فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرة اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء واوفر جزاء
احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة واعطیت
غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء واعطاک من جنانه
افسحها منزلا وافضلها غرفا و رفع ذکرک فی علیین و حشرک مع النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین و حسن اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن و لم تنکل وانک مضیت علی بصیرة من امرک

مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل
المخبتین لانه ارحم الراحمین و هر گاه که خواهی که عباس را وداع کنی بگو استودعک الله واسترعیک
واقرأ علیک السلام امنا بالله و برسوله و بکتابه و بما جاء به من عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی قبر ابن اخی رسولک صلی الله علیه و آله وارزقنی زیارته
ابدا ما ابقیتنی واحشرنی معه و مع آبائه فی الجنان و عرف بینی و بینه و بین رسولک و اولیائک
اللهم صل علی محمد و آل محمد و توفنی علی الایمان بک والتصدیق برسولک والولایة لعلی بن ابی طالب
والائمة من ولده والبرائة من عدوهم فانی قد رضیت یا رب بذلک و بعد از آن دعا کن جهت خود
و پدر و مادر و برادران مومن خود و هر گاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت
آنحضرت کرده بگو السلام علیک و رحمة الله و برکاته نستودعک و علیک السلام امنا بالله
و بالرسول و بما جاء به و دل علیه واتبعنا الرسول و دل یا رب فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله
آخر العهد منا و منه اللهم انا نسألک ان ینفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا تنصر به
دینک و تقتل به عدوک و تنتقم من نصب حربا لآل محمد فانک وعدته ذلک و انت لا تخلف
المیعاد السلام علیک و رحمة الله و برکاته انگاه روی خود را بجانب شهدا کرده بگو اشهد انکم
شهداء نجباء جاهدتم فی سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن
رسوله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما انتم السابقون والمهاجرون والانصار اشهد انکم
انصار الله و انصار رسوله و سلم تسلیما اللهم لا تشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک و لا باکثار
منها تلهینی عجائب بهجتها و تفتنی بزهرات زهرتها و لا باقلال یضر بعملی کده و یملأ صدری همه اعطنی
من ذلک غناء عن اشرار خلقک و بلاغا انال به رضاک یا رحمن السلام علیکم یا ملائکة الله و زوار
قبر ابی عبد الله انگاه طرف راست روی خود بضریح مقدس بمال انگاه طرف چپ روی خود را بمال و چنان
بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر غایب شود **زیارت امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام** بیان
وفقک الله وایانا که هرگاه که ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی کنی غسل کن و در ختهای

پاک بپوش و متوجه زیارت شو چون بمشهد مقدس ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السلام رفت
زیارت کن و بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا نور الله الساطع فی ظلمات الارض
اتیتک زایراً عارفاً بحقک معادیاً لاعدایک موالیاً لاولیایک فاشفع لی عند ربک آنگاه بجانب
که وادی بخواه که باجابت مقرون خواهد گردید آنگاه در بالین سر امام محمد تقی جهة هر یک دو رکعت نماز زیارت
بگذار و دعایی که مذکور شد بخوان و هر گاه وداع کنی ایشان را از زیارت کن بطریقی که مذکور شد آنگاه بگو السلام
علیکما یا ولیی الله استودعکما الله واقرأ علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ود
اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما وارزقنی مرافقتهما
واحشرنی معهما بحبهما والسلام علیکما ورحمة الله وبرکاته زیارت حضرت امام رضا علیه السلام
بدان وفقک الله تعالی وایانا که هر گاه بمشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام کنی
غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم طهر لی قلبی واشرح لی صدری واجر علی
لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعله لی طهوراً وشفاءً آنگاه جامهٔ
پاک بپوش و پای برهنه با سکینه و وقار تکبیر و تهلیل و تسبیح گویان داخل شو و در حین دخول بگو بسم الله و
بالله وعلی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
وان علیاً ولی الله و چون بضریح مقدس آنحضرت رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبله را در میان هر دو کتف خود کن
بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وانه سید الاولین
والاخرین وانه سید الانبیاء والمرسلین اللهم صل علی محمد وآل محمد عبدک ورسولک ونبیک وسید
خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عبدک
واخی رسولک الذی انتجبته لعلمک وجعلته هادیاً لمن شئت من خلقک والدلیل علی من بعثت
برسالاتک ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والمهیمن علی ذلک کله والسلام علیه
ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک وزوجة ولیک وام السبطین الحسن والحسین
سیدی شباب اهل الجنة الطهر الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة نساء اهل الجنة

صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن والحسین سبطی نبیک وسیدی شباب
اهل الجنة العالمین فی خلقک والدالین علی من بعثت برسالاتک ودیان الدین بعدلک
وفصل قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک والدلیل
علی من بعثت برسالاتک ودیان الدین بعدلک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی
عبدک وخلیفتک فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک وولی
دینک وحجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح
ولسانک فی خلقک والناطق بحکمک والحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدک
وولی دینک القائم بعدلک والداعی الی دین آبائه الصادقین صلوة لا یقوی علی احصائها
غیرک اللهم صل علی محمد بن علی عبدک القائم بامرک والداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن
محمد عبدک وولی دینک اللهم صل علی الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک وحجتک
المؤدی عن نبیک وشاهدک علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک وطاعة رسولک
صلواتک علیهم اجمعین اللهم صل علی حجتک وولیک القائم فی خلقک صلوة نامیة
باقیة تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه فی الدنیا والآخرة اللهم انی الیک اتقرب بحبهم واوالی
ولیهم واعادی عدوهم فارزقنی بهم خیر الدنیا والاخرة واصرف عنی بهم شر الدنیا والاخرة و
اهوال یوم القیمة آنگاه در بالین سر آنحضرت بنشین و بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة
الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک یا وارث
ابراهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله
السلام علیک یا وارث محمد رسول الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین السلام علیک یا وارث
الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک یا وارث علی بن الحسین سید العابدین السلام
علیک یا وارث محمد بن علی باقر علوم الاولین والاخرین السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد
الصادق البار التقی السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر السلام علیک ایها الصدیق الشهید

السلام عليك ايها الوصي البار التقي الشهيد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف
ونهيت عن المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته
آنگاه روی خود را بر ضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللهم اليك صمدت من ارضي وقطعت البلاد رجاء
رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حاجتي وارحم تقلبي على قبر ابن اخي رسولك صلواتك عليه
وآله بابي انت وامي اتيتك زائرا وافدا عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شافعا الى
الله يوم فقري وفاقتي فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيه آنگاه دست راست خود را
بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن و بگو اللهم اني اتقرب اليك بحبهم وبولايتهم
واتولى آخرهم بما توليت اولهم وابرأ من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا نعمتك واتهموا
نبيك وجحدوا امامك وسخروا باياتك وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة
عليهم والبراءة منهم في الدنيا والآخرة يا رحمن آنگاه به پایین پای آنحضرت رفته بگو صلى الله عليك
يا ابا الحسن صلى الله على روحك وبدنك صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلك بالايدي
والالسن اللهم العن قتلة امير المؤمنين وقتلة الحسين وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله آنگاه
ببالین سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذار و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره یس بخوان و در رکعت دوم بعد از
فاتحه سوره الرحمن واگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواند واگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان وبعد از
فراغ از نماز زیارت دعای که مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی بگو السلام عليك يا مولاي
وابن مولاي ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافي عنك غير
راغب عنك ولا مستبدل بك ولا موثر عليك ولا زاهد في قربك وقد جدت بنفسي للحدثان وتركت
الاهل والاوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عني حميمي ولا قريبي يوم لا يغني عني
والدي اسأل الله الذي قدر على فراق مكانك ان لا يجعله آخر العهد من رجوعي واسأل الله الذي
ابكى عليك عيني ان يجعله سببا لي وذخرا واسأل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم عليك
وزيارتي اياك ان يوردني حوضك ويرزقني مرافقتك في الجنان السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك

يا امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين وقائد الغر المحجلين السلام على الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام على علي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي
بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد الحسن صاحب الزمان عليهم السلام ورحمة
الله وبركاته السلام على ملائكة الله الحافين السلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين
بامره يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه
فان جعلته فاحشرني معه ومع آبائه الماضين وان ابقيتني يا رب فارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني
انك على كل شيء قدير استودعك الله واسترعيك الله واقرأ عليك السلام آمنا بالله وبما
دعوت اليه فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني السلام على ملائكة
الله وزوار قبر نبي الله و هرگاه بیرون آئی پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر پنهان شود **زیارت حضرت**
علی نقی وامام حسن عسکری علیهما السلام بدان وفقك الله تعالى که چون بسامره روی و خواهی که زیارت قبر امام
علی نقی وامام حسن عسکری کنی باید که غسل زیارت ایشان کرده جامه پاک بپوشی وچون بجای رسی که قبر حضرات است بایستی
بگو السلام عليكما يا وليي الله السلام عليكما يا حجتي الله السلام عليكما يا نوري الله في ظلمات الارض
اتيتكما عارفا بحقكما معاديا لاعدائكما مواليا لاوليائكما مؤمنا بما آمنتما به كافرا بما كفرتما
به محققا لما حققتما مبطلا لما ابطلتما اسأل الله ربي وربكما ان يجعل حظي من زيارتكما الصلوة
على محمد وآل محمد وان يرزقني مرافقتكما في الجنان مع آبائكما الصالحين واسأل الله ان يعتق رقبتي
من النار ويرزقني شفاعتكما ومصاحبتكما ويعرف بيني وبينكما ولا يسلبني حبكما وحب آبائكما
الصالحين وان لا يجعله آخر العهد من زيارتكما وان يجعل محشري معكما في الجنة برحمته اللهم
ارزقني حبهما وتوفني على ملتهما اللهم العن ظالمي آل محمد حقهم وانتقم منهم اللهم العن الاولين
منهم والآخرين وضاعف عليهم العذاب الاليم وبلغ بهم واشياعهم ومحبيهم وشيعتهم
اسفل درك من الجحيم انك على كل شيء قدير اللهم عجل فرج وليك واجعل فرجنا مع فرجه يا ارحم الراحمين
آنگاه دعا کن جهت خود و مؤمنین و مؤمنات که محل اجابت دعوات است آنگاه جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت

نماز زیارت بگذارد و دعای مذکور بعد از نماز زیارت بخواند و بعضی از مجتهدین داخل شدن بگنبد این دو امام
جایز نمیدانند زیرا که هر دو امام در خانه خود مدفون اند و داخل شدن بخانهٔ شخصی بی اذن او جایز نیست شیخ طوسی آن
شراه فرموده که اگر داخل شود کناه ندارد چه در حدیث اهل بیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود
حلال کرده اند و هرگاه خواهی که وداع کنی حضرات را بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما واقرا
علیکما السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین
زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره باید که غسل کرده جهت
زیارت او جامهای پاک بپوشی و در سردابه آنحضرت بگوی السلام علی الحق الجدید والعالم الذی علمه
لا ینفد السلام علی محیی المؤمنین ومبیر الکافرین السلام علی مهدی الامم وجامع الکلم السلام
علی خلف السلف وصاحب الشرف السلام علی حجة المعبود وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل
الاعداء السلام علی وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغایب المستتر السلام علی
السیف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السلام علی شمس الظلام وبدر التمام السلام علی ربیع الانام
ونضرة الایام السلام علی صاحب الصمصام وفلاق الهام السلام علی صاحب الدین المأثور والکتاب
المسطور السلام علی بقیة الله فی ارضه وحجته علی عباده والمنتهی الیه مواریث الانبیاء ولدیه
موجود آثار الاصفیاء السلام علی المؤتمن علی السر والعلن والامام السلام علی المهدی الذی وعد
الله عز وجل به الامم ان یجمع به الکلم ویلم به الشعث ویملاء به الارض قسطا وعدلا ویمکن له
وینجز به وعد المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک ائمتی وموالی فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم
الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسال الله تبارک وتعالی فی صلاح شانی وقضاء حوایجی وغفران
ذنوبی والاخذ بیدی فی دینی ودنیای ولاخرتی ولکافة اخوانی المؤمنین والمؤمنات
انه غفور رحیم وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرین آنگاه دو رکعت نماز زیارت بگذارد
این دعا بخواند اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانکشف الغطاء وضاقت الارض وسعت
السماء والیک یا رب المشتکی وعلیک المعول فی الشدة والرخاء اللهم صل علی محمد وآل محمد الذین فرضت

علینا طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب
من ذلک یا محمد یا علی یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصرای واکفیانی فانکما کافیای یا مولای یا صاحب الزمان
الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی **فصل چهارم** در بیان ایام مولود حضرت رسالت پناه
و امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان **اما اسم مبارک**
خاتم النبیین آنچه حق تعالی در قرآن حضرت را باسامی خوانده بوده و بعضی بعدد حروف اسم محمد گفته اند مثل
محمد و احمد و رسول الله و نبی و امی و رحیم و رئوف و غیره که در تفسیر معلوم گردد کنیت او ابو القاسم مولود او در
مکه واقع شده روز جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد شده که مولود
آنحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده که موافق قول سنیان است و در احادیث نیز وارد شده که هرگاه
دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول سنیان نباشد لهذا اصحاب بدین
عمل نکرده اند و والده او آمنه بنت وهب بن عبد مناف پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
و حمل آنحضرت ایام تشریق یا ازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی حجه است خانهٔ ایشان نزدیک بحجره
وسطی در مقام نخلی است وجوب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب
و از سن مبارکش چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز زیارت آنحضرت
سنت است و در شب بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شد و در سال سیزده از مبعث در شب پنجشنبه
از مکه هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه
در قرآن بدین واسطه مدح آنحضرت وارد شده و در دهم ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر فاطمه زهرا علیها السلام را در حبالهٔ
خویش در آورد و حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز خدیجه آنحضرت وفات
یافت و در آن وقت آنحضرت شصت ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد
وفات یافت و وفات آنحضرت روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت او از مکه بمدینه واقع
شد و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هفدهم ربیع الاول بود و سن شریفش شصت و سه سال بوده
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم مبارکش علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدری و مادری عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله

و اولاد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
همین فاطمه زهرا و اولاد حضرت
امام حسن و امام حسین علیهم السلام

علیه مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و الادتش
در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده و بعد از تولد حضرت رسالت پناه
سی سال روز نصب آنحضرت بامامت هژدهم ذی حجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی چهارم
از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غالب
آمد و در همین روز ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت و در این روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف برا
تعیین نمود و سایر اوصیاء انبیا در این روز تعیین شده اند و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و
امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام مباهله با جهودان کردند و در این روز حضرت امیر المؤمنین انگشتری
خود تصدق نمود و آیه انما ولیکم الله که در آن باب نازل شد و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و فاطمه بر مسکین و یتیم
و اسیر تصدق نمودند قرصهای خویش را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در
بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم این ماه سال بیست و سیوم هجری عمر فوت شد رحلت
امیر المؤمنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت و در همین شب عیسی علیه السلام را به آسمان
بردند و در این شب موسی عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او
نجف کوفه سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مولود او در مکه واقع
شد بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
به صد روز و در مدفن او خلاف است اصح آنست که در خانه خود بوده چنانچه مذکور شد بعد از آنکه بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ
ساختند داخل مسجد شد و در میانه منبر و قبر حضرت رسالت پناه هم و در بقیع نزدیک چهار امام بنا بر احتیاط
زیارت او باید کرد تزویج فاطمه با حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام در نصف رجب سال پنجم هجرت واقع شده و در آن
ایام حضرت فاطمه یازده ساله بود و چون هژده ساله شد بعد از فوت رسول در ماه سیوم فوت شد حضرت امام حسن
بن علی بن ابی طالب مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد سید شباب اهل الجنة مولود او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان
سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال سیم از هجرت گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه
هفتم صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بوده و بعضی چهل و هفت سال نیز

گفته‌اند

گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو عبد الله
مولدش مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سیم از هجرت و بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم
ماه رمضان و بعضی سیوم و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند مدفنش کربلا روز جمعه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه
و روز جمعه نیز گفته اند سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال حضرت امام زین العابدین
علی بن الحسین علیه السلام کنیت او ابو محمد است مادرش شاه زنان شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری پرویز و بعضی گفته اند دختر
یزدجرد مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع
پیش عم خویش امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و
هفت سال حضرت امام محمد باقر علیه السلام کنیتش ابو جعفر والده اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی پس اول علوی است
که از دو علوی بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد
علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت و یک از
هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله بوده چنانچه صدوق علیه الرحمه
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش ایام وفاتش دوشنبه هفتم ذی حجه سال
صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است و لقب او ام فروه بود و مولدش مدینه روز
دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خویش ایام وفاتش نصف
رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابواء که منزلیست مابین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم
صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش مقبره قریش بغداد شهادتش در روز
بیست و چهارم رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال هشتاد و یک گفته اند
سن شریفش پنجاه سال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه
روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده و بعضی بیست و سیوم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان شهادت او

سال دویست و سه هجری پس عمرش بنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش
امام رضا علیه السلام مادرش ام خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه در نیمه ماه رمضان سال
یکصد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش بغداد ایام وفاتش آخر ذی قعده و بعضی روز شنبه
یازدهم ذی قعده سال دویست و بیست هجری گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال حضرت امام علی النقی الهادی
کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و هفتم گفته اند
سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانه خود به سر من رای روز دوشنبه سیوم رجب سال دویست و پنجاه و
چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یکسال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی علیه السلام مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی
روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دوم هجری مدفنش خانه پدرش در سر من رای روز
یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بیست و
هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه
غیر نمیتوان شد و اصح آنست که جایز است دخول خانهای ائمه معصومین علیهم السلم مال خود را بر شیعه خود حلال کرده
اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش نرجس
و بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار
غیبت صغری در سال دویست و شصت که پدر آنحضرت فوت شد و غیبت کبری در سیصد و بیست و بعد
از خروج او حق تعالی روی زمین را پر کند عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از جور انشاء الله تعالی
باب هشتم از کتاب جامع عباسی در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفارات دادن
و در آن سه مطلب است اول در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شرایط
نذر بدانکه نذر آنست که شخصی جهت شکر نعمتی یا دفع بلای یا زجر نفس بر خود لازم سازد و شش شرط
بنذر متعلق است اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه علی ان رزقنی الله ولدا او شفانی من مرض او
ان ترکت الصلوة او زنیت عشرة مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر او فرزندی یا مالی از آن

دارد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدای راست بر من ده مثقال
طلا یا آنکه جهت شکری یا دفع بلای یا زجر نفسی باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که صحیح است پس اگر بلفظ
نگوید وفا کردن بآن سنتست دوم نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست سیوم
آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس نذر مست و خفته و آنکه
بیهوش شده صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود بعد از نذر وفا کردن بآن
سنتست ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بی اذن او صحیح نیست هفتم
آنکه آن چیز را که نذر میکند می باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع
عادتی چون رفتن بر آسمان صحیح نیست هشتم آنکه آن چیز را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه
و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین
خلافست اقرب صحت است در صورت رجحان دینی و دنیاوی یا متساوی بودن اولی مراعات نذر است
در فعل و ترک چنانکه در احادیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه
و آزادی بنده خویش صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم جایز نیست و بعضی از مجتهدین یک
رکعت را مجزی دانسته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه شریفه شود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که می باید که از محلی که حضرت رسالت پناه جهة احرام بستن مقرر کرده اند چنانچه در کتاب حج مذکور شده
می باید که پیاده برود تا مکه و اگر درین صورت راه او بر دریا واقع شود می باید که در کشتی بایستد و اگر قدرت پیاده
رفتن نداشته باشد سوار شود و درست که بر گردد و آن راه پیاده برود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در برگردیدن نیز
پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه میشود و اگر نذر بیت المقدس کند نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی
از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه از هم جدا یا پی در پی بجا آرد
با متفرق مگر آنکه در صیغه نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی
که در منی باشد روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه و همچنین صحیح نیست اگر زنی نذر کند که در ایام حیض روزه
دارد و همچنین نذر مسافر روزه ماه رمضان را در سفر صحیح نیست و اگر نذر کند روزه در مکانی است شرعی لازم است

واگر نذر کند نماز را مطلق
یعنی معین نکند عدد رکعات
آنرا کذاردن کمتر از دو رکعت مجزی
نیست ۲

و فا کردن بان نذر و اگر مکان شرافتی نداشته باشد میانه مجتهدین دران خلافست اصح آنست که در این صورت متابعت
نذر لازمست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده که پنج ماه روزه گیرد و اگر قصد کند
از پنج ماه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده باشد آزاد کند و اگر نذر
کند که اول بنده که مالک شود آزاد باشد بعد از ان چند کس را یکدفعه مالک شود همه آزاد میشوند و اگر نذر کند که
آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس یکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک
و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد است که هشتاد
درهم یا بیشتر می باید و او که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع پیش کند و از ان ضرر باو رسد می باید که همه اموالش را
قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده عاجز شوند نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت
بهم رسانند همان واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقتی که عاجز میشود می باید که کفارت بدهد و در بعضی
احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند و بعد از ان عاجز شود عوض هر روزی یک من
نیم گندم تصدق نماید و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در
جمیع شروط احکام حکم نذر کردن دارد و کیفیت در صیغه که عوض لله علی عاهدت الله در عهد باید گفت **مطلب دوم**
در بیان سوگند خوردن و اقسام شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است **اول** سوگند خوردن بر چیزهای
گذشته و این قسم قسم را غموس گویند و در اخص گناه کبیره کرده اند کفارت ندارد و اگر قسم بدروغ خورده
دوم سوگند خوردن بر چیزهای مستقبل **سیوم** سوگند خوردن بر فعل واجب **چهارم** قسم بر فعل سنت **پنجم** قسم
بر فعل مکروه **ششم** قسم بر فعل مباح **هفتم** قسم بر فعل معصیت **هشتم** قسم بر ترک واجب **نهم** قسم
بر ترک سنت **دهم** قسم بر ترک معصیت **یازدهم** قسم بر ترک مکروه **دوازدهم** قسم بر ترک مباح **سیزدهم** سوگند
خوردن بر مذکورات **چهاردهم** دیگری را سوگند دادن بر مذکورات و باز منقسم میشود سوگند خوردن بر پنج قسم
اول واجب چون سوگند خوردن جهة خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالم یا دفع ظلم از خود
و اگر درین صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است **دوم** حرام چون سوگند خوردن بدروغ و سوگند خوردن
بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات

سیوم سنت چون سوگند خوردن جهة چیزی که در و مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم **چهارم** مکروه
چون سوگند خوردن بغیر نامهای خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند به پدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین
این را نیز حرام میدانند و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن براست نیز بی احتیاج مکروه است
پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است **اول** آنکه بنام خدای تعالی باشد
چون الذی نفسی بیده و الذی خلق الجنة و برئ النسمة و مقلب القلوب و الابصار و مانند اینها یا باسمهای مخصوص
او چون والله و بالله و الرحمن و القدیم و الباری و مانند اینها یا باسمهای مشترک که آنها را غالب بر خدای تعالی
اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و رزاق و بغیر از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح
نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است صحیح است و اگر گوید بجلال الله و عظمة الله و کبریاء الله
و نعمة الله و قسمته بالله او حلفت بالله او اقسمت بالله او حلفت بالله او اشهد بالله سوگند منعقد
میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اگر گوید و حق الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین
این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد به براءة از خدا و از رسول و ائمه علیهم السلام بانکه گوید از دین خدا و محمد
و ائمه بری باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه و درین مسئله دو قول است اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین
سوگند بمخلوقات عظیم الهی را جایز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و بقرآن
و کعبه و کواکب منعقد نمیشود و بطلاق زوجه و بظهار و آزاد کردن **دوم** آنکه کسی که سوگند میخورد می باید که بالغ و عاقل
باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفلی دعوی احتلام کند تصدیقش باید کردن و محتاج بقسم دادن
او نیست چه با احتیاج بقسم دور لازم می آید **سیوم** آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست **چهارم** آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته و مدهوش صحیح نیست **پنجم** آنکه متعلق سوگند می باید که فعل
واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام و مکروه بحسب دین و دنیا **ششم** آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل
باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و دران گناه است و کفارت نیست اگر چه دروغ
باشد عمدا چنانچه مذکور شد **هفتم** آنکه متعلق نهی مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد
و سوگند خورده از ان عاجز آید ساقط میشود **مطلب سیوم** در بیان کفارت دادن و دران دو فصل است

فصل اول در اقسام کفارت بدانکه کفارت سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد برست چهار
قسم است **اول** کفارت ظهار است یعنی با زن خویش گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست و بعد از آنکه
این را بگوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد انگاه جبر میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن دخول
و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر عاجز باشد از آن دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت
مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز **دوم** کفاره کسی که مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل
کفارت ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که کفارت ظهار واجبست که برائت خدا و رسول و ائمه سوگند خورد
و خلاف کند و با عجز از کفارت ظهار کفاره یمین برو لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن یا تراشیدن
زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند **سیوم** کفاره افطار قضاء رمضان بعد از
زوال چه بر وی واجبست که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد
چهارم افطار کردن یک روز از رمضان **پنجم** افطار نذر روز معین و کفاره هر دو همان سه چیز است که در
روزه گذشت و در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی از آنها مرتبه گفته اند **ششم** کفاره خلاف کردن نذر و دران
میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفاره افطار رمضان مخیر است **هفتم** کفاره خلاف سوگند کردن هم
کفارت او آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده مسکین و اگر ازین هر دو عاجز آید سه روز
روزه داشتن **هشتم** کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند کردنست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر عهد روزه است کفارت او چون کفارت افطار رمضانست و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند خوردنست
نهم کفارت کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفارت سوگند خوردنست
دهم کفاره کسی که جامه خود را از برای فرزند یا زن خود پاره کند چون کفارت سوگند خوردنست و اگر چه زن
متعه باشد اما اگر از برای کنیز یا جهة مصیبت غیری پاره کند کفاره ندارد و بعضی این نیز حرام میدانند **یازدهم**
کفارت کشتن مسلمانی بناحق عمداً و کفارت آن کفاره جمع است که هر سه کفاره در رو واجبست **دوازدهم** کفارت افطار
روزی از رمضان بر چیز حرام هر سه کفارت واجبست **سیزدهم** کفاره که زن شوهردار را یا زنی را که در عدت باشد
نکاح کند انست که از و مفارقت کند و پنج تبر بمن آرد کفارت و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند **چهاردهم** کفاره
جماع کردن با زن خود و آن در اول حیض یکدینار یعنی یکمثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض
ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخول کند کفارت ندارد **پانزدهم** کفاره
کسی که سوگند برائة از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار
کند **شانزدهم** کفارت کسی که قدر روزه روز معین کند و عاجز از آن آید کفاره دو مد طعام بدهد و بعضی از مجتهدین
کفاره را درین صورت ساقط میدانند **هفدهم** کفارت کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خوابش برد و بعد از نصف
شب بیدار شود می باید که آن روز را روزه دارد و اگر عمداً بخوابد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد و چه روایت
درین صورت وارد نشده **هجدهم** کسی که غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را آزاد کند **نوزدهم** کفاره
استغفار کردنست جهة کسی که غیبت او کرده **بیستم** کفارت خندیدن گفتن اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا دشمن مدار
مرا **بیست و یکم** کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت مسلمانان برآرد **بیست و دوم** کفاره مجلس
گفتن سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
بیست و سیم کفاره کسی که بعد از سه روز به دیدن کسی رود که او را از کلوخ کشیده باشند آنست که غسل کند
بیست و چهارم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمداً ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند
فصل دوم در شروط کفاره و آن یازده است **اول** آنکه نیت کفاره کنند **دوم** آنکه قصد قربة
الی الله کنند **سیوم** آنکه کفارت را از عوض بجود سازند پس اگر غلامی را آزاد سازند و شرطی با و کنند صحیح
نیست **چهارم** آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و مثل آن چه اگر در وقت بریدن گوش
و مثل آن قصد آزاد کردن جهة کفاره کند صحیح نیست **پنجم** تعین کفاره با تعدد اقسام آن اما با اتفاق تعین
لازم نیست **ششم** آنکه بنده که در کفاره که او را آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد
پس آزاد کردن کافر صحیح نیست **هفتم** آنکه بنده باشد که با آزاد کننده آزاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و بقصد
کفارت کند صحیح نیست **هشتم** آنکه بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و زمین
گیر و مجذوم و غیر آن نباشد و اگر بیمار باشد یا دفنی داشته باشد صحیح است **نهم** ملکیت بنده پس غلام غیر
و غلامی که بر کسی که خیانتی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست **دهم** آنکه تمام بنده را

سه کفاره در دیگر کتب کفاره و بیست ... از ... نقل شده

آزاد کند پس اگر نصف آنرا در کفارت آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد
کردن را معلق بر شرطی نسازد و پس آزاد شدن مدبر و مکاتب در کفارت مجزی نیست و فرقی نیست
در کفارت میانهٔ غلام و کنیز و حاضر و غایب و گریخته هرگاه دانند که غلام نمرده است و کفاره بنده
جمیع آنچه مذکور شد از خصال کفارت غیر کفارت آزاد است چه کفارت بنده روزه است نه
آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را اجازت دهد که در آن وقت میتواند غلام آزاد کرد یا طعام
داد و در طعام دادن لازمست که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت
نشود به آنچه یافت شود مکرر بدهند تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود [illegible] و طفل را عوض یک مسکین
حساب کنند و در طعام سیر شدن عدد لازمست و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و گوشت
است و معتبر در لباس دو جامه است پیراهن و ردای و قیمت لباس و طعام مجزی نیست باب
نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن مجمل مطلب است
مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان اقسام تجارت و کسب آن بر پنج قسمست اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجبست که قوت نفس
و قوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن چون نظام نوع انسانی تمام میشود بدان واجب کفائی است
دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان
کنند سیوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده شدن مال و [illegible] باشد چهارم
تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و [illegible] یک قسم است پنجم
تجارت مکروه و آن بر بیست و هشت قسم است اما چهل و یک قسم تجارت حرام اول خریدن و فروختن چیزهای
که نجس باشد خواه نجاست او اصلی باشد چون نجاست و حیوان و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد
و حال آنها معلوم نباشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد سوای خونی که در دل
[illegible] و فروختن آن جایز است و دیگر خوک و سگ چه خریدن و فروختن آنها جایز نیست اما بیع سگ شکاری
و سگی که گله را محافظت میکند و سگی که زراعت را محافظت میکند و سگی که محافظت باغ میکند جایز است

در مطلق تجارت اتمام

یا در پوست کهنه بشد و
و نجاست آنها

دیگر

دیگر چیزهای نجس و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهای که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب
روانی که موش در او مرده باشد و سبوی روغن نجس که در میان بعضی مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهة
سوزانیدن در زیر جای که سقف نداشته باشد و خلافست میانهٔ مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد و
اقوی آنست که جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن
باشد چون جامهٔ نجس دوم خرید و فروختن تریاق فاروق جهة داخل بودن شراب و گوشت افعی سیم خریدن
و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن بول حیوانی که گوشت او را خورند میانهٔ مجتهدین
خلافست اقوی آنست که حرامست سوای بول اشتر جهة شفا چهارم خریدن و فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد
و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره و خرمای که شراب کنند ششم خریدن و
فروختن چوب که بت بتراشند هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون نیزه و تیر و شمشیر با اعداء دین و ساختن
سلاح جهة ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و فروختن
سلاح بجماعتی که راههای مسلمانان را میزنند خلافست میانهٔ مجتهدین اصح آنست که حرامست هشتم عمل صورتهای
سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهای که سایه نداشته باشند چون نقش پرده میانهٔ مجتهدین خلافست
اصح آنست که حرامست نهم عمل مغنیان که تحریر آواز نمایند بطریق سرود مستان و اجرت بران گرفتن و از
ائمهٔ معصومین علیهم السلم رخصت وارد شده در جایز بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه
سخنان باطل نگویند و مردان نامحرم آواز ایشان را نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان و غیبت ایشان
دهم عمل مکر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری دوازدهم
فروختن آنچه در و نفع نباشد همچو حشرات و فضلات انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهة مکیدن خون
بر عضوی از اعضای بیمار بچسپانند چه در بیع هر دو میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروختن اینها جایز است
و همچنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم آن و مشاهدهٔ آن توانند کرد سیزدهم خریدن و فروختن
مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر کافر مصحف بخرد صحیح است و حاکم شرع جبرش میکند بر فروختن بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن

کتابهایی که حکم آن منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن انها بغیر نقض یازدهم
خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش باشد بچیزی که ظاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم خریدن و فروختن
حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع می توان شد و در حدیث وارد شده
که حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته هفدهم خریدن و فروختن
درنده سوای انچه بدان شکار توان کرد چون یارس و باز و غیره و در فروختن و خریدن شیر و پلنگ
و گرگ خلافست اصح انست که حرامست و بعضی از مجتهدین بر حرام بودن خریدن و فروختن خنزیر و سگ
اجماع نقل نموده اند و بعضی از مجتهدین فروختن درنده را جایز داشته اند هرگاه قابل تزکیه باشند چه انتفاع
از پوست ایشان میتوان یافت هژدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه
پیش از تعریف و کیسال (?) موقوفات عامه و خاصه چون وقف اولادی سوای موضعی که استثنا شده و چنانکه
در بحث وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز
نیست نوزدهم فروختن کنیزی که از او فرزندی داشته باشند در غیر مکانها که استثنا کرده اند چنانچه در باب
ششم در بحث استیلاد مذکور شد بیستم خریدن و فروختن چیزهایی که مشترک باشند چون آب دریا و خاک
صحرا پیش از انکه در ان تصرف کنند بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهایی که امام آنرا بقهر و غلبه گرفته باشد
و خانها و درختها که در ان زمینها باشند در وقت فتح کردن بیست و دوم خریدن و فروختن نتاج بیست و سیوم
خریدن و فروختن انچه در شکم مادر و پشت پدر باشد تنها یا انکه چیزها با انها ضم کنند بیست و چهارم خریدن
و فروختن بشرط دست ایدن (?) بانیطرق که بایع گوید هر متاعی که تو دست بران نهی فروختم بتو بمبلغ معین
بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن بانیطور که بایع گوید بمشتری که هر متاعی که پیش تو اندازم فروختم
بتو باین مبلغ معین بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ توزدن بانیمعنی که بایع گوید بمشتری که هر متاعی
را که سنگ تو بران خورد فروختم بتو بمبلغی بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای بانگ روز جمعه و در صورت
بیع صحیحست اما این فعل حرامست بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از انکه قبض
کنند از برای کسی که از او خریده و اما با غیر فروختن جایز است بمثل انچه بان خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد

زیاده و کم باو فروختن جایز نیست بیست و نهم خریدن و فروختن این منفعت سیام خریدن و فروختن
ادم ازاد سی و یکم بیع شیر که نخته (?) و مرغ در هوا سی و دوم بیع دین بدین سی و سیوم سلم و سلف خریدن
گوشت و نان و انچه وصف آن نتوان کرد سی و چهارم زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن
در آید سی و پنجم بیع میوه پیش از انکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر زیاده از یکسال یا با انها چیزی
دیگر ضم کنند جایز است و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز نیست سی و ششم بیع
سبزیها پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه و ان بیع میوه خرماست بخرمای که از ان درخت باشد سوای
عریه یعنی یک درخت خرما چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغی یک درخت خرما داشته باشد از ابتیاع همان
درخت میتواند داد سی و هشتم بیع محاقله و ان بیع زراعت است بهمان جنس بشرط انکه از ان زمین حاصل شود
سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را باکراه بران داشته و مفلس که او را از مالش
منع کرده باشند چهلم فروختن گرو کننده متاعی را که پیش شخصی گرو کرده باشد بی اذن ان چهل و یکم خریدن
و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما ان بیع صحیح است و ان فعل حرامست اما قسم دوم تجارت
و کسب مکروه که شخص باشد بروجهی که رجوع و ان بر بیست و هشت قسم است اول گندم و جو فروختن دوم کفن
فروختن سیوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است که بنده بفروشد چهارم قصابی
و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زایانیدن زنان بشرط اجرت
هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که برص و جذام
داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصاری و مجوس یازدهم صرافی کردن دوازدهم
زرگری کردن سیزدهم ولی طفل بانچه از مال طفل پیدا کرده تجارت کردن و همچنین بمال کسی که از حرام پرهیز نکند
تجارت کردن مکروهست چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین غلام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شروط و عشرهای قرآن را بطلا نوشتن و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از انچه خریده بمومن با احتیاج هفدهم فروختن املاک که اگر قیمت
آن ملک بهتر از ان بخرند هژدهم فروختن کنیز که حامله او را خریده باشند و بعد از چهار ماه بان دخول کرده باشند

نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بر او بخریدن آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن
انگور و چوب بشراب فروش و بت تراش تا بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دوم
نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام وصیت کرده بود که در منی چند نوحه گران وهند که در موسم حج در منی فضایل ایشان را بخوانند بیست و سیم
آرد خریدن جهة قوت خویش و کراهت آن زیاده از نان خریدن است بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند
او را تنها در مدت دو سال بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از مجتهدین را حرام میدانند و همین حکم دارد
تفرقه میان طفل و پدر و جد و برادر و خواهر یا نایب بودن مادر بیست و پنجم فروختن هر یک از دو مختلف را
بدیگری نسیه و اگر چه در قدر مساوی باشند هرگاه قابل کیل و وزن باشند بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک
و آبی که بان احتیاج نداشته باشند بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار
ماه با او دخول کرده باشد بیست و هشتم سلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب
شده باشد فصل دوم در آداب و اوقات تجارات بدانکه سنت و مستحب تعلق به تجارت دارد
دو امر واجب و سی و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و نه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه مسائل
او را اگر مشتمل باشد بر عیب خفی آنرا بمشتری اظهار کند دوم آنکه هرگاه دو جنس را که ربا در آن برود و نیز او
فروخته باشند آن زیاده را بصاحبش بدهد و اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن باینکه کدام بیع صحیح
است و کدام باطل و اگر چه بتقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن
سیوم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و فروخت تقاضا کند و مسامحت کند خصوصا در جنسی که در و عبادت
میکنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن هفتم دعای منقول خواندن
در آنوقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن هنگامی که پیش از خریدن نهم سه
نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهادتین گفتن او در وقت خریدن دهم طلب برکت و خیر کردن در خریدن و
فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده بفروختن دوازدهم برابر داشتن خریداران اما اگر
تفاوت ... بفضیلت و علم جایز است سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدار پشیمان شود متاع خود را بگیرد و قیمت

آنرا باز دهد چهاردهم آنکه اگر قسمی از اقسام تجارت جهة او دشوار باشد بقسمی دیگر انتقال کند که آسان باشد
و اگر در شهری میسر نشود بشهری دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار
نفرماید شانزدهم آنکه بر اندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یکروز بر مشتریان قسمت کند
هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر نباشد هجدهم با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما
کرده باشد نوزدهم آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت سال را جمع کند بیست و یکم آنکه
در معاش حد وسط خود نگهدارد و نه اسراف کند و نه بر خود بسیار تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول
نماز گذارد و آنگاه مشغول تجارت شود بیست و سیوم آنکه اگر کسی جهة او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم
آنکه در دکان خود باز کند و طلب رزق کند و اگر چه او را مایه نباشد بیست و پنجم آنکه پنهان کردن مال خود اگر چه
از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب صعتر خورد او در شب کردن بیست و هشتم آنکه سبب تجارت
کردن در شهری که نقصانی با مورد تی او رسد چون نایاب بودن آب جهة وضو ساختن بشهری دیگر انتقال
کند بیست و نهم آنکه بعد از خریدن غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی بخورد ایشان بدهد
سی و یکم آنکه تصدق بکند جهة انجا بخری و اما بیست و شش امر مکروه اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس
دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سیوم پوشیدن عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال خریدن و فروختن
پنجم خریدن و فروختن میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن بزیاده از آنچه باشد بکسی که او را وعده
احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه ... اگر در
حس نیاید و بجهت اظهار چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا
شدن یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نباشد دهم زیاده
کردن در قیمت متاع در وقت ندا کردن دلال بلکه صبر کنند تا دلال خاموش شود و آنگاه زیاده کند
یازدهم مسافری کردن جهة کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بان نباشد تا آنکه از زیاده فروختن و کم فروختن ایمن
باشد سیزدهم خریدن وکیل جهة موکل چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکل در فروختن مثل آن وکیل

کره و باشد جهة خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم
کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم و نایب باشد مخصوص کردن بلکه متوجه کار بزرگ
باید شد چون ملک خریدن و بنده و شتر خریدن شانزدهم بیغاره و در بازار کردن هفدهم متوجه
کار شدن جهة ظالمان هژدهم امین ساختن شراب خوار نوزدهم برداشتن متاع پیشین آن
محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فایده و نقصان بسرمایه چنانچه گوید که اصل مایه
من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار می خواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهة تجارت هرگاه غالب ظن
سلامت باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت نهد اکثر کم
تفاوت جهة او واقع شد قبول تفاوت کند بیست و سیم بسیار بکار کردن بیست و چهارم تجارت کردن
بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد همچو مال کسی که رباخوار باشد یا جهات حلال آن مال بیست و پنجم
آنکه غلام و کنیز را که میخرند قیمت را ببینند بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه جاهلی رغبت کند
در آن اما اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و آنان نه امر که حرام است اول
زیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزی که ظاهر باشد سیوم
زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی ارادت خریدن آن کرده باشد و عازم شده باشد بر صیغه گفتن یا آنکه
بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیار مشتری گوید که من مثل این متاع را کمتر از آنچه خریده ام
میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن
در فروختن چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی که ارادت
خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری فریفته شود در خریدن و در این صورت بیع صحیح است اما مغبون اختیار
فسخ دارد هفتم پیش رفتن بقافله جهة خرید و فروخت چهار فرسخ که تا با جماعتی که عالم نرخ شهر نباشند
معامله کنند اما اگر اتفاقی باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند
و میانه مجتهدین خلافست که آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه و هرگاه در این صورت غبن باشد بایع را دعوی
غبن میرسد هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهة گران شدن بشرطی که غیر از و کسی دیگر نفروشد

و مردم

و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را الحاق بآنها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را
مکروه میدانند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مدت نگاه داشتن در گرانی چهل روزست و در
ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را
حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست که نرخ بدست صاحبست نهم سفر دریا جهة تجارت با خوف هلاک
یعنی در وقت تلاطم امواج آن فصل سیوم در اقسام بیع و آن بر دو قسم است اول آنکه متاع
و قیمت آن هر دو حال باشد و این قسم را نقد گویند و در جائی که بیع مطلق یا بشرط حال بودن قیمت متاع
کنند منصرف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب یعنی بگوید بعتک یعنی
فروختم این کتاب را مثلا بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول دارم این بیع را سیوم آنکه
بلفظ گویند ایجاب و قبول را پس با قدرت اشارت و کتابت کافی نیست و خلافست میان مجتهدین
که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند اکثر
مجتهدین برآنند که این قسم را بیع نمیگویند و هیچکدام مالک نمیشود و اگر بعد از تلف شدن یکی از متاع و قیمت این بیع
چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر
گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشند چه
و فروخت طفل اگرچه ده ساله باشد و دیوانه و اگرچه ولی ایشان اذن دهد درست نیست و خفته و مدهوش و اگرچه
بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرض قرض خواهان منع کرده باشد
و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست اما بعد از اکراه اگر اذن بآن بیع بدهد صحیح است ششم آنکه
هر یک از ایشان آزاد باشند چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد
هر گاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند
بلکه گفته اند این بیع صحیحست و حاکم او را جبر میکند بر فروختن آنها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم آنکه
فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست بر رضا مالک نهم
آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات

انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست
که جایز است دهم انکه متاع نجس و متنجس ناقابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه کذشت صحیح نیست
یازدهم انکه متاع معین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم انکه فروشنده قادر باشد
بر تسلیم ان پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده کریخته صحیح نیست سیزدهم انکه متاعی
که میفروشد می باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف اولادی بشرط انکه میانه موقوف
علیهم نزاع باشد بطریقی که سبب خراب شدن وقف کردد که درانصورت بعضی از مجتهدین کفته اند که میتوان
ان را فروخت و بقیمت آن ملک دیکر خرید چنانچه کذشت چهاردهم انکه متاعی را که میفروشد اگر قابل کیل یا وزن
باشد می باید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست
و اگر چه مشاهده کند و در خانه و زمین ذکر ذرع و عدد در اینجا کافیست و بعضی کفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده
یا خرنده مجهول نباشد صحیح است مثل انکه مشتری کوید بایع را که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیکری فروختی
و همچنین قیمت متاع می باید که معلوم باشد قسم دوم انکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد
و این قسم را بیع دین بدین کویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از این بیع نهی کرده قسم سیم
انکه متاع حال باشد و قیمت ان نسیه و این قسم را بیع نسیه کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده
شرطی که مذکور شد در قسم اول مشخص بودن وعده قیمت است که پس اگر وعده مشخص نباشد چون آمدن
حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم انکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را
سلف و سلم کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور در قسم اول قبض کردن قیمت است
در مجلس و ذکر وعده درین عقد لازم است و می باید که در موعد وجود ان جنس ممکن باشد قسم پنجم انکه
متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه کویند شرطهای او چهارده شرطی است که در قسم اول
مذکور شد قسم ششم انکه متاع را بزیاده از انچه خریده بفروشد و این قسم را مرابحه کویند و شرطهای این قسم
زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بیان در عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد مرابحه که بمشتری کوید
که من بوعده خریده ام و مکروهست درین بیع نسبت دادن فایده باصل مایه مثل انکه کوید این متاع را خریده ام

بعد دینار

بصد دینار و میفروشم این را بتو بزیادتی هر ده دینار یک دینار قسم هفتم انکه متاع را بانچه خریده
بفروشد و این قسم را تولیه کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و انکه
بقیمتی که خریده بفروشد بی زیاده و نقصان قسم هشتم متاع را کمتر از انچه خریده بفروشد و این قسم را
مواضعه کویند شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکروهست نسبت دادن
نقصان را درین قسم نیز باصل مایه چنانکه در مرابحه مذکور شد قسم نهم انکه دو متاع متساوی را که قابل کیل
و وزن باشند بیکدیکر فروختن و انرا ربا کویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم تفاضل است یعنی زیاده
در قدر و نقد و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشد و خرند جایز نیست و اگر چه زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن
ساختن انکشتری جهة بایع مثلا و انچه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که
جایز است فروختن درهم تازه را بدرهم کهنه بشرط زرکری مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرکری آن در برابر
غش دیکری خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص او میتوان فروخت
هرکاه مقدار غش معلوم نباشد و اگر معلوم بوده باشد بزیاده میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن
و شوهر و اقا و غلام باشند ایشان اگر بزیاده و کم متاعی متفق را که قابل کیل و وزن باشند بفروشند صحیح
است اگر یکی مسلمان و دیکری کافر حربی باشند درینصورت بزیاده از جنسش بکافر میتوان فروخت اما
زیاده بایشان نمیتوان داد و اما میانه مسلمانان و جهود میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بیع ربا
و در فروختن طلا و نقره که او را صرف کویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس است پس اگر پیش از انکه خرنده
و فروشنده قبض کنند متفرق شوند باطل است و اگر بعضی را قبض کنند همان قبض کرده صحیح است و اگر در دو جنس
متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست بر کیرنده ان که زیاده را بصاحب باز دهد اگر شناسد او را و بعد از
فوت او بورثه او برساند و اگر نشناسد او را جهة او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را شناسد
با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از ان بیرون کند و باقی حلال است و اگر جاهل باشد بحرام بودن
مستحق ربا کند و کناه ندارد اما درینصورت زیادتی را بصاحب باید داد یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول
است اقوی آنست که بر وی واجبست و میتوان خلاص شدن از ربا بانکه بکردانند بانقص چیزی از غیر جنس او با

آنکه ناقص الجنس گردیده نشود و نباید بخورد یا آنکه زیادتی را بخشد **قسم دوم** اگر دو جنس مختلف باشند جایزا
برابر و کم نقد میتوان فروخت و اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروه است و اگر چه بی زیادتی
و نقصان بفروشند **فصل چهارم** در بیان آنچه در بیع کردن داخل است و قاعده کلی در این آنست که هر چه
در عرف او را داخل دانند در بیع کردن داخل است و الفاظ آن شش است **اول** زمین و عرصه و ساحت [illegible] اگر
عقد بیع بر اینها واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخل است و درختهای که در آن باشد یا زراعت
که شده باشد داخل نیست و اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم ترا این را بجمیع حقوق آن اما اگر گفته باشد
که فروختم این خانه را با آنچه در آن رسته یا این زمین را با آنچه در او است در این صورت درخت و زراعت داخل است
اما سنگهای که در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را در این وقت جایز باشد که سنگها را از آن زمین
بیرون کنند و اجرت زمان کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگر چه زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازم است
که بعد از بیرون آوردن سنگها آنجا از زمین را هموار بوده باشد هموار کند **دوم** باغ و بستان پس هرگاه عقد
بر هر دو بیع واقع شود درخت و زمین و دیوار داخل است و اما عماراتی که در باغ واقع است و خانه‌های که چوب
بران می اندازند و بران بالا میروند جهت مرغ پرانیدن و محافظت انگور و آنچه داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که داخل نیست **سیوم** خانه و در او داخل است در زمین و عمارت و بالاخانه و پایین خانه مگر آنکه بر خود
خانه باشد و آنچه در آن خانه ثابت باشد ~~[illegible]~~ داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون
سقف و در و پایهای نردبان و حلقه‌ها و آنچه بدان در را بندند و خواه از اجزای خانه نباشد لیکن بواسطه آن
ساخته باشند چون نردبانی که در جای ثابت نصب باشند بنوعی که نتوان از آن جای بجای دیگر نقل نمودن
و درهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهای که در او کوفته باشند و پایه دست آسیا و خمها و تغارها و چوبهای
گازری که ثابت نصب باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرشخانه و حجاره [illegible] و ورقهای که بر میخها کوفته
گذاشته باشند و ریسمان و دلو و خوره و قفل داخل نیست **چهارم** قریه و دیه پس اگر بیع این هر دو واقع شود
عمارت و ساحتهای که احاطه آن خانها کرده باشد و راهها داخل است و در آن و اما درختهای که در میان آن باشد
داخل است و در آن یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه داخل نیست مگر

بازنه

باقرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند **پنجم** درخت و در او داخل است ریشه و شاخها و برگها [illegible] شاخ
و برگ خشک و برگ درخت توت داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را
مشتری نگذارد حق بایع ساقط میشود میوه درخت خرما که نر او را بر ماده افشانده باشند داخل نیست مگر آنکه مشتری
شرط کرده باشد و بر مشتری در این صورت لازم است که بگذارد تا که میوه برسد اگر ضرر به درخت رساند [illegible]
[illegible] بایع طلب کند و اگر در گذاشتن تا رسیدن میوه به درخت ضرر رسد مشتری میتواند
قطع کرد و در این صورت خلافست **ششم** غلام و داخل نیست در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن
قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر آنکه شرط کند [illegible] و جامههای که پوشیده باشد آیا داخل است
یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم بآن کند داخل است **فصل پنجم** در بیان اقسام
خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزوم است و در [illegible] موضع رد کردن جایز است **موضع اول** خیار مجلس و آن
مخصوص بموضع بیع کردن است و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد در مجلس بچهار شرط **اول** آنکه در عقد
بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کرده باشند اختیار فسخ ندارند **دوم** آنکه بعد از عقد
بیع [illegible] از عقد بیع خیار مجلس نیست **سیوم** آنکه هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق
نشده باشند چه اگر متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند
خیار ساقط نمیشود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد و یا نه مجتهدین را در این مسئله اختلاف است و اگر
هر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشان را [illegible] اختیار فسخ هست **چهارم** آنکه چیزی
که خریده و فروخته بران واقع میشود کسی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشود چه اگر یکی از آن یازده کس
باشد اختیار فسخ ندارد و خریدن غلام نفس خود را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ ندارد
و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود را جهت فرزند صغیر خود بخرد خیار مجلس ندارد
موضع دوم خیار حیوان [illegible] مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین
گفته اند که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت هم حیوان باشد و دو شرط **اول** آنکه در عقد بیع شرط سقوط
آن نکرده باشند چه با شرط سقوط ساقط شود **دوم** آنکه تصرف در حیوان کرده باشد باجاره و غیر آن چه با تصرف خیار

بیع
هر یک
ثابت
آب

حیوانی جا ساقط است و اگر عیبی درین سه روز خیار بر حیوان حادث شود و از غیر جهة مشتری مجتهدین را
درین مسئله دو قول است اصح آنست که مشتری مخیرست در فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان معیب با ارش و تفاوت قیمت
میان صحیح بودن و معیوب بودن و اگر درین سه روز تلف شود از مال بایع است موضع سیم
خیار شرط و این خیار شرط در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و در وقف و ایقاع و در طلاق و عتق
جاری نیست و شرطهای خیار شرط در بیع پنج است اول آنکه شرط نباشد که منافی بیع باشد چون شرط
آنکه نفروشد دوم منافی شرع نباشد چون شرط آنکه زنا کند یا او طی نکند یا اگر کسی از او بدزدد عوض از او
بایع بدهد سیوم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه
شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ نماند پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد
چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و تلف شدن این متاع نیز خیار شرط را ساقط میشود
آنجا که اگر عوض داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع بحسب رای هر یک از بایع و مشتری ها
است پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرط کند جایز است و اگر در فروختن شرط مشورت کسی کند یا رای او
شرط کند جایز است و خیار شرط بطریق میراث بوارث منتقل میشود تتمه تکلیفها نسبت بقبول شرط و تعلیق
بر شرط چهار است اول آنکه قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و تحریم محرمات
قطعیه دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط است چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد یا خدمت کند
و تدبیر کردن غلام و چون اعتکاف و مسجد کردن چه آن قابل تعلیق است به خدمت و شبه آن و قابل شرط است که
رجوع کند در آن هر وقت که خواهد سیوم آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح نمودن
و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از رضاء ایشان است و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست
چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز و روزه یا نذر و یمین موضع چهارم خیار تاخیر و آنچنانست
که بایع چیزی را بفروشد و متاع یا بعضی از آن تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعضی از آنرا به بایع ندهد یا آنکه شرط
وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر کند و بعد از سه روز مخیرست در فسخ و صبر موضع پنجم خیار چیزهایی که در آن
روز نامناسب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی چنین چیزی بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا

بیاورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیرست در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت از او نقد قرار داده باشد و بعضی را
نسیه و نقد را نداده آیا بایع مخیرست در فسخ کردن یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که
اختیار ندارد و همچنین خلاف است که اگر آنچه بوعده قرار داده و در وعده نداده موضع ششم خیار رؤیت و آنچنانست
که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیرست در فسخ یا نگاه داشتن
آن و اگر بعضی را دیده باشد و باقی را بوصف خریده باشد آنگاه بر خلاف صفت واقع شده باشد تمام را رد
بتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد کند موضع هفتم خیار غبن و آن چنانست که شخصی متاعی را
بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آنکه مغبون است مخیرست
در فسخ به شرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست
او و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را و الزام مشتری بمثل یا برد کردن قیمت متاع
یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را درین صورت میرسد که آن متاع را که مشتری فروخته از آن
شخص که خریده بگیرد دوم آنکه در وقت خریدن و فروختن عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد
اختیار فسخ نیست سیوم اگر زیادتی و نقصانی فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی
و نقصان باشد که در عرف از زیادتی و نقصان نگویند احتیاج فسخ نیست موضع هشتم خیار عیبها و آن
است در هر چیزی که خلقت اصلی زیاده و یا کم باشد و آن بر بیست و هشت قسم است اول دیوانه بودن غلام
و کنیز دوم برص داشتن سیوم جذام داشتن چهارم قرن داشتن کنیز و قرن چیزی باشد که مانع دخول کردن
باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جایی
پنهان شوند چه آنکه گریختن رد نمیتوان کرد هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده
میشود نهم لنگ بودن دهم کور بودن و احول بودن و مرض سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن
دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم بودن [illegible]
بر پشت تازیانه غلام چهاردهم مستحق حد بودن یا تعزیری که بسبب آن هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد
پانزدهم مو در سر نداشتن شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی هفدهم ثقل خوردن زیاده بر عادت

که زمینی را که بایع با او فروخته باجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد سنگهای که در زمین
مدفون بوده باشد از بایع است مخیر است در فسخ و اجتماع اقسام خیار اخص الخواص این کتابست **خاتمه**
در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بعد از بیع کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم است و آن در چیزهایی
که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرف
ان برداشتن بانکه رخت خود را از انجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن و در انچه قابل
نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و انچه
بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتریست و جایز است که بایع در بیع استثنا کند
انچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنا کله و پوست ان کند در ان مجتهدین را پنج قول است **اول** انکه بیع
صحیح است **دوم** انکه باطل است **سیوم** اگر حیوان را توان ذبح نمودن صحیحست و الا باطل **چهارم** انکه اگر ذبح
او توان کرد شریکست بقیمت کله و پوست ان **پنجم** انکه مطلق شریکست بکله و پوست و در ان اقرب
و اصح اقوال قول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده متاع او فروشنده و ان بر بایع است و اجرت
نقد کننده قیمت و وزن کننده آن بر مشتریست بشرط انکه برضای خود نیاورده باشد بلکه بایع و مشتری او را
آورده باشند و دلال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست و اگر میانه
مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر کردن محافظت متاع و قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول
دلالست با قسم **مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی گرو گذاشتن و در ان دو فصل است
فصل اول در شروط گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمت او دینی باشد جهة اعتماد مشروعست
خواه در سفر خواه در حضر و انچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنا بر غالب چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم
نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقدیست لازم از طرف کسی که گرو میکند یعنی که
دیگر نمیتواند تصرف در ان گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده گرفتن تا وقتی که دین او را ادا کند و در ان شرطهاست
اول انکه گرو کننده بالغ و عاقل مختار باشد و جایز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را
بران دارند بعد از اکراه و اذن نه چه درست و بیهوش و سفیهی که حاکم او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و ولی

طفل

طفل میتواند که با مصلحت طفل مال او را گرو کند جهة دینی که بواسطه مصلحت طفل قرض کرده باشد یا جهة او گرو
بگیرد **دوم** ایجاب چون رهنتک هذا علی الدین الفلانی یعنی گرو کردم این زمین را پیش تو بجهة فلان دین
سیوم قبول چون قبلت و انچه دلالت کند بران و می باید قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود **چهارم**
انکه ایجاب و قبول را بلفظ بگویند اما عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر عربی و بغیر صیغه ماضی
نیز جایز است **پنجم** قبض کردن گرو و قبض کردن او اذن گرو کننده و شرطست ~~پس اگر پیش از قبض گرو~~
~~کننده شرط است~~ پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل
میشود و بعضی از مجتهدین قبض را شرط ندانسته اند و استدامه قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در ان
تصرف کند گرو باطل نمیشود **ششم** حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کننده یا انکه گرو گیرنده
یا وکیل او حاضر نشود و قبض کند صحیح نیست **هفتم** انکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض او و صحیح باشد مالک
شدن ان و جایز باشد فروختن ان پس گرو کردن دین و منفعت چون مسکنی خانه و خدمت غلام گرو
کردن شراب و خوک و اگر چه جهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و در دست جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما شیره
انگور را اگر گرو کند صحیح است و در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر در
حالتی که شراب شود صاحب آنرا بریزد و شخصی که نزد او گرو است انرا جمع کند یا مالک ان میشود بعد
از انکه سرکه شود یا همان ملک کسیست که گرو کرده و درین مسئله مجتهدین را دو قولست اصح آنست که اگر بقصد
سرکه شدن جمع نموده باشد مالک ان میشود و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک نمیشود و همچنین صحیح نیست
گرو کردن مصحف و بنده مسلمان نزد کافر و بعضی انرا جایز دانسته اند و گفته اند که واجبست که در صورت
بدست مسلمانی بسپارند و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروهست و همچنین مکروهست گرو کردن
کنیز خوش روی نزد فاسق مگر انکه محرم باشد و میانه مجتهدین خلافست در انکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد
چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته ایا جایز است یا نه و همچنین خلافست میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی
که از او فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میتواند کرد از برای جهة قیمت آن کنیز و گرو کردن کنیز مکاتب و مدبر صحیحست و گرو کردن
زمین وقف و زمین خراج جایز نیست **هشتم** انکه گرو جهة دینی باشد که در ذمت ثابت شده باشد پس جایز نیست گرو کردن

جهت دینی که ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و بجهت خیانتی که شخصی بکند و بر اجرت کسی که
او را گرفته باشند که بنوعی که بخته او را از شهری برکرده اند پس از برکردانیدن او گرو کردن غلام جهت مال کتابت ادر
میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است **نهم** آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس
گرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخص معین چون در خدمت او صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمی‌تواند که گرو را بفروشد
و دیگری جهت آن عمل اجاره کند **فصل دوم** در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرطهاست
که منافی آن نباشد جایز است چون شرط کردن آنکه گرو در دست عدلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن
گرو در وقت و در خصوص گرو کننده او را از وکالت نمی‌تواند عزل کرد اما اگر گرو کننده ...
و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بوارث او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط
آنکه منافع از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کنند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کرد
کنند دیگر او را تصرفی که منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و ببخشیدن آن و دخول کردن با آن
گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را در آن تصرف صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و دیگر وقت در گرو کردن شرط نیست
اما اگر شرط کنند لازمست و اگر بعد از وقت گرو کننده از وقت دادن دین امتناع نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن
باشد بفروشد و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد و اگر غایب باشد
یا رخصت ندهد حاکم شرع از آن بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را
پیش از وقت بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند جایز نیست او را تصرف در قیمت آن تا هنگام رسیدن
وقت و اگر گرو کند چیزی را که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وقت بفروشد و بعضی از مجتهدین برین
رفته اند که فروختن آن صحیح است و قیمت آن عوض گروست و در دست گرو گیرنده امانتست پس اگر بی تقصیر
او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار
دین و اگر گرو تلف شود گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغه دیگر نیست و اگر دو متاعی را جهت دو دین گرو کند
هرگاه یکی از آنها به هر دو را جهت یک دین نمیتواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و یکی بی گرو
هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهت آن دین دیگر نگاه داشت و هرگاه گرو کننده دین او را بدهد

و استغفار و برعوار ... اگر آن شخص جهت عمل معین چون خیاطی گرو داده باشد جایز ... مانند اجاره کردن ... او بگریزد میتوان از گرو ما ... دیگری را جهت آن عمل اجاره کند

کرد

گیرنده را نمیرسد که گرو را بفروشد و نمیرسد گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو کننده که دین او را از غیر گرو بدهد
و اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده حاضر گردانیدن گرو لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم
باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد خرج
او بگرو کننده تعلق دارد و نفقه آن بر اوست و در بعضی احادیث واقع شده که اگر قابل آن باشد که بر او
سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جایز است که سوار شوند و شیر آن را بخورند و نفقه به دهند و قول
اصح آنست که تصرف در آن بی اذن گرو کننده جایز نیست و نفقه بر اوست و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو
کننده بستاند **مطلب سیوم** در شفعه گرفتن و آنچنانست که دو شخص ملکی مشاع داشته باشند و یکی هرگاه یکی از
ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه آن شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را
مستحق میشود و آنچه دیگر قیمت میداده بهمان قیمت او میرسد و شرط **اول** آنکه آن چیز را که شریک فروخته
باشد قابل نقل نباشد بحسب عادت زیرا که آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشند با درخت و خانه و دولاب به تبعیت در آن شفعه زمین
میرود **دوم** آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دو دکانهای کوچک
و نهر و راه تنگ شفعه ندارد **سیوم** آنکه آن چیز را قسمت نکرده باشند چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد
مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد **چهارم** آنکه زیاده از دو شریک نباشند تنگ
و بعضی از مجتهدین گفته اند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را
شفعه نمیرسد **پنجم** آنکه حصه شریک بفروختن منتقل شود به دیگری چه اگر بغیر فروخت چون میراث یا هبه
یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبه معوضه شفعه دارد **ششم** آنکه کسی که
شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد
و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه میخواهد مرتد باشد او را شفعه میرسد و در این میانه مجتهدین را خلافست و همچنین خلافست
میانه مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود **هفتم** آنکه حصه شریک که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هرگاه
وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه مال کسی که وقف بر او شده و یک کس باشد او را

هرگاه یکی از

زمین

تنگ

و هرگاه اطراف ... بفروشند ... اگر زمین ... بفروشند در این صورت شفعه ندارد

شفعه میرسد و در صورتی که بیع وقف اولادی جایز است چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه میگیرد هشتم
انکه یکی از دو شریک مقدم شده باشد در خریدن چه هرگاه هر دو یک دفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه بهم نمیرسد نهم انکه
آن شخص که شفعه میطلبد باید که عالم بقیمت آن باشد و عالم باشد بقیمتی که شریک فروخته باشد اگر اخراجات باجهالت
هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و گرفتن پس اگر قادر نباشد یا
باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید قیمت آنرا حاضر دارم و غایب حضر کنند حاضر سازم مهلتش
دهند زمانی که حاضر سازد که در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرر بمشتری رسد چه در ین صورت شفعه
ساقط است یازدهم انکه در دست مشتری پیش آنکه شفعه بطلبد تلف نشده باشد که اگر تلف کرده شفعه ساقط است
دوازدهم انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک
حصه خود را نیز بفروشد شفعه در ین صورت ساقط است و اگر غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا محبوس یا مجبور
باشند ساقط نمیشود شفعه ایشان بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشان را و ولی طفل و دیوانه با صرفه و ضبط ایشان
شفعه میگیرد سیزدهم انکه در وقت گرفتن ان چیز بگوید که گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه این قول بجای عقد بیع
و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در ان چیز تصرف کرده باشد مثل انکه انرا فروخته باشد شریک را میرسد
که انرا باطل سازد و از انکس بگیرد و انچه منافع بهم رسد پیش از انکه شریک شفعه بطلبد مال مشتریست و ساقط
نمیشود شفعه بپشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن بایع بواسطه عیب و شفیع میتواند که انرا بشریک بجهت
عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر رد کند تفاوت قیمت او را نمیتواند گرفت از بایع مگر انکه مشتری آن تفاوت را
از بایع گرفته باشد و اگر میانه کسی که شفعه میخواهد و مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث یا بسبب انکه گواه
نداشته باشد قول قول مشتریست و در قیمت با قسم بر قول مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است

مطلب چهارم در بیان انواع منع کردن و در ان سه فصل است فصل اول در حکم جماعتی که
حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا بجهت حفظ مال ایشان از
ضایع شدن و ایشان ده قوم اند اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتی که بالغ و رشید شوند
و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا

محتلم شدن و در زنان به دو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد و فهم شوند که ایشان از پیش کنند
بانکه به بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه دوم دیوانگان و ایشان از مال خود ممنوع اند تا آنکه
عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدرست و جد پدری و هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن
شریک اند و اگر ایشان نباشند کسی که پدر و جد ایشان را وصی کرده باشد و هرگاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع یا کسی که
حاکم او را نصب نماید سیوم سفیهان چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند اگر سفاهت ایشان برطرف شود و حکم
عقلی داشته باشند و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکور روانند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم
شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال ایشان
و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی
از سنیان برین رفته اند که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد و اگر چه سفیه باشد و حج
هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد بشرط انکه خرجی راه حج را بدیگری سپارند
و حج نیز میتواند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند یا نذر خود را کفاره ان روزه گرفتن است
چهارم بیمارانی که در ان مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند یعنی که اگر کسی سی تومان
داشته باشند و کسی را بخشند ده تومان ان صحیح است باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند چه از تصرف
در قیمت ان متاع ممنوع عنه تا انکه متاع را تسلیم مشتری نمایند ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت انرا نداده
باشند چه ممنوع عنه از تصرف در ان متاع تا قیمت انرا بدهند هفتم غلامانی که اقا ایشان قرار کرده باشند که
مبلغی معین بدهند و ازاد شوند چه از انچه پیدا کنند سوای نفقه و انچه باقی میدهند ممنوع عنه تا انکه انچه آقا با ایشان
قرار داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدر و مادر ایشان کافر بوده باشند چه ایشان از مال
خود ممنوع اند تا انکه باز مسلمان شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده باشند جهة دینی چه ایشان از
تصرف در ان مال ممنوع عنه تا وقتی که دین را بدهند دهم مفلسانی که مال ایشان از قرض قرض خواهان ناقص باشد
چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوع عنه بچهار شرط اول انکه قرض قرض
خواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم انکه وعده قرضهای ایشان رسیده باشد سیوم انکه اموال ایشان از قرض

قرضخواهان ناقص باشد **چهارم** آنکه قرض خواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را منع کند از مال ایشان جهت ایشان
چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت مینماید و بر قرض خواهان فراخور قرض ایشان قسمت مینماید
که مفلسان و قرض خواهان را حاضر سازد و قرضخواهانی که گرو داشته باشند گرو را بفروشد و بایشان دهد
و قرض خواهان دیگر را در ان دخلی نیست و صاحبان متاعی که موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود کنند
یا آنکه با قرض خواهان شریک شوند آنگاه جماعتی را که مفلس بر ایشان خیانتی کرده باشند حق ایشان را بدهد
آنگاه حیوانی که محتاج بنفقه باشند اول بفروشند آنگاه متاع و قماش و منقولات بفروشند آنگاه زمین را بفروشد
و خدمتکار مفلس و خانه او را نمیتوان فروخت هرگاه محتاج بانها باشد و اما بعد از فروختن چیزها مفلس و بقرض خواهان
او دادن و منعی که حاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج است بحکم حاکم میانه مجتهدین خلاف اقرب آنست که بمجرد
قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد قرض خواهان را که بعد از انکه آنچه داشته از او گرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهة ایشان
کار کند و اگر چه صاحب کسب باشد یا آنکه کسی که جهة مال او ضامن میشود عاقل باشد بعلت آنکه در هنگام ضامن شدن او دانا آنکه
مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود **ششم** آنکه ضمان را
معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد صحیح نیست اما اگر معلق نسازد بشرطی اما ادای مال را معلق بشرط سازد
صحیح است **هفتم** آنکه مالی که ضامن متعهد آن میشود می باید که ثابت باشد در ذمت آن کسی که از او ضامن میشود
پس اگر ثابت در ذمت او نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان
امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت بعد از انکه شرطهای ضامن بهم رسد منتقل میشود مال از ذمه
آن شخص که از جانب او ضامن شده بذمت او و ضمان حال و موجل جایز است و در موجل اگر ضامن بمیرد ضمان
حال میشود و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود و همچنین **قسم دوم** حواله چه حواله نیز انتقال
مال است از ذمتی بذمتی دیگر و شروط آن شش است **اول** ایجاب چون احلتک بالدین الفلانی علی فلان یعنی
حواله کردم ترا بقرض تو بر فلان کس **دوم** قبول چون قبلت و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که قبول این حواله بر مالدار واجب است و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب است **سیوم**
رضای آنکس که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده شده **چهارم** آنکه حق ثابت باشد در ذمت

[illegible]

کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد گرفت صحیح نیست **پنجم** آنکه معلق نسازد حواله را بر شرط
ششم آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمت کسی که حواله میکند بر
و حواله کردن آنکس که حواله کرده شده بر او بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس نیز جایز است
بر ذمت او و او را هم باشد به تاخیر حواله کند **قسم سیم** کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصیست که بر او حقی
ثابت باشد و شروط او پنج است **اول** ایجاب چون کفلتک یعنی کفیل شدم جهة تو فلانی را **دوم**
قبول کسی را که از برای او ضامن میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او میشود شرط کرده اند **سیم**
تعیین آنکسی که ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین
مدت ضمان جایز است **چهارم** آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد چه اگر معلق بر شرط سازد باطلست
پنجم آنکه آنچه بر او باشد حد نباشد چه کفیل شدن کسی که بر او حد لازم باشد صحیح نیست و بعد از انکه این شرطها
بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل حالی جایز است و بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه عقد کفاله مطلق
واقع شود منصرف بحال میشود و تسلیم کردن ان شخص که ضامن بدن او شده کفیل بری الذمه میشود و بر مطالبه که
در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه در ینوقت به تسلیم کردن بری الذمه نمیشود و بتلف شدن آنچه
که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه در
ذمت اوست از عهدة بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بر وی است ضامن رجوع میکند بر آنکسی که ضامن بدن
او شده و اگر چه باذن او ضامن شده باشد و اگر آن شخص بگریزد و یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده
باشد آیا ضامن را لازمست که آنچه بر ذمه اوست بدهد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که می باید
داد و اگر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در
حکم ضامن شدنست رها کردن قرض دار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درینصورت برین لازمست
که او را در گرو کند یا آنچه بر ذمت او باشد بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و در
دادن مالی که بر ذمه او بود و ضامن را لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهة گواهی دادن بر او باشد چه
درینصورت حاضر ساختن مرده او لازمست و اگر چه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازمست

یا آنکه اجل مضبوط باشد

که جهت آن ضامن شده تلف شود و ضامن بری الذمه شود

که آنشخص را حاضر سازد مجتهدین را درین مسئله دو قولست **فصل سیم** در بیان صلح کردن و آن
عقدیست که شارع وضع کرده از جهة قطع نزاع و آن بر [سه] قسم است **اول** میانه مسلمانان و اهل کتاب
چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد **دوم** میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد **سیوم**
میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است **اول** ایجاب چون صالحتک بهذا
یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را بمبلغی معین مثلا **دوم** قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضا بایجاب
سیوم آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جائز التصرف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه
و کسی که او را باکراه بران دارند یا مست باشد یا مدهوش یا کسی باشد که حاکم شرع بسبب افلاس از تصرف
منع کرده باشد بواسطه قرض خواه صحیح نیست **چهارم** آنکه صلح بر چیزی واقع شود که عوض توان گرفت پس اگر
عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح کردن با زن بانکه اقرار کند بزوجیت او چه در صورت اگر آن
زن چیزی دهد که اقرار و ترک چیزی و چیزیکه در ترک دعوی کند جائز نیست **پنجم** آنکه صلح با عوض واقع شود چه اگر
صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست و همچنین باطل است که بر عوضی واقع شود که حق غیری باشد **ششم** آنکه
صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود چه همچنین صلح باطل است و بعد از آنکه
این شرطها بهم رسد لازم میشود چه صلح عقدیست از هر دو طرف بعضی از مجتهدین گفته اند که از
هر دو طرف تابع بیع است هرگاه در ان عینی با عوضی منتقل شود و فرع اجاره است هرگاه منفعتی منتقل
شود و فرع هبه است هرگاه در ان عینی منتقل شود بی عوض و فرع ابراست هرگاه در ان اسقاط حقی شود
و فرع عاریه است و صلح همچنانکه با اقرار جائز است با انکار نیز جائز است و در حالت انکار مستلزم اقرار
نیست بر خلاف اهل سنت که گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار لازم دارد و صحیح است صلح کردن بر
عینی بعین و منفعت و بجنس آنچه دعوی میکنند و بغیر جنس آن و جائز است صلح کردن بر زیادت از قیمت
متاعی که نزاع در ان کنند و کمتر از قیمت آن و همچنین صحیح است صلح کردن بچیزی حال از چیزی که موعد
باشد و بموعد از چیز حال **باب دهم از کتاب جامع عباسی** [در] احکام اجاره دادن و عاریت نمودن و
غصب کردن و توابع آن و در ان چهار مطلب است **مطلب اول** در اجاره دادن و در ان [سه] فصل است

بر ذمة زنی

فصل اول در شرطهای اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را بعوض
معلومی و شرطهای آن پانزده است **اول** ایجاب چون آجرتک هذا یعنی اجاره دادم بتو فلان زمین را
بمبلغی معین مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست و اگرچه قصد اجاره کنند **دوم** قبول چون قبلت و هر چه
دلالت کند بر رضا بایجاب **سیوم** آنکه هر یک از موجر و مستاجر بالغ و مختار و جائز التصرف باشد پس
اجاره طفل و دیوانه و غافل و مست و مدهوش و خفته و کسی که او را باکراه بران دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه آنچه
اجاره میکنند چیزی باشد که او را توانند دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که جهالت از دو طرف شود پس در اجاره
دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی و تون و جایی که خاکروبه ریزند و آب دادن
و مصرف آب آن یا وصف کردن آن حمام بنوعی که جهالت از دو طرف شود و در اجاره دادن زمین ناچار است
از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت بزراعت و غیر آن و تعیین مدت **پنجم** آنکه آنچه را اجاره میکنند
چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از و نفع گیرند پس اجاره درخت جهة خوردن میوه آن و همه جهة شیر
و طعام جهة خوردن ... صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه جهة شیر دادن طفل و گوسفند برای شیر دادن
بره میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و همچنین اجاره کردن بوییدنی جهة خوش بوی ... جائز است
ببوییدن کم شود و همچنین اجاره حمام جهة نشستن در ان جائز است و ریختن آب تابع آنست و اما اجاره
کردن چاه جهة آب کشیدن درین مسئله خلافست **ششم** آنکه آن چیزی را که اجاره میکنند منفعت آن متقوم
باشد و در اجاره کردن سیب جهة بوییدن و درخت جهة نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافست
اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت بران صحیح است **هفتم** آنکه منفعت مباح باشد اگر خانه را
جهة ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست **هشتم** آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که
از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست **نهم** آنکه نفع گرفتن از ان چیز که اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره
زمین بی آب جهة زراعت کردن صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهة زراعت کردن
بعوض گاو یا جهة بار برداشتن عوض شتر چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست **دهم** آنکه قادر باشد
بر تسلیم آن پس اجاره گریخته صحیح نیست **یازدهم** آنکه منفعت چیزی نباشد که بحسب شرع و عرف ممنوع باشد

ازان پس اجاره شخصی جهة کندن دندانی که درد نمیکند تا جنب و حایض جهة جاروب کردن مسجد
صحیح نیست اما اجاره اگر کنند جهة کندن دندانی که درد کند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف
جهة نظر کردن و مسلمان را جهة خدمت صحیح نیست **دوازدهم** آنکه ممکن باشد مستاجر را منفعت حاصل
شود پس اجاره کردن کسی که حج برو واجب باشد جهة حج کردن غیر صحیح نیست **سیزدهم** آنکه منفعت معلوم
باشد چون خیاطی شخص پس اگر مجهول باشد صحیح نیست **چهاردهم** آنکه اگر عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده
یا بوصفی که جهالت برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد
صحیح نیست **پانزدهم** آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میان
فسخ و امضا با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است و فسخ آن نمیشود
مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی
که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چون ساکن شدن درد دندان
در حال آمدن دلاک و باطل نمیشود بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین و غصب کردن عین
پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر
باطل میشود یا نه بعضی از مجتهدین میگویند که باطل میشود و بعضی میگویند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفای
منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی برین اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر ا
شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه درین مسئله متوقف بود جهة تعارض ادله و اگر موجر
موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از تمام مدت اجاره میانه مجتهدین درین مسئله خلافست بعضی برین رفته اند
که اقرب آنست که باطلست و مستاجر رجوع میکند ببقیه اجرت بر ورثه موجر و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین
اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیر است در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل میشود و اما اگر
معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمیشود و الزام میکنند او را باجاره کردن شخصی جهة کردن آن
کار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک منفعت میشود اما تسلیم اجرت موقوفست بر تسلیم عین
و اگر اجرت بر عمل باشد بعد از انقضاء عمل اجرت لازمست و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را

همچنین صحیح نیست

کردن جای

معقول

وگرفتن

وگرفتن مستاجر و هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت
میشود و اما نفقه کسی که باجرت میگیرند و نفقه چاروای کرایه و آب دادن او بر کیست که او را اجاره
کرده خلافست اقرب آنست که بر صاحب چاروا است و بر آنکس که اجیر شده و اما محتاج چاروای که باجاره
میگیرند بر کیست که باجاره میگیرد از زین و لجام و سنت است که اجرت اجیر را پیش از گرفتن مشخص کنند
و هنوز عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکروه است که چیزی در دست او فوت شود و تقصیر او با اجرت او
احسان کنند **فصل دوم** در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و در چند موضع مکروه است و در
چند موضع جایز است بدانکه در پانزده موضع اجاره حرام است و در هشت موضع مکروه است و در
پانزده موضع جایز است اما پانزده موضع حرام **اول** اجاره کسی جهة ساختن شطرنج و نرد و آلات
قمار و لهو **دوم** اجاره کسی که سرود باطل کند سوای عروسی که در آن جایز است **سیوم** اجاره کسی که جهة
برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهة خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از محله جهة بوی
بردارد صحیح است و همچنین است برداشتن شراب جهة یهود **چهارم** اجاره کتابت کننده جهة نوشتن
شعر باطل و کتب اهل ضلال جهة غیر نقض و جهة برایشان **پنجم** اجاره دادن خانه که یهود و کفره در آن عبادت کنند
و یا شراب بگذارند و همچنین اگر بسلطان ظالم خانه را اجاره دهند جهة شراب که... **ششم** اجاره دادن
سگ گیرنده و خوک **هفتم** اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند **هشتم** اجاره گرفتن کسی که جهة نماز
و قضا و اذان و غسل دادن و کفن و دفن مردگان اما رزق از بیت المال گرفتن جایز است **نهم** اجاره
دادن زمین که آب برو نشیند جهة زراعت کردن **دهم** اجاره دادن زمین با آنچه از آن زمین بیرون
آید **یازدهم** اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه و مفلس **دوازدهم** اجاره گوسفند نر که بر ماده اندازند اما اگر جهة
صاحب گوسفند هدیه بیاورند حلالست **سیزدهم** اجاره جهة ساختن صورتهای سایه دار **چهاردهم**
اجاره شخصی جهة تعلیم قدر واجب از قران و معارف الهی و مسایل شرعیه **پانزدهم** اجاره دادن نفس خود را
جهة حج کسی که حج برو واجب باشد اما هشت موضع که مکروه است **اول** اجاره مسلمان جهة خدمت یهود **دوم**
اجاره بر تعلیم قران غیر واجب و کتابت آن و نوشتن عشر بار آن بطلا **سیوم** اجاره حجامت کننده با شرط اجرت

کرایه ورا

چهارم اجاره جهة پاک کردن ادبخانه پنجم اجاره جهة گریه کردن بباطل اما جهة نوحه بحق جایز است
ششم اجاره دادن نفس خود جهة زاییدن زنان بشرط اجرت هفتم اجاره جهة ختنه کردن هشتم
اجاره دادن کنیز بغیر امین و اما یازده موضع که جایز است اول اجاره مصحف جهة حفظ و نظر کردن
و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب دوم اجاره گرفتن کاتب کننده جهة تعلیم شعر مباح
و علم حساب و خط سیوم اجاره کردن کسی جهة هر عمل مباحی که خواهند چهارم اجاره کردن جهة حج پنجم
اجاره کردن جهة ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهة نماز قضای میت هفتم اجاره قنات جهة زراعت
کردن باب آن هشتم اجاره عقار نهم اجاره زیور جهة زینت دهم اجاره درهم و دینار جهة نظر
کردن و زینت یازدهم اجاره درخت جهة خشک کردن رخت یا انداختن رخت بر وجهی که سایه آن
دوازدهم اجاره چهارپایان جهة خورد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجاره خانه جهة مسجد کردن در رخت جهة
نماز کردن در آن چهاردهم اجاره کردن چاه جهة آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین را جایز نمیدانند
پانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرخ و پارس جهة شکار فصل سیوم در احکام اجاره
کردن بدانکه مستأجر امین است پس با تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد
میشود و در هر دو موضع ضامن است اول با تعدی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت است
روز تقصیر یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت است روز تلف دوم گازر اگر جامه را پاره کند ضامنست
و اگر جامه کسی را بسبب اشتباه بدیگری دهد ضامنست سیوم حمال اگر چیزی را بشکند ضامنست چهارم ساربان
ضامنست چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامنست ششم طبیب هفتم کحال
هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاه دارد جهة گرفتن اجرت و تلف شود ضامنست دهم معلم اطفال
اگر جهة تادیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت برسد یازدهم کسی که ختنه میکند اگر قطع ختنه کند و یا بی اذن
ولی طفل او را ختنه کند و سرایت کند بجنایت طفل ضامنست دوازدهم اگر کسی را جهة کندن دندان اجاره کرده دندانی
کند دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط آنچه ضایع کند چهاردهم طباخ آنچه ضایع کند پانزدهم
جولاه آنچه ضایع کند شانزدهم خباز اگر نان را بسوزاند هفدهم چوپان گوسفند اگر خواب کند و غافل شود و تقصیر

کند

کند هژدهم حمامی اگر چیزی باو سپارند تقصیر کند در حفظ آن و تلف شود ضامنست و اگر میانه موجر و مستأجر
نزاع واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در رد کردن قول قول مالک است با قسم و در
هلاک شدن متاع قول قول مستأجر است با قسم و در هلاک کیفیت آن و در نقص قول قول مالکست و در قدر
اجرت قول قول مستأجر است و در مدت اجاره قول قول موجر است و در تعدی قول قول مستأجر است
مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو فصل است
فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک از ایشان را میرسد رجوع الا در دفن میت
مسلمان چه در آن رجوع بعد از دفن میت جایز نیست چه شکافتن قبر حرامست تا آنکه استخوان او پوسیده شود
و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را نیز که در رجوع کردن ضرر رسد بکسی که عاریت کرده او را چون پاره چوب
جهة رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد و در دریا رجوع میرسد و در آن و شروط آن هفت است اول ایجاب چیزیست
که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی از گفتار و اشارت و ایجاب کافیست دوم قبول و آن رضا بایجاب است
خواه قولی مثل آنکه قبول دارم و خواه فعلی چون گرفتن عاریت سیوم آنکه کسی که عاریت میدهد و میگیرد بالغ و عاقل
و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و بنده بی اذن مولی و کسی که او را
باکراه بر آن وا دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت میدهد مالک یا بحکم عاریت مستأجر صحیح است و عاریت
غاصب صحیح نیست پنجم آنکه چیزی را بعاریت میگیرد می باید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منتفع
توان شد چون عاریت گرفتن سگ و پارس جهة شکار و گربه جهة گرفتن موش و گوسفند نر جهة انداختن بر
گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و میوه جهة خوردن صحیح نیست اما گوسفند را جهة شیر دادن اگر عاریت
کنند مجتهدین استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلافست اقوی آنست که مخصوص گوسفند است ششم آنکه کسی
که عاریت میکند می باید که اهلیت داشته باشد که بآن توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهة حج عاریت
سگ شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه عاریت گرفتن جهة نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهة ریختن
شراب در دو جایز نیست و عاریت گرفتن کنیز جهة تمتع از او بغیر آنکه بلفظ تحلیل یا اباحه گویند جایز نیست مگر
عاریت کردن پدر او و در غلام جهة خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانتست و در دست

و همچنین بعد از واقع گردانیدن عقد چنانکه گذشت

صیغه

فرزند پدر اگر بنده باشد

عاریت گیرنده اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست واگر بسبب استعمال کردن ناقص شود وگر
انکه شرط ضمان کرده باشد یا تلف یا انکه انچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد [illegible] ضامنست
خواه سکه داشته باشد وخواه نداشته باشد واگر میانه عاریت دهنده وگیرنده نزاع شود در تلف
متاع قول قول عاریت گیرنده است با قسم واگر دعوی رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است
با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط ان نیز هفت است اول ایجاب بطریقی که
در عاریت گذشت دوم قبول بطریقی که در عاریت گذشت سیوم انکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل
مختار جایز التصرف باشند چه اگر کسی از ایشان طفل یا دیوانه و سفیه یا مست و بیهوش و یا کسیکه او را
بران داشته باشند یا غلامی بی اذن اقا باشد امانت نیست ۴ قبول امانت کردن سنت است و حفظ کردن
ان واجب بقدر امکان بعد از قبول و رد ان بمالک واجب است در وقت رد کردن ان [illegible] گرفتن
سنت است و ممزوج ساختن امانت بمال خود و غیر جنس حرام است و امانت گیرنده امین است اگر
تلف شود ضامن نیست مگر در هشت موضع ضامن است اول تصرف کردن در ان چون پوشیدن دوم
ضایع گردانیدن چون جای گذاشتن که ظالم ببیند و بقهر و غلبه بگیرد یا انکه متاع باشد که در بعضی فصلها
چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سیوم خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر انکه از
تلف ترسد چهارم بکسی دیگر دادن امانت بی اذن مالک بی احتیاج واگر چه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در
انچه محتاج اوست چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در رد دادن بصاحب یا انکه
صاحب بطلبد هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن هر یک از ایشان و
مجنون هر یک و بیهوشی هر یک واگر چه کم باشد و بزوال نفس خود میانه امانت گیرنده و امانت دهنده
نزاع واقع شود در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مدعی قیمت است با تعدی
و قول قول امانت گیرنده است درینکه گوید که رد کردم بکسی که امانت بمن داده اما اگر گوید که رد کردم بوارث
او قول قول وارث است با قسم مطلب سیوم در بیان احکام غصب کردن و توابع ان و در ان
چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی

۶

و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کند و متصرف نشود او را غاصب نمیگویند و تصرف در انچه نقل باشد
نقل است از جایی بجایی و سوار شدن بران و در فرش نشستن بران و در خانه دخول در ان و بیرون کردن
صاحب کافیست و غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب
در ان چیز حرام است سوای رد کردن بصاحب چه رد ان واجب است واگر چه متعذر باشد چون چوب عمارت
و لوح در کشتی واگرچه محتاج بویران کردن باشند اما اگر در دریا باشد و لوح در میان کشتی باشد رد ان بعد از اخراج
بساحل واجب است واگر از رد کردن عین مغصوب متعذر باشد واجب است رد مثل آن واگر مثل نداشته باشد
واجبست که قیمت اعلی بدهد واگر عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب نه پیدا
مثل موجود نیست در وجه چهار قول است اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی
از روز تلف تا نایاب بودن سیوم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن چهارم قیمت روز
اقباض واگر پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجبست بر غاصب که
با اصل رد کند بمالک واگر غاصب ان عین را انداخته و بدل از او بمالک صاحب بدل میشود و غاصب
مالک صاحب بدل میشود و غاصب مالک ان عین نمیشود و گندم و جو را هر گاه غاصب گندم زراعت کند
همان ملک مالک است واگر غاصب در ان تصرف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد کردن گندم
و تعلیم غلام غاصب مالک نمیشود بلکه لازمست که رد کند این عین را با ارش نقصان واگر غاصب ممزوج سازد او را
بمساوی آن یا بهتر از آن شریکست با مالک او و درینصورت اگر حق مالک از اعلی بدهد واجبست بر او که قبول
کند واگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در گرفتن ان عین با ارش یا مثل ان واگر مالک بقدر
حق خود از دون خواهد واجبست بر غاصب که بدهد واگر زیاده از حق خود خواهد حرامست واگر ممزوج سازد
بغیر جنس حکم آن دارد که چیز را تلف کرده پس درینصورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف
نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر واگر چه بر او دشوار باشد واگر ریسمان را غصب کند و قبا
بان بدوزند واجب است شکافتن و بیرون آوردن ریسمان مگر انکه بترسند که بسبب بیرون آوردن قبا ضایع شود
که درینصورت قیمت آن را بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بان ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشند

۳ قیمت اعلا از روز غصب تا نایاب بودن ۴

بصاحب [illegible] واگر [illegible] غاصب قیمت [illegible] شود و رد کند

کم آنگاه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشند چه درین صورت میتوان شکافت و بیرون آورد و اما
اگر حیوان بمیرد یا ریسمان را میتوان شکافت و بیرون آورد و میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر
کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت رد میکند کنیز را با مهر المثل او
با ده یک قیمت آن کنیز و اگر بکر نباشد بیست یک قیمت کنیز را با کنیز رد کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
لازمست که غاصب را که وطی کند کنیز ... در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را
با انگشت ببرد و دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را با انگشت برده باشد دخول کند
و دیت بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل با ده یک قیمت کنیز با اجرت المثل ایامی که کنیز را داشته
میدهد و اگر کنیز حامله شود و فرزند زاید درین صورت از غاصب است و قیمت آن فرزند را در روزی که از وضع
حمل کنیز میشود بصاحب کنیز میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب
حامله باشد شخص ضربی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت آزاد جنین میگیرد و صاحب
کنیز از غاصب مهر المثل و دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند
پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت [illegible] از غاصب و کنیز
میگیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول مطاوعت او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر خلافست میانهٔ
مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفندی را
غصب کند و بر گوسفندها داغ کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفندها است و اگر چه ... از غاصب باشد
اما غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند میدهد و اگر زمین کسی غصب کند و
زراعت کند مالک آن زمین را ازالهٔ آن زراعت میرسد و اگر چه نزدیک بچیدن باشد و اگر غاصب آنچه
غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منفعت است و اگر عالم باین
بوده باشد و جهت کرا انزار دکند بصاحب و رجوع بر غاصب درین صورت نمیکند و مالک درین صورت
مخیرست در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بغصب
بوده و اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مخیرست

> آنچه زیاده باشد از ارش ده یک قیمت آنرا بصاحب کنیز بدهد با کنیز

کدام

که هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب
غلام قیمت او را از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب
ضامنست یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست **فصل دوم** در بیان آنکه غاصب ضامنست
عین و منفعت را در دوازده موضع **اول** غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی باشد چه ضامنست او را
با منفعت او و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت منفعت اعلی را ضامنست **دوم** آنکه غصب کردن
کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را با ده یک قیمت او اگر بکر باشد و بیست یک قیمت او
اگر بکر نباشد **سیوم** غصب کردن سنگ آسیا و سنگ [illegible] و سنگی که محافظت زراعت کند و سنگی که محافظت
باغ و خانه کند چه غاصب این سنگها را و منفعت آنها را ضامن است **چهارم** غصب کردن مدرسه یا رباط
و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه درین صورت غاصب عین و منفعت آنها را ضامن است
پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بجنبیدن که کم شود چه غاصب ضامن است آنرا و آنچه کم شده باشد از آن
ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در روزی
که غصب کرده باشد **هفتم** غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامنست **هشتم**
غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد
ضامن آنهاست بنقد بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند بصاحب دهد و قیمت زرگری
آنرا نیز ضامنست **نهم** غصب کردن شیرهٔ انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن
شیره را ضامنست و آیا لازمست که شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود بصاحب او درین مسئله میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنرا نیز بدهد و اگر شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد
مثل این بر غاصب لازمست درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اما اگر در دست غاصب سرکه شود رد کند
سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیرهٔ انگور اگر قیمت آن سرکه کمتر باشد از شیره **دهم** غصب کردن چیزی و گم کردن
آن و قیمت [illegible] غاصب قیمت آنرا ضامنست **یازدهم** غصب کردن طفل آزادی و در نزد
غاصب تلف شدن چه قیمت آنرا ضامنست **دوازدهم** غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد **فصل سیوم**

در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار امر است سی و نُه امر که در اجاره و عاریت
و غصب مذکور شده و بیست و پنج امر که مذکور خواهد شد اول فوت کردن مال غیر را بنفس خود و اگر غلام
کسی مال شخصی را فوت کند بر ذمه غلام ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی
از کسب غلام بدهد دوم سبب تلف شدن او چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا
یا چیزی لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی برسد سیوم باختیار زیاده از قدر حاجت آب در
ملک خود بستن که ضرر بغیری رسد چهارم بقدر حاجت آب بستن در ملک خود با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد
پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر تنگ آب یا ظرفی
که در او روغن یا عسل یا دوشاب باشد یا آنچه در دست بریزد یا آفتاب آنرا نرم سازد یا بلاقات نجاست
نجس شود هفتم باز کردن در خانه که در او محبوسی باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را بیع فاسد یا غیر آن تصرف
کرده باشد نهم سر دادن چارپای خود که ضرری بغیر رساند دهم دلال اگر در محافظت تقصیر کند یازدهم
تقصیر کردن گیرنده در محافظت گرو دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی
شریک از آنچه شریک در تصرف مال شراکت اذن داده یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم
تقصیر کردن عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف در تصورت ضامنست پانزدهم امتناع وکیل
از تسلیم مال موکل بی جهة شرعی و تلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعین کرده هفدهم تقصیر
کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف کند و باو دهد بی اذن حاکم انکاه
گواه بگذرد که ملک دیگری بوده و تلف شده باشد هجدهم ضمان مدلس در نکاح مهر را نوزدهم اگر صداق در دست
شوهر پیش از قبض زن فوت شود ضامنست قیمت آنرا از وقت مطالبه تا وقت تلف آن بیستم هرگاه
زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از اعضای او مجروح شود ضامنست بیست و یکم فسخ
نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هرگاه عوض چیزی که زن در خلع
کرده میدهد تلف شود ضامنست عوض آنرا بیست و سیم ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن با او بیست و چهارم
ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم

حیوان

حیوان ماکول اللحم یا غیر را بکشتن چه ضامنست که بسنده تفاوت میان زنده و کشته او اگر تفاوتی باشد
و اگر تفاوت نباشد ضمان قیمت آنست بیست و ششم چارپای کسی کرد در شب و روز نقصان بزراعت
یا غیر آن رساند ضامنست با تقصیر کردن مطلب چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و آن
چند فصل است فصل اول مزارعه یعنی برزگر گرفتن [stain] زراعت کند و حصه از حاصل بر دارد و شروط آن بانکه
نه است اول ایجاب چون زارعتک یعنی برزگر کردم ترا با آنکه در حصول شریک باشی بحصه معلومی و کار کنی
دوم قبول دادن بر لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل
باشند چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز التصرف باشد چه اگر مفلس باشد یا بیهوش و خفته
و غایب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن با آن زمین
ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد از نهر یا از چشمه یا چاه برزگر مخیر است در فسخ و هم چنین اگر
آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیر است پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده میگیرد هفتم
آنکه برزگر حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه شرکه
باشد چه اگر معلوم باشد صحیح نیست و مکروه است که مالک شرط کند با حصه چیزی از طلا و نقره را و غیر طلا و نقره مکروه
نیست و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم می شود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی
شوند بفسخ و باطل نمیشود بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است در
زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی را از آن نوع متعین میشود و در تصورت اگر خلاف قرار مالک
کند بچیزی که ضرر بمالک رسد مالک مخیر است میانه فسخ و امضا و یا فسخ اجرة المثل بگیرد و یا امضا تفاوت
و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند
که از و زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع
شود تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین میگویند که مزارعه در تصورت باطل است و جایز است که شرط کنند
که تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه
مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازم است و جایز است که مالک

که حصه برزگر را بخورد و تخمی از او بگیرد قبول کند و قبول برزگر در این صورت لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را
می باید آنچه قرار داده بدهد و هرگاه بسلامت بماند زراعت از آفت سماوی چه اگر بآفت سماوی نقصان
واقع شود چیزی بر مالک نیست و اگر زیاده شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلالست و اگر نزاع شود میانه مالک
و برزگر در عاریت زمین بعضی برزگر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید
بحصه بی اجرت است و قول قول مالک است در عدم عاریت و مر او راست اجرة المثل بقسم برزگر مادامی
که آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید که غصب کرده از من این زمین را در این صورت قسم
میخورد و اجرة المثل و ارش میگیرد با نقصان و ازاله زراعت میتواند کرد فصل دوم مساقات یعنی
باغبان گرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است اول ایجاب چون
ساقیتک علی الاشجار یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصه معینه از حاصل آن
بری دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضا بایجاب سیوم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم
آنکه جائز التصرف باشند پنجم آنکه مدت معین باشد و در آن مدت وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدتی
باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان در این صورت چیزی از آن میوه نمیبرد و اگر ظاهر شود میوه
در آن مدت و کامل نشود باغبان در این صورت شریکست و آیا کار کردن باغبان تا وقت رسیدن
لازمست خلافست اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصه عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح
اگر شرط کند مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را مکروه است و غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در
عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد
پس اگر درخت را نشانیده باشد یا قرار داده باشند که نشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم
کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که
میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت ابریشم خلافست بعضی از مجتهدین برآنند
که جائز است و هرگاه این شرطها بهم رسد عقد مساقاة لازم میشود و هیچکدام را فسخ جائز نیست مگر برضای
یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد و اخراجات بر مالک است مگر

با شرط نفقه و جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصه خود میشود
بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه باغبان
از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند اگر حاکم شرع شود از مال باغبان یا
از بیت المال چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ نمیرسد و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مختار است
در فسخ باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را
نمیرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالک است و اگر نگاه داشتن او ممکن نباشد آیا میتواند مالک او را
بیرون کردن میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است فصل سیوم در شریک شدن و آن
جمع شدن حقهای چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث دوم خریدن
سیوم ممزوج کردن دو جنس متفق الجنس که ممیز از یکدیگر نشوند خواه مزاج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم
جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت بدن در آنچه کسب
کنند یا اتفاق در کسب سیوم شرکت معاوضه و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه
کسب کنند شریک باشند و در آنچه نقصان بدیشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد
چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس یک متاعی را نسیه بخرند و با هم شریک شوند در نفع یا آنکه
مفلسی متاع مالداری را بفروشد بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه
معتبر نیست و شروط آن ده چیز است اول آنکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دوم آنکه جائز التصرف
باشند سیوم آنکه ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر
رضای بایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد
صحیح نیست و می باید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند ممیز نشوند از یکدیگر هفتم آنکه
سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم آنکه نفع میانه ایشان بالسویه
بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جائز است و بعضی گفته اند که
اگر زیادتی را کار کننده بردارد با شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار بدهند چه آن عقدیست جائز

هر وقت خواهند قسمت میتوانند کرد دهم اگر یکی از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن
و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و با اذن اقتصار بران کند
که شریک گفته پس اگر تعدی کند ازان ضامن است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از
شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سیوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین
است پس اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهری
کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است اگر دعوی کند که آنچه خریده جهة نفس خود خریده یا برای شرکت خریده
فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخص مال خود را بکسی دهد که تجارت کن با آن و حصه از نفع
آن بردار و شرطهای آن یازده است اول ایجاب چون مضاربه یعنی مضاربه کردم این مال را با آن که تجارت کنی
با آن و نفع آن میانه من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب
سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جایز التصرف باشد پنجم آنکه کسی که مال را میدهد
مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم آنکه
سرمایه معلوم القدر باشد و یا مشاهده آنچه کافیست یا نه خلافست نهم آنکه سرمایه نقره و طلای سکه دار
رایج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست
دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه بان میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح
نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه خلافست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن
و آن هر چیزیست که مالک متولی آن میتوانست شد چون بار کردن متاع و پهن کردن آن و خریدن و فروختن آن
و در صندوق نهادن و آنچه بدان ماند دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه بر غیر تجارت کردن صحیح نیست
سیزدهم آنکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فایده را باجنبی دهند صحیح نیست
اما اگر مالک جهة غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک
شرط کند که فایده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع الا
اگر گوید که از فایده حصه دنیا را از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند

خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هرگاه فسخ کند و متاع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل
بفروشد و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یک از ایشان
و به دیوانه شدن هر یک و هر شرط شرعی که مالک کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند بمال او یا از شخصی
معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد هر چیزی که از مایه نقصان باشد بر عامل باشد یا شرط
مدتی کند صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کل نفقه از اصل مال است و عامل همچو وکیل است و تصرفات او همه بمصلحت
یا بغبطه و عالم بودن باذن مالک و آنچه از قیمت واقعی کمتر بفروشد و بظهور فایده که کرده شده مالک حصه خود میشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قول او مقبولست در مقدار مایه تلف
و تقصیر نکردن و نقصان شدن و مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن
نداده و مقدار حصه عامل از فایده فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهة تصرف در چیزی بالذات و دران
چند موقف است موقف اول در شروط وکالت و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند
بر نایب گردانیدن شخصی دیگر را در تصرف کردن در مال او دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای
بایجاب خواه قولی چون قبلت و خواه فعلی چون خریده و فروختن و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی
که غایب است میتوان وکیل کرد سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن
طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست اما ولی ایشان وکیل جهة ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسی که او را بر آن
داشته باشد و به حقیقت صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم او را از تصرف منع کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال
صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را در چیزی که اذن مولا در او شرط است صحیح نیست اما در آنچه
اذن مولا شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلام که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه
احرام بسته باشد چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد
اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت متعلق بر شرط متوقع نباشد
و اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط کند که بعد از
مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آنچیز را که جهة وکیل تعیین میکند می باید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهة فروختن

دل فیه یا مالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که خواهد نکاح کرد صحیح نیست هشتم آنکه آن چیزی را که وکیل جهة او تعیین میکند می باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم آنکه آن چیز قابل وکالت باشد چه اگر قابل نیابت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن جهة نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست دهم آنکه آنچه که وکیل جهة او تعیین میکند می باید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چنانچه خریدن غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق گردد وکالت صحیح است و این عقد لازم نیست جایز است و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل با علم وکیل بعزل سوای وکالت که گرو دهنده در فروختن گرو در وقت وعده کرده چه این قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکیل وکالت را سیوم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگرچه دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع کردن حاکم از تصرف موکل را جهة سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در مالیات اما اگر مفلس کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلا منع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را اسیر کنند چه وکالت او در این صورت باطل میشود هشتم آنکه آن چیزی را که وکیل جهة آن تعیین کرده باشد موکل خود از آن بفعل آورد نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن غلامی که او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهة فروختن وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکل منافی وکالت را چون فروختن غلامی که وکیل جهت فروختن او تعیین کرده بود و می باید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن بقیمت وقت در آن شهر بشرطی که اگر کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا در این صورت جایز است تسلیم متاع پیش از آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن و فروختن [illegible] نفس خود خواست و اگر وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل بجهة او نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آنچیز بکفایت محتاج باشد اما با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی تعیین کند جهة وکیل پس وکیل ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل [ثانی] باطل نمیشود اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود و وکیل امین است ضامن نمیشود

و آنچه

و آنچه بی تقصیر و تعدی او تلف شود و اگرچه او را اجرت گرفته باشند و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن بآنکه عالم بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبول است موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست و آنها [illegible] چیز اند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهة استعانت از ایشان دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر چه در آن نایب میتوان گرفت سیوم روزه واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه میراث به نیابت کسی نمی برد نهم شب خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید پشت تو همچو پشت مادر و خواهر منست چه در این نیز نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زنی را جهة شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضاء عدة پانزدهم قسامه شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش هژدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در این صورت حاکم جهة آن میتواند گرفت موقف سیوم در چیزهایی که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیز اند اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن به نیابت کسی که احرام بسته باشد سیوم آنکه قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم مزارعه گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریت گرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابرا از حقی نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهة کسی که احرام بسته باشد هژدهم تعیین کردن صداق نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدة رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و سیوم جعاله بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن

بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم
عقد جزیه و قبض ان بیست و نهم جهاد با علم تعیین ان سی ام کشتن گوسفند در بدل سی و یکم حد زدن
آدمی سی و دوم اثبات حد و آدمی سی و سیوم تیر انداختن و اسب دوانیدن سی و چهارم آزاد کردن
بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا رسیدن سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم اثبات
حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم طواف و رمی کردن جهت کسی که فراموش کرده باشد موقف چهارم
در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان
از جانب مسلمانان و ذمی وکیل شدن از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت
خوک و اگرچه وکیل جهود باشد دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین
این قسم را حرام میدانند سیوم وکالت جایز و آن بر هفت قسم است اول وکالت از جانب
حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جایز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان
باذن حاکم سیوم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر
یا پسر خود با ایجاب و قبول پنجم وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر وکالت طفل
در تزویج دختر یا پسر خود با ایجاب و قبول ششم وکالت غلام باذن آقا هفتم وکالت کافر
هشتم وکالت مفلس شرط است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف باشد بمعنی که بآن تکلم
میکند و واجب است تسلیم کردن آنچه در دست اوست بطلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد و اگر
حال از تسلیم نکند و تلف شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جایز است و واجب است
بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل و تسلیم متاع جهت او صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در
گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل باشد در فروختن او جهت خود بی اذن موکل و حرام است بر او
نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه جهت موکل
بنفس خود دعوی شود و وکیل تعیین کنند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود باقرار موکل پیش حاکم
شرع و بگواهی دادن دو گواه عادل پیش حاکم شرع و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل و اگرچه خبر دهنده

یک مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم در اسب دوانیدن
و تیر انداختن و شروط آنها هفده است اول ایجاب و قبول از بالغ و عاقل جایز التصرف باشد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که این جعاله است و ایجاب کافیست دوم حیوانی که بران پیش دستی توان کرد
چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس غیر اینها جایز نیست چون کبوتر و ساطر و کشتی گرفتن و بردن
سنگ و آیا اگر اینها بی عوض باشد در حرمت خلافست بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جایز
داشته اند سیوم تعیین عوض آن یعنی چیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد می باید که مقدار آن معلوم باشد
بمشاهده یا وصف و جایز است که دین باشد خواه حال و خواه موجل و جایز است که عوض از مال مسابقان
باشد یا یکی از ایشان یا از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آنکه پیش دستی میکنند بسبب آن چون
دو اسب یا دو تیر یکان و از مشاهده و اما تعیین آن و شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا
در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر
یکی اسب باشد و دیگری استر صحیح نیست اما در صفت مختلف باشند چون عراقی و عربی صحیح است هفتم آنکه
هر دو یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست با مساوات و مکان ایستادن شرط نیست
هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسب دوانیدن یا محلل پس اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست نهم
علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادره خلافست دهم تعدد زدن تیر بر نشانه مثل آنکه بگوید هر که
تیر انداخته بیست تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کند که بر نشانه
بگذرد و یا بر نشانه خورد و یا پیش نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد و یا بر نشانه خورد و بهر طریق که باشد یا اطلاق
منصرف باخیر میشود دوازدهم آنکه هر دو در عدد و صفت زدن و سایر احوال مساوی باشند
سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده و یا بتقدیر چه بر نشانه مختلف می باشد چهاردهم تعیین اراده
پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیش دستی کردن بر تیر زدن بر نشانه میدهد و در انداختن پس اگر گوید
عوض از کسی باشد که دور تیر چند از و صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافه و انتهای آن مشخص باشد پس اگر
مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد پس اگر ممکن نباشد چون آنکه زدن از پانصد ذرع راه

پنج نیست **فصل هفتم** در اقسام غلبه و تیر انداختن و آن بر سه قسم است **اول** مبادرت مثل آنکه
گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر بزند او سابق است و عوض مال از وست پس اگر یکی از ایشان پنج
تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر بزند از ده تیر اول سابق است و اکمال در این صورت لازم نیست **دوم**
محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر بزنند مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده
بزنند هر دو تا بیست تیر باید بزنند تا کامل شود **سیوم** مفاضله مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر بزند از بیست تیر
یکی یا دو و سه او سابق است و سبق در رمایه باطل میشود به بیرون انداختن مرده را یا بیرون اسب و دوانیدن باطل نمیشود
یا وارث او اسب میدواند خلاف است **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت آوردن
غلام گریخته یا جاروی یا غنی شده یا عملی تعیین میکنند و شروط آن پنج است **اول** ایجاب و آن هر لفظی که دلالت
کند بر آنچه مذکور شد **دوم** قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست **سیوم** آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد
چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل **پنجم** آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره و فرض جهت آن و تعیین عامل
عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف آن عوض باشد جایز است اما
اگر عوض را مشخص نسازد و ذکر مقدار آن شرط است و با جهالت متعرف با اجرت المثل میشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر از شهری که مالک در آنست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر بیاورد
چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور است و اصح آنست که متعرف با اجرت المثل
میشود و لازم میشود اجرت به تسلیم آن به مالک پس اگر بدر خانه مالک رساند و بگریزد مستحق اجرت نمیشود لازم میشود
و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین گفته اند که مستحق اجرت میشود و اگر کم شده کسی را بیاورد بی آنکه
صیغه واقع شود مستحق چیزی نمیشود و لازم است برو رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از یک
کس بیاورند همه در اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوت میان ایشان کرده باشد و اگر در مقدار
آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند بخورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت و آنچه
دعوی میکند مگر آنکه مالک دعوی کند زیاده از اجرت المثل را و در این صورت زیاده متعین است و اگر در اصل
جعاله نزاع کنند قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه و آن برداشتن چیزیست که اگر برندارند

ضایع

ضایع شود و این بر سه قسم است **اول** انسان و آن را لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایع است که
کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که خبرش توان کرد چون
پدر و جد یا آقا در غلام خبر کردن او لازمست و برداشتن او واجب کفائیست هر گاه و بترسند از تلف
شدن و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولیست
و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که در ده یا بلده باشد اولیست از آن که در صحرا منزل او باشد و مالدار از مفلس و ظاهر العداله
اولیست از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کدام که بیرون آید از
آنکس است و شروط آنکسی که برمیدارد سه چیز است **اول** آنکه بالغ عاقل باشد **دوم** آنکه آزاد باشد چه برداشتن
غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که غیر او کسی نباشد و در این صورت واجبست برداشتن **سیوم** آنکه مسلمان باشد
و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمی دانند چه غرض محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین
شرط عدالت کرده اند و طفل اگر مال داشته باشد از مال او صرف برای او نمایند و اگر مال نداشته باشد استعانت
جویند بسلطان و اگر نباشند بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او و اگر ایشان نباشند یا ندهند آنکسی که برداشته
آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی
گفته اند که طفل اگر غلام باشد جهت نفقه که داده بفروشد او را با احتیاج میتوان فروخت باذن حاکم شرع و آنکس که او را برداشته
از مال طفل نمیتواند بی اذن حاکم نفقه خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول دارنده است بقسم در قدر نفقه
که معروف است و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر کردن و ضامن نیست اگر طفل تلف شود مگر با تقصیر در نگاهداشت
او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست و ثابت سازد ملحق میشود باو و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند
اعتبار ندارد و عاقله او امام است هر گاه کسی میراث خوار و ضامن جریره او نباشد پس دیه خطاء او بر امام است
و حکم کرده میشود بآزادی اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد
در عوض باید کشت اما اگر آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض او چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی
زخمی بر وی زند میرسد او را اگر بعد از بالغ شدن بر او زخم زند یا دیت گیرد **قسم دوم** حیوان و آن را ضاله
گویند و آن هر حیوانیست که اگر نگاه ندارند ضایع شود و برداشتن او مکروه است و آنچه در احادیث وارد شده

و اگر دیوانه نفقه دهد

از نهی بر داشتن ان محمولست بر انکه بر دارنده بقصد تملک بر دارد چه اگر بان قصد بر دارد حرامست و شیخ طوسی
در کتاب مبسوط بر داشتن را مخصوص حاکم شرع داشته و سنتست بر داشتن حیوانی که اگر بر ندارند تلف شود
و در غیر آبادانی جهة نگاه داشتن اما اگر در آبادانی بر دارد حرامست و ضامنست در ینصورت و اگر نفقه
بر او رجوع نمیرسد او را بر مالک سوار گوسفند که از امیتوان بر داشت و مخیر است در ینصورت میانه نگاه داشتن
و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست در ینصورت اگر تلف شود و اگر گوسفند را در صحرای که آب نباشد بگیرد خوردن
آن فی الحال حلالست باجماع مجتهدین و ضامنست قیمت از اهرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتوانند
گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب و گیاه باشد پس اگر در ینصورت ابگیرند ضامن میشوند و بری
الذمه نمیشوند مگر بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آن و اگر رها کنند بری الذمه نمیشوند و خر را در صحرا میتوان
گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و جایز است بر داشتن سگ
شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد از یکسال تعریف کردن انتفاع گرفتن
از انها جایز است و ضامنست بر دارنده انها قیمت متعارف انها هرگاه صاحب انها پیدا شود و اگر طفل
یا مجنون حیوانی را بگیرد ولی ایشان یکسال تعریف میکند بعد از ان مخیر است با فقره طفل در نگاه داشتن
ان حیوان و مالک شدن و ضامن بودن قیمت ان و نفقه دادن ان حیوان قسم سیوم لقطه
اموال وان بر داشتن هر مالی است ضایع جهة نگاه داشتن از برای صاحب ان و بر داشتن ان مکروه است
و اگرچه اعتماد بر خود داشته باشد مگر انکه بترسد که تلف شود چه در ینصورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد
بر داشتن آن حرام است و در بر دارنده لقطه حرم مکه عداله شرط است پس اگر فاسق باشد بر داشتن ان
حرامست و عادل مخیر است میانه نگاه داشتن ان و بحاکم سپردن و اگر فاسقی لقطه را بر دارد حاکم از و
میگیرد و یا کسی همراه او میسازد تا یکسال انگاه ان فاسق که قصد تملک کند حاکم بعد از یکسال باو میدهد بشرطی
انکه ضامن او بگیرد و انچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته باشد و در معموره نباشد و سکه اسلام نداشته
باشند بغیر شهادت یا اسم پادشاه مسلمان بر و نقش نکرده باشند از کسی است که یافته بشرط انکه اگر اثر اسلام
در انها باشد یا در معموره باشد و صاحب نداشته باشد مشهور میانه مجتهدین انست که اگر زیاده از یکدرهم باشد تا یکسال

دلیل [?] از مذکورات بر داشتن و

هرگاه صاحب پیدا نشود نفقه آن لازم است
رجوع بر صاحب [?]
اسب و شتر [?] گوسفند و حیوان یافته شده
امانت است تا یکسال پس اگر از آن قصد [?]
شده میتوان [?] و بعضی مجتهدین تعریف [?]
[?]
دانکه فروخته شد و تعریف [?] قیمت ان را ضامنست

ونیز

تعریف آن لازمست انگاه اگر قصد تملک کنند مالک میشوند و اگر صاحب پیدا شود ضامن اند و انچه در بلاد
اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب از اخبر دار کنند پس اگر دعوی کند که باو دهند و گواه و قسم [?] نیست
و اگر گوید که از و نیست اگر اثر اسلام بر و نباشد از کسی است که از ایافته باشد و اگر اثر اسلام بر و باشد حکم لقطه
بران جاری دارند و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره که از دیار کافران پیدا شود از کسی است که بیابد خواه در
معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد و انچه در شکم جانور یافته شود
از طلا و نقره و جواهر اگر از کسی خریده باشد او را واقف سازد اگر انکس گوید که از من نیست از انکس است که یافته اگر
هرگاه اثر اسلام در و نباشد اما انچه در حرم مکه یابند با تعریف یکسال مالک نمیشوند و اگرچه کمتر از یکدرهم باشد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلس یابند بی تعریف از یابنده است و اگر بنده لقطه
حیوان و مال را بر دارد و بعد از یکسال تعریف کند ضمان تعلق برقبه او میگیرد که بعد از ازاد شدن بدهد تتمه
احکام لقطه چهار چیز است اول واجب وان تعریف است یعنی شناسانیدن کسی که از ابر داشته یا نایب
او بانکه فریاد کند همان روز تا شبانگاه هر روز یکبار یا دو بار انگاه هر ماهی [?] که فراموش نشود یکسال
و واقع گرداند از ا در مکانهای که انجا مردم جمع شوند چون بازارها و درهای مسجدها و حمامها و منزلها در روزهای
عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله شهر و در فریاد کردن ذکر جنس کنند چون طلا و نقره اگر در غربت یابد
بعد از تعریف شهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف
کند و انچه باقی بماند بر نفس خود قیمت کند و بدیگری فروشند و قیمت از انکاه بدارد ضامن نیست با انکه منتفع
شود و ضامنست و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه
متصل چون فربهی در بین یکسال از مالک است و بعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیت تملیک دوم ضمان
یا تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک امانت است سیوم مالک شدن ان بعد از تعریف یکسالست یا قصد مالک شدن
چهارم رد بمالک وان واجبست هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که ملک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود
و وصف کردن ان کافی نیست و اگرچه ظن صدق داشته باشد بلکه در ینصورت رد کردن جایز است و اگر
در ینصورت رد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبرش نمیکند و اگر در صورت وصف رد کند انگاه گواهی دهند

و در روایت صحیح محمد بن مسلم از امام جعفر صادق ع
مطلقا واقع شده که آنچه در خرابه یافته باشند
انکسی که یافته او راست و باقی محموله
اثر اسلام در آن نباشد و محمول بر [?]
کرده اند و شیخ [?] دعا [?] اثر اسلام
در [?] باشند [?] بعد از تعریف باشند
و نیز [?]

تلف شود

که ملک غیر بوده غیر انتزاع می‌میکند و یا تلف رجوع کند بهر کدام که خواهد و اگر بان کس رجوع کند که بوصف کننده داده او را رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد چه در نصورت رجوع نمیتواند کرد و اگر بهریک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نمیتوان نهاد و قرعه بزنند باسم هریک از ایشان که بیرون آید بدو دهند پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع میکند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست کسی که باول داده اگر بحکم حاکم شرع داده اگر بی اذن حاکم داده ضامنست **تکمله** مجمع الالتقاط بر پنج قسم است **قسم اول** واجب و آن برداشتن طفلی است که اگر برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند **قسم دوم** حرام و آن وقتی است که برمیدارد و داند که خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم **قسم سیوم** سنت و آن برداشتن مالی است که اگر برندارند ضایع شود **قسم چهارم** مکروه و آن بر چند قسم است **اول** مطلق برداشتن **دوم** برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را **سیوم** برداشتن مال و حیوان را **چهارم** برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام میدانند **قسم پنجم** مکروه اشد است در غیر حرم که و آنچه بر یابنده لقطه واجبست دو چیز است **اول** نگاه داشتن **دوم** گواه گرفتن در طفل و آنچه بر وی سنت است دو چیز است **اول** گواه گرفتن در لقطه مال و حیوان **دوم** آنکه بشناساند بگواه بعضی از اوصاف آن را تا آنکه فایده گواه حاصل شود و آنچه بر وی مکروه است تعریف کردن در مسجد است و آنچه بر صاحب گم شده واجبست آنست که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد کند بر وی قبول کند و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد عیبناک شود آن را با ارش نقصان آن رد کند قبول کند

فصل دهم در احیاء اموات و آن زمینهائیست که کسی متصرف آنها نباشد و معطل بواسطه منقطع شدن آب از آن زمینها یا جهة مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام است پس اگر مسلمانی تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود و بهفت شرط **اول** آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و با غیبت او هر کس که عمارت آنها کند اولیست در تصرف بآنها از دیگری تا عمارت او باقی باشد **دوم** آنکه مملوک مسلمانی یا کسی که با او امام صلح کرده نباشد پس اگر در زمین اموات ملک کسی باشد عمارت کردن

ان بی اذن مالک آن صحیح نیست اگر مالک غایب باشد و کسی آن را عمارت کند تا آمدن غایب او اولیست از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری عمارت کند ثانی اولیست بتصرف در آن زمین **سیوم** آنکه کسی که عمارت میکند می باید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است **چهارم** آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین اموات دارد می باید که کاری کند که آن زمین را در عرف عادت گویند که احیا کرد پس گردانیدن دیوار در آن زمین یا چیدن سنگها و بستن مرز در آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت او نمیکند بلکه افاده اولویت او میکند و اگر آن زمین منتقل شود از وی بدیگری او دیگر اولیست از وی و اگر بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برین رفته اند و بآنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن افاده ملکیت میکند **پنجم** آنکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی **ششم** آنکه مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه از جهة مصلحت مسلمانان مخصوص بچیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود بقیع را که از نخلستان مهاجران بود جهة چریدن چارپایان زکوة و لقیه قات و جزیه و همچنین است حکم زمینهائی که آنحضرت مقاطعه کرده باشد بجماعتی چنانچه عقیق با بلال بن الحارث قطع کرده بود بجزی و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را از آن **هفتم** آنکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است **قسم اول** حریم خانه و آن بمقدار خاک ریز و برف انداز آن و جایی که آب باران که از ناودان باران ریزد و ممر داخل شدن بآن خانه باشد **دوم** حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاکهای دیوار است هرگاه خراب شود **سیوم** حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهة جمع شدن اهل آن شهر **چهارم** حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر است و آن مقدار که بر دو جانب آن نهر راه روند **پنجم** حریم جایی که شتر را آب میدهند چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهة آب دادن شتران خود جایی کند در آن چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع است **ششم** حریم چاهی که از آن آب میکشند جهة زراعت کردن یا آب چاه و آن شصت ذرع است

هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت پانصد ذرع پس دیگری را نمیرسد
که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین
مقدار وارد شده هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرع است و این حریمها در زمین
موات است که حریم در زمین معمور نیست فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترک
بر پنج قسم است اول راهها و فایده آن رفتن در راه است و نشستن که ضرر نرساند بجماعتی که در راه میروند
و اگر در راه جمعی بنشینند جهت خرید و فروخت اگر راه وسیع باشد که بجهت این ضرر نرساند جایز است
و اگر خود از انجا برخیزد و متاع او انجا باشد دیگری نمیتواند انجا نشست اما اگر متاع خود را بردارد و قصد
داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید خلافست میانه مجتهدین و اقرب آنست که حق او از آن مکان
باطل باشد بر خاستن از آن مکان و بنای دیگر در راه جایز نیست و اگر در راه سایه کند بچیزی چون بوریا
بشرطی که ضرر نرساند بمتردین جایز است و اگر دو کس یکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که
قرعه بزنند تا هر کدام که بیرون آید اولی است و هوای راهها که در دو جانب باشد در آن حکم زمین موات
دارد و هر کس احداث چیزی میتواند کرد بشرطی که ضرر بمتردین نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث
چیزی نمیتواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم مسجدها و فایده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بجای گرفتن
محلی اولیست از دیگری بآن مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولیست اگرچه بقصد عود
برخاسته باشد مگر آنکه رخت خود را گذاشته باشد قسم سیوم موقوفات عام چون مدرسها در باب طلبه
و فایده آنها نزول طلبه علم و توابع آنست و در آنها پس هر کس که ساکن حجره شود و از آنها از آنجا غرض
سکنی آنجا داشته باشد اولیست از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن او جایز نیست و اگرچه بسیار در آنجا بماند
بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه درین صورت بانقضاء آن مدت بیرون میتوان کرد و همچنین
بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم مشغول باشد و آنکس بآن مشغول نباشد و جایز است
که ساکن حجره کسی را با خود شریک کند مادامی که بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هر گاه از حجره بیرون
رود حق او از آن مکان باطل میشود اما اگر رخت او انجا باشد حق او باطل میشود یا نه خلافست قسم چهارم

معدنها

معدنها و آن بر دو قسم است اول کانهای ظاهر که محتاج بکندن نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیایی
و سرمه و یاقوت چه این کانها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین انها را مخصوص امام میدانند و اگر
کسی از انها چیزی بردارد منع او نمیتوان کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس
باز یا دو سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر
در جانب نمکسار چاهی در زمین موات بکنند و آب بانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند و غیری
با او در آن نمک شریک نیست دوم معدنهای باطنی که محتاج بکندن و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن
و مس و رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص
امام میدانند پس اگر ظاهر شده باشد باحیا مالک آن میشوند و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و حفر کند
و اگر در ملک او باشد مالک میشود و همچنین اگر در زمین موات باشد باحیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن
در زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده مالک او است خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق باحیا کننده دارد و اما اگر
پیش از احیا ظاهر شده باشد ملک او نمیشود و اگر چاهی بکنند و بمعدن رسانند همان مشترک میانه مسلمانان و مالک
نمیشود قسم پنجم آبها بر پنج قسم است اول آنکه در ظرفی کرده باشد یا حوضی و آنها ملک کسی است که
ظرف و حوض از و است و اگرچه از مباح گرفته باشد و جایز است فروختن آب اینها دوم آنکه آب چاهی
که در ملک خود بکند یا در زمین مباح چه درین صورت مالک میشود و کسی را بی اذن در آن تصرف جایز نیست
و فروختن آن کیلا و وزنا جایز است بکراهیت و فروختن همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است
و چاه قدیم هر گاه پر از خاک شود و کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد
مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن اولی است بآن وقتی که آنجا باشد و هر گاه مفارقت کند از آنجا هر کس سابق
باشد اولی است بانتفاع از آن چاه و مخصوص احدی نیست و هر گاه کسی چاهی در ملک خود بکند منع
خود نمیتواند کرد از چاه کندن دیگری عمیق تر از آن چاه و اگرچه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سیوم
آب چشمه و باران و آب انبار زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص
احدی نیست از انها هر کس آنچه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله و بغداد

میان مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی کنند که نزدیک بده
باشد اگر چه از دهشت باشد تا بند نعلین آب بدو و بندد و اگر جهت درخت خرما باشد تا قدم و جهت
درخت خرما تا ساق بعد از آن بسر و بندد آنگاه باقی آب را بکسانی که در پهلوی ایشان باشند و بردن
بیش از آن قدری که مذکور شد واجب نیست اگر چه مسافر رسد پس اگر از اول چیزی باقی نماند ما بقی را
حقی نیست **پنجم** آب نهر مملوک که جدا کرده باشند از مباح با نکه کسی نهری از فرات مثلا بریده باشد
مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کار کرده شریک در آن بقدر نفقه و عمل است پس اگر بهمه وفا
کند و الا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کند **باب یازدهم از کتاب جامع عباسی** در بیان نکاح و متعه
و تحلیل و ملک یمین و در آن مقدمه و مطلب و خاتمه است **مقدمه** بیان فضیلت نکاح بر سر حدیث اخبار بسیار
از انجمله یکی آنکه در حدیث آمده که فایده که مسلمان را بعد از اسلام حاصل شود بهتر از زن صالحه نیست که
هر گاه او را بیند خوشحال شود و هر گاه از او غایب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث واقع شده
که دو رکعت نماز کدخدا بهتر از هفتاد رکعت نماز عزب است و هم در حدیث آمده که بدترین مرده های
مسلمانان آنکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن و نظر بنکاح کننده پنج است **اول**
واجب و آن وقتی است که نفس او مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دوم** سنت و آن وقتی است
که خوف زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد **سیوم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد
آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان را **چهارم**
مکروه و آن وقتی است که نفس مشتاق نباشد و عاجز باشد از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین **پنجم** مباح و آن
ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بنکوحه نیز پنج است **اول** واجب چون نکاح زن یا کنیز
که بر ایشان ترسند و واقع شدن بزنا **دوم** مستحب چون نکاح خویشان صله رحم **سیوم** حرام چون نکاح
خویشان صله رحم **چهارم** حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام اند و زن کافره و غیر
یهود و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان یکی از محارم مثل دختر
و خواهر داخل باشد و او نداند که کدام است آن جمیع همه حرام اند و نمیتوانند عقد یکی از آنها کرد و که جدا از محارم

او باشد **چهارم** مکروه چون نکاح زنان سفیه و زن عقیم و دختر زنی که بعورت او نگاه کرده باشند **پنجم**
مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم میشود بسه قسم **قسم اول** نکاح کردن
زن آزادی که بسبب میراث برون از یکدیگر شود و این قسم را نکاح دایم گویند **قسم دوم** نکاح کردن
زن آزادی که بسبب میراث نشود و او را نکاح متعه گویند **قسم سیوم** نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسم است
اول کنیز غیر را بعقد خواستن **دوم** کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانکه مذکور خواهد شد **سیوم** خریدن کنیز چه
بخریدن وطی او حلال میشود **مطلب اول** در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش
فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت است مگر
مخالفین که ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که در باب نسخ شدن آیه کریمه نقل کرده اند
همه معارض یکدیگرند و بقول عمر که گفت و متعه در زمان رسول بود که من از آن بر شما حرام کردم اما جرح آن
نسخ کردن معقول نیست زیرا که عمر باجتهاد خود حرام کرده و اجتهاد در مقابل نص قرآنی خطاست و اگر نظر کنی
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر چنین حکم مجهول
بوده باشد و در صحاح ترمذی که یکی از کتب مخالفین مذکور است که شخصی از اهل شام از عبدالله عمر پرسید که پدر
تو متعه را نهی کرده است عبدالله عمر در جواب شامی گفت که اگر پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده باشد بجهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه بر سه وجه است
اول سنت چون متعه کردن مومنه عفیفه **دوم** حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت
علیهم السلام **سیوم** مکروه چون متعه کردن زن فاحشه و دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است **اول**
ایجاب چون انکحتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود بلفظ گویند و اگر وکیل ایشان لفظ گوید
وکیل زن چنین گوید متعت موکلی من موکلک یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را بجهت وکیل کننده تو **دوم** قبول چون
قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم معتبر نیست **سیوم** ذکر مدت کمی و زیادتی مدت معتبر نیست
اما اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح
دایم میشود **چهارم** ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح دایم که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کم و زیادتی

او را مقدار نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند کمتر از یک درهم نباید عقد کرد و **پنجم** اگر زن مسلمان شد با اهل کتاب
و در مجوسی اشکال است **ششم** اگر زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن شراب
و گوشت خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط است چون شب یا روز پیش او آمدن و یکمرتبه
یا دو مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص شده چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق
نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه را نفقه دادن لازم نیست و لعان و ایلا و ظهار
در متعه نمی باشد و میراث نمی برد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کنند در ان خلافست و گواه گرفتن
در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دایم سنت است اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است
که گواه بگیرد و سنت است که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه با و بدگمان باشند و خلافست میانه مجتهدین
که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح دایم زیاده از چهار حرام است اولی آنست که
زیاده از چهار متعه جمع نکنند **مطلب دوم** در بیان نکاح کنیز و آن بر سه قسم است **قسم اول**
عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن آزاد بر کنیز جایز است یا نه بعضی
از مجتهدین گفته اند جایز است بدو شرط یکی ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد
بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزندی
که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میان مجتهدین خلافست قول مشهور آنست که بنده
میشود و شرطهای آن شش است **اول** ایجاب **دوم** قبول بطریقی که مذکور شد **سیوم** اذن صاحب عقد غلام
و کنیز بی اذن آقا موقوف بر اجازه آقا است و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطلست و در این صورت فرزند
که بهم رسد بنده است اگر چه آزادی را شوهر کند هرگاه با علم دخول کند **چهارم** اذن زن آزاد چه اگر کسی بی اذن
زن آزاد کنیز را عقد کند و اگر چه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جایز نیست **پنجم** آنکه زیاده از
دو کنیز نباشد و اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده از یک کنیز جایز نمیدارند **ششم**
آنکه زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد **قسم دوم** مالک شدن کنیز جایز است بملکیت کنیز خود را
دخول کردن و عقد و ملک جمع نمیشوند چه هرگاه کنیز غیر را عقد کنند آنگاه بخرند نکاح فاسد میشود و بملک

دخول

دخول میکند و این قسم را منحصر در عددی نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کرد و بخلاف عقد
و هرگاه آقا کنیز را خود را بدیگری تزویج کند جایز نیست مر او را دخول کردن با آن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر
و انقضاء عدت او و فسخ عقد او نمیتواند کرد و هرگاه شوهر غلام او نباشد تفریق میانه ایشان نمیتواند کرد اما اگر
شوهر غلام او باشد میتواند و سنت است مر آقا را که هرگاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت
مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز دادن را واجب میدانند و اگر کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ
عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند روز خدمت آقا میکند و بر اولادست که شب بگذارد که پیش
شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر ببرد و شوهر او خواهد که همراه او برود آقا منع شوهر او نمیتواند
کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جایز است و بخلاف دو زن آزاد که خوابیدن میان ایشان مکروه است همچنین
جایز است دخول با کنیز هرگاه وطی آنجا باشد که نکاح کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد جایز است
و منی در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست
قسم سیوم اباحت و تحلیل است و آن چنانست که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و شرطهای
این قسم شش است **اول** ایجاب چون احللت لک وطی امتی یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را
و آیا بلفظ اباحه جایز است خلافست **دوم** قبول چون قبلت **سیوم** آنکه تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس
تحلیل کنیز غیر جایز نیست **چهارم** آنکه مالک کنیز دیوانه و طفل و بیهوش نباشد و مفلس نباشد که حاکم شرع او را
از مالش منع کرده باشد جهت قرض خواهان **پنجم** آنکه کسی که وطی کنیز را برو حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی
او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کنند یا کنیز شیعه را بسنی تحلیل کنند چه اینها جایز نیست **ششم** آنکه
آن کنیز شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد وطی کردن کنیز بجز گفتن صاحب که دخول کردن او را بر تو
حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اختصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه کردن آن کنیز
یا خدمت او را حلال کند دخول کردن جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه حلال است اما
کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد پدر او آزاد باشد صاحب کنیز شرط کرده باشد که فرزند او بنده باشد
آزاد است **مطلب سیوم** در نکاح دایمی و مقدمات و شروط آن و در آن سه فصلست **فصل اول**

در بیان مقدمات نکاح بدانکه شصت و نه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت
امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما یک امر واجب اجابت کردن خواستگاری کردن مؤمنی که قادر باشد
بر نفقه دادن و اگرچه در نسب موافق نباشد و در این صورت ولی او اگر ندهد گناه دارد و اما سی و چهار امر
سنت اول خواستگاری کردن پیش از عقد دوم پیش از عقد دو رکعت نماز گذاردن سیوم استخاره
کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعا
برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار دختر بکر کردن زنی که از نشان او زاینده باشد بعضی خویشان او زاینده هشتم اختیار
باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مومن باشند دهم
اختیار زن صاحب جمال کردن که مهر او کم باشد و مقصد جمال او نکند یازدهم اختیار کردن زنانی که خویش او نباشند
جهة آنکه صله رحم اهل سنت نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار کردن مومنه زیرا که نکاح زن
سنی جایز نیست سیزدهم عقد را ظاهر کردن در نکاح چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از
عقد و می باید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه
معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد
کردن و اهل سنت در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی را که اراده نکاح او داشته
باشند هژدهم طعام دادن جماعتی از فقرا و مومنان یک روز یا دو روز بعضی از سنیان این طعام دادن را واجب میدانند
و سنت است که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام اگرچه
روزه سنتی داشته باشد خصوصا اگر داند که افطار نکند صاحب طعام آزرده میشود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد
بر چیزهای حرام رفتن بانجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد یا آنکه بواسطه خاطر او چیزهای حرام را برطرف کنند
و اگر نداشته باشد بان مجلس برود و اگر نروند اگر قدرت داشته باشد و اجابت کرد آن مجلس برخیزد و برود و اگر رفتن از آنجا
دشوار باشد و نشستن آنجا کفاره ندارد و اگر مجلس مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند
اگر آن صورتها در قالی و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآنجا جایز است
و اگر دو کس یکجا کسی را بعروسی خبر کنند بخانه آنکس رود که خانه او نزدیکتر باشد بیستم رخصت دختر بکر در عقد کردن

از پدر

از پدر باشد بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم
اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر دو برادر هر یک جهة شخصی عقد کرده باشند او را بیست و سیوم دو رکعت نماز
کردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک را از ایشان
بعد از نماز بیست و پنجم امر کردن مردمی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن با آنکه آمین گویند بیست و ششم
دست بر پیشانی زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلب
فرزند صالح مستوی الخلقه و موزه‌های زن از پای او کندن و پاهای او را آب شستن و در دور خانه ریختن
بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی‌ام غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر نکاح خواهد
سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هرگاه کنیزی حامله خریده باشند و بعد از چهار ماه خواهند که با او دخول
کنند سی و دوم مشخص کردن مهر اگر در حال عقد کردن مشخص نکرده باشند پیش از دخول سی و سیوم پیش از آنکه
زن آزاد نخواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول
خواستگاری کردن بعد از آنکه دیگری آن زن را خواستگاری کرده باشد بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند دوم خواستگاری کردن زنی را که در عدت رجعیه باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عدت وفات
خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جایز است سیوم عقد کردن وکیل زن را جهة خود چهارم
نکاح کردن کسی که احرام بسته باشند پنجم تزویج زن مومنه جهة سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند ششم تزویج مسلمان زن کافر را هفتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه
که صاحب راضی نیست و اما آن بیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهة ترسیدن از پریشانی
و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح
کند محروم میشود از او و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه و تعالی مال و جمال او را روزی کند
سیوم عقد کردن هرگاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله
کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن

و یا اندرون فرج زن نگاه کردن کراهیت دارد و بخبر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در
حدیث آمده که اگر فرزندی درین حال حاصل شود کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصا بغیر
ذکر خدای تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد بود نهم
مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی بمالداران دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن
آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه ندانند که صاحب راضی نیست دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را
خصوصا شرابخوار و مستضعف سیزدهم نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای زنان کولی
چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق باشند پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشند شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بدخلق و عقیم
هفدهم بزنی که اراده نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماع ... که ترا راضی میکند در زر و منت یا بکنایه گفتن عشر
که ای بسا جماعتی که ترا راضی کند هجدهم عقد کردن زنی که او را زنا یافته باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختری زنی که او را زنا یافته باشد و تربیت کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده و شوهر کرده باشد
بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر یکه شوهر کرد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر عمو
بی رخصت پدر او بیست و سیم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشد فی الحال بر قول بعضی
از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زنان از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم ریختن منی را در غیر فرج زن
آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن آن زن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و کراهت
این عمل کسی است که در مقابل طلا و نقره بان زن دهند و اما در متعه و شیر دهنده و عقیم زنان
... و کنیز بی اذن ایشان جایز است بیست و ششم خوابیدن در میان دو زن آزاد و آنها در میان
دو زن کنیز چون خوابیدن فصل دوم در بیان شرطهای عقد نکاح و آن شانزده است
اول ایجاب چون زن گوید که جنک بعضی زن ... که تزویج کردم ترا دوم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید
قبول دادم نکاح را و قبلت گفتن بی آنکه نکاح را یاد کند کافیست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق نباشد

چنانچه

چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر
شخصی دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوجت موکلتی من موکلک یعنی نکاح کردم وکیل کننده خود را
جهت وکیل کننده تو و وکیل مرد گوید قبلت لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را جهت وکیل کننده خود سیوم آنکه
هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست
اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آن را جایز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی
نکنند چه اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی بگویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی
داشته باشند و اما اگر قادر بر آن نباشند بهر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را
بلفظ بگویند با قدرت پس اگر اشارت کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشند اشارت کافیست هفتم
آنکه عقد را معلق بر شرطی نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست و اما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است
هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر
فاصله بسیار نباشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان
بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن
ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را پس اگر مست یا بیهوش یا خفته باشند صحیح نیست و اگر چه بعد از انتباه
بخود آیند اذن دهند دوازدهم آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد صحیح نیست یا آنکه
زن مومنه باشد و شوهر سنی صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم
آنکه زن یکی از آنهایی نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص شده باشد پس اگر ولی یکی از
دو دختر خود را عقد کند و بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند
چه مثلا اگر زن شخصی را وکیل کند که او را بپانصد درم نقره عقد کند پس آن شخص به دویست درم عقد کند صحیح نیست
بر قول بعضی از مجتهدین در قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر خلافست اقرب آنست که شرط نیست و اگر از نفقه
دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل سیوم در جماعتی که ولی عقد اند و آنها
سه قوم اند اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه اند اقرب آنست که جد در حیات پدر نیز هم

می تواند ولی بود و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت نکاح طفل هست یا نه
میانه مجتهدین خلافست و اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شود و وصی با احتیاج او
بنکاح میتواند جهة او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهة ایشان نکاح کند ایشانرا بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ
نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را با هم جنس نکاح نکرده باشند دوم آنکه کسی تزویج کرده باشد که آلت مردی
نداشته باشد سیوم آنکه زنی جهة او نکاح کرده باشد که صاحب عیب باشد چهارم آنکه جهة طفل کنیز خواسته باشند
یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا
بر مذهب جماعتی از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن جهة ترسیدن و از زنا اقتضای شرط میدانند
و هرگاه پدر و جد هر یک جهة دیگری عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیکدفعه عقد
کرده باشند عقد جد صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اول آنکه بنده باشند
دوم آنکه ناقص عقل باشند سیوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت فرزند مسلمان نیست
اما بر فرزند کافر ولایت است چهارم آنکه احرام بسته باشند جهة حج یا عمره چه اگر محرم در حالت احرام عقد
کند صحیح نیست و هرگاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت پدر و جد ساقط میشود و منتقل بامام میشود
قوم دوم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر ایشان بنکاح راضی نباشند بعقدی
آقا ایشان را میتواند بیکدیگر عقد کرد و با وجود آقا دیگری ولی نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح صحیح نیست
قوم سیوم حاکم شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل بی عقل بالغ شود چه در نیصورت حاکم شرع ولی او
است و اگرچه پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و یا احتیاج او
او بنکاح میتواند جهة او نکاح کردن فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر دو
قسم اند قسم اول جماعتی که ایشانرا هرگز نمیتوان خواست مطلق ایشان دو صنف اند صنف اول
آنکه بواسطه خویشی صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالا رود
دوم فرزند سیوم فرزند زاده و هر چند پائین رود چهارم خواهر پدری و مادری پنجم دختر خواهر و دختر
برادر هر چند پائین رود ششم عمه و هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و هر چند

بالارود

بالا رود اما عمه عمه گاهست که حرام نیست هفتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر
اما خاله خاله گاهست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرام اند اول پدر و جد هر چند بالا
رود دوم فرزند سیوم فرزند فرزند و هر چند پائین رود چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر
و خواهر و هر چند پائین رود ششم عم و هر چند بالا رود و بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هر چند بالا رود
و بطریق مذکور صنف دوم جماعتی از زنانند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب آن شده
که نکاح ایشان اصلا جایز نیست و آنها پانزده قومند قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه
کسی زنی را بنکاح صحیح دخول کند مادران زن و هر چند بالا رود حرام موبد میشود و اگرچه مادر رضاعی آن زن
باشد و هم چنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام موبد میشود و اگر زنی را عقد کند و دخول نکند با
مادر او حرام موبد میشود یا نه درین مسئله خلافست اقوی آنست که حرام موبد میشود و اما در عقد کردن دختر که باید
لازم باشد از هر دو طرف یا از یکطرف با آنکه لازم بود عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کند مادر حرام اذن
میشود و خلافست میانه مجتهدین درین مسئله قوم دوم دختران مدخوله و هر چند پائین رود چه هرگاه زنی
بنکاح صحیح دخول کنند دختر او هر چند پائین رود حرام موبد میشود و اگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر
بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول کردن و آیا دخول کردن بشبهه یا بزنا همین
حکم دارد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر حرام نمیسازد مادر را
قوم سیوم زن پدر و هر چند بالا رود و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام موبد است و اگرچه پدر دخول کرده
باشد و همچنین کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام موبد اند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده
باشند قوم چهارم زن فرزند و هر چند پائین رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول
نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند
آیا بر دیگری حرام میشود و درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین خلافست میانه
مجتهدین درین که کنیز را اگر پدر یا پسر بدست شهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجائی که غیر از آقا کسی نتواند
مالیدن و نگاه کردن آیا بر آن دیگر حرام میشود و بلکه مکروه است بعضی گفته اند اگر پدر دست مالیده بر پسر حرام است

واگر پسر نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمیشود و قوم پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطه شیر خوردن طفلی
از ایشان حرام میشوند بشرطهای شیر خوردن و آن هست اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر
مردی را بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه شیر دهنده زنده باشد که اگر مرده باشد رضاع نیست
سیوم آنکه شیر آن زن که از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زن غیر حامله باشد شیر بهم رساند رضاع
بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص پستان بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود
و بخورد و در حلق او بریزند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه آن طفل شیر را از پستان زن بمکد
پس اگر شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح
بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمیرسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه
بهم رسد آیا رضاع بهم رسد میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که رضاع بهم میرسد و رضای
شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست پس اگر زن یا کنیز بی رخصت شوهر یا آقا طفل را شیر دهد رضاع
بهم میرسد و همچنین زائیدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن
طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر متعه شخصی که از او
آبستن باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل بمقداری
شیر بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه شیر
بخورد بمقداری که سیر شود و پستان را بگذارد و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست هشتم
آنکه طفل در پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد که اگر بخورد رضاع ثابت نشود نهم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو سال شدن او باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهنده هم می باید که دو سال نباشد
پس اگر بعد از دو سال شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد پس اگر زنی طفلی را
از شیر شوهر اول پانزده مرتبه شیر داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ
طبرسی برین رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و این شرطها هرگاه بهم رسد زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر
او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان خورده باشند برادر

وخواهر میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او هر چند بالا رود و حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده
و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد طفل را شیر داده حرام مؤبد اند بجهت آنکه اینها همه بمنزله مادر اند در نسب
دوم هر دختری که زن شخصی شیر داده چه آن دختر بمنزله دختر است در نسب سیوم فرزندان دختری که زن
او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزندزاده است در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد
یا شیر او را خورده باشد و دخترانی که زن شیر دهنده زائیده باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهر اند در نسب
پنجم فرزندان فرزند شوهر زن شیر دهنده خواه نسبی خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده
چه ایشان بمنزله دختران خواهر و برادر اند در نسب ششم خواهران شوهر زن چه او بمنزله عمه است هفتم
خواهران زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد
میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده چه او بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است
چه او بمنزله پدر است در نسب دوم پسری که زن شیر دهنده خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله برادر است
در نسب ~~پسری که زن شیر دهنده خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله برادر است در نسب~~ سیوم
پسرانی که از آن شیر خورده بهم رسد چه اینها بمنزله فرزندزاده اند در نسب چهارم پدر نسبی و رضاعی شوهر زن شیر دهنده
و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه اینها بمنزله پدران برادر اند پنجم فرزندان فرزند رضاعی و نسبی شوهر
شیر دهنده و نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزله پسران برادر و خواهر اند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله
عم است هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزله خال است در نسب اما در رضاعی شیر دهنده و فرزندان
رضاعی او که از غیر آن شیر خورده باشد و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او
بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلاف است و شیخ
طبرسی برین رفته که حرام میشود و خواهران طفل که از آن شیر نخورده باشند میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر
او را نکاح کرده و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در رضاع حرام میسازد رضاع لاحق نکاح سابق را
مثلا اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام مؤبد میشود بر آن شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را
شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هرگاه به زن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و

قسم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عدت رجعیه باشند اگر کسی با ایشان زنا کند آن
زنان بر کسی که دخول کرده حرام موبد میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی دیگر با او دخول
کند درین مسئله خلافست قسم هفتم زنانی که ایشان را شوهرهای ایشان طلاق گفته باشند و هنوز
از عدت بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند درینصورت آن زنان بمجرد عقد
کردن بر آن جماعت حرام موبد میشوند و اگر نادانسته آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول نکنند
پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کنیز مخصوص استبرا عقد کند آیا بر آنکس حرام موبد میشود مثل
عقد کردن عدت دار یا نه و یا اگر کسی زن شوهردار یا متعه کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر و حرام
موبد میشود درین نیز خلافست قسم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را
دانسته نکاح کنند چه از زمان بر ایشان حرام موبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند و دخول نکرده
باشند آن عقد باطل است و حرام موبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام موبد میشوند
بر ایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قسم نهم زنانی که شوهر ایشان با ایشان لعان کرده
باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد حاکم شرع
ایشان را امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که در بحث لعان ذکر خواهد شد آن زنان بر شوهران
خود حرام موبد میشوند قسم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو
زنا کرده چه درینصورت بمجرد گفتن این آن زنان بر شوهران حرام موبد میشوند قسم یازدهم دختران عمه و خاله
هرگاه بعمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آنکسی که زنا با ایشان کرده باشند حرام موبد میشوند اما
اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کرده باشند یا عقد دختران با ایشان پیش از زنای با ایشان باشد حرام نمیشوند
قسم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواط کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در فرج
ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و دختران ایشان بر لواط کننده حرام موبد میشوند هرگاه
عقد ایشان پیشتر از لواط کردن بنا بوده یا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن با او حرام میشوند
یا نه خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمیشود

زنان

قسم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق عدی دهند ایشان را چه بعد از آن حرام
موبد میشوند بر شوهران ایشان قسم چهاردهم کنیزانی که شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند
چه بعد از آن بر شوهران ایشان حرام موبد میشوند قسم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر او
دخول کند مخرج حیض و بول یا مخرج بول و غایط او یکی شود او حرام موبد میشود بر شوهر و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود باز یک شود حلال میشود و یا آنکه دختر نه ساله یا بالغ دخول کنند این حال
او را بهم رسد و همچنین اگر دختری را بانگشت بکارت برند آیا حرام میشود یا نه در اینها خلافست اگر کنیز را
چنین کنند آیا حرام موبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی از زنان که حرام
موبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان یا غیر آن و آن هفده اند
اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطی که دخول بمادر نکرده باشند چه هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را
میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرام است دوم جمع کردن میانه دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرام است
چه تا یک خواهر را طلاق ندهند خواهر دیگر را نمیتوان خواست تا آن خواهر از عدت بیرون نرود اگر طلاق
رجعی باشد که شوهر تواند در عدت رجوع کرد و در طلاق باین خلافست میانه مجتهدین اصح آنست که
جایز است سیوم جمع میانه عمه و خاله و هر چند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله
در عقد و اگر چه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله
و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده مافضل الی فخر بهاء الملة
والدین محمد طاب ثراه درین مسئله متوقف بود زیرا که درین باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن
میانه کنیز و زن آزاد بی اذن زن آزاد حرام است پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن
دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین
جمع میانه دو کنیز هم جایز نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن
آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است
نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن او بر مسلمانان دهم زن مسلمانی که مرتد

شده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن او دهم زن جهود و ترسا را بعقد دایمی خواستن
اما متعه کردن ایشان جایز است بر قول بعضی یازدهم زن ازاد را که سه مرتبه شوهر او طلاق دهد
بران شوهر حرام است تا انگاه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد انگاه حلال میشود و اگرچه طلاق
دهنده بنده باشد دوازدهم زن آزاد را شش مرتبه شوهر طلاق گوید بر شوهر او حرام است تا انگه او را دیگری
بعقد در آورد و طلاق دهد آنگاه نکاح حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم کنیز را هرگاه شوهر
او دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود تا انگه شخصی دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده
آزاد باشد چهاردهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهد حرام میشود بر شوهر تا انگه دیگری او را بعقد دخول
کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده آزاد باشد پانزدهم هرگاه هر یک از دو شخصی دختر خود را بیکدیگر
دهند که مهر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطل است
شانزدهم هرگاه جمعی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر
در انها مشتبه باشد نکاح کردن جمیع ان گروه حرام است فصل پنجم در اقسام دخول کردن
وان بر پنجاه و یک وجه است سه وجه واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و بیست و هفت
وجه مکروه اما سه وجه واجب اول انکه هرگاه چهار ماه بگذرد و بزن خود کسی دخول نکند واجبست که
دخول کند دوم هرگاه قسم بخورد که با زن خود کسی دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله خود را عرض
میکند و حاکم شرع تا چهار ماه آن شخص را مهلت میدهد و مخیر میسازد میانه کفارت و دخول
یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سیوم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت
مادر منست ان زن حال خود را بحاکم شرع عرض کند و حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد به کفارت
و دخول کردن یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد و اما شانزده وجه حرام اول دخول در
حالت حیض دوم درحالتی که نفاس داشته باشند سیوم درحالتی که هر یکی از زن یا شوهر احرام حج
یا عمره بسته باشد چهارم درحالتی که هر یک از ایشان روزه رمضان یا نذر معین داشته باشند و در نذر
غیر معین خلافست پنجم درحالتی که وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان را اعتکاف واجب

کرده باشد

کرده باشد هفتم درحالتی که ایشان در مسجد باشند هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت
مادر منست قبل از انکه کفارت بدهد دخول کردن حرامست نهم درحالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه
دخول کند شوهران زنان دخول کردن با آن زن حرامست تا انگه از عدت دخول کننده بیرون رود
دهم هرگاه کسی دخول کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض و بول یکی شود دخول کردن
بان حرامست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی
از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم
در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرامست سیزدهم
درحالتی که زنان را طلاق گفته باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از انکه از عدت بیرون روند دخول کردن
غیر شوهر با ایشان حرامست چهاردهم دخول کردن با کنیز که حامله خریده باشند پیش از انکه چهار ماه از آبستنی
او بگذرد حرامست پانزدهم دخول زنی که عاجز باشد از دخول کردن شوهر بواسطه بیماری یا بزرگی
آلت شوهر حرامست دخول شانزدهم هرگاه کنیز را بخرند پیش از انکه ان کنیز حیض ببیند یا چهل و پنج روز
از وقت خریدن بگذرد و دخول کردن با ان کنیز حرامست هم رسیدن آن کنیز و دست مالیدن را
خلافست و اما ان پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بی انکه ضرری باو رسد و قدرت
بران داشته باشد سنتست دوم در اول شب ماه رمضان دخول کردن سنتست سیوم
در شب شنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول
کردن پنجم روز جمعه بعد از عصر دخول کردن و اما آن بیست و هفت وجه مکروه اول دخول کردن بعد از انکه
محتلم شده باشد و پیش از انکه وضو بسازند تا غسل کنند چه در حدیث آمده که اگر کسی که دخول کند با زن
خود وضو ساخته یا غسل نکرده باشد فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سیوم
در کشتی و جای که سقف نداشته باشد در زیر درخت میوه دار دخول کردن چهارم از وقت طلوع صبح
تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول کردن در وقت طلوع که آفتاب زرد باشد ششم دخول کردن
در وقت ظهر که در روز پنجشنبه که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد

هشتم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول
ماه رمضان که سنت است دهم دخول کردن در میان هر ماهی خصوصا شعبان که شب برات است یازدهم
دخول کردن آخر هر ماهی چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت
بندد اگر از شکم بیفتد یا دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادی
سیاه و زرد و ترسناک بود و یا زمین بجنبد سیزدهم دخول کردن در جایی که طفل این را به بیند
چه در حدیث آمده است که اگر فرزندی بهم رسد درین حالت اگر پسر باشد زناکننده باشد و اگر دختر
باشد زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه است و حدیث مطلق واقع شده
و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند چهاردهم روی بقبله و پشت بقبله و ایستاده
و رو بآفتاب دخول کردن پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه که آب یافت نشود و اگر در حضر آب نباشد
دخول کردن آیا مکروه است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست شانزدهم دخول کردن با دختر بکر
هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است که درین حالت بکارت او را نبرد هفدهم دخول کردن در پس
زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیانست برین رفته و بعضی از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند
هیجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی
که از زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد و خواه بخریدن بیستم دخول کردن پیش از دادن چیزی از مهر بیست و یکم
دخول کردن بزنی که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از آنکه مشخص کنند بیست و دوم دخول کردن
بزنی که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سوم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم
دخول کردن میانه اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی که روز آن از سفر آمده باشد بیست و ششم
دخول کردن در شبی که روز آن بسفر رود بیست و هفتم دخول کردن بزنی باشتهای غیر آن زن بیست و هشتم
دخول کردن بشبهه و آن سه قسم است اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زن را در جامه خواب خود
بیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت بکسی که دخول باو واقع شده باشد چون دخول کردن
بکنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیوم نسبت بملاحظه حکم جهة اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی

که از

که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس بنابرین صورت اگر دخول کننده
حرام جاهل باشد بلکه شبهه خواهد بود و احکام دخول شبهه پنج است اول ساقط شدن حد از دخول کننده
بشبهه و در کنیز شرط است که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصه شریک
لازم است دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان آنکه زن اوست دخول کند فرزندی
که حاصل شود فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد سیوم عدت داشتن زنی که بشبهه با او
دخول کند جهة محافظت نطفه دخول کننده و از ممزوج شدن نطفه شوهران زن اما اگر دانسته دخول کند عدت
ندارد و اگر جاهل باشد عدت دارد و میانه مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی بشبهه
دخول کند مهر دادن لازم است بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن
و دختر او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده بشرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف
کرده اند و بر تقدیر محرمیت آن زن بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در موضعی
که نکاح کردن با آن زن حرام است دست مالیدن او نیز باو حرام است اما نه زیرا که دست مالیدن او حرام
باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بر اجنبیه جهة گواه شدن بر او یا طبابت او حلال است و دست
مالیدن او حرام است اما گاه باشد که دست مالیدن زن حلالست و نگاه کردن باو مکروه چون دست مالیدن
بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است بفرج نگاه کردن چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بعقد
کردن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول مترتب میشود و آن هفت امر است هر یک امر از آن واجبست
احرام و دو امر سنت و بجا هر چهار امر مکروه اما سه امر واجب اول غسل کردن هر دو جهة نماز دوم
تیمم کردن ایشان جهة نماز هرگاه آب نیابند سیوم قضا کردن روزه واجب هرگاه در روزه دخول کنند
چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن دخول واقع شود پنجم تمام کردن اعتکاف واجب بازیاده
هرگاه شرط تتابع کرده باشد و دخول کردن در اثنای اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمره واجب
هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر از روی عمد دخول کنند دخول کرده باشد هفتم تمام کردن افعال آن حج
که باطل و دخول کردن باطل کرده باشد هشتم کفاره دخول کردن در روزه و اعتکاف واجب و حج واجب

بانچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد **نهم** نفقه دادن بزنی که دخول باو کرده باشد و در احله
او بر دخول کرده باشند و واجبست در سال دوم که حج کنند هرگاه فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد
و زن اطاعت او نکرده باشد **دهم** تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم هرگاه بانوضع که در سال
اول دخول کرده باشند برسند باین طریق که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارند که
بایکدیگر خلوت کنند **یازدهم** هرگاه دخول در حالتی که زن حیض دار باشد واقع شود کفارت واجبست چنانچه
در بحث حیض مذکور شد **دوازدهم** عدت داشتن اگر بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی
باشد که حیض بیند و همچنین عدت لازمست هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول باو کرده باشد
سیزدهم هرگاه زنی را عقد کرده باشند و زنا کند واجبست که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را
و اگر زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته و یا مرد زن نکاحی نداشته
باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است و موی سر او را بتراشند و از شهر یکسال بیرون باید کرد
چنانچه خود باشد که بتفصیل مذکور شود **چهاردهم** هرگاه زن آزادی را سه طلاق گوید مهر او را واجبست
اگر باز آن زن خواهد بر او حلال شود شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول کند و طلاق دهد تا بران
شوهر در محل حلال شود و همچنین هرگاه نه طلاق گوید محتاج محلل است همچنین در هر سه طلاق غیر عدی
محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در طلاق نهم حرام مؤبد میشود چنانچه مذکور شد که دخول کنند
تا حلال شود و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج بکسی است که دخول کند تا حلال شود **پانزدهم**
قوی تر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند و واجبست **شانزدهم** هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول
کند آنگاه ظاهر شود که بکر نبوده ده یک قیمت آن کنیز را واجبست که با کنیز بفروشنده دهد **هفدهم**
هرگاه کنیز را خریده باشند آنگاه ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست و یک قیمت
آن کنیز را با کنیز بفروشنده دهد **هجدهم** هرگاه شخصی مرتد شود بعد از آنکه مرتد میشد و باشد دخول کند بزن
خود مهر لازمست که بدهد **نوزدهم** هرگاه کنیزی را اگر آقای او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجبست که بگذارد
که یک حیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض بیند و اگر حیض نبیند و در سن زنی باشد که حیض بیند چهل و پنج

روز

١٣٤

روز می باید که صبر کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت دخول میتوان کرد **بیستم**
زنی را که عقد کرده باشند و پیش از دخول طلاق دهند نصف مهر واجبست بر شوهر که با زن بدهد و اگر
دخول کرده باشد تمام مهر او را باید داد **بیست و یکم** اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشند مهر المثل
واجبست که بدهد شوهر بان زن **بیست و دوم** هرگاه آن زن مقدر ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد
واجبست بر شوهر که بعد از دخول مهر آن زن مشخص کند **بیست و سیم** مهر المثل واجبست بر شوهر در هر
موضعی که مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست در وطی بشبهه و بتعدی بزنی زنا کردن
بیست و چهارم نفقه دادن بزنی که او را عقد دایمی کرده باشند و اگرچه آن زن را طلاق داده باشند تا از عدت
بیرون نرفته و همچنین نفقه زنی که او را طلاق داده باشند و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را
بپوشد دادن بآن زن واجبست و خانه که در او نشیند و خادمی که خدمت او کند هرگاه از جماعتی باشد
که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجبست فرش دادن بان زن و آلتهایی که بدان بان پاکیزه کند و ازاله
بوی از بدن کنند و آلتهای که بان طعام پزد و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن
بر قول بعضی از مجتهدین **بیست و پنجم** در هر چهار شب یک شب پیش زن خوابیدن واجبست **بیست و ششم**
اگر ظلم کرده باشد بران زن و پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست **بیست و هفتم** اگر کسی را
در بیرون فرج زن منی بریزد دیه آن زن واجبست که ده مثقال طلا بان زن بدهد **بیست و هشتم**
بزنی که شوهر او مرده باشد واجبست بعد از فوت تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند **بیست و نهم**
واجبست بر زن تهیه آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن بران موقوف باشد تمکین **سی ام** هرگاه
زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و تمام مهر نبرد و شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بعد از
دخول کردن و مشخص ساختن مهر واجبست شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه اعلی که قیمت
او ده مثقال طلا باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد اگر مفلس باشد
انگشتری طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد یا پنج مثقال طلا بدهد و فی
نیست در میانه بنده و آزاد **سی و یکم** اگر کسی حیوان ماکول اللحم را دخول کند کشتن آن حیوان

وسوزانیدن آن واجب است و اگر از دیگری باشد قیمت آن بمالک بدهد اما چیت ام حرام اول
نماز کردن زن و مرد که مباشرت باهم کرده باشند و جنب باشند حرام است پیش از غسل دوم
طواف کردن ایشان سیوم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان
پنجم خواندن چهار سوره که در خواندن انها سجده واجب است و خواندن بعضی از انها چون خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم این چهار سوره عزایم ششم داخل شدن ایشان بمسجد مکه و مدینه
هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای مکه و مدینه هشتم مادر زنی را که عقد کرده باشد حرام است
خواستن او نهم دختر زنی را که با او دخول کرده باشند حرام است خواستن دهم جده و فرزند شوهر زن
او حرام است یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن بر نکاح او باقی
باشد یا در عدت رجعیه باشد حرام است دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشیم
بی اذن او خواستن حرام است سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرام است چهاردهم
مرد آزادی که چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از ان خواستن حرام است و همچنین حرام است
زیاده از دو کنیز خواستن پانزدهم بنده زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است
شانزدهم شخصی که زن آزادی داشته باشد کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرام است هرگاه آن مرد
آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی رخصت زن آزاد میتواند خواست یا نه میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست اقرب آنست که نمیتواند هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشند رد کردن
و گفتن که از من نیست حرام است هژدهم منی را در غیر فرج زن آزادی که بقصد دوام او را خواسته
باشند بی اذن او ریختن حرام است اما در متعه و کنیز جایز است نوزدهم حرام بودن زنی که عقد کرده
باشند بر غیر شوهر بمجرد عقد حرام میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن
مهر بعد از دخول کردن شوهر و غیر آن حرام است و اما دو امر سنت اول وضو ساختن کسی که دخول
کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است و این وضوئیست که مجتهدین گفته‌اند
او را بول و غایط نمی‌شکند و هرگاه در آن حال آب نباشد تیمم سنت است جهت خوابیدن دوم

برابر داشتن زنان در کشاده رویی و قسمت و نگاه میان ایشان و اما پنجاه و چهار امر که اول
باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیوم باطل شدن
روزه اگر عمدا دخول کرده باشد چهارم باطل شدن تتابع در روزه‌هایی که در آن شرط تتابع کرده
باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در کفاره رمضان و غیره هرگاه دخول
کند در ماه اول تتابع اما در ماه دوم باطل نمیگردد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم
باطل شدن حج و عمره پیش از وقوف عرفه و مشعر اگر عمدا دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن
کسی که در حالت احرام یا روزه و اعتکاف واجب داشته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر
بسبب دخول کردن با او پس احکامی که مخصوص بکر است از او ساقط شود مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت
کافی بود و در غیر بکر می باید که حرف زند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب
دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بدخول کننده و اگرچه دخول شبهه
باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یازدهم در عدت رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم
لعان کردن بزن مدخوله هرگاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن زن از دخول
کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز
مکاتب شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک هفدهم حرام دیدن کنیز فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون
روایت وارد شده هژدهم قطع عده هرگاه از زنا حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مشتری کنیز هرگاه
بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد بکنیز بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب
دخول کردن در کنیزی که بخشیده باشد بکسی در جایی که رجوع کردن جایز است باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه
بایع در مدت خیار با او دخول کردن بکنیز بیست و سیوم دلالت اختیار کردن هرگاه شخصی مسلمان شود
و زیاده از چهار زن داشته باشد لازمست که اختیار چهار زن کند از جمله آنها هرگاه دخول کند متحقق میشود
اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین میکند بیست و چهارم موقوف بودن انقضاء عدت
هرگاه مدخوله مرتد شود مطلق یا اگر دخول کننده مرتد باشد یا مدخوله مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان

شود و مدخوله او بت پرست باشد **چهارم** مانع شدن دخول کردن از رد کردن کنیز بکر اگر جهة
آبستن بودن کنیز و غیر بکر بودن که در این صورت دخول مانع نیست از رد کردن آن کنیز **پنجم** ساقط
شدن اختیار را بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ خود دارد اما بعد از دخول
اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدین **ششم** ممنوع بودن
بسبب دخول کسی که زیاده از چهار زن کافره داشته باشد و چون مسلمان شود تا انقضاء عدت ایشان
از نکاح کردن زنان دیگر چه احتمال دارد که در عدت مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال
زنی دیگر خواست و همچنین ممنوع است از خواستن خواهران زن کافره تا آنگاه که از عدت بیرون
آید و همچنین ممنوع است اختیار کردن کنیز هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا آنگاه از
دخول
عدت بیرون آید **هفتم** واقع شدن ظهار متعلق بر دخول **هشتم** واقع شدن آزادی معلق بر
نذر **نهم** باطل شدن اختیار زن و شوهر بسبب دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول که در نتیجه
در مرد که باطل میشود چنانچه رفته باشد که بیاید **دهم** تغیر مهر بحسب روز در متعه **یازدهم** قرار
یافتن صحیح بودن نکاح بیمار به دخول کردن چه بیمار اگر زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول
کند که اگر دخول نکرده باشد و بمیرد نکاح باطل میشود **دوازدهم** ثبوت تحسین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه
بعقد دوام خواه بملک **سیزدهم** نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمیکند **چهاردهم** محرم
شدن دختر بسبب دخول بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر **پانزدهم** امتناع فسخ کردن
زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول **شانزدهم** محقق شدن رجوع در ایلا و ظهار به دخول
کردن **هفدهم** منع کردن از خوردن چیزها که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله بوی بد
و امر کردن بپاک ساختن آنچه طبع از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای آن میکند که شوهر از اینها
تواند کرد **هجدهم** الزام نمودن زن چهود و نصرانی کردن بر قول بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و منع
کردن از مجاورت نجاست و شراب **نوزدهم** منع مرد زن را از بیرون رفتن از خانه جهة عیادت و غیره
غیره و جیب **بیستم** وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا نکند خود کرده

وهمچنین خلاف نذر و سوگند کرده باشد **چهل و دوم** بیرون آمدن دخول کننده از عذب بودن
بسبب عقد **چهل و سوم** تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و زن بر بدن او
بسبب عقد **چهل و چهارم** مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد **چهل و پنجم** سقوط
فسخ هر یک بعیب **چهل و ششم** جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد **چهل و هفتم**
ساقط شدن عقود ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو میتواند کرد **چهل و هشتم** ثبوت میراث برای
زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار **چهل و نهم** جایز بودن غسل دادن و کفن کردن
هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دایمی باشد **پنجاهم** مالک شدن نصف
صداق بمجرد عقد هرگاه طلاق دهند **پنجاه و یکم** برانگیختن حاکم شرع در وقتی که میانه زن و شوهر
نزاع باشد دو کس از خویشان ایشان را که میانه ایشان صلاح کنند **پنجاه و دوم** قبول کردن قول
شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در گرفتن مهر **پنجاه و سوم** سوگند خوردن هر یک از
زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان **پنجاه و چهارم** منع کردن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن
و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد **تتمه** بدانکه جمیع احکامی که مذکور
شد قبل و دبر در آنها شریکند الا در پنج موضع که مخصوص قبل است **حکم اول** حلال شدن زن
ازدواج کرده طلاق او را داده باشند یا کنیزی که دو طلاق او را داده باشند چه موقوفست حلال شدن
آن زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل آن زن **دوم** کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن
خود دخول نکند وقتی که دخول در قبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود **سیوم** احصان یعنی زن داشتن
مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل ثابت میشود **چهارم** طلب نمودن کردن زن در نکاح کردن وطی
لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد **پنجم** بیرون آمدن منی از قبل موجب غسلست بر قول
بعضی از مجتهدین اما از بیرون آمدن موجب نیست و احکامی که بر دخول کردن مترتب میشود
میباید که در آن مقدار حشفه یا بعضی از آن غایب شود اما این احکام نسبت بکسی که حشفه او بریده
باشد و بمقدار حشفه غایب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست ظاهر آنست که

این احکام در دو جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر و دختر کسی که با او دخول کنند **تکمله** شش حکم از خواص بکارت است **اول** ولایت پدر و جد در نکاح بکر **دوم** استحباب اختیار کردن بکر جهت تزویج کردن **سیوم** وصیت نمودن بکارت به بکر چه اگر غیر بکر به هند از عهده نذر بیرون نمیتواند آمد **چهارم** وکیل کردن در خوابیدن بکر چه وکیل از غیر بکر بخود صحیح نیست **پنجم** اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که می باید سخن گوید **ششم** مخصوص بودن در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن به پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابیدن و بکارت همچنانکه بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود چون جستن دختر از جای بجای یا زدن چیزی بر و یا بیماری یا بواسطه زیادتی سن آن زن و آیا احکام بکارت زایل میشود از غیر بکری که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن بسه شب خوابیدن در ابتدای نکاح با آنکه مخصوص بکر است که بکارت او بجماع رفته باشد درین مسئله میانه مجتهدین خلافست بعضی از سنیان گفته که انجهان زن نه داخل بکر است و نه داخل غیر بکر **تتمه** عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کنند و اگرچه بعضی از آنها داخل بحث نکاح نیست بنابرین این بنده دعاگو نیز اقتدا بایشان درین کتاب کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است **اول** حلال بودن نکاح کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر بدو شرط **اول** قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن و ترسیدن از افتادن در زنا **دوم** حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر او را جایز نیست بر قول بعضی از مجتهدین **سیوم** حرام شدن زنانی که آنحضرت نکاح ایشان میکرد و ایشان را میخواست بر شوهران ایشان **چهارم** حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه با آن حضرت زیاده بر چهار زن جایز بود و این حکم نسبت بآنحضرت نیز برطرف شد **پنجم** مخیر بودن زنان آنحضرت میانه بودن نزد او و مفارقت از و بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمیتوانند مفارقت کرد **ششم** حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست **هفتم** واجب نبودن شب خوابیدن پیش

زنان

زنان چه غیر آنحضرت را واجب است که از چهار شب یک شب پیش زن خود بخوابد **هشتم** حرام بودن زنان آنحضرت بر غیر او را **نهم** واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت **دهم** واجب بودن قربان کردن آنحضرت **یازدهم** واجب بودن شب برخاستن و نماز شب بر آنحضرت **دوازدهم** واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد **سیزدهم** حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات سنتی نیز حرام است **چهاردهم** حرام بودن چنگ زدن بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در عمل حرامی **پانزدهم** حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن **شانزدهم** حرام بودن شعر گفتن **هفدهم** حرام بودن کندن زره از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را بر چیند **هژدهم** حلال بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش شکل و چارپاهای نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد **نوزدهم** حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنانست که کسی یک روز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه آن روزه بر غیر آنحضرت حرام است **بیستم** حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را حرام است **بیست و یکم** حلال بودن مخصوص ساختن زمینها چه بجهت چارپاهای آنحضرت چه غیر او را حرام است **بیست و دوم** حلال بودن غنیمت بر آنحضرت که امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه جمع میکرده اند و آنها را میسوزانیده اند **بیست و سیوم** جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را جایز نبوده سجده کردن بر غیر خاک و بغیر از وضو و غسل جایز نبوده **بیست و چهارم** برانگیختن آنحضرت بر تمام عالمیان **بیست و پنجم** باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت **بیست و ششم** گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران **بیست و هفتم** نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه راه **بیست و هشتم** نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن بر زمین **بیست و نهم** مخصوص بودن او روز قیامت بشفاعت عظمی **سیم** مخصوص آنحضرت بود از پشت دیدن چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت او کند میدانست **سی و یکم** مخصوص

بودن بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باین معنی که اگر انحضرت در خواب بودی و کسی چیزی
کوید در می یافت از اسما دوم مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها سیوم حلال
بودن دخول شدن او بی احرام بلکه چه غیر او را حرامست فصل هفتم در بیان صداق بدانکه
ذکر صداق در نکاح دایمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند ان عقد صحیح است
و مهرمثل لازم است با دخول اگر بعوض کردن مهر راضی نشوند لیکن سنت است که دخول نکند تا مهر را مشخص
کنند اما اگر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد در صحت ان دو قولست و صداق سنت است تا پنجاه مثقال
طلا باشد و مکروه است که زیاده از پنجاه مثقال طلا کنند و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه
مثقال کردن را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهرش از دخول بمیرد زن یا ولی او مهر را عفو کند و مکروه است
که خویشان زن بعد از مردن او طلب صداق زن کنند هر گاه زن در زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط
صداق شش است اول انکه چیزی که صداق میکنند مسلمان مالک شود خواه عین باشد و خواه منفعت چون
تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت خوک
و تعلیم تورات صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح درینصورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد
صحیح باشد اما مهرالمثل میدهد یا قیمت شراب و خوک میان مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب انست که
مهرالمثل میدهد اما اگر جهودان شراب را صداق کنند صحیح است و هر گاه مسلمان شوند و قبض نکرده باشند
قیمت آنرا میدهند دوم انکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگر چه وزن ان معلوم نباشد چون پارچه
طلا یا نقره یا خرمن گندم یا انکه وصف کنند ان را که جهالت از ان برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق
کنند صحیح نیست و مهرالمثل میدهند سیوم انکه در صداق شرطی کنند که مخالف نکاح باشد پس اگر
وعده نهند جهة دادن صداق و شرط کنند که اگر در ان وعده ندهند نکاح باطل باشد بعضی گفته اند شرط صحیح نیست
بعضی نکاح را گفته اند صحیح نباشد چهارم اگر صداق چیزی نباشد که وجود او و عدم او را لازم دانسته باشد
پس اگر صداق همچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آقای غلام جهة انعلام زنی را نکاح کند که تمام او یا بعض
او آزاد باشد و ان غلام را صداق ان زن کند چه درینصورت صداق باطل میشود و مهرالمثل می باید داد پنجم

انکه صداق مقداری نباشد که زن بان راضی باشد پس اگر صداق مقداری باشد که زن بان راضی نباشد
صحیح نیست ششم انکه ولی طفل او را بکمتر از مهرالمثل صداق نکند یا جهة طفل صغیر خود زیاده از مهرالمثل صداق
کند صحیح نیست و ایا درینصورت صداق باطلست یا نکاح میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و صحیح است
که آقای کنیز خود را ازاد کند و ازادی کنیز را مهر ان کنیز کند و ایا درینصورت ابتدا بازادی میکند یا بنکاح
میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است
فصل هشتم در بیان انکه بدخول کردن مهر مسمی واجبست بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در دبر
زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول انکه
شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه درینصورت بی مهر است لیکن سنت است که آقای غلام
خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن واجب میدانند دوم انکه زن کافر
حربیه باشد و شخصی او را بی شوهر کافر خود واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و بعد از ان
هر دو مسلمان شوند چه درینصورت مهر نیست سیوم انکه زن سفیهه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر
با او دخول کند چه درینصورت مهر نیست چهارم انکه زن ازادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت آقا شوهر
کند و دخول واقع شود چه درینصورت مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع
اول انکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تمام
شدن دخول در ملک آقای دوم باشد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد
یکی باقای اول و یکی باقای دوم دوم انکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته اند
که پدر دو مهر میدهد یک مهر بزن بجهة دخول کردن بان زن و یک مهر بپسر خود جهة فسخ نکاح میانه
پسر و زن سیوم انکه شخصی زنی را نکاح کند و برادر و خواهران زن را نکاح کند اما دختر را پدر بشبهه وطی
کند و مادر را پسر درینصورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر ان زنی که بشبهه دخول کرده باشد
میدهد و نصف مهر زن خود را و کسی بعد از ان دخول کرده باشد نیز مهری و نصف مهری میدهد و در نصف
مهر رجوع میکند بر کسی که پیشتر دخول کرده باشد و پس انکسی که پیشتر دخول کرده باشد دو مهر میدهد چهارم انکه دو زن

را مهر کاه در دو وقت عقد کرده باشند و با زنی که آخر عقد کرده باشند دخول کنند انگاه ظاهر شود که
یکی ازو دیگر دختر بوده چه درینصورت ان زنی که دخول با او واقع شده بشبهه مهر میگیرد و ان زنی که پیشتر
عقد او کرده اند نصف مهر میگیرد پس بسبب دخول کردن یک مهر و نصف میدهد **پنجم** انکه با زنی که از حیض
دیدن مایوس شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق دهند چه درینصورت مهر مسمی
و مهر المثل بان زن دهند و اگر در ثانی الحال عقد کنند و مهر مسمی میدهد **فصل نهم** در بیان انکه
در هشت موضع نکاح برطرف میشود **اول** انکه طلاق دهند **دوم** انکه میان زن و شوهر کسی بهم
رسد و چیزی دهند در عوض و این خلع و مبارات گویند **سیوم** انکه ولی او در حالت طفولیت او را بغیر مثل خود
نکاح کرده باشد چه درینصورت بعد از بالغ شدن می تواند فسخ کرد **چهارم** انکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی
یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد **پنجم** انکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ
نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوفست بر انقضاء عدت پس اگر شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند **ششم**
انکه زن جهودیه از دین خود بدین غیر اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول
کردن موقوفست بر انقضاء عدت پس اگر منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم اگر مرتد
شود و مهر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول و انقضاء عدت نکاح زوجه او را فسخ میشود و اگر که مهر او مسلمان
باشد بعد از انقضای عدت وفات نکاح زوجه او را فسخ میشود **هفتم** انکه زن و شوهر را در جنگ بگیرند
تا انکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل انکه کافر باشد و گرفتار شود چه درینصورت فسخ میکرده
نکاح زن میشود **هشتم** انکه اقای غلام و کنیز میان ایشان جدای اندازد و بعد از انکه نکاح کرده باشند یکدیگر **نهم**
انکه هر یک از زن یا شوهر راضی بنکاح شود یا دعای انکه ان دیگری از طایفه مشخص شده باشد انگاه ظاهر شود که از ان
طایفه نبوده باشد چه ان دیگر را درینصورت فسخ نکاح است بر قول بعضی از مجتهدین **دهم** انکه جده و هر یک از زن و شوهر
هر کی از ایشان را شیر داده بر یکدیگر حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد
عم زن خود میشود یا خال و اگر دختر باشد عمه یا خاله **یازدهم** انکه با مادر زنی دخول کنند نکاح دختر او باطل
میشود **دوازدهم** خریدن زن شوهر خود را چه درینصورت نکاح برطرف میشود **سیزدهم** فروختن اقا کنیز خود را چه

آن میشود که آقای دوم مخیر میشود در رضای نکاح اول و فسخ ان پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی
از ایشان بنده باشند و خواه ازاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که کسی بنده را بخرد و فسخ نکاح زن ازاد او نمیتواند کرد **چهاردهم** انکه هر یک از زن یا مرد پیش از عقد
باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد
اما اگر بعد از عقد دیوانه شود زن او را فسخ نمیتواند کرد و اما مرد را اختیار فسخ هست **پانزدهم** انکه مرد خصی باشد
یعنی خواجه سرا پیش از عقد زن چه فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند
کرد و همچنین است حکم در کسی که خصیه او را کوفته باشند یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول
باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ
ندارد **شانزدهم** انکه مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه درینصورت زن
بحاکم شرع حال خود را عرض میکند و حاکم او را یکسال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در ین یکسال دخول
توانست کرد و الا بعد از ان زن را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را
فسخ نمیرسد **هفدهم** انکه هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین
جذام را در زن عیب میدانند و میگویند که اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمیتواند کرد **هجدهم**
انکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص او در مرد عیب
نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند برص را در عیوب مرد داخل
ذکر نکرده اند و حال انکه دلیل ایشان در جذام حدیثی است که در ان برص نیز مذکور است **نوزدهم** انکه
هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیستم** انکه زن لنگ زمین گیر شده باشد
چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او میتواند کرد **بیست و یکم** انکه زن قرن داشته باشد و قرن بفتح
قاف و سکون رای مهمله چیزیست مشابه باستخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع میشود از دخول کردن
با او **بیست و دوم** انکه زن عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن مثل استخوان مانع دخول بقول بعضی
از مجتهدین مرد را فسخ نکاح ان زن میرسد **بیست و سیوم** انکه رتق داشته باشد و رتق بفتح رای مهمله و تای منقوطه

فوقانی بهم آمدن فرج و رو دیدن گوشت بنوعی که دخول کردن با و دشوار باشد بیست و دوم فتق آنکه مخرج بول
و حیض یا مخرج بول و غایط زن یکی بود چه با این حال مرد فسخ نکاح اینچنین زن میتواند کرد بیست و سیم
آنکه از زن و شوهر خنثی باشد چه درینصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که هر یک فسخ نکاح میتوانند کرد
بیست و چهارم آنکه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه درینصورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد
مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و آن در وقتی است که شخصی صد درهم داشته باشد و کنیزی داشته باشد
که قیمت او صد درهم بوده باشد و عقد کرده باشد او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه
درینصورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فسخ کند آزاد نمیشود بیست و پنجم آنکه خواستن دختر برادر
و دختر خواهر زنی را بدون اذن عمه و خاله او هر کسی را که عمه و خاله نکاح کرده باشد چه درینصورت عمه و خاله
فسخ نکاح میتوانند کرد بیست و ششم خواستن کنیز هرگاه زن آزادی داشته باشد بی اذن زن آزاد چه
درینصورت زن آزاد او فسخ نکاح خود میتواند کرد و اختیار فسخ فوری است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ
نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیب در
چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادل است و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون
عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود فصل دهم در بیان آنکه در
در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه درینصورت مهر المثل بگیرد
با دخول و اگر درینصورت زن را خواهند طلاق دهند پیش از دخول متعه باید داد بآن زن و متعه آنست
که اگر شوهر او مالدار باشد جامهٔ اعلی یا ده مثقال طلا بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسط باشد
پنج مثقال طلا را چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آنچه مذکور شد
از متعه دادن سنت است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را درینصورت نیز واجب میدانند و فرقی
نیست در متعه گرفتن میانهٔ زن آزاد و کنیز دوم آنکه در عقد گفته باشند که آنچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی
بعد از عقد مشخص کنند مهر او باشد آنگاه آنکس بمیرد پیش از آنکه مشخص سازد و مهر او را دخول کرده
باشد چه درینصورت مهر المثل میگیرد آن زن سیوم صداق چیزی کرده باشند که مسلمان مالک آن نشود

چون شراب و خوک هرگاه یکی از زن و شوهر مسلمان شده باشد چه درینصورت مهر المثل باید داد چهارم
آنکه صداق چیزی مجهول باشد چه درینصورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد
چه درینصورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیز باید داد که بی عیب باشد
ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه درینصورت مهر المثل میگیرد زن
هفتم آنکه شخصی بر زیاده از چهار زن با دخول با ایشان مسلمان شود چه درینصورت مهر المثل میدهد
و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درینصورت واجب میدانند هشتم آنکه صداق پیش از قبض
کردن تلف شود و مقدار آنرا ندانند چه درینصورت مهر المثل می باید داد نهم آنکه صداق مغصوب
باشد یا آنکه عالم باشند بغصب چه درینصورت مهر المثل نمی باید داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل
آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین درینصورت نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه در صداق شرط
نامشروعی کرده باشند چه درینصورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشند که متضمن
فسخ نکاح باشد چون صداق کردن آقای غلام جهت زنی شوهر او را که غلام او باشد چه درینصورت
مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه ولی طفل بر کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کنند چه درینصورت
منصرف بمهر المثل میشود سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شده باشد چه درینصورت
مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی بزیاده از مهر المثل صداق کند
و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل شود پانزدهم آنکه شخصی گوید که تزویج کردم تو کنیز خود را بشرطی که تزویج
کنی بمن دختر خود را و آن کنیز را صداق کند چه درینصورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه بازنی دخول
کرده باشند چه درینصورت مهر المثل میدهد هفدهم هرگاه کنیزی را پیش کسی گرو کرده باشند آنکس دخول کند
بآن کنیز بگمان آنکه جایز است مهر المثل باید داد بدخول کردن کنیز گرو هجدهم هرگاه کنیز کسی را بی رخصت
آقا دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را ببیع فاسد خریده باشند و دخول کنند مهر المثل
باید داد بیستم هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل باو باید داد بیست و یکم هرگاه زن بزرگ
شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد و هرگاه داشته شیر داده باشد بیست و دوم

هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن بشوهر دوم رود و بعد از آن که گواهان ظاهر شود مهر المثل میدهند بان زن و رجوع میکنند بر گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان زن گواهی دهند که میانهٔ زن و شوهر او رضاع واقع شده باشد و آن زن بر آن شوهر حرام است و حاکم شرع میانهٔ ایشان تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه در این صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد و او زن شوهر اول است بیست و سیم هرگاه دو کس دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن می باید که قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی شخص دیگر پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن بشوهر رفته باشد که من در عدت رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند و غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم اگر زن دعوی کند که مهر من مقدار معین است و شوهر گوید که من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر مرا فراموش شده و شوهر سوگند میخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف و جمال بشرطی که از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد و اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول سیوم مردن یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در این صورت زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخولهٔ اوی اگر زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد چه در این صورت زن کوچک مهر ندارد پنجم آنکه شوهر کردن زن آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او دانسته چه در این صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیز آزادی را بی رخصت آقا دانسته چه در این صورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر

نکاح را بسبب حرام مؤبد بودن آن زن بر مرد چه در این صورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر زن عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته همانچه گرفته مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد اگر چه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را که با دعای آزاد بودن آن زن را نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که بنده بوده چه در این صورت با فسخ کردن پیش از دخول مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با دعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در این صورت مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن آزاد که پیش از دخول نکاح خود را بواسطهٔ خواستن کنیزی بی اذن او چه در این صورت با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه در این صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارد فصل دوازدهم در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را زن ببخشد نصف آنچه با او قرار داده باید بدهد و اگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی آنگاه پیش از دخول آن زن را طلاق دهند نصف مهر مسمی را از شوهر زن میگیرد نه نصف آن چیز را که با او صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از چیزهایی که در زنان عیبست پیش از دخول چه نصف مهر اوست سیوم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه در این صورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در این صورت تمام مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه زن در این صورت نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن زن چه بر قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در این صورت پیش از دخول نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول بر قول

بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن با قضیه یعنی در میان
ران زن منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی بفرج زن
رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد درین مسئله خلافست اقرب آنست که نصف مهر میگیرد نهم شیر
دادن زن بزرگ داشته زن کوچکی را چه درین صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را
میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر را جایز داشته اند **فصل دهم** در بیان اختلاف
میانه زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر در عنین بودن با آنکه زن ادعای آن کند که
او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز
اگر آن زن دعوی کند که شوهر او عنین است قول او میکنند **اول** اگر شوهر او طفل باشد **دوم** اگر دیوانه باشد
چه احتمال دارد که بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده بودم **سیوم** اگر زن کنیز
باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح کنیز ترسیدن از زنا زیرا که
اگر قول کنیز درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل باشد و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر
در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول زنست با قسم هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول
نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است
با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و خواه موافق مهر المثل باشد و خواه نباشد و هرگاه که
از زن و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدم است و اگر شوهر دعوی کند که مهر را
بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعضی
احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته مهر او
بوده و زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم
دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شوهر منکر دخول باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم
دخول داشته باشد قول قول اوست با قسم و اگر گواهان عادل نداشته مجتهدین را درین مسئله دو قول است و اگر
زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم است او را و شوهر دعوی کند که دو مرتبه یک

عقد کرده و یک مهر لازم است بر من قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف کنند در نزدیک شدن
مرض انقضا و زن منکر نزدیک شدن باشد قول قول زنست با قسم **خاتمه** در بیان آنچه تعلق
بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن پیش زن بدانکه
در خوابیدن پیش زنان اختلافست میانه مجتهدین که آیا واجب است یا سنت بعضی از مجتهدین
گفته اند که واجب نیست مگر آنگاه ابتدا بقسمت کند میانه ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کسی یک زن داشته باشد قسمت واجبست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک
زن داشته باشد برو لازم است که در هر چهار شب یک شب نزد هر یک از ایشان بخوابد پس اگر
دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته
باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد و اگر چهار زن داشته باشد و همه زنان
دایمی باشند واجبست که هر شب پیش یک زن بخوابد و تا ضرورتی نباشد بی رضای زنی که نوبت او
باشد جای دیگر نخوابد و حرام است و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعضی از احادیث
وارد شده که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدثین حمل کرده اند این حدیث را
برین که سنت است با آن زن چاشت کردن و در شب خوابیدن و میانه زنان ابتدا بزنی کند
که نام او بقرعه بیرون آید و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز
است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما اکثر
از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن شوهر در میانه بنده و آزاد و خصی و عنین
و غیر اینها و در زن میانه بیمار و حایض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن جهت
انس است و غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیزی که عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام
وقت دیوانه باشد و زنی که سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب
خوابیدن با زنان دیگر شریک نیست و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میان زنان آزاد الا در خوابیدن
دختر بکر که در وقت آوردن او بخانه شوهر هفت شب پیش او خوابیدن لازم است و اگر بکر نباشد سه شب

پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانه کنیز و زن ازاد خوابیدن شب پیش ایشان تفاوت
هست چه کنیز نصف ان از قسمت میبرد پس اگر زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن
ازاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش
زنان ساقط میشود و ایا قضای شب خوابیدن نسبت بزنی که در سفر واجب چون حج واجب باشد
یا غیر واجب چون حج سنت برضاء شوهر بر شوهر واجبست میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و زنی
که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد نمیتواند شب خود را بدیگری بخشید مگر برضای شوهر و اگر بخشد
رجوع میتواند کرد و دران پیش از تمام شدن ان شب و جایز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی
بگیرد و پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر را نمیتواند دید
مگر بواسطه عیادت اما اگر تمام شب آنجا باشد جهة زن صاحب نوبت قضا کند و واجب در شب
خوابیدن انست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب
خوابیدن پیش زنان ظلم کند واجبست که قضا کند جهة ایشان بمقدار انچه پیش ایشان نخوابیده
باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن شب پیش زنان که بخانه ایشان رود یا ایشان را بخانه خود طلبد
و کسی که شب نتواند خوابیدن پیش زنان چون پاسبان روز بجای شب اوست فصل دوم
در بیان رنجشی که میان شوهر و زن بهم رسد اگر زن از اطاعت شوهر بیرون رفته باشد هر گاه شوهر
را به بیند روی درهم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر
نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند
جدا بخوابد و اگر ان نیز نفع ندهد بزند که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای زن را مجروح سازد
چه اگر جراحت کند دیت میدهد و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد حاکم شرع او را باید منع کند و اگر
زن در صورت رنجش مرد از و بعضی حقوق خود را بشوهر ببخشد که شوهر با و میل پیدا کند حلال است
شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میان ایشان بجدای رسد حاکم شرع
یک کس از خویشان شوهر و یک کس از خویشان زن را امر کند که میان ایشان اصلاح کنند اگر هر دو اصلاح

نیابند

نیابند جدای میان زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر و بخشیدن صداق یا بعضی از صداق موقوف
باذن زنست تا شوهر راضی شده او را طلاق گوید فصل سیم در بیان لاحق گردانیدن اولاد
بپدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه و بیشتر بگذرد و فرزندی که حاصل شود از ان شوهرست بشرطی
که از اقصاء مدت آبستنی نگذرد و میانه مجتهدین در اقصاء مدت آبستنی خلافست بعضی از ایشان گفته اند
نه ماه است و بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یک سال یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل از زن
بیفتد و حکم باشد لاحق گردانیدن او بپدر ملحق بپدر باید گردانید و بچه و اگر زن فاحشه باشد و شوهر نتواند
گفت که فرزندی که از و حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی ان فرزند بر طرف نمیشود اگر زن دایمی
باشد مگر انکه میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه مذکور باشد که کیفیت لعان ظاهر شود و اما اگر متعه
یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن فرزند بر طرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایز
نیست نفی کردن فرزند بمجرد انکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی بفرج
ریخته باشد فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت فرزند تعلق دارد
دو امر واجب و بیست و دو امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان با شوهر در وقت
زاییدن زن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر
ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او اما بیست و دو امر سنت
اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش
چپ او چه از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلم منقول است که کسانی بعد از ان طفل پیر شد از ترس
و مرض ام صبیان محفوظ است و شیطان برو دست ندارد سیم خاک کربلا بکام طفل مالیدن و اگر خاک
کربلا نباشد از آب دجله فرات بکام او مالیدن و اگر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالیدن
و اگر آب شیرین نیز نباشد خرما با عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است که خرما را خایند و
بکام طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن بوزن موی
سر او طلا و نقره ششم نام گذاشتن بران طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسن

یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که فقر
بخانه که اسم اینها باشد داخل نمیشود که در و نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله و فاطمه باشد
هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم ولادت او نهم سوراخ کردن
گوش راست طفل را در پایین و گوش چپ او را در بالا دهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم بعضی
گوسفند یا شتر کشتن و قیمت او مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه
ساقط میشود یازدهم انکه گوسفند و شتر که میکشند جهت طفل مثل طفل باشد یعنی اگر فرزند پسر باشد گوسفند
و شتر نر کشند و اگر دختر باشد ماده دوازدهم انکه در آن گوسفند صفتهایی که در گوسفند قربانی شرط است
یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم انکه چهار یک آن گوسفند و شتر را برای
که طفل زاینده باشد بدهند و اگر او نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم انکه باقی گوشت را
طعام کنند و بدرویشان دهند و اقل این ده درویش را طعام دادنست پانزدهم انکه عقیقه کردن و موی
سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم انکه در وقت
کشتن گوسفند این دعای منقول را بخواند یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک بسم الله
والله اکبر هفدهم انکه اعضای آن گوسفند و شتر را از هم جدا کنند و شکستن استخوان آنها مکروه است
هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن اگر چنانچه پدر جهت او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارک باد
گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد بیستم خوردن زن حامله به را چه در حدیث آمده که هر زن حامله
که به بخورد طفل او خوبروی و خوشخوی باشد بیست و یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن نفاس
چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم منقولست که فرزند او درین حالت از حکما شود و در بعضی
احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم میشود بیست و دوم بجهت طفل بخور سفید
واما آن شش امر مکروه اول کنیه کردن به ابوالقاسم طفلی را که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین

و در روایت دیگر آمده است
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله اللهم
عقیقة عن فلان لحمها بلحمه ... بدمه و
عظمها بعظمه اللهم اجعله وقاء لال ...

این را احرام میدانند دوم نام طفل حکیم یا حکم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن سیم
کنیه طفل ابوحکم یا ابومالک یا ابوعیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل تراشیدن و پاره از آن
گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان
گوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنها را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن
طفل و محافظت کردن و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهار امر در شیر دادن طفل و محافظت و دایه او تعلق
دارد دو امر واجب و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول انکه مادر اول شیری که از
پستان بعد از زاییدن طفل بیرون می آید بخورد طفل دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده
نمی ماند دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجبست که بمادر دهد اما اجرت دادن در مدت
ده سال از مال طفل باید داد و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجبست و اما شش امر سنت اول انکه
شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لابد است
مگر انکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه درین صورت اجرت بمادر دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی
نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم انکه
دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال به سه ماه جایز است اما زیاده اجرت ندارد سیم انکه
شیر دهنده عاقله باشد چهارم انکه مسلمان باشد پنجم انکه عفیفه باشد ششم انکه خوش شکل باشد و اما
شش امر مکروه اول انکه زن شیر دهنده کافر باشد اما اگر مضطر شوند زن جهود یا ترسا اندر شیر دادن اما
او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک دوم انکه شیر دهنده زن جهود یا ترسا باشد با قدرت بر
غیر او و کراهیت در زن مجوسیه سخت تر است سیم دادن طفل بزن جهود یا ترسا که بخانه خود ببرد
و شیر دهد چهارم انکه شیر دهنده ولد الزنا باشد پنجم انکه شیر از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از
احادیث وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده باشد شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال
میشود ششم انکه زن شیر دهنده زن بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن طفل در دو سال که شیر میخورد
مادر اولی است از پدر و اگر طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن طفل محافظت پدر اولی است

از مادر و اگر شیر خورده دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت اولی است از پدر و بعضی از
مجتهدین تا ده سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند که تا مادر شوهر نکرده است اولی است از پدر و قول
اول اقویست و اگر دختری پدر نداشته باشد تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولی است از دیگری
و بعد از بالغ شدن اختیار خود دارد و اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از
پدر و مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشند
بمحافظت ایشان بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان
دارد و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط
میشود و متعلق به پدر میشود اول انکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم انکه مادر بنده باشد و پدر آزاد
سیوم انکه مادر مامونه نباشد و مرد مامون باشد چهارم انکه مادر از محافظت او امتناع نماید حاکم شرع
جبر میکند پدر را بر محافظت طفل پنجم انکه مادر شوهر کند ششم انکه پدر خواهد که سفر کند چه در ینصورت بعضی
از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه می برد هفتم انکه مادر جذام یا برص داشته باشد
چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر در ینصورت اولی است بمحافظت از مادر هشتم انکه مادر دیوانه شود

فصل ششم در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و کسوت
دادن میشود اول خویشی چه نفقه پدر و مادر و هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین روند
واجبست هرگاه قادر بر نفقه و کسوت نباشند و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان
و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکد است و بعضی از مجتهدین نفقه
اینها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند
نفقه ایشان با انکه مفلس باشند واجبست و نفقه پدر و مادر وقتی واجبست که زیاده از قوت یکروز
و یکشب جهة عیال خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بران امتناع نماید حاکم
شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و انمقدار نفقه بایشان دهد که ایشانرا کافی باشد و جامه که ایشانرا
بپوشد و خانه که در و ساکن باشند لازمست که بایشان دهد و اما نکاح کردن جهة ایشان با احتیاج لازم نیست

و آزاد پدر

بلکه

بلکه سنت است و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت است و خدمتکار جهة ایشان بهم رسانیدن
با احتیاج و نفقه خدمتکاران ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای ان واجب
نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهة انکه خویش ایشان غایب باشد
دادن ان قرض واجبست و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازمست
و هر چند بالا رود و اگر جد موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند
و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدم است در نفقه از ان خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه
گرفتن برابرند دوم زن بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول انکه زن دایمی باشد چه نفقه
متعه واجب نیست و نفقه زنی که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عدت بیرون نرفته باشد لازمست
و اما در عدت وفات نفقه زن واجبست مجتهدین را درین مسئله دو قول است دوم انکه زن قدرت
کامل بدهد شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین کامل نکند بر دخول نفقه او واجب نیست و همچنین
که نفقه زنی که سرکشی کند واجب نیست سیوم انکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ باشد چه نفقه
زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم انکه زن مرتده
نباشد چه نفقه مرتده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین که نفقه را جهة غیر حمل لازم
میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجبست اول انکه شکم او را از نان
سیر کند دوم انکه نانخورش باو دهد و اگر مدتی نان و نانخورش بزن ندهد قضای ان لازم است و اگر بعضی
از مدت با شوهر چیزی نخورد قضای آن مدت لازم نیست نمیتواند شوهر تکلیف کند زن را که با هم چیزی
نخورد و هر صباح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق
دهد او را طلاق بدین نفقه از روز را باز نمیگیرد و اما اگر در اثنای روز بمیرد یا کشته گردد بعضی نفقه را گفته اند
باز درین مسئله میانه مجتهدین خلافست و زن زیاده از یک روز نفقه نمیتواند طلبید و اگر شوهر مفلس
باشد مهلت دهد او را تا خدای تعالی وسعتی باو دهد و زن درین صورت فسخ نکاح خود نمیتواند کرد و بعد
از انکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را میگیرد و از شرطهای که در مفلسی بقدر استطاعت از نفقه نکرده باشد

ان

سیوم آنکه جامه بادو بدهد که او را بپوشاند و آن پیراهن است و زیر جامه و مقنعه و اگر اهل تجمل و شرف باشد جامه جهة غیر خانه او لازمست و در زمستان زیادتی جامه جهة دفع سرما لازمست و اگر در شهر باشد که زنان متعارف باشند که پوستین جهة ایشان لازم است داون و اگر در جامه مدتی تقصیر کند قضا را آن مدت بر شوهر لازمست و در جنس نان و نانخورش و جامه رجوع بزنانی که مثل آن زن باشد دران شهر میکند چهارم خدمتکار جهة آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهة او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار دهد و اگر آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست اگر زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر راضی بان باشد خوبست و الا شوهر میتواند او را بیرون کرده و دیگری را بجای او آورد و اگر آن زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار را بمن ده و من خود خدمت میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست و اگر آن زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع زیاده میتواند کرد و شوهر پدر و مادر آن زن را از داخل شدن برو و ایا منع میتواند کرد و او را از خوردن چیزهای بدبو در این مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع میرسد همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهای که سبب بیماری او شود و از زهر خوردن منع میتواند کرد او را پنجم خانه که زن در انجا ساکن شود و غیر شوهر بان تردد نکند ششم فرش که بر بالای آن نشیند روز و لحاف و بالش جهة خواب و لحاف و بالش جهة خدمتکاران زن لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبخ کند در و ظرفی که دران طعام بخورد و کوزه که آب در و بیاشامد و کافیست که از چوب یا گل باشد هشتم التهاای که بآن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لازم نیست مگر انکه سرما باشد چه درینصورت حمام لازمست و اجرت فصد و حجامت کند هم و دوا جهة بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست اگر بنده کسب داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او بدهد و اگر کسب او وفا نکند تتمه از لازمست که آقا بدهد و در نفقه بنده رجوع کنند بنده گان

مثل آن آقا و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن انها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند باب دوازدهم از کتاب جامع عباسی در طلاق دادن زنان و عده نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و دران چند مطلب است مطلب اول در طلاق دادن و دران چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است اول طلاق واجب و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با و گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست چه درینصورت حاکم شرع او را تا سه ماه مهلت میدهد انگاه واجبست بر و طلاق گفتن یا دخول کردن بعد از کفارت دادن دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با و دخول نکند چه درینصورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد انگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سیوم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن زنی که حیض و نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن بالغه که حیض میشد و حامله نباشد و با و دخول کرده باشد پیش از انکه حیض میشد و پاک شود سیوم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یکمرتبه بلفظ طلاق کافیست و دوم و سیوم حرامست اما در مذهب سنیان جایز است قسم چهارم طلاق دادن زنی که شب خوابیدن نوبت او باشد دران شب بر قول بعضی از مجتهدین قسم سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد و در حدیث وارد شده که خدای تعالی دشمن میدارد طلاق دهنده را دوم طلاق دادن زن بیمار خود را قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا میلی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت میخوانند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق دهنده

آن نوع

زن را بشرط طلاق بعد از آن بگذارد که آن زن از عدت بیرون رود و آنگاه عقد کند و این را طلاق
سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم است قسم اول طلاق باین یعنی طلاق
دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ طلاق رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنی که
با او دخول نکرده باشد دوم طلاق زنی که از دیدن خون حیض مایوس شده باشد سیوم طلاق غیر بالغه چهارم
طلاق زنی که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق او گفته باشد چه در این صورت مادامی که آن زن
رجوع در آن چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبه سیم و کنیز مرتبه
دوم چه رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند و دخول کند ششم طلاق دادن زن
آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم چه در این صورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح
کند و دخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در این صورت بر شوهر را
رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام موبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج باشد که شخصی دیگر او را
نکاح کند چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد قسم دوم رجعی و آن بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را
بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و آن ماسوای طلاق باین است دوم طلاق عدی و آن
چنانست که زنی را بشرایط طلاق دهند و در عدت آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند
که حیض ببیند و دیگر طلاق دهند آنگاه در عدت رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق
دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمیرسد بر او دخول حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن
زن را بنکاح دائمی دخول کند و در مرتبه ششم در آزاد و چهارم در کنیز نیز حرام میشود تا دیگری دخول کند
بنکاح دائمی و در مرتبه نهم زن آزاد و در ششم کنیز بر شوهر حرام موبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عدت
رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عدت بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام
نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح دائمی با آن زن دخول کند هر دو بر حلال میشود و فرقی نیست در آن شخص که
در این مراتب میان زن و شوهر بنکاح دائمی در می‌آید که بنده باشد یا آزاد و یا اگر این شخص در حالت حیض
و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که

زن از حیض پاک شود دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهدین را در این مسئله دو قول است و شرط است که
آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر فرج
دخول کند فصل دوم در بیان شرطهای طلاق دادن بدانکه شرطهای طلاق یازده است اول
صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طالقی یا آنکه اشارت بزن خود کند و گوید هذه طالق
یعنی این زن طالق است یا آنکه گوید زوجتی طالق یعنی زن من طالق است و سوای این طریق پیش شیعه
طریقی دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود گوید انت طالق یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق
واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها
دلالت بر طلاق ندارد و اگرچه قصد طلاق کنند بآن دوم آنکه صیغهٔ طلاق را بعربی بگویند هرگاه قدرت
عربی داشته باشند و اگر قدرت بر عربی نداشته باشند بهر طریقی که قدرت بر آن داشته باشند صحیح است
سیم آنکه صیغه را بلفظ بگویند هرگاه قادر بر گفتن باشند پس اگر در این صورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند
طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح
است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافیست و در حدیث آمده که در این صورت
مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو بپوشاند از او و بعضی
از مجتهدین گفته‌اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار
طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بر شرطی یا صفتی پس اگر معلق سازد صحیح نیست پنجم
آنکه بعد از آنکه گوید انت طالق بگوید نصف طلقه ششم آنکه در صیغهٔ طلاق قصد انشاء کند یعنی قصد
معنی مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر
طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ولی او را اذن دهد و اگرچه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق
دادن ده ساله را صحیح میدانند هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست
و ولی دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق میتواند داد اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق او
صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را اکراه بر آن دارند صحیح نیست دهم

صیغه طلاق بجز از آنکه گفته شد طلاقی نیست
منه

انکه طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر
نام زنی طلاق باشد و در وقت صیغه طلاق گفتن قصد نام آن زن کند یازدهم انکه آن زن که طلاق
میگویند زن دایمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشند بسبب ملک شدن و زنی که بشبهه
با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم انکه زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول
کرده باشند یا حیض بیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده
باشد و حاضر نباشد عالم باشد که از پاکی به پاک دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن باشد طلاق
دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد صحیح است سیزدهم انکه آن زنی را که طلاق
میدهند می باید که معین باشد در لفظ یا در قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق درین حالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر
تعیین کند چهاردهم انکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند و بشنوند یکبار پس اگر حاضر نباشند
تا آنکه هر دو یکبار بشنوند تا آنکه یک عادل نباشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر را کافی
میدانند پانزدهم انکه دو مرد عادل باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با مردان

فصل سیم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه جایز است رجوع کردن شوهر در
طلاق رجعی و این بر دو قسم است اول قولی مثل آنکه شوهر زن گوید راجعتک و ارجعتک یعنی رجوع کردم
در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او با گرفتن معنی او که از و رجوع فهمیده
شود بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست بشهوت بر و مالیدن
و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته اند در عدت عقد کنند یا عقد کردن بر رجوع است یا نه درین مسئله دو قول
است و همچنین خلافست میانه مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن رجوع بر شرطی و شرط نیست
در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر غایب را طلاق دهند و در عدت رجوع کنند
صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول کردن زن
چون حایض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشند

رجوع

رجوع کند صحیح است و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول
قول زنست با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عدت او تمام شده و زمانی که احتمال داشته باشد
که راست گوید مثل آنکه چهل و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول اوست با قسم
و ظاهر بعضی از احادیث دلالت میکند که قول زن را قبول میکنند در چیزهای که معتاد نباشد مگر گواهی
دادن چهار زن عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن
زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان مدتی معین که شارع جهت ایشان قرار داده که تا مدت منقضی نشود
شوهر نکنند و آن بر دو قسم است قسم اول جماعتی از زنان که عدت ایشان سه مرتبه پاک شدن است
از حیض و ایشان جماعتی از زنانند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان
دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غایب شده و اگرچه منی نیامده باشد و طلاق دهند ایشان را چه می باید که این
طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان را کر برده باشد و حقیقت او باشند آیا بعد از
طلاق دادن عدت دارند یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که
عدت ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان
حیض بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق یک لحظه حیض
دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانه مجتهدین که آیا لحظه
اخیره داخل عدتست یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عدت اصح آنست که لحظه اخیره داخل عدت نیست
بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عدت قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشانست
و ایشان چهار قسمند اول زنانی که عادتی ایشان در حیض بهم خورده باشد یا هر ماه یکمرتبه حیض نه بینند و در سن زنانی
باشند که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه
طلاقش دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عدت ایشانست دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از
مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عدت میدارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عدت
ندارند سیوم زنانی که از حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در زنانی که قرشی و نبطی نباشند

در

در پنجاه سالگی بهم رسد و زنان قرشی و نبطی در شصت پس بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین عدت
ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عدت ندارند چهارم زنان حامله که
حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته چه عدت ایشان سه ماه است قسم سوم
جماعتی از زنان اند که عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است و ایشان دو قوم اند اول کنیزان
که ایشان را عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند با ایشان چه بعد از طلاق واوان عدت ایشان
دو مرتبه از حیض پاک شدن است و اگرچه شوهر ایشان آزاد شده باشد و کمتر زمانی که کنیزان از عدت بیرون
آیند سیزده روز و دو لحظه است دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند چه عدت
ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی اند
از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است و ایشان دو قوم اند کنیزانی که ایشان را بعقد دخول
کرده باشند دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند و در سن زنانی باشند
که حیض بینند چه عدت ایشان نیز چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که عدت ایشان
نه ماه است و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نه بینند چه بعد از طلاق عدت ایشان
نه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت این قسم زنان شش ماه است قسم ششم
جماعتی از زنان اند که عدت ایشان بزاییدن ایشان منقضی میشود و ایشان زنان حامله اند چه زنان
حامله را هرگاه طلاق دهند بزاییدن از عدت بیرون میروند و اگرچه بعد از طلاق واوان بیک
لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که بجهت او عدت نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که ازو
باشد چون فرزند زنی که شوهر او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت حامله در طلاق
کمتر از سه ماه و زاییدن نیست پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه نباشد عدت او زاییدن او است و اگر
از سه ماه کمتر از زاییدن باشد عدت او سه ماه است و اگر حمل از زنا باشد عدت ندارد و اگر
زنی را در سه طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگری را
تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از زنانند که

عدت

عدت ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعت زنانند که شوهر آنها بمیرد و اگرچه شوهر
ایشان بنده باشد بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عدت نگاه دارند و ترک زینت کنند
و در آن چهار ماه و ده روز جامه نیکو نپوشند و بوی خوش بر خود نریزند و سرمه نکشند و اگر احتیاج
به آن کشند شب سرمه بکشند و روز پاک کنند و حنا نبندند و سفیداب بر روی نمالند و هرچه
در عرف و عادت از آن از زینت دانند بر ایشان حرام است اما سر خود شانه کردن و پاک گردانیدن
بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای نیکو و فرش خوب نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست
زینت کردن فرزندان و کنیزان خود فرقی نیست میانه زنان مدخوله و غیر مدخوله کوچک و بزرگ و خواه
در حیض و خواه نه عادتی داشته باشند و خواه نه و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند و حامله باشند
بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عدت نگاه میدارند قسم هشتم کنیزانی شوهر مرده اگرچه
شوهر او آزاد باشند عدت ایشان بعد از مردن شوهر شصت و پنج روز است نصف عدت زنان
آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین عدت کنیزان
نیز چهار ماه و ده روز گفته اند و اگر کنیز در عدت آزاد شود عدت او عدت آزاد است اما اگر عدت باین
باشد همان عدت رجعیه کنیز را تمام میکند قسم نهم زنانی که حامله باشند زنان حامله شوهر مرده
که عدت ایشان دورترین دو مدت است از چهار ماه و ده روز و زاییدن یعنی هر کدام ازین دو مدت که دورتر باشد
آن عدت ایشان است قسم دهم زنان شوهر گم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان
نداشته باشند که نفقه زنان ایشان دهند و اگر نفقه دهند و از زنان صبر نکنند بحاکم شرع حال خود عرض
کنند حاکم شرع چهار سال از زنان را انتظار فرماید و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و در آن
چهار سال و در آن جهتی که شوهرهای ایشان گم شده اند طلب میکنند اگر خبر ایشان بهم رسد ولی ایشان را
طلاق میدهد و عدت ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد
و اگر شوهر او در عدت پیدا شود او اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عدت پیدا شود زن
او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه و جایز است برکسی که کنیز مدخوله میفروشد یا کنیز را

واما پوشیدن لباس مخصوص [illegible] نیست زیرا که
سبب اشتهار [illegible] مخالف [illegible]
که در عرف و عادت [illegible]
[illegible]

مالک شود بخریدن یا بهر نحوی که باشد و ان کنیز جوان باشد و حیض بیند که انتظار بکشد که کنیز یک
حیض ببیند انگاه دخول کند با او و اگر حیض نبیند و در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر وی که
چهل و پنج روز انتظار بکشد انگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد انتظار بکشد که بزاید یا انکه چهار ماه
و ده روز بگذرد و انگاه دخول کند و ایا در مدت استبرا غیر دخول کردن نیز بوسه و غیر ان حرامست یا نه
اقوی انست که جایز است و اگر در ایام استبراء دخول کند ایا استبرا ساقط میشود یا نه اولی انست که
استبرا نماید و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا انکه در حالی که حیض دارد با او منتقل شود
یا انکه مالک او زنی باشد استبرا درینصورت واجب نیست و در مدت عدت رجعیه نفقه بر شوهر لازم است
بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بران زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گرفته او را و ران خانه
بغیر عذر و بر شوهر بیرون کردن او از خانه حرامست مگر انکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را
جهة حد زدن بیرون کرد مگر انکه اهل او را ازار کند چه درینصورت جایز است که او را بیرون کند و بخانه
دیگر فرستند و همچنین نفقه کنیز در عدت رجعیه لازمست و در عدت باین نفقه لازم نیست مگر انکه حامله
باشد **مطلب دوم** در بیان خلع و مبارات و انچنانست که میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن
مهر خود را یا بعضی از ان بشوهر بخشد که در عوض زن را طلاق گوید و فرق میانه خلع و مبارات انست که در خلع
رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام
ان وقتی است که شخص زن خود را باکراه بران دارد که خلع کند و همچنین حرامست هرگاه شخصی زن را
از بعضی حقوق او منع کند تا خلع کند و اما خلع سنت انست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم
که ترا از ان ازرده شوی و بعضی از مجتهدین درینوقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و ان گاهیست
که زن از مرد ازرده باشد و مالی دهد و خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهای طلاق مذکور
شش چیز است **اول** ایجاب چون خالعتک یا بارئتک یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارا
کردم با تو و ایا بعد از صیغه خلع بی فاصله طلاق باید گفت یا انکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب انست که فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع

میشود مستغنی از صیغه خلع است **دوم** قبول زن بی فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب **سیم**
انکه خلع با زردگی زن واقع شود و مبارات با زردگی زن و شوهر پس اگر خلع و مبارات بی ازردگی
واقع شود صحیح نیست و احیانا اگر بصیغه طلاق واقع شود رجعی خواهد بود و شوهر را در عدت رجوع
میرسد **چهارم** چیزی را که در عوض طلاق زن بشوهر میدهد باید که چیزی باشد که مسلمان مالک ان تواند
شد پس اگر شراب باشد صحیح نیست و ان عوض مقداری معین ندارد بلکه انچه در عوض میدهد جایز است
که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات می باید که زیاده از مهر نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن
اقا صحیح نیست و اما اگر اقا اذن دهد صحیح است و ان عوض را وقتی که ازاد میشود میدهد و اگر کنیز
بی اذن اقا یا باذن خود خلع کند ان عوض ملک اقاست و خلع صحیح است **پنجم** انکه صیغه خلع و مبارات
را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند بطریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست **ششم**
انکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر انکه شرطی که خلع و مبارات ازرا لازم میداشته باشد چون شرط
انکه هرگاه زن رجوع کند در ان عوض شوهر در زوجیت رجوع کند چه این شرط صحیح است زیرا که
هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد میشود شوهر را رجوع نمیرسد مگر انکه زن در ان عوض که بشوهر داده
در عدت رجعیه رجوع کند چه درینصورت رجوع میرسد شوهر را در عدت اما اگر زن طفل باشد یا
غیر مدخوله باشد یا زنی باشد که از حیض دیدن مایوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد و در عوض اگر اختلاف
کنند زن و شوهر در قدر عوض یا جنس ان قول زن مقدم است با قسم **مطلب سیوم** در بیان
ظهار و ایلا کردن با زن خود و در ان دو فصل است **فصل اول** در اقسام ظهار کردن و شرطهای ان
بدانکه ظهار بر دو قسم است **اول** انکه کفاره ان پیش از دخول کردن است و ان چنانست که شخصی بزن خود
گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست چه درینصورت حرامست دخول کردن تا انکه کفاره دهد چنانچه
در بحث کفاره مذکور شد **دوم** انکه کفاره دادن در وقت بعد از دخول باشد و انچنانست که شخصی بزن
خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس درینصورت اگر دخول کند با ان زن
ظهار بهم میرسد و کفاره بر او لازم میشود و شرطهای ظهار کردن نه است **اول** صیغه مثل انکه گوید انت علی

کظهر امی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی و آیا درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی
و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است و اگر شخصی بزن خود گوید که پشت تو
همچو پشت زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم انکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح
نیست سیوم انکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کننده بقصد
ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را باکراه بران دارند صحیح نیست
پنجم انکه دخول بان زن کرده باشند پس اگر دخول نکرده باشند ظهار صحیح نیست ششم انکه معلق
نسازد ظهار را بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب و آمدن غایب صحیح نیست
و یا در شرط چنانچه گوید اگر تو گریه کنی یا نوحه نمایی صحیح است هفتم انکه صیغه ظهار را دو مرد عادل بیکبار
بشنوند به طریقی که در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل بیکبار نشنوند صحیح نیست هشتم انکه
زن در حالتی که شوهر صیغه ظهار میگوید می باید که پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر حاضر باشد
و زن حامله نباشد و در ان پاکی دخول بان زن نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند
در حالتی که ان زن حیض و یا نفاس داشته باشد یا زن حامله باشد یا در ان پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست
نهم انکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بگوید بزن خود که دست تو همچو دست
مادر منست ظهار نیست و در اسلام و نکاح متعه خلافست و نزد بعضی شرط نمودن جایز است
مکرر میشود حکم ظهار بتکرار ان یا انکه در حکم یکمرتبه ظهار کرده است اقرب آنست که مکرر میشود و کفاره ظهار
وقتی واجب میشود در قسم اول که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب نیست و جایز است
دخول پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفارت واجب میشود و اگر مکرر دخول
کند کفاره دخول مکرر میشود نه کفاره ظهار اما اگر دخول کند و طلاق دهد و بگذارد که از عدت بیرون رود و آنگاه از
عدت بیرون رود آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیزی ظهار کند آنگاه
آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنی که با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال
خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم او را سه ماه مهلت میدهد تا یا انکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد

بعضی مجتهدین انرا ظهار میدانند و قول اول اقرب است ... است دخول در او

و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه خلاف است اصح انکه صحیح است

و شرط است در ظهار ... خلاف است ...

و بعد از

و بعد از سه ماه جبر میکند او را بر یکی از اینها بانیطریق که طعام و آب را بر وی تنگ میکند تا انکه اختیار
یکی از اینها کند فصل دوم در ایلا کردن و انچنانست که شخصی قسم بخورد که با زن دایمی خود دخول
نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن و شرطهای ایلا کردن هشت است
اول انکه ان شخصی که سوگند میخورد بالغ باشد دوم انکه عاقل باشد که از دیوانه صحیح نیست سیم انکه بقصد
کند و مختار باشد چهارم انکه ان زنی را که سوگند میخورد که دخول باو نکند زن نکاحی باشد پنجم انکه دخول بان
زن کرده باشد ششم انکه سوگند را باسم خدای تعالی بخورد اما بعربی گفتن لازم نیست که اگر با زن خود بفارسی
بگوید که والله که دیگر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود و سوگند خوردن بطلاق زن و ازادی بنده صحیح نیست
هفتم انکه صریح بگوید که والله که من فرج خود را دیگر در فرج تو غایب نمیکنم پس اگر کنایه گوید مثل انکه
والله که با تو سر در یک بالین نگذارم و در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر چه باینها قصد ایلا کند
و اگر گوید والله که با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم انکه مجرد سازد سوگند خوردن را
از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط ندانند و هر گاه
این شرطها بهم رسد زن حال خود را بحاکم شرع بگوید حاکم او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد
او را میانه دخول کردن و کفارت دادن و طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید جبر
میکند بر اینها و اگر طلاق باین حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود ایام مرتد بودن
او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدای تعالی
داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدتی معین ان مدت منقضی شود انگاه
دخول کند کفارت ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی و انگاه او را بخرد حکم ایلا باطل میشود و بعضی گویند که
خریده ازاد کند اگر عقد نماید حکم ایلا باطل است اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره ان مکرر میشود یا همه یک حکم
دارد اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر در زمانهای مختلف ایلا کند مثل انکه گوید والله که شش ماه با تو دخول
نکنم و بعد از شش ماه دیگر دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلای وقتی واجب میشود که عمدا واقع شود پس اگر
بسهو دخول کند یا شبهه یا جنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل میشود

بانه مجتهدین را درین مسئله خلافست اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضاء چهار ماه قول کسی
مقدم است که دعوی باقی بودن آن میکند و اگر اختلاف در زمان واقع گردانیدن ایلا واقع شود قول
کسی مقدم است که دعوی مؤخر بودن ایلا می کند و اگر میانه جهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال
خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند و یا آنکه ایشان را از اهل ایشان
رجوع نماید مطلب چهارم در لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن و در آن سه فصل است فصل اول
آنکه دو امر سبب لعان میگردد اول انداختن شوهر زن خود را بزنا و در این صورت پنج شرط لعان لازم است
اول آنکه هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و اسلام و آزادی
و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیح است و بعضی از مجتهدین اظهار اشتراط اسلام نموده اند
دوم آنکه زنی که بعقد دایم باشد شوهر او دعوی نماید که زنا کرده و گواه نداشته باشد سیوم آنکه زن
عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی مشاهده نماید یعنی گوید
که من دیدم که شخصی با او زنا میکرد و اگر گمان کرده باشد یا جماعتی با او گفته باشند لعان صحیح نیست پنجم
آنکه زن کر یا گنگ نباشد چه اگر زن کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بر آن شوهر حرام موبد میشود هر گاه شوهر
دعوی مشاهده زنا کردن با آن زن کند و آیا دخول کردن شوهر با آن زن شرط است مجتهدین را
درین مسئله سه قولست بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان
گفته اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرط است
سبب دوم آنکه انکار فرزند آن زن خود کردن چه در این صورت نیز چهار شرط لعان لازم است اول
آنکه [illegible] دایم باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشند سبب
لعان [illegible] بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حد باشد انکار فرزند او
[illegible] لعان او میشود اما در کنیز لعان واقع میشود و مجتهدین را درین مسئله چند قولست بعضی میگویند
مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی گفته اند مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند اگر بسبب انداختن
او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول

کنند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم آنکه با آن زن دخول
کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان نمیشود سیوم آنکه از دخول کردن با آن
زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زن است
زیاده نگذشته باشد که اگر چنین نباشد انکار فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت
زاییدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد که اگر اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگر
چه اقرار بفرزندی او بکنایه صادر شده باشد مثل آنکه شخصی با او گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدای
تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد یا قول ان شاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زاییدن آن زن ساکت
بوده بعد از آن انکار کند اقرب آنست که موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان
هر گاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد و گواه نداشته باشد یا انکار فرزند او کند
بشرطهای که مذکور شد حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی
لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راستگویانم در
این زن را انداختن او از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را که پنجم
نوبت بگوید ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی که لعنت خدای بر من باد اگر
من از دروغ گویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول را بگوید آن زن را امر کند که چهار
نوبت بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای
تعالی را که شوهر من از دروغ گویانست در آنچه انداخته مرا با آن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این
قول را بگوید امر کند او را که پنجم نوبت بگوید ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین یعنی
غضب خدای تعالی بر من باد اگر شوهر من در این دعوی از راستگویان باشد و هر گاه از لعان کردن
فارغ شوند چهار حکم ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش
از لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط میشود و شوهر از آن زن میراث میبرد و حد در این صورت بر او لازم آید
و جایز است که جهة اسقاط حد با وارث لعان کند و اگر وارث حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود

بعضی از احادیث وارد شده که میراث در نصورت نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او
میراث میبرد و اگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه یا از لعان امتناع نماید حد زنا ثابت باو میشود
و اگر حامله باشد حد تر شد او را تا که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد
ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از اتمام شدن لعان اعتراف کنند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان
کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شوهر بزن گفته
باشد که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد برو لازمست میگردد یکی جهة زن و یکی جهة آن مرد و هرگاه لعان
واقع شود حدی که جهة زن برو لازم بود ساقط میگردد اما حدی که جهة آن مرد برو لازم شود ساقط
نمیشود بلعان کردن دوم زایل شدن علامت زن و شوهری میانه ایشان سیوم حرام موبد شدن آن
زن بران شوهر بسبب لعان چهارم برطرف شدن فرزند بودن فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب انکار
فرزندی فرزند مادرن زن نباشد فصل سیم بیست امر تعلق بلعان دارد دوازده امر واجب و هشت
امر سنت اما دوازده امر واجب اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسی که امام
نصب کرده باشد او را جهة حکم کردن میان خلایق جهة لعان کردن بخصوص و اگر شوهر و زن بیکی از
مجتهدین راضی شوند در لعان کردن جایز است اگرچه امام یا نایب موجود باشد دوم آنکه شهادت را
بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای اشهد احلف یا اقسم یا شهدت باشد بگوید لعان واقع
نشود سیوم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر از الرحمن یا رحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات
را بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکند پنجم
آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند می باید که فرزند که از این زن بهم رسیده از من نیست
ذکر خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صادق و کاذب را بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند انی صادق
یا کاذب یا مانند اینها و اگر لام تاکید بران داخل نسازند لعان واقع نشده باشد هفتم آنکه آنچه مذکور شد
از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز جایز است و در نصورت حاکم
شرع را و هر دو مرد عادل را لازمست که زبان غیر عربی ایشان را دانند و یک عادل کافی نیست هشتم آنکه

ترتیب بطریقی که مذکور شد باشد شوهر اول ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انگاه لعن کند بعد از ان زن
ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه انگاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب
هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که شوهر در حال شهادت و لعن و غضب می باید که ایستاده
باشد و اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب می باید که ایستاده باشند
و اگرچه شوهر نشسته باشد دهم مشخص ساختن زن باآنکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را وصف کند
او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشده باشد
یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را بعربی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در
گفتن ان کلمات وقتی کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین ان نماید پس هر یک از ایشان بامر حاکم
شرع و تلقین او اگر بگویند صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند
و روی با ایشان دوم آنکه شوهر بر دست راست حاکم بنشیند و زن بر دست چپ سیوم آنکه جماعتی
از مردان در ان مجلس حاضر باشند جهة شنیدن لعان و کم از چهار کس نباشند چهارم
آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدای تعالی
و این آیه را نزد او بخواند ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا پنجم آنکه حاکم
شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته شد ششم آنکه لعان
را در مکان شریفی اگر در مکه باشد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلم واقع گردانند در مدینه میانه منبر
حضرت رسالت پناه صلی الله وقبر آن حضرت در زیر صخره واقع کرده اند اگر در بیت المقدس باشد اگر در شهرهای
دیگر باشد در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیه السلم یا از مساجد جامع واقع گردانند هفتم آنکه در زمانهای
شریف چون جمعه و بعد از عصر واقع گردانند هشتم آنکه مردان را برای ایشان جمع کند باب سیزدهم
در کتاب جامع عباسی در شکار کردن و در ان چند فصل است فصل اول شکار کردن بر نه
وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما یک وجه واجب
آن وقتی است که نفقه شخصی که شکار میکند و نفقه عیال او موقوف باشد بر شکار کردن اما وجه سنت

و حقی است که آن شخص نفقه داشته باشد و اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در این صورت
شکار سنت است و اما هفت وجه حرام **اول** شکار کردن با آلتی که از دیگری به تعدی و قهر گرفته باشد
خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام باشد چه در این صورت شکار کردن با آن حرام است اما
شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت واجب است بدهند **دوم** شکار کردن با آلتی که از شکار بزرگتر
باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند **سیوم** شکار کردن در خانهٔ غیری بی اذن او **چهارم**
شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و چرغ و یارس و پلنگ
و کمان گروهه و تفنگ و کندن سر شکار و سنگ زدن سید مرتضی حرام داند بغیر سگ معلم و تیر
و نیزه و شمشیر و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنچه درنده ها چون یارس و پلنگ بکشند حلالست و بعضی از
مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه میدانند **پنجم** شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه
و طفل غیر ممیز که هر چه آنها بکشند حرام است خوردن آن **ششم** شکار کردن محرم در حالتی که احرام
بسته باشد چه در این صورت شکار حکم مرده دارد و **هفتم** شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما شش امر
مکروه **اول** شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد **دوم** شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از
مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که آنحضرت
منع نمود که گوشت شکاری را که سگ سیاه از آن گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم امر بکشتن سگ سیاه کرده **سیوم** شکار کردن در شب و بچه جانوران از آشیانه و خانه
آنها بیرون آوردن **چهارم** شکار کردن ماهی روز جمعه **پنجم** شکار کردن در حرم مکه و مدینه **ششم**
شکار کردن شکاری که متوجه باشد بحرم مکه **فصل دوم** در شرطهای شکار کردن بدانکه دوازده امر
در شکار کردن شرط است **اول** آنکه سگی که با آن شکار میکنند می باید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی
که شکار را بگیرد و نکشد اگر احیانا شکار بمیرد حلال است اما اگر تعلیم نداشته باشد و بکشد شکار
حرام میشود **دوم** آنکه آن سگ شکار را نخورد مگر بنادر **سیوم** آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد
یا نیزه و شمشیر میزند می باید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز و خواه مرد باشد و خواه

زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا کور باشد یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست
و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود و ترسا باشد اقرب آنست که حلال نباشد **چهارم** آنکه کسی
که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا شمشیر و نیزه میزند می باید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله
و هر چه ذکر باشد در آنوقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کند آن یا
دیگری بسم الله گوید شکار حلال نیست اگر دو سگ شکار را بکشند و در وقت سر دادن یکی از آنها
بسم الله گفته باشد و دیگری بسم الله نگفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام
نمیشود و اگر یک باشد و فراموش کرده باشد پیش از آنکه سگ یا تیر و شمشیر او بشکار برسد بسم الله گوید آن
شکار حلال است و اگر بیاد او نیاید وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله بگوید اگر عمدا ترک کرده
باشد بسم الله گوید میانهٔ مجتهدین خلافست و آیا نام خدای تعالی را بعربی لازم است گفتن یا بهر زبانی
که گویند جایز است درین نیز خلافست و بجای بسم الله اگر اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید
آیا شکار حلال میشود درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست **پنجم** آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را
یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ بدود یا تیر از کمان بجهد و شکار را بکشد حلال نیست اما
اگر سر داده باشند سگ را بطلبند و نگاه دارند همراه روند حلال میشود **ششم** آنکه بقصد جنس شکار کنند و بر
کشتن پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه و قصد جنس شکار نکنند و شکار را بکشند حلال
نیست **هفتم** آنکه شکاری بسبب جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح
لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضاء او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلالست اما اگر بآن جراحت
نمیرد و بلکه بواسطهٔ تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد و بی آنکه
جراحت کند بمیرد و یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست که آنکه در این صورت جراحت
سگ کشنده نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکار را که مجروح شده باشد در آب بمیرد اگر
او از آب بیرون آمده باشد آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون غاز و اردک حلال است
هشتم آنکه آن شکار مجروح از نظر غایب نشود و در وقتی باشد که ممکن باشد که بماند اگر چه نصف یکروز باشد

پس اگر پنهان شود از نظر و آزار مرده یابند حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او رسیده باشد
و خواه سگ بر سر او حاضر نباشد **نهم** آنکس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه زده پیش شکار حاضر
نباشد چه اگر حاضر باشد و آنمقدار وقت باشد که او را تواند کشت لازم است که سر او ببرد و اگر بگذارد تا او
تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را بان توان کشت درین مسئله
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که حرامست و بعضی گفته اند که درین صورت بگذارد که سگ آن شکار را
بان بان کند **دهم** آنکه آن شکاری باید که چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی
پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد حلال نیست **فصل سیوم** در احکام
شکار کردن بدانکه واجبست که موضعی را که سگ بدندان گرفته باشد از شکار بآب بشویند و بعضی
از مجتهدین شستن آنرا واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداز و نیزه و شمشیر زن که تنها باشد چه اگر جماعتی
شکار را بتیر یا شمشیر بزنند حلالست و همه در آن شکار شریک باشند و همچنین شرط نیست که دیگری مدد نکند
چه اگر مدد کند او را حلال است و همچنین حلالست اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته بر شکار آید و بکشد
و اگر شخصی شکار را بشمشیر زند و دو نصف کند بشرطهایی که مذکور شد حلال است خواه دو نصف مساوی
شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند که حیوانی
زنده چنان حرکت کند چه درین صورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف
کند مختلف نصف بزرگتر حلالست و بعضی گفته اند اگر دو نصف کنند و یکی حرکت کند آن نصف که حرکت
کند حلال است و هر شکاری که کسی بدست آرد و یا بدام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود
و دیگری آنرا بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنکسی که گرفته بود اول در وقت بیرون
رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آنکسی که در ثانی آن شکار را گرفته باشد مالک آن شود
اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی در آید مالک آن نشود
بلکه آنکس که گرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن شود
اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی انها را بقصد شکار کردن ساخته باشد یا اگر شکاری یا مرغی بان خانه

۴۲ انها در اید

یا کشتی مالک میشود صاحب خانه و گرفتن آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شکاری
کسی افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر بان باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب
آن پیدا شود و طلب کند واجبست که بصاحب بدهند **باب چهاردهم از کتاب جامع عباسی**
در ذبح حیوانات و حلال و حرام انها و دران چند فصل است **فصل اول** در اقسام ذبح بدانکه
ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما
چهار قسم حرام **اول** ذبح کردن گاو فرود بخشن اهل بیت در اهل کتاب خلافست **دوم** ذبح کردن دیوانه
سیوم ذبح کردن مستان **چهارم** ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه آن ذبح ناصبیست و اما یک
قسم سنت و آن ذبح کردن مومن است و اما شش قسم ذبح کردن مباح **اول** ذبح کردن بسلاح چون
تیر و نیزه و شمشیر **دوم** بسگ شکاری بشرطهایی که در باب شکار کردن مذکور شد **سیوم** ذبح کردن
بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر اوست هرگاه خلقت او تمام
شده باشد یعنی موی بر او روییده باشد خواه روح دروی دمیده شده باشد و خواه نشده باشد اما اگر از شکم بیرون
آید و آنقدر وقت نباشد که او را بکشند حلالست اگر بمیرد و درین قول اشکال است و اگر خلقت او تمام
نشده باشد حرام است **چهارم** ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن اوست زنده از آب و در بیرون آوردن
ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت است پس اگر کافر ذمی ماهی
از آب بیرون آورد حلال است بشرطی که مسلمانی ببیند که زنده او را بیرون آورد و اما اگر زنده نبیند او را حرامست
و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی مرده بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه
بکنند **پنجم** ذبح نمودن ملخ و آن گرفتن اوست بدست زنده یا بالتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله
گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را باتش
بسوزانند حلال نیست **ششم** ذبح نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا در صحرا بگریزد و ممکن نباشد کشتن
انها بطریق معهود و از مذابح است کشتن انها بهر طریق که میسر باشد مشروع است **فصل دوم** در بیان انچه
بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه هشت چیز از ذبح کردن متعلق است سه از ان واجبست و پنج از ان سنت و بعضی از ...

و ملخ ماهی که نتوانند برید حلال شود

انماید اینها شما را که ... گوسفند از الله اعلم ... و مزدوره ...

کرده اما شیره هامره واجب اول آنکه کسی که ذبح میکند می باید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر
ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سیوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح
نمودن مست و خفته و بیهوش حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس
اگر کافر یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن یهود و نصاری
میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است پنجم آنکه حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او
خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی
از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان را تا دباغت نمیکنند پاک نمیشود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل
و میمون و خرس اگر بکشند پوست انها پاک میشود و میانه مجتهدین درین مسئله خلافست ششم آنکه چهار عضو
ان حیوان را ببرند جای که آب و طعام میرود و دو رگ گردن را چه اگر این چهار را نبرند حلال
نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم آنکه اعضای ان حیوانی را که میخواهند
که ذبح کنند باهن چون کارد و شمشیر و غیره ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد
چون آبگینه و سنگ و ناخن و دندان ببرند ایا حلال میشود یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که دندان و ناخن
متصل بیدن و انگشتان جایز است اما اگر جدا باشند جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله
گویند و آنچه بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن رو بقبله کنند اگر مقدور باشد یعنی حلق
و زیر گردن و سینه او را بقبله کنند و بعضی از مجتهدین محل ذبح گفته اند که بقبله باید کرد پس اگر عمدا
رو بقبله ذبح نکرده حرام است و اگر فراموش کنند یا در حالتی باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط
نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در صورتی که ممکن نباشد ان حیوان را رو بقبله
کردن آنکس که ذبح میکند خود رو بقبله کند دهم آنکه اعضای ذبح را یکبارگی ببرند پس اگر بعضی ازان
و بعضی را بعد ازان که در زمان دیگر ببرند ایا حلال است یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است یازدهم
آنکه آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل
بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن ذبح او باشد پس اگر حیوانی را که در حین ذبح نمودن

دیگر

دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی بر نیزه بکشند او را
و محل نحر گودی گردن شتر است و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را
بنیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که دستهای او را بسته باشند
میانه بغل و سرهای او را رها کنند دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن
و رها کردن دم او سیوم بستن دو دست و یکپای گوسفند را در وقت کشتن و یکپای او را رها کردن چهارم
سر دادن پرندها را در وقت بریدن گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن
نخاع یعنی مغز مهرهای پشت را در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیوم
جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت
او را حرام دانسته اند چهارم گردانیدن کارد را در وقت سر بریدن که بالا بریده شود و در بعضی
احادیث نهی ازین عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوانی دیگر نگاه کند ششم
شب ذبح نمودن بی احتیاج هفتم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال فصل سیوم
در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهل قسم است شش قسم انها حلال و بیست و سه قسم
حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر ابو الخطاب که از غالب لشکر است حرام
میداند گوشت شتر را دوم گاو اهلی و وحشی سیوم گوسفند و قوچ و بز کوهی غیره و سلی بهوره و نر نشان
چهارم خرگور پنجم هر پرنده که برهم زدن بال او بیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان
داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خار پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو
و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلالست ششم ماهی که فلس داشته باشد پس کفص و ارحان و طراز
ازاقسام ماهی حلال است چه ایشان فلس دارند و اما بیست و سه قسم حرام اول سگ بری و بحری
دوم خوک بری و بحری سیوم گربه اهلی و وحشی چهارم درندها تمام چون شیر و گرگ و پلنگ و کفتار
و روباه و میمون و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند پنجم موش اهلی و صحرای و سوسمار و خارپشت و فیل
و امثال آن ششم قرو سنجاب و سمور و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و کیک و مگس

و پشه و کیک و غیر اینها ششم حیوانی که عادت بخوردن فضلهٔ آدمی کرده باشد چه او حرامست تا آنگاه او را
مدتی استبرا کنند یعنی اگر حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز
و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان سی روز گفته اند و اگر گوسفند باشد ده روز
و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز گفته اند و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد
سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز گفته اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده
نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک بخورد آنقدر که استخوان او سخت شود حرام
میشود و هرچه از و بزاید حرامست دهم حیوانی که گوشت او را خورند با او شخصی دخول کرده باشد چه آن
حیوان و نسل او حرام میشود و واجبست سوزانیدن آن حیوان اگر اینچنین گوسفندی در میان گله گوسفند
مشتبه شود قرعه بزنند و قسمت کنند تا آنکه یکی بماند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب داشته باشد چون باز
و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها دوازدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای کلاغ که در زراعت ... باشد
و زاغی که برنگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی طاوس را مکروه میدانند
چهاردهم مرغی که او را نشانهٔ تیر میسازند تا آنکه بمیرد و همچنین حیوانی که مجروح میسازند و بگذارند تا بمیرد پانزدهم
ماهی که فلوس نداشته باشد چون مارماهی شانزدهم ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده
بماهی زنده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست و اگر بر روی افتد حلالست
هفدهم سنگ پشت هجدهم خارپشت نوزدهم خرچنگ بری بیستم گوشتی که در زیر سپرز بریان کنند
زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرطی که سپرز را شکافته باشند و همچنین حرام میشود اگر ماهی حلال
و ماهی حرام را باهم بریان کنند و ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای ماهی حرام
باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر مشتبه شود هر کدام که هر دو طرف او مختلف باشد
حلال است و اما چهار قسم مکروه اول اسب دوم خر سیوم استر و بعضی از مجتهدین گوشت
خر و استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد سنت است او را
علف خورانند و اگر علف خوار نباشد هفت روز شیر حیوان حلال خورانند و اگر شیر ... خورده باشد

اگر غیر اینها باشد واجب است که از ... [illegible] ... که ... از در ... سود

کوشت

گوشت آن حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم کلاغ
کوچک ریزه که در حوالی زراعت می باشد و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرده از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه
الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و موید قول اول است آنکه بالها
برهم زدن او پیش از مسح بستن بال اوست نهم قبره چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان
نباید داد که بازی بان کنند زیرا که او همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهل بیت میکند دهم فاخته چه در
حدیث آمده که شومست نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغیست
دراز گردن کردالو و رنگ که در درخت خرما می باشد چهاردهم شقراق و وجه کراهیت او آنچه در حدیث آمده
که او مار را میکشد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام است و مکروه و آن بر بیست
و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم حرام اول هر چیز روانی
که مست کند چون نبید و شراب که از شیره انگور میکنند و تبع که از عسل میگیرند و فقیع که از مویز میگیرند
و مزر که از زرت میسازند و فضیخ که از خرما میسازند و یا از جو و برنج و غیره هرچه مست کند خواه کم باشد
و خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز و جو میگیرند حکم شراب دارد باجماع مجتهدین و کذا آنچه مانند رب سیب
و رب به و اترج باشد حلال است اما در حکم شرابست شیرهٔ انگور که بجوشد و کم از دو حصه آن ناقص نشود
اگر دو حصه آن ناقص شود هرچند که بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیره مویز را بجوشانند اصح آنست
که حلال است زیرا که زیاده از دو حصهٔ آن بآفتاب کم شده و همچنین کشمش و مویزی که در طعام کنند حلال است
بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنکه
بسبب آن شراب سرکه شود و مستهلک شود و خواه نشود اما اگر چیزی که نجس است در شراب اندازند یا کافری
دست بآن مالد آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب بریزند آنقدر که او را مستهلک سازد
یا آن قدر شراب باشد که سرکه را مستهلک سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شرابی
در سرکه ریزند جایز نیست استعمال آن تا آنکه آن شراب سرکه شود دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید

[illegible]

خواه خون جهنده داشته باشد مثل کبک و خواه نداشته باشند مانند ماهی در حلال بودن خون دل
خلافست میانهٔ مجتهدین سیوم بول و ان حرامست از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند
سوای بول اشتر جهة شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت او را خورند جایز میدانند و همچنین
حرامست منی و غیر ان از اعیان نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان ما لکول اللحم و غیر ان چون آب
دهن و منی و عرق ایشان چه خوردن انها حرام است چهارم شیر حیوانی که گوشت او را نخورند و در حلال
بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد میانهٔ مجتهدین خلافست پنجم هر چیزی روان که نجاست
او عارض شود خوردن ان حرام است چون آب نجس ششم طعام غیر را بی اذن او خوردن مگر جاهایی که
در ایهٔ کریمهٔ قرانیه است استثنا واقع شده که بی اذن میتوانند خورد و اگر اینان نیز دانند که راضی نیست
البته برایشان نیز حرامست هفتم اعیان نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشند بملاقات نجاست
پس اگر ان چیزها قابل پاک کردن باشند خوردن انها پیش از پاک کردن حرامست و همچنین نانی که از آرد
باب نجس خمیر کنند حرامست خوردن ان و روغنی که بسته باشد هر گاه نجاست بعضی از اجزا او رسد
همانچه نجاست باو رسیده حرامست و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست هر پاره که از زنده باز
کنند چه ان نیز حکم مرده دارد و خوردن آن و استعمال کردن ان حرامست سوای پشم و موی و پر
مرغ اگر ان را ببرند و اگر بکنند موضعی که با آن متصل بوده باید شست دیگر شاخ و سم و دندان و ناخن
و استخوان و تخم هر گاه پوست بالاش سخت شده باشد بعضی از مجتهدین استعمال پنیر مایهٔ حیوان ماکول
اللحم مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند دهم فرج حیوان
خواه ظاهر ان و خواه باطن ان یازدهم سپرز دوازدهم زهره سیزدهم انثیان یعنی هر دو خایه که منی در وی جمع
میشود چهاردهم مثانه یعنی جای بول پانزدهم مشیمه یعنی جایی که بچه در ان قرار میگیرد شانزدهم نخاع و ان
مغزیست سفید که در مهرهای پشت می باشد و عوام از ان مغز حرام میگویند هفدهم علباوان و ان دو عصب
عریض زرد که از پس سر تا بیخ دم کشیده است هجدهم غدد یعنی گرههایی که در میان گوشت و پوست
می باشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب گوشت است و هاست بیستم حدقه دان یعنی سیاهی

که در چشم می باشد که بدان چیزی می بینند و آن را مردمک چشم میگویند جهت یکم خرزه و مانع و ان
غده و مغزیست که در گلو سر می باشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون و سپرز و هر چیز
و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند جهت دوم
خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام
که بمقدار نخود جهة شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز جهة دوا میتوان خورد جهت سیوم زهرهای کشنده
یا اگر چیزی بسیار ان کشنده باشد و کم ان کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرامست چون
تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آن جهت چهارم تنباک خوردن حرامست و هر گاه کسی را احتیاج
باین چیزهای حرام بهم رسد مثل انکه در صحرای واقع باشد و چیزی نباشد که بخورد و سوای ان چیزهای
حرام و ترسد که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بکشند او را یا
مال او را ببرند درینصورت جایز است که انقدر بخورد که سد رمق او شود زیاده جایز نیست الا که آن شخص یاغی
امام عادل زده و راه زن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخص باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار
او را حرامست و اگر شخصی در صحرای باشد و چیزی نداشته باشد ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی که طعام
داشته باشد و اینکس قیمت ازان نداشته باشد و احتیاج برانکس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه ازو
میتوان گرفت خوردن تریاق فاروق حرامست مگر باحتیاج و آنها هشت قسم مکروه اول
گوشتها و رگهای حیوانی که گوشت او را خورند دوم گردهٔ حیوانی که گوشت او را خورند سیوم
گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر اسب و خر و استر پنجم چیزهای که جنب و حایض و کسی که پرهیز
از نجاست نکند دست تر بران مالیده باشند ششم پیاز و سیر خوردن کسی که اراده داخل شدن مسجد داشته
باشد و در شب جمعه پیاز خوردن هفتم ابهای گرم خصوصا ابهایی که بوی کبریت ازان اید بقصد
شفا هشتم شرابی که بعلاج او را سرکه کرده باشند خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام
میدانند باب یازدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
و در ان چهار مطلب است مطلب اول در طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام خوردن

نیست

نوع است اول واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن
از حمق دوم حرام چون طعام مایده که دران شراب خورند سیم سنت چون طعام عروسی و خانه
نو ساختن و از حج آمدن و ختنه کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام جای
تعزیت پنجم مباح و آن ما عدای طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب کشیدن
و رخت پوشیدن دارد و هفتاد و شش امر است یک امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر
حرام و بیست و پنج امر مکروه و اما یک امر واجب گردانیدن دهن است از موضع طلا و نقره اگر در ظرف
طلا و نقره کوب طعام یا آب خوردن و اما چهل و چهار امر سنت اول دست پیش از طعام شستن
دوم دست را بعد از شستن خشک نکند بپارچه که تا تری باشد برکت در ان طعام است سیوم
نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم بسه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را
لیسیدن پس از طعام ششم طعام از پیش خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار
خاییدن نهم بروم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی از طعام یا بر هر ظرفی و اگر در
ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بر اول و آخر طعام کافیست و اگر بسم الله را فراموش
کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که اگر
یکی از اهل مجلس بسم الله گوید کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا
آنچه متعارف شده و میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست
دوازدهم مکرر الحمد لله گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی
اطعمنا فی جائعین وسقانا فی ظامئین وکسانا فی عارین وهدانا وانعم علینا الحمد لله الذی
یطعم ولا یطعم ویجیر ولا یجار علیه ویستغنی ویفتقر الیه چهاردهم هر دو دست را شستن اگر چه
بیکی طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن هر دو دست بعد از شستن برابروهای خود چه در حدیث اهل بیت
علیهم السلام آمده که کلف که در روی باشد زایل میگرداند شانزدهم ابهامی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی

نزع کردن هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن
آنگاه کسی که در دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست
چپ صاحب طعام نشسته آنگاه و آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع
شده که در دست شستن بکسی ابتدا کنند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد و خواه بنده
هژدهم اگر اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم صاحب طعام بعد از همه دست
از طعام خوردن کشیدن بیستم دعا کردن جهة صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله منقولست که آنحضرت بعد از طعام میگفت مر صاحب طعام را اطعم عندکم الصائمون
واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار بیست و یکم اول نماز کردن هرگاه طعام
در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعتی نداشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار کشند بیست و دوم بعد از طعام
خوردن بر پشت افتادن و پای راست بر بالای پای چپ نهادن بیست و سیوم بعد از هر سه روز
یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهة مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن
بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن
چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین میکرده بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک
کردن و بعد از طعام ختم بر سرکه یا نمک نمودن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام بسعد [illegible] شستن
چه در حدیث آمده که درد دندان را دفع میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته باشد
اگر در خانه طعام خورده باشند و در صحرا گذاشتن آنچه از دستار خوان ریخته باشد بیست و نهم شب
خوابیدن مرد پر چه در حدیث آمده که مرد پر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که خواب
کند و بوی دهن او نیک شود سیام خوردن آنچه از طعام در دستار خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده
که سبب شفای مرضها میشود و محتاجی را برطرف میسازد و فرزند زیاده میگرداند و مرض ذات الجنب را
برطرف میکند سی و یکم ضیافت کردن مهمان و اگر بخواهند آب خوردن جهة مهمان آوردن و اگر
بخواهند آب وضو جهة ایشان آوردن سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سیوم بسیار مهمان

بخانه آوردن و طعام دادن چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام
سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد جهة مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهة مهمان اگر خفته
آمده باشد و تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور باشد و الا آنچه ممکن زیاده
شود سی و هفتم دو روز مهمان را بخوش روی داشتن و آنچه خواهد جهة او حاضر آوردن که روز سیم مهمان
از اهل خانه یکس میشود سی و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان سی و نهم اجابت کردن
دعوت مسلمان بطعام خوردن اگر چه بمسافت پنج میل طلبند و اما اگر کافری بطلبد اجابت او لازم نیست
چهلم باشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مومن باشتهای عیال خود
طعام میخورد و کافر عیال او باشتهای او طعام میخورد چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشیدن با حاضر شدن نان
چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده است که هر نانی برکتی است چهل و سیم بعد از گذاردن
نماز خفتن چیزی خوردن چه آن از عادت پیغمبر است چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راه افتاده
و کراهیت نکردن که در حدیث آمده که هر کس که آنرا بخورد حسنه در دیوان عمل او مینویسند و اگر نجس
باشد بشوید و بخورد هفتاد حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود اما چهار امر حرام اول بسیار خوردن
که ضرر رساند چه هر گاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از آن بهم
میرسد و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث برص میشود دوم رفتن
بمجلس طعام که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیوم خوردن طعام جایی
که شراب یا مسکر خورند آنجا خورند چهارم در ظرف طلا یا نقره طعام خوردن و اما مکروهات پنج امر مکروه
اول شکم را از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سیوم بعد از طعام اگر آروغ زند
رو بسوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را
خدای تعالی دوست نمیدارد پنجم پسر خود را همراه بردن جایی که او را طلبیده باشند ششم طعام خوردن
بدست چپ باختیار هفتم طعام خوردن در حالتی که راه روند هشتم اجابت کردن دعوت
طعام که جهة ختنه دختران پخته باشند نهم نان بکارد و یا تیغ بریدن و در زیر کاسه نان نهادن دهم

خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جن را در آن نصیبی است پس اگر تمام را بخورند از آن
خانه آنچه بهتر است نصیب از آن میبرند یازدهم هر روز گوشت خوردن و هر روزی دو مرتبه گوشت
خوردن کراهیت بیشتر است دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت کردن سیزدهم گوشت نیم پخته
خوردن چهاردهم گرسنه خوابیدن مرد پیر پانزدهم فراخ دستی کردن مفلس در معاش شانزدهم
خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن چه در حدیث آمده که موجب خرابی
بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس که شب شنبه و یکشنبه شام نخورد قوت از و میرود تا چهل شبانه روز
باز نمی آید هجدهم در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بچوب درخت خرما و نی
و ریحان چه خلال به نی و ریحان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب زقوم و انار و آس
مکروهست بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را میگدازد بیست و دوم
پنیر بی مغز گردو و مغز گردو کان بی پنیر خوردن بدست بیست و سیم گوشت قاق خوردن بیست و چهارم گوشت
گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم روغن یا چیزی که موش از آن خورده باشد تمام خوردن
آن خوردن مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقی که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلم منقولست
نان جو خوردن در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در و باشد بیرون کند و قوت
پیغمبران است نان برنج جهة مبطون نافع ترین دواهاست و دباغت معده میکند گوشت در حدیث
آمده که خوردن گوشت میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و آخرت و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله گوشت سردست را دوست میداشتند و گوشت قالجه بدترین گوشتهاست
چه محل بول نزدیکتر است گوشت کبک ساقهای پای قوی میکند و تب را زایل کند از حضرت امیر المومنین
منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که گوشت
قطاة مبارکست و صاحب یرقان را کباب آن نافع است حباری از حضرت امام موسی علیه السلم
منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و دقوق باه میدهد از حضرت امام محمد باقر
منقولست که گوشت میش شنوایی و بینایی را زیاده میکند و گوشت گاو را با سلق خوردن برص را برطرف میسازد

وهریسه در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری
فرزند میشود عسل شفای بیماریست که سبب آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را می‌نشاند و قوت معده
میدهد و شفای هفتاد مرض است و عدس دل را نازک و اشک چشم را زیاده میکند ارد گندم بریان طعام
پیغمبران است و خوردن آن گوشت میرویاند و استخوان را سخت میسازد و قوت باه میدهد و پنیر با مغز
گردو در حدیث آمده که هر دو با هم شفاست و هریک تنها مرض است نمک نافع است از همه چیز ما و
ندارد و شکر و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیار است ذهن را روشن و عقل را زیاده میکند
و صفرا کم میسازد و دل را زنده میکند و جانورانی که در شکم آدمی باشند میکشد و شهوت زنان را طرف
میسازد و زیتون بادها را می‌شکند روغن از دو است خصوصا در تابستان شیر گوسفند سیاه نافع تر است
از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه شیر و عسل جهة آب پشت نافع است دنبان هاضم
طعام است برنج بهترین چیزهاست جهة قطع بواسیر نخود بریان کرده جهة درد پشت نافع باشد و هفتاد
پیغمبر از برای او دعا کرده باقلی مغز و مخ و ساق را زیاده میکند و فربه میسازد و اگر با پوست بخورند دباغت معده
میکند لوبیا بادها را از شکم میراند کاسنی مرض بهق را زایل میگرداند که و باعث زیادتی دماغ میشود
مویز سرخ هر صباح هفت و یک عدد خوردن دفع نسیان و مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوهاست بمیوهای
بهشت بعضی از مرضها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوهاست و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله گوارا بهترین میوه گفته سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میکند و در هر ناری دانه
از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نار را تنها میخورده اند و دانه را با پیه خورده
و باعث دباغت معده میکند و وسوسه شیطان از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار
بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز
پس از وسوسه شیطان خلاص یابد و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب نافع است جهة
زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد و پس رنگ را نیکو میگرداند
و اگر زنی در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را می‌برد و کسیکه او را بخورد کلام او تمام حکمت است

و شجاعت مرا آورد و امرود دل را جلا میدهد و معده را دباغی میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد
اگر اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشکی خون را صاف نماید و امراض دفع کند
اترج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوست میداشت اترج سبز را
سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را زایل میکند و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافع است کاسنی
امانست از قولنج هفت ورق آن و بر هر ورقی از و قطره از آب بهشت باشد و باه را زیاده میکند و فرزند را
نیک میسازد و شفای هزار مرض است بادروج پیغمبر ریحان کوهی است سدها میگشاید و اشتهای طعام میآورد و
سل را می برد و هضم طعام میکند حضرت امیر المؤمنین دوست میداشته اند کندنا جهة بیرز نافع است اگر پیوسته
بخورند بوی دهان را خوب میکند و بادها دفع میکند و قطع بواسیر میکند و امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
با نمک میخورده کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند
و جنون و جذام و برص را برطرف کند خرفه حضرت فاطمه علیها السلم او را دوست میداشته کاهو خون را صاف
میکند سداب عقل را زیاده میکند سلق از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلم منقولست که دفع جذام میکند
و شفاء مرضهاست و استخوان را سخت میکند کماه آب آن شفاء درد چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم منقولست که دفع جذام میکند و شفاء مرضهاست در او سه خصلت است ورق او بادها را میراند
و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را برطرف میسازد و جزر امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی میگرداند
شلغم جذام را می برد بادنجان مرض بلغمی را می برد و طبیعت را باصلاح می‌آورد پیاز قوت باه میدهد و بلغم را
میبرد و پشت را سخت میکند و تب را برطرف میسازد و وبا و طاعون را دور کند خوردن سعتر پیش از طعام
رطوبتها را دفع میکند **مطلب سیوم** در آداب آب نوشیدن بدانکه پنج امر در باب نوشیدن
تعلق دارد یک امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه اما یک امر واجب کردن این
دوری از موضع طلا و نقره و اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد و چنانچه مذکور شد و اما سیزده امر سنت
اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذی انزل الماء من السماء و صرف الامر
کیف یشاء بسم الله خیر الاسماء **دوم** آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذی سقانی

ماء عذبا ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی سقانی فاروانی واعطانی فارضانی
وعافانی وکفانی اللهم اجعلنی ممن یسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه وآله ویسعده
بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیوم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را بهر دو دست بگیرد
پنجم آنکه در سه نفس آب نوشند اگر آب دهنده غلام باشد ششم آنکه بیک نفس آب نوشند اگر آب دهنده
آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار ننوشند چه بسیار نوشیدن آب مادهٔ هر مرضهاست هشتم آنکه
از نزد یک دسته کوزه و موضع شکستهٔ آب ننوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن
حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نمایند و قاتلان او را لعن نمایند که صد هزار حسنه در دیوان اعمال او
ثبت میشود و دو صد هزار گناه محو گردد و هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم آبی که از ناودان
کعبه فرود آید نوشیدن سبب شفاء امراضست یازدهم آب زمزم نوشیدن دوازدهم آب باران
نوشیدن چه سبب شفاء امراضست سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما یک امر حرام از
ظرف طلا و نقره آب نوشیدن و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن که آب نیل
مصر دل را میمیراند دوم بیک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیوم آنکه در سه نفس آب
نوشیدن اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیک بار آب فرو بردن چه باعث مرض کباد میشود و آن
مرضیست در جگر پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم از نزد یک دسته کوزه و شکسته آب نوشیدن
هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم تگرگ خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن
و عمامه پیچیدن و انگشتر در دست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن و در آن دو فصل است
فصل اول در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسم است
قسم اول رخت پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او
خواهد که او رخت خوب پوشد و دیگر رخت خوب پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود
قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه بهم
رسیدن و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود در روز اول و رخت خوب پوشیدن والی جهة تعظیم

شرع

شرع و رخت پوشیدن علما جهة تعظیم علم قسم سیم رخت پوشیدن حرام چون رخت حریر پوشیدن
مردان در غیر جنگ و ضرورت قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه چون رخت خوب پوشیدن زنان
در وقت بودن شوهر قسم پنجم رخت پوشیدن مباح در خور حال هر کس رخوت مشروع فصل دوم
چهل و سه امر متعلق بر رخت پوشیدنست یک امر واجب شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه
اما یک امر واجب آنکه پاک باشد در حالتی که نماز میکنند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام
اول پوشیدن مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر محض را در حالت
احرام اما در نماز کردن خلافست سیوم پوشیدن پوست جانوران چهارم پوشیدن رختی که
غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن بقصد آنکه زنا کنند باو ششم انگشتری طلا
در انگشت کردن مردان و اما بیست و شش امر سنت اول رختی که می پوشند قیمتی باشد بجهة تجمل و زینت
دوم آنکه سفید و از پنبه باشد که آن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و ائمهٔ معصومین علیهم السلام
بود سیوم آنکه کوتاه باشد که بر زمین نکشد چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان درازتر باشد
پنجم آنکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزهٔ نو را پر آب سازند
و سورهٔ انا انزلناه سی و دو بار بخوانند و بران دمند و بران جامه پاشند که از حضرت امام جعفر صادق ع
منقول است که سبب فراخی نعمت میشود مادامی که آن جامه چرکین باشد هفتم در حالت پوشیدن
جامهٔ نو این دعا بخواند اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم ارزقنی فیه حسن عبادتک
و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی الناس
هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخوانند اللهم سومنی بسیماء الایمان و توجنی بتاج الکرامة
و قلدنی حبل الاسلام ولا تخلع ربقة الایمان من عنقی نهم آنکه ایستاده عمامه بندند چه در حدیث
نهی وارد شده از نشسته عمامه پیچیدن دهم آنکه تحت الحنک ببندند یازدهم در وقت زیر جامه پوشیدن
این دعا بخوانند اللهم استر عورتی و آمن روعتی و اعف فرجی ولا تجعل للشیطان فی ذلک
نصیبا ولا له الی ذلک وصولا فیصنع لی المکاید و یهیجنی لارتکاب محارمک دوازدهم آنکه زیر جامه رو بقبله

و

بپوشند سیزدهم آنکه موزه و نعلین نشسته بپوشند چهاردهم آنکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه
پای راست را پیش از پای چپ در نعلین و موزه کند و در کندن اول از پای چپ بکند پانزدهم
آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل
محمد و وطی قدمی فی الدنیا والآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم آنکه در وقت
کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بسم الله الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الاذی
اللهم ثبتهما علی صراطک و لا تزلهما علی صراطک السوی هفدهم آنکه نعلین زرد باشد که در حدیث منقول است
که کسی نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هژدهم نعلین سفید اگر کسی بپوشد کهنه نشود
تا مالی بدست پوشنده آن نیاید و نعلین زرد از لباس پیغمبر است نوزدهم پوشیدن موزه زرد
یا سفید بیستم پوشیدن پیراهن کتان که کس را فربه سازد بیست و یکم انگشتر بدست کردن بیست و دوم
انگشتری بدست راست کردن بیست و سوم انگشتری عقیق بدست کردن که در حدیث آمده که امانست از
هر بلای بیست و چهارم انگشتری که نگین او یاقوت باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که فقر را
می برد بیست و پنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود
آنکه در دست انگشتری باشد که نگین فیروزه دارد بیست و ششم انگشتری که نگین او جزع یمانی و بلور باشد واما ده امر مکروه
اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث
آمده که چشم ضرر میرساند و غم می آورد واما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سیوم پوشیدن
جامه که در او صورت باشد و در او نماز کردن چهارم جامه سیاه که منقولست که حق تعالی وحی فرستاد
به پیغمبری از پیغمبران که بمومنان بگوی که لباس دشمنان مرا نپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه حریر منسوج
و جامه مخز زرتار که انگشت نما باشد و در حدیث آمده که اگر کسی بپوشد جامه که مشهور باشد خدای تعالی جامه را
از آتش در روز بپوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه زرد باشد
و بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که
رنگ کردن بزعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقت قبای زرد پوشیده است

گفته که من چون عروسی کرده ام چنین قبای نماز زرد پوشیده ام هشتم آنکه یک کفش یا یک نعلین پوشیده در راه
روند مگر آنکه یکی را وا دوز باشند که بدوزد چه در حدیث آمده که آنکسی که در یک نعل راه رود اگر ضرر رسی
باو رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را نهم آنکه انگشتری از آهن در دست کند دهم آنکه عمامه
را نا شسته بپیچد باب شانزدهم از کتاب جامع عباسی در قضا پرسیدن و در آن
چند مطلب است مطلب اول در اقسام آن و صفات قاضی و در آن سه فصل است فصل اول
در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میان
مسلمانان و آن وظیفه امامست یا نایب او و بر امام واجبست که در هر قطری از اقطار و هر مصری از
امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرایط که امام تعیین کند بنا بر قول اقوی قضا پرسیدن بر او واجب
عینی است و اگر امام تعیین نکند واجب کفایی است مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام
نیز بر آنکس واجب عینی شود و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجبست بر آنکس که حال خود را با امام عرض کند
تا امام عالم شود بحال او و در حال غیبت امام مجتهد و فقیه جامع الشرایط را واجبست حکم کردن و هرگاه صاحب
کمالیت قضا داشته باشند میان مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که اگر کسی مفلس باشد سنت است
که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که متکفل قضا شود تا مشهور
بفضل گردد و اگر مشهور باشد بفضل با آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جایز است از جانب
حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه دانند که حکم شرع را بطریق حق جاری میتوانند ساخت و حکم که قاضی منصوب
از جانب حاکم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما ترافع جهة ضرورت بان قاضی جایز است
و اگر آن قاضی حکمی کند جهة شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن
قاضی در یک شهر و درین صورت مخیر اند مردمان در رفع کردن قضای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی
باشند والا رفع با علم باید کرد و بایستی در علم با ورع و اگر یکی را علم باشد و یکی را ورع اعلم مقدمست و اگر
درین صورت میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد
مقدمست و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را نوعی از قضا مخصوص کرده اند مثل آنکه

یکی را جهة قضا برسیدن میان مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و ایا جایز است اگر شرط کنند
که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند و میان مجتهدین درین مسئله خلافست و کسی که باحکام شرعیه و شرایط قضا
خوب واقف نباشد و قضا برسد حرامست چه در حدیث منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه قسم
ایشان در دوزخ اند یکی انکه دانسته حکم بباطل کند دوم انکه حکم بباطل کند و نداند که باطل است سیوم انکه
حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند و یکی انکه حکم بحق کند و داند که حق است و این قاضی
ببهشت میرود قسم دوم در قضا برسیدن خاص و ان در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند
که میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص برایشان جاریست و اگرچه امام باشد از جانب او جهة قضا برسیدن
علم موجود باشد و شرطست درین قاضی انچه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفتهای که مذکور
خواهد شد و ایا رضای مدعی و مدعی علیه بعد از حکم این قاضی شرطست میان مجتهدین خلافست و اگر یکی
از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم ان قاضی نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعی علیه
تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهد فصل دوم در صفات قاضی
بدانکه بیست و هفت صفت معتبرست در کسی که قاضی باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده
صفت واجب اول انکه بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست دوم انکه عاقل باشد چه قضای دیوانه
صحیح نیست سیوم انکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی
که گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم انکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست پنجم انکه عادل باشد
یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم انکه حلال زاده باشد چه قضای
ولدالزنا صحیح نیست هفتم انکه قدرت بر چیز نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم انکه
ازاد باشد بر قول بعضی از مجتهدین نهم انکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر باشد صحیح است دهم
انکه فراموشی او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم انکه
کسی باشد که گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر اقا
و عدو بر عدو دوازدهم انکه در احکام شرعیه و اصول ان اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم حاصل میشود

اول

اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه اجمالی کافی نیست و ان علمیست که بحث میشود در ان از شناختن خدا تعالی
و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیرالمومنین و ایمه علیهم السلم و معاد اما معرفت
انچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و دفع شبهها که وارد کرده اند و کنند واجب کفایی است دوم
علم اصول فقه و ان علمیست که بحث میشود در وی از دلیلها و حکمها شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق
و تقیید و اجمال و بیان و غیر انها سیوم علم نحو ضروریست و ان علمیست که بحث در وی از احوال اخر کلمه و کلام
از حیثیت اعراب و بنا اما استقصا مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروریست و ان علمی است
که بحث میشود در وی از احوال بنا کلمه پنجم علم لغة عرب بمقدار که الفاظ قران و احادیث حضرت رسالت پناه
و ایمه معصومین علیهم السلم را تواند فهمید ششم علم منطق و ان علمی است که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و از علم
منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافیست هفتم دانستن چهار اصل اول
ایات قرانیه دوم احادیث نبویه صلی الله علیه و اله و ایمه معصومین علیهم السلم که از انها احکام شرعیه مستنبط میشود
و در دانستن انها بحث چند امر لازمست و ان دانستن ناسخ و منسوخ انهاست و عموم و خصوص امر و نهی
و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مئول و فحوای الفاظ و کیفیت دلالت و مفاسد الفاظ
و متواتر و احاد و مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج و ایات قرانیه که از انها
احکام شرعیه مستنبط میشود قریب بپانصد ایه است و شرط نیست حفظ در انها بلکه فهمیدن معنی انها
و استحضار انها هرگاه محتاج بانها شود کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل معتمدی از چهار اصل مشهور که ان
کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که بسند متصل از عدول تا امام روایت کرده باشند
کافیست سیوم احاطه بمسایل اجماعیه تا انکه اجتهاد بخلاف ان نکند اما معرفت مسایل اجماعیه و خلافیه
لازم نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائة اصلیه در جایی که محتاج بدلیل عقلی میشود که ایات قرانیه
و احادیث نباشد و دانستن قیاس منصوص العله حجت نیست الا نزد اهل سنت حجت است و مراد بدانستن
این علوم انکه او را قوتی باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود و تحصیل این علوم
چنانچه درین زمان متعارفست سهل است اما تحصیل قوت رسانیدن بغایت مشکل است تا توفیق الهی شامل [illegible]

دولتمند کرده اما صفت سنت اول انکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم انکه اعمال صالح بسیار کند
سیوم شدید العفة باشد از هوای نفس چهارم انکه حریص نباشد بتقوی پنجم انکه صاحب فوق باشد
بی انکه عنف و تعدی کند و ملایم باشد بی ضعف ششم انکه طمع نکند قوی در باطل و مایوس نشود ضعیف از عدل او
ششم انکه حلیم باشد هفتم انکه فهیم باشد بر امور هشتم انکه ضابط باشد نهم انکه زود شنود و چیزها را دهم
انکه قوت در بصر و بصیرت او باشد یازدهم انکه دانا باشد بزبان اهل ان شهری که در انجا قاضی است دوازدهم
انکه دانا باشد بزبان اهل ان شهری که در انجا قاضی است سیزدهم انکه از طمع منزه باشد چهاردهم انکه
صادق القول باشد پانزدهم انکه صاحب رای بخت باشد شانزدهم انکه جبان نباشد هفدهم قاضی بودن شخصی
بسبب تعیین امام ثابت میشود بسه طریق اول شنیدن از امام که شخصی بصیغه ماضی کوید ولیتک الحکم
یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن میانه مردمان یا استنبتک فی الحکم یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه
امر چون احکم بین الناس یعنی حکم کن تو میان مردمان دوم کواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او
سیوم کواهی دادن جماعتی که از کواهی ایشان ظن حاصل شود و بشیاع برسد قول قاضی در تعیین از جانب امام
بی این سه طریق کافی نیست و اکرچه قرینه دلالت کند در قبول و بخط امام خلاف است و عزل قاضی از
منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه شدن و بیهوش شدن او و نسیان غالب شدن بر قاضی
و یا فاسق کردیدن در این صورتها اکر زایل شود اینها منصب عود نمیکند دوم مردن امام کران قاضی را نصب کرده
سیوم ساقط شدن ولایت کسی که او تعیین کرده چون فاسق شدن او و یا بیهوش شدن او چهارم عزل کردن
امام او را بجهت مصلحت و اما بی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد و میانه مجتهدین در این مسئله خلافست
اقرب انکست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اکر پیش از علم عزل حکم کرده باشند صحیح است
و اکر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قبول نمیکنند قول او را اکر بکواه کند را
و اکر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست فصل سیوم در انچه تعلق بقضا پرسیدن دارد و شصت و
هفت امر است شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده امر واجب
اول حاضر ساختن مدعی علیه جهة مدعی و اکرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف غایب که تکلیف حضور نکنند او را مکر

بالتحریر

بالتحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد و اکر در ولایت دیکر باشد بمقدار ثبوت
حکم میکند و کواه میکیرد و اکر مدعی علیه زنی باشد که از خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد
که وکیل او باشد اکر او وکیل تعیین نکرده باشد و اکر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو کواه فرستد
که او را قسم دهند و اکر خصم از حاضر شدن پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اکر قاضی خواهد که
او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیز اکر مدعی علیه را طلبد لازم است رفتن اما اولی انست که تحریر
دعوی کند انکاه مدعی علیه را طلبد دوم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند خواه کافر
در نظر کردن و کوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل
کردن در حکم و بعضی از مجتهدین سنت میدانند اما اکر یکی از ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب
جایز است که مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب سازند چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مجلس شریح
پهلوی او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلبی واجب نیست
سیوم مقدم داشتن کسی که پیشتر آمده باشد بدعوی مکر انکه مسافر فرو رفتنی داشته باشد چون مستعجل و کسی که
بشنود و یا زن باشد چه اینها را مقدم دارد و اکر در آمدن مساوی باشند قرعه زنند نام هر کس بیرون آمد
او را مقدم دارد و در یک دعوی چهارم شنیدن سخن کسی که پیشتر سخن کند از خصمین و اکر هر دو ابتدا کنند از
کسی شنود که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی در این مسئله نقل اجماع کرده و بعد از ان قرعه زنند
خلاف مر سنیان را که ایشان کفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام مدعی علیه است دعوی ایشان کنند
یا صلح کنند و حاکم درین صورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس تعدی کند
بآهستکی و نرمی و اکر بان تنبیه نکردد درشتی کند و اکر محتاج بزدن باشد بزند اما اکر حق از قاضی باشد سنت است
که عفو کند ما دام که تعدی نکند ششم تلقین نکردن یکی از مدعی و مدعی علیه چیزی را که فرو دکیری در ان باشد و تعلیم
کردن یکی از ایشان را حجت او هفتم رشوه نکرفتن پس اکر کرفته باشند واجب است که اعاده کنند و اکر تلف
شده باشد بدل ان دهد هشتم انکه قاضی در میان کواهی دادن کواه یا بعد از ان چیزی نکوید که کواه از ان تسهیل
کند بر کواهی دادن هر کاه او در کواهی دادن متردد باشد و همچنین اکر مدعی علیه خواهد که اقرار کند بحق حاکم شرع او را چیزی

نگوید که باعث انکار کردن او کرده و مکرر در عدد و نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس کند حکم را و موجب حکم ثابت
شده باشد پیش او و پس در نصورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت و آنچه بدینها ماند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند یا امر کند مدعی را بگرفتن آن عین یا فروختن آن کافی
کافی نیست که بگوید پیش من ثابت شده مدعای تو یا دعوی تو ثابت است چه در نصورت نقض آن
جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین و نقض آن جایز نیست دهم حکم خویش را بر طرف کردن
هر گاه خلاف آن ظاهر گردد بقرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح خواه حاکم باشد خواه غیر او
و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد جاهل بان خواه تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین وا
نوشتن تمسک جهة اقرار کنندها قرار هر گاه خصم او التماس کند و معروف باشند یا کسی باشد که او را بشناسد
و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و یا متعذر بودن آن کس که التماس میکند بدهد دوازدهم
حبس کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و اصل مال ظاهر داشته باشد
یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد و اگر چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر گردد بگواه
مطلع بر ظاهر و باطن یا آنکه خصم تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن و اگر از
فروختن امتناع کند جبر کند او را بر فروختن یا آنکه بفروشد بنیابة او سیزدهم سوال کردن از گواه هر گاه مدعی
علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بحاضر گردانیدن آن گواه و بعد از آن که گواه
حاضر گرداند سوال نکند حاکم از دیگر یا التماس مدعی تا آنکه بگوید هر کس پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو
گواه متفق بگویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند با التماس مدعی
و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن مدعی حکم میتواند کرد و لیکن واجب است که بر خصم عرض کند گواهان را تا آنکه
اگر خصم داند فسق ایشان را ظاهر گرداند پس اگر خصم جهة جرح کردن مهلتی طلبد سه روز مهلت دهد و بعد
از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان
مدعی کند که قسم میرسد او را بر مدعی علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چهاردهم سوال کردن
از حال گواهان از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست و جایز

بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و ایا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان با قرار کردن مدعی علیه بعدالت
ایشان مجتهدین را درین مسئله دو قول است پانزدهم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع
نماید حاکم یکمرتبه یا دو بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم میخورد و حق را باز یافت مینماید و همچنین حجت بر حاکم
قسم دادن مدعی بر غایب و میت و غیر اینها شانزدهم آنکه تا یکی از مدعی یا مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه
اینها نباشند و حکم کند حکم صحیح نیست و امامی چند پیش او سنت است اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن در شهر
و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن و سوال نمودن از خدای تعالی توفیق و عصمت و اعانت را و سلام کردن
بر آنکسی که اول پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر سیوم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و قبالها
از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج بشناختن باشند پنجم
منادی کردن بآمدن او و وقت آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهة او نوشته باشد ششم آنکه
ابتدا کند باحوال آنهائی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند جهة خصم نگاه دارد او را
تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم اعتراف کند یا آنکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کند
او را و اگر محبوس گوید که مرا خصمی هست اما نمیشناسم نگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم
او بمنادی کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر گوید که حبس من بغیر
حق واقع شده مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که قول او مقبول است چه متضمن قدح در قاضی
اولست بلکه تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد بر بری الذمه بودن او آنگاه سر دهد و کفیل گرفتن از و خلافست
و اگر گوید خصمی دارم اما مرا بظلم حبس کرده بود درین مسئله نیز خلافست و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور است هفتم
نگاه کردن در احوال اطفال و دیوانگان اگر اطفال بالغ شده اند یا دیوانه عاقل گردیده مال ایشان را بایشان
تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول شده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال
اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل کند
و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند با ایشان دیگری را هشتم نظر کردن در
امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس اگر امینان خایف شده باشند بازگیرد از ایشان اما تنها مسلمانان را

الفظ و ضاله که در معرض تلف شد یا آنکه التقاط ایشان برابر قیمت ایشان باشد بفروشند که آنها را و ما عدای
آنها را نگاه دارد یا آنکه کسبی وجه که آنها را یافته باشد نهم نگاه کردن در محبوسان و تهمت کنندگان الملاک
و کسانی که گواهان را تزکیه کرده باشند و مترجمان و کسانی که قاضی اگر باشد سخنان مدعی و مدعی علیه را بقاضی بفهمانند
پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند تبدیل کند بدیگری دهم نشستن جهت قضا در فضایی که سهل باشد
آمدن پیش او یازدهم انگه رو بقبله بنشیند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قاضی پشت بقبله بنشیند
و بر بوریا نشیند بلکه جهت او فرشی بیندازند دوازدهم آنکه وضو بسازد و جامه خوب بپوشد سیزدهم انگه بسکینه
و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار گشاده‌رویی نکند که مردم جرأت کنند در سخن گفتن پیش او
و گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث
پراکندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خواب و آنچه
بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن علما در مجلس قضا پرسیدن تا آنکه او را آگاه گردانند بر اخذ حکم و خطا اگر
کند هفدهم حاضر گردانیدن در مجلس قضا پرسیدن جماعتی از عدول را جهت ترغیب خصوم در رد دعوی و جماعتی
که گواه شوند بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عدل و فاضل امین هجدهم ترغیب کردن قاضی
مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند و اگر این مسئله بر او مشتبه باشد مهلت طلبد تا
ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هرگاه در قضیه ایشان شکی داشته باشد
اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی که اقرار بحدی کند او را تلقین کند که شاید انکار کند
و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت‌پناهی نسبت بماعز کرد بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعی
علیه در برابر او جایز است آنکه هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر آنکه ایستاده کافر
باشد و نشسته مسلمان بیست و دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نرم نشسته باشد بیست و سیم آنکه قاضی خود
متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت نکردن
یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند بایشان بگوید که سخن
گویند تا مدعی تمام سخن گوید بیست و ششم آنکه در ساقط گردانیدن حقی یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم

عیادت بیمار مدعی و مدعی علیه و حاضر شدن بجنازه ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی
علیه را برابر نماید بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه از تهمت دور است و هرگاه
مدتی بگذرد که در گواهان تغیر حال ممکن باشد مجدداً از حال ایشان سوال کردن و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه
شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی‌ام آنکه قاضی وعظ گوید در وقت قسم دادن سی و یکم آنکه
قضایای هر روزه و هر هفته و هر ماه و هر سال را جدا جدا در جایی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از
اشتباه محفوظ باشد سی و دوم آنکه بر حکم کردن در هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی و سیم عفو کردن قاضی
از کسی که درشتی با او کند سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی را از بیت‌المال جهت ارزاق اگر احتیاج نداشته
باشد و همچنین است حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرس و اداب و ذیران و صاحب دیوان و کیال و وزان
و گواهی دهند مگر آنکه جهت سفر کردن و بمؤونت سفر محتاج باشد در صورت گرفتن چیزی جهت مؤونت سفر جایز است
سی و پنجم آنکه سه نوبت بکسی که قسم متوجه اوست بگوید اگر قسم نمیخوری حکم میکنم بنکول تو جهت دیگری سی و ششم
سوگند مغلظ دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول دادن چیزی جهت قاضی شدن
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که آن کسی که اراده قاضی شدن دارد و اگر مشهور نباشد جایز بودن آن مستحب است
که چیزی بدهد و قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوه گرفتن در قضا پرسیدن و همچنین رشوه دادن
بقاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوه ندهد مالش فوت میشود چه در این صورت جایز است سیوم اجرت گرفتن
قاضی با عدم تعین و احتیاج از مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان اما حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی
مدعی و مدعی علیه را چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما یازده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت
قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند که حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله نهی کرده
دوم قضا پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب سیوم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود
چهارم بسیار گشاده‌رو بودن قاضی که سبب آن شود که هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار
منقبض بودن قاضی ششم تعین کردن جماعتی مشخص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت
اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه فاضل باشند و وعظ گفتن ایشان

ششم با یکی از مدعی علیه سخن کردن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هفتم در مسجد قضا کردن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از
بیت المال مطلب چهارم در بیان تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی
کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل او
و نفس چیز در مدعی شرط است اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل
باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیوم آنکه مختار و جایز التصرف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش
و خفته و کسی که او را باکراه بران دارد صحیح نیست چهارم آنکه دعوی جهة نفس خود کند یا جهة کسی که ولی
یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع و امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم آنکه دعوی
کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست
و اگر دعوی بر جهود باشد ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان
ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست یا آنکه بگوید بمن بخشیده و تصرف نیز داده
چه در بخشیدن تا قبض نشود لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است اول آنکه اقرار کند بانچه
مذکور میکند پس درین صورت هرگاه مدعی بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود بر او
ادای حق و اگر درین صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد
حاکم چیزی بنویسد و گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر
شود حال مدعی علیه چنانکه گذشت و اگر گواه نباشد برین مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم
چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده چیزی ننویسد اگرچه
مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهة لازم ساختن حقی بر غیری
و اگر مدعی علیه در صورتی که اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه آن را ثابت سازد او را مهلت
باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود
قسم دوم آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس درین صورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم کند

بر مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از آن مدعی میکند پس اگر گواهان عادل
بگذارند که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر گواهان بگذراند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر ساختن
عدالت گواهان از مدعی می نماید و جرح و ارشان از مدعی علیه اگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت
دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند مخیر میسازد حاکم او را میان قسم دادن مدعی علیه و صبر
کردن تا گواهان را حاضر کند و درین صورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید که گواه ندارم
حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی علیه قسم است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم
بی رضای مدعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط
میشود و بعد از آن اگر مدعی مالی از مدعی علیه بیابد حرام است که بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم
گوید که من قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق او درین صورت ثابت نمیشود و
آنست که ثابت نمیشود و در صورتی که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید یا نکول و امتناع
حاکم را میرسد که حکم بحق مدعی کند یا نه اقرب آنست که مدعی را گوید که قسم بخورد و اگر درین صورت مدعی نیز از قسم
خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد
درین مسئله نیز خلافست مشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان عادل
و اگر مدعی از قسم خوردن درین صورت مهلت طلبد مهلتش بدهد حاکم بخلاف مدعی علیه که اگر مهلت طلبد
در قسم خوردن مهلتش نمیدهد و در صورتی که قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را که طلب حاضر کردن گواهان حق
خود کند اقرب آنست که لازم نیست قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدای تعالی باشد
یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که جهود را اگر قسم بدهد بتوریة
دهد بهتر میرسد قسم بدهد مگر آنکه مشتمل باشد بر قسم دادن بر فعل حرام و سنت است
که حاکم سوگند مغلظ دهد در حقوق مگر آنکه ربع دینار باشد که سوگند مغلظ خوردن بر مدعی لازم نیست و سنت است
که حاکم وعظ گوید سوگند خورنده را پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن می باید که در مجلس حاکم باشد مگر
که معذور باشد چون زنی که از عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حاکم حاضر شود

و سوگند خوردن گنگ باشارت اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بگنگ دهند که بخورد اگر سوگند بخورد ساقط میشود دعوی او و اگر نخورد آنچه مذکور شد و در و حکم میکند و کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی و اگرچه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو قسم است اول بر نفی و آن وظیفهٔ منکر است چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی در آن قسم بخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بمذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند دوم قسم خوردن مدعی کشتن و قسم خوردن اولیای او سیم قسم خوردن مدعی هرگاه گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی علیه هرگاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در این صورت الف قسم میخورد جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم نخورد اول آنکه مدعی علیه رد کند قسم را چه در این صورت مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد دوم مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت مدعی قسم میخورد سیم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در این صورت مدعی قسم میخورد چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن ابوت بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در این صورت قسم متوجه مدعی است و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول آنکه هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت رد قسم بر وصی و یتیم نیست دوم آنکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت بر فقرا وصیت کرده یا بمسجد یا بر کوه یا بحج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در این صورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سیم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام مناسب نیست بلکه حبس منکر میکند تا سوگند خورد یا حکم بنکول کردن او در پنج موضع قسم نمیتواند داد اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن مال او را بنصاب سیوم آنکه شخص دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخص دعوی ناقص بودن حرص معتاد کند پنجم آنکه یهودی دعوی اسلام کند

پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود فصل سیم آنکه مدعی از جواب ساکت باشد بسبب آن اگر از آفت گنگی باشد حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم شود و اگر بسبب عناد و عداوت باشد حبس کند او را تا جواب مدعی گوید تا آنکه حکم کند بنکول کردن او بعض فقها گفته اند او بعد از آنکه حاکم شرع با او ظاهر کند جواب را آنگاه اگر جواب نگوید مدعی را قسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کند جهت مدعی بحق فصل دوم در آنچه بسبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس اما غیر امام از قاضیان جامع الشرائط حکم بعلم خود میتواند کرد یا نه اقرب آنست که میتواند حکم کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطر کیفیت آن حکم نباشد و بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ما سوای چهار موضع منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان چه قاضی اگر عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان و اگر عالم نباشد واجبست بر او که از حال گواهان سوال کند و اگرچه مدعی علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حکم و اگرچه غیر او نشنود سیوم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که بی ادبی کند در مجلس قضا و اگرچه غیر او عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاد کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقع یک گواه باشد و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در آن صورت قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود چه در صورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهت خود دعوی نماید اما اگر از جهت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند بکفیل تا آنکه غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است و اما اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حکم متعذر باشد آیا حکم میکند اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابراء آن کند و گواهان عادل ثابت سازد رد کند حاکم حجت او آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غایب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب حکم میکند بر غایب برد مال او و در دست بریدن او حکم نمیتواند

در حقوق الناس و باید حقوق الله که حکم نتواند کرد

کرد و سبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمی تواند کرد اگرچه مهر کرده باشد اما اگر قاضی دیگر را
بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و چنانچه بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده برو دیگری
لازم نیست انفاذ آن **فصل سیوم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعی علیه دعوی
کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته باشد حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد
و بالسویه آن چیز را میانه ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند
و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم از آنکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آنکس
بعد از سوگند نخوردن آن دیگری باشد سوگند میدهد حاکم او را جمع میکند میانه نفی و اثبات و اگر
پیش از قسم خوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهة اثبات و همچنین بالسویه میانه
ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یک باشد حاکم از او میگیرد و بدیگری
میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آن چیز تعلق باو دارد بی قسم پس اگر یکی از ایشان خانه متصرف
باشد و دیگری را گواه نباشد قسم متوجه اوست خواه آنکسی که متصرف است گواه داشته باشد و خواه
نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن چیز
کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعه
و نصف دیگر را قرعه زند باسم هر یک که بیرون آید از دست بعد از آنکه قسم بخورد جهة نفی استحقاق
دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع نماید و دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید میانه ایشان نصف را او
سازند پس مدعی کل سه ربع می برد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان
بالمناصفه قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم دهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته
باشند حاکم بعد از قسم منقسم میسازد میانه ایشان و مدعی قسم نخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در این صورت
هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شدند و در جمیع
امور مساوی اند مجتهدین در این مسئله اختلاف کرده اند جهة آنکه آیا گواهان داخل معتبر یا گواهان خارج
پس بنا بر مذهب آنجماعت که گواهان داخل را آن اعتبار کرده اند آن نصف بمدعی کل باید داد و بمذهب

آنجماعت که گواهان داخل را اعتبار کرده اند نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتی که گواهان متعارض
شوند حاکم بعمل قول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر در تاریخ گواهان مخالف باشند
آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشند قرعه زنند و هرگاه گواهان
بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم
باطل نمیشود لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن یا جراحت
کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفا انها باشد استیفا جایز نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین
گفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در صورت بعد از
استیفا و انها باشد و اعتراف کنند که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد یا از ایشان
دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر
بعضی گویند عمدا دروغ گواهی داده ایم و بعضی گویند بخطا گواهی داده ایم آنهایی که عمدا گواهی داده اند قصاص است
و آنهایی که خطا کرده اند تتمه دیت آنها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از طلاق آن شوهر رجوع
کند در این مسئله میانه مجتهدین خلاف است بعضی از ایشان گفته اند که شوهر اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان
مهری که شوهر ثانی داده غرامت میکشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول رجوع کرده اند غرامت
نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیتوانند
و اگر پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم ظاهر شود
حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر ایشان میکند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد خواه بعد از حکم
و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلی که مذکور شد **فصل چهارم** در بیان قسمت کردن میان
شریکان و آن تمیز کردن حصه شریکان است از یکدیگر باید که حاکم شخصی تعیین کند در هر شهری که میانه شریکان چیزهایی
که مشترک باشند قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کننده پنج است
اول آنکه بالغ باشد **دوم** آنکه عاقل باشد **سیوم** آنکه مؤمن باشد **چهارم** آنکه عادل باشد **پنجم** آنکه عالم باشد بمعرفت

حساب و اگر شریکان متفق نشوند بر شخصی که میانه ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است
و در اینکه شخصی که شریکان با و راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد از شرطهایی که مذکور شد چیزی لازم
نیست چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسمست قسم اول قسمت اجباری که
یعنی اگر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم است
اول آنکه چیزی که میانه شریکان حاکم بجبر قسمت میکند می باید که حصه هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف
باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت کردن ضرر بهر یکی نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن
قسمت واقعی آن نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان
باشد و اگر چه اندک باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که وقتی
قسمت لازم است که شریک بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود می برد بعد از قسمت نیز
همان انتفاع گیرد دوم آنکه شریکی را ضرر با و رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت شود در این صورت نیز
حاکم بقهر میانه ایشان قسمت میکند قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد بلکه
تا شریکان بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه بقسمت کردن که ضرر بشریک
رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع
شود و چون شکستن یا قوتی که میانه دو شخص مشترک باشد دوم آنکه قسمت کردن مستلزم آن باشد
که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی باشد پس در این صورت حاکم تا ایشان راضی نشوند بقهر
نمیتواند میان ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب
قسمت کردن باجزا یا بزبان کند جایز است اما اجابت او بر دیگری لازم نیست بلکه هر یک را آنچه
میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصه شریک باجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد
و متفق شوند بحصه خود لازم میشود بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه زند حاکم میانه ایشان یا بطریقی که
اسمهای ایشان را بر رقعها بنویسد و بکسی دهد که مطلع بر آن نباشد و امر کند او را به بیرون آوردن
اسم هر یک را با حصه آنچه بیرون آید بدان عمل کنند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع

و بعضی از مجتهدین گفته اند که وقتی که بسبب آن ضرر شود
شریک از نقصان ... لازم نیست

بهترین اقوال قول اول است

و لکن اجابت کند و با آن واجب نیست

شده

شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را
قسم باید خوردن پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است
و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر
اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود مطلب چهارم در شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند
فصل است فصل اول در واجب بودن آن و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفایی است
باجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه طلبیده باشند او را جهة گواه شدن و خواه نطلبیده باشند که با خوف
ضرر مستحق بر خود و بعضی از مومنین و اجرت گرفتن بر آن حرام است که روشن سفر جهة ادای شهادت و گاه
هست که واجب عینی میشود و آن در صورتیست که گواه منحصر در شخص باشد و شرطهایی که در گواه می باید
یازده است اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی
اطفال در جراحتی که سرایت بمردن نکند مقبول است بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق گواهی نداده باشند و بر چیزی
مباح مجتمع شده باشند دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دیوانها صحیح نیست سیوم آنکه مسلمان باشد
بعضی گواهی اهل هر فرقه در باب یکدیگر جایز داشته اند چون گواهی دادن جهود و ترسا اما گواهی دادن
غیر جهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود بر جهة مسلمان جایز نیست مگر در وصیت کردن هرگاه
مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت مقبول است
که در سفر باشند و بعضی از مجتهدین گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول میدانند که بعد از نماز
عصر قسم بخورند بر وصیت چهارم آنکه مومن باشند یعنی قایل بامامت دوازده امام علیهم السلام باشند
پس گواهی غیر مومن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد و عدالت هیاتی نفسانیست که باعث ملازمت
تقوی و مروت میگردد و زایل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و به بسیار کردن گناهان صغیره و
مجتهدین در کتب خود عدد گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول
شریک اثبات کردن جهة خدای تعالی دوم کشتن مسلمان بغیر حق و زخم زدن بغیر حق سیوم زنا کردن
چهارم لواطه کردن پنجم گریختن از جنگگاه و هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بر وطریقی که در بحث جهاد

مذکور شد ششم سحر کردن هفتم و با خوردن هشتم زنان شوهردار را زنا انداختن نهم خوردن مال یتیم
بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم
شراب و هرچه مست کننده باشد و بنگ خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظم یعنی ترک کردن احرام در وقت
داخل شدن بآن سوای جماعتی که استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعت را شکستن
هفدهم کافر شدن و بدیار کفر رفتن بعد از مسلمان شدن هژدهم از رحمت خدای تعالی نومید بودن
نوزدهم از مکر خدای تعالی ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض کردن بر قضا الهی و قدر او بیستم
عاق شدن یعنی از اطاعت مادر و پدر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعضی
از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست چیز در احادیث مذکور است صریحاً
که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد هژده چیز دیگر زیاده کرده اند اول قیادت
یعنی میانه زنان و مردان وسیله شدن برسیدن ایشان بیکدیگر بحرام دوم دیوث بودن سیم
بر خود آوردن کسی که پناه بکعبه و حرم برده باشد مگر آنچه مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب کردن مال
مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم کشیدن و زیاده فروختن هشتم
نفع رسانیدن باهل ظلم نهم ترک نماز و زکوة و حج در سالی که واجب شده باشد کردن دهم ظهار کردن
با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم دشنام مسلمانان زدن سیزدهم
شنیدن سرود و دستان و خواندن آن بطریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو کردن مسلمانان شانزدهم
مردان حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بعضی مؤمنان را دشمن داشتن هژدهم وصیت کردن
جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره هفتاد است
و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناه کبیره بهفتصد نزدیکتر است که بهفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گناه کبیره آنست که شارع جهت کردن آن حدی قرار داده باشد پس هرچه حد نداشته باشد گناه صغیره است
و بعضی گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که کننده او را در قرآن یا حدیث وعده داده باشند بعقاب
سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که در کردن آن فهمیده شود که کننده آن تجری (?)

وقلت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمی باشد بلکه همه گناهان کبیره اند
اما نظر بیکدیگر که در بعضی از اینها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن
ایشان و بوسیدن صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان این خالی از قوتی نیست چه در حدیث
آمده که بگناه بخوردی گناه نگاه مکنید بلکه نگاه به بزرگی کسی کنید که نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث
آمده که هر گناهی عظیم است و از رذایل مخل (?) عدالت را ترک مروت کردن و آن هر چیزیست که باعث
سبکی شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و سر برهنه راه رفتن و بسیار چیزهای که سبب خنده
شود ذکر کردن و پوشیدن علما لباس لشکری را و غیر اینها و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول
علم حاکم شرع بآن بمباشرت باطنی دوم گواهی دادن دو عادل بعدالت او و می باید که تعریف کنند آن
شخص را بنام او و پدر او در حضور مدعی و مدعی علیه چه ممکن است که میانه شاهد و مدعی کسی باشد
یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین شیاع
را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند
گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی دهند و سبب انداختن گواهی را ذکر نکنند و اگر ذکر کنند بعضی از
مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته اند که گواهان عدالت و اما ثابت میشود عدالت
گواهان باقرار کردن مدعی بعدالت ایشان درین خلافست اما اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل
عدالت شخصی حاکم را شکی باشد سنت است که میانه گواهان تفریق کند هرگاه فضلا نباشند و عدالت گواهان
در وقت گواهی دادن معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت
شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن شرط ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا
مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیز اندک قبول میتوان
کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب الشرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف
آن مشهور باشد گواهی او مقبول است شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن
نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون شهادت شریک جهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصی است

و شهادت توقف خواهان جهة مفلسی بمالی و شهادت آقا جهة غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی که گواهی
دهند بر کشتن شخصی دیگری را بخطا و شهادت قرض خواهان مفلس بفسق قرض خواهان دیگر شرط هشتم
آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهة عدو صحیح است که گواهی
عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهة آنکه گواهی دادن مومن بر جمیع اهل ملتها
صحیح است شرط نهم آنکه گواهان بسیار سهو نکنند شرط دهم آنکه بجود و نیز گواهی ندهند در حقوق الناس آنکه
حاکم پیش از اینکه از ایشان گواهی طلبد پس اگر بجود و نیز گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست دران معامله که بجود
نیز گواهی جهة این داده باشند اما در معامله دیگر مقبول است اگر بجود و نیز گواهی ندهند دران اما اگر گواهی دادن
ایشان بجود و نیز در حقوق الله باشند مسموع است شرط یازدهم آنکه گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت
کافی نیست اما در گنگ اشارت که دلالت کند بر مقصود کافیست و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی
خویشان مقبول است اما در گواهی پسر بر پدر اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد و می باید که
گواه در وقت گواهی دادن متصف باشد بآنها پس اگر این شرط در ایشان نباشد در وقت گواه شدن
و در وقت گواهی دادن متصف شوند بآنها گواهی ایشان مقبولست اگرچه در گواهان طلاق که در وقت گواه
می باید که باین شرط متصف باشد چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه لازمه گواهیست و آن علم قطعی است
بر آنچه گواهی میدهد و علم قطعی بدو چیز حاصل میشود اول دیدن آن چیز اگر چیزی باشد که توان دید از آن چون غصب
کردن و دزدی نمودن و شیر خوردن و زائیدن و زنا کردن و لواطه و گواهی دادن کسی که کر باشد در همان مواضع است
هرگاه شرطهای که مذکور شد در وی باشد اما گواهی کر مسموع نیست و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهة
گواه شدن بر وی مگر آنکه او را بشناسد چه در غیر صورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن در آنچه
قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و قذف و در مرئی کافی نیست دیدن خط و اگرچه
عادل گواهی دهد و آنکه بعضی سنیان اهل سنت نقل کرده اند که امامیه جایز دانند شخصی جهة برادر مومن خود
بدروغ گواهی دهد غلط نقل کرده اند که آن مذهب محمد بن علی شلمغانیست که از جمله غلات بوده که امامیه
گویند گواه تا نسبت شخصی را از جمیع اقوام بشناسد گواهی جهة او نمیتواند داد و پس انتساب کافی نیست چه زن

کلی است

۱۷۰۳

ممکن است اگر حال آن مرد بر گواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بر وی شخص کنند صحیح است فصل سیوم
در بیان تفصیل حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشود و آنها بر چند قسم اند قسم اول آنکه بگواهی چهار
مرد عادل ثابت میشود و آنها سه چیز اند اول زنا دوم لواطه سیوم سحق قسم دوم آنکه بگواهی چهار مرد
عادل یا سه مرد عادل و دو زن ثابت میشود و آن زنا موجب رجم است چه آن بگواهی سه مرد و دو زن
ثابت میشود و آن زنا موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم
سیوم آنکه بگواهی دو عادل ثابت میشود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا انداختن
زنان سیوم خوردن هر چیز که مست کند چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر
هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل
و جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدت زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت
هژدهم وصیت کردن بشخصی بمال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد
بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد بغیر عمد قسم چهارم
آنکه بگواهی دو مرد عادل و یا یک مرد و دو زن و یک مرد با قسم میشود و آن هر چیزیست که مال باشد یا غرض از او
مال باشد و آن هژده چیز است ۱ دین و قرض ۲ غصب ۳ قراض ۴ بیع ۵ صلح
۶ اجاره ۷ مزارعه ۸ مساقاة ۹ شرکت ۱۰ رهن ۱۱ وعده کردن در بیع ۱۲
وصیت بمال ۱۳ خیارات ۱۴ شفعه ۱۵ فسخ عقد کردن ۱۶ گرفتن مال کتابت
۱۷ هبه معوضه ۱۸ کشتن که موجب دیت باشد و دیت جراحتها و همچنین کشتن پدر پسر خود را
و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در صورتها دیت ثابت میشود و خلافست میانه مجتهدین
که آیا آزادی و نکاح و قصاص با این قسم از گواهان ثابت میشود اقرب آنست که بیک مرد و دو زن ثابت میشود
قسم پنجم آنکه بگواهی مردان تنها و زنان تنها و یا باجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده دران آنست که در هر
موضعی که اطلاع مردان بران دشوار باشد غالبا گواهی زنان دران کافی است و آن هشت چیز است اول
بکارت دوم زائیدن سیوم آواز کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم

که بگواهی چهار مرد عادل یا دو مرد عادل
و چهار زن ثابت میشود و رجم

رضاع بر قول قوی ششم وصیت بمال چه وصیت بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت ثابت میشود و آیا بگواهی یکی ربع وصیت ثابت میشود میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اشکال در خنثی الخنوثیت و اگر زن داند که شخصی جهت شخصی وصیتی بمال کرده آیا جایزست که او وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع موافق اصل وصیت باشد خلافست میانهٔ مجتهدین درین مسئله هفتم انقضا عدت هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی نجاست ثابت میشود چون دیدن ماه هر گاه هوا ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود چون عزل وکیل چه هر گاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل ظن حاصل شود عزل میشود چنانچه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که او در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم نهم که بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چه مدعی و خویشان او هر گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم میخورند کشتن ثابت میشود فصل چهارم

در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند اخبار جماعتی است که حاکم شرع را ظن غالب حاصل شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب به پدر و مادر دوم مردن شخص ۳ ملک مطلق ۴ وقف صدقات ۵ نکاح ۶ آزادی و بندگی ۷ ولایت از قبل امام و بعضی پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند ۱ عزل ۲ ولای عتق ۳ رضاع ۴ مزه رسانیدن بزن ۵ تعدیل گواه ۶ جرح کردن گواه ۷ مسلمان بودن ۸ کافر بودن ۹ رشید بودن ۱۰ سفیه بودن ۱۱ حامله بودن ۱۲ زاییدن ۱۳ وصایت ۱۴ آزاد بودن ۱۵ تهمت درکشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین هفت و دو چیز دیگر ذکر کرده اند ۱ غصب کردن ۲ دین ۳ آزاد کردن بنده ۴ مفلس بودن ۵ دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت میشود بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی دادن عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبول است میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع نیست و اگرچه در مکانهایی باشد که گواهی زنان مقبول باشد

در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سیوم نسب چهارم [illegible] پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زاییدن نهم فریاد زدن طفل و حرکت او در حین ولادت دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعدهٔ کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین گواهی ثابت نمیشود و شروط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا آنکه مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالمی بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر باشند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیوم آنکه شرطهایی که در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را معین سازند وقت گواهی دادن بانکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را نگویند یا نشناسند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست مراتب این قسم گواهی دادن سه است اول اعلی و آن چنانست که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم که فلان شخص نزد فلان شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را از گواهان اصل در حضور حاکم شرع بشنوند سیوم آنکه گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سیوم میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادا شهادت کنند که گواه گرفتند ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیوم شنیدیم که فلانیان چنین میگفتند

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم است اقرار بچیزی کردن و اقرار بنسب بردن و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بچیزی کردن و شرطهای آن چهار است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما

اقرار ببلوغ باحتلام با امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اگر اقرار ببلوغ کند بسال در نصورت
ناگواه ثابت نسازد مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری
باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سیوم معلق نسازد اقرار را بچیزی چون مشیت زید
و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه
قصد اقرار کند چه اقرار کسی که قصدی نداشته باشد چون مست صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن غیر حرامی باشد اقرارش صحیح است و باقرار خود
مواخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده بآنچه تعلق بمولی دارد و از نفس او
و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بحال او واقع شود بر او لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده بیرون
آید اما اگر بنده ماذون باشد از آقای در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق باشد پس اگر اقرار او
واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که بغیر مال باشد چون
طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست هفتم
آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر خیانتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح صحیح است
چه اقرار مفلسی که حاکم شرع او را جهة قرض خواهان از مالش تصرف منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما
در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهة اجنبی با تهمت بر ورثه صحیح نیست
اما اگر تهمت نباشد یا جهة وارثی باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسی که اقرار جهة او میکند
می باید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهة او اقرار کنند جهة حمار روائی در آن خلافست
بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته اند که احتمال استقرار دارد و اگر گوید
بسبب آن دابه بعضی گفته اند که بمالک او متعلق است و اقرب استقرار است پس اگر تعیین کند
بارش حمایت بر شخصی قبول میکند از او اگر چه تعیین نکند بر قول اقرب طلب تعیین از وی میکنند
و احتمال بطلان در نصورت میرود و اگر اقرار کنند جهة بنده منصرف بمولی او میشود و اگر اقرار کنند
جهة مسجدی یا مدرسه و ذکر سبب ممکن آن کنند چون وصیت یا وقف یا مطلق گویند صحیح است

و اگر سببی محال ذکر کنند سبب لغو است بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار او در نصورت
باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهة حمل همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیت کرده باشد
و از باقی او در نزد است اگر نسبت یا ارث و اگر زنده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر
وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تخصیص بزیاده و نقصان همه مساوی اند نهم آنکه کسی که اقرار
جهة او میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب و اقرار
جهة غیر یا آزادی غلام را لازم داشته باشد چه بر قول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهة شخصی و آن شخص انکار
نمود آزاد میشود دهم آنکه اهلیت داشته باشد که مالک شود چیزی را که جهة او اقرار کنند پس اقرار بجهة مسلمانی بخوک
یا شراب یا جهة کافری بمصحف یا بنده مسلمانی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار را در دو صورت آخر جایز
داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند ایشان را بفروختن آنها یازدهم آنکه آنچه بآن اقرار کننده می باید
که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی جهة کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار
بفضله انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهة حلال دانند مرده اقرار کند چه در نصورت صحیح است
و اگر اقرار کند جهة شخصی چه از گندم یا پوست جوزی لازم است که با کس بدهد و اگر چه آنرا مال نگویند دوازدهم
آنکه آنچه ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید که ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی
باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر کسی که بحسب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده
باشند اقرار کند بآن چیز جهة غیر صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار میکند بآن در دست او باشد پس اگر
اقرار کند بمال غیری صحیح نیست فصل سوم در اقرار کردن بخویشی بردن بدانکه شرطهای اقرار کردن
زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد الحاق مقر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف النسب
یا بنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بدان جاری نباشد باطل است و همچنین باطل است
اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد لعان و اگر چه در نصورت فرزند میراث میبرد و اگر
اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافست که اقرار بآن از قبیل تعقیب اقرار بمنافی است که قبول
نمیکند و اول را قبول میکند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر انکار اعتبار

ندارد و اگرچه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصادق کنند بر نسب غیر والد چون اخوت صحیح است
و تعدی نمیکند از متصادقان بورثه ایشان سیوم عدم منازع در نسب پس اگر دو کس نزاع کنند در آن
فرزند اعتبار بگواه است و اگر عم اقرار کند ببرادری برو میدهد مال میت را و اگر زوجه اقرار کند
بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهد و اگر تکذیب کنند زیاده از ثمن یک نصیب
خود را بفرزند میدهد و اگر برادر را گوید که فرزندی هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است
برادران بفرزند میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند و اگر هر دو بثالثی اقرار
کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود فصل سیوم
در احکام اقرار بدانکه هر گاه اقرار کننده بمال معین جهت شخصی معین الزام است دادن مال بآن شخص هر گاه اقرار
کننده بچیزی مجهول بر متعارف بلد اقرار کننده است و هر گاه متعدد باشد آنچه غالب باشد در
استعمال و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار کننده تعلق دارد و هر گاه اقرار مجهول
کنندی صحیح است و الزام میکند حاکم اقرار کننده را بتفسیر آن مثل آنکه اقرار کننده بمال والی یا مال
بسیار یا مال عظیم یا کبیر یا نفیس و خطیر اگر او را در عرف مال گویند پس درین صورت اگرچه اقرار بحبه
یا دام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعضی
احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین بهشتاد تفسیر کرده اند و درین قول اشکال است
چه حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن قیاس است و اقرار مجهول بر پانزده وجه است
اول اقرار کردن بشئ بود آن بر اعم از مال است پس اگر تفسیر کند بجد قذف یا شفعه قبول میکند حاکم از او
و اگر تفسیر کند بسگین نجس قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته اند دوم اقرار بمال لازم است
بر و آنچه او را در عرف مال گویند و اگرچه قلیل باشد پس اگر مال نباشد و محل نیست چنین تفسیر کند بنجس و یا بتفسیر مال
بحبه گندم جایز است خلاف چنانچه مذکور شد سیوم اقرار باسماء اجناس چون زیت و ذهب و فضه و غیر آن
قول قول مقر است در تفسیر اینها بانقسام چهارم اقرار بصیغه جمع و حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید درهم دو
میخواهم که اقل جمع منطقی است خلاف اقرب آنست که قبول میکند پنجم اقرار بصیغه عدد چون

وبزار

وبزار و تفسیر او تعلق بمقر دارد و اگرچه بحبه گندم کند ششم ابهام در جمله چون له علی من واحد الی عشرة
یعنی فلانی را است بر من از یک تا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد و احتمال نه دارد و احتمال
نخاله و ریخ دارد هفتم آنکه ابهام در وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید له علی مال عظیم جلیل نفیس
هشتم ابهام در خراج چون نصف مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه متمول باشد و اگر اقرار کند بدرهمی و نصفی بعضی
از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا پس اگر گوید که له علی کذا درهم برفع
یا جر او بآنست که مراد او واحد است چه رفع بدلیت و نصب تمییز و جر باضافت و در جر بعضی درهم
نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند در نصب احتمال دارد بیست و در جر احتمال صد دارد و جر اقل عدد که ممیز مجرور
صد است و اگر کذا کذا درهما باشد مثل اول است در حالت نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد
و اگر با حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است دهم ابهام معطوف مانند آن چون له علی درهم و درهم
چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد بثانی تاکید اول است صحیح است یازدهم ابهام بظرفیه
و مانند آن چون له زیت فی جره او تمر فی عکه او قماش فی جنسه او الف فی صندوق و فی ظرف و اصل نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هر چه بلی ظرف می باشد اقرار باو اقرار بظرف است و اقرار بجاره و اقرار بزین است
اما اقرار به بنده که عمامه و جامه که در سر و تن دارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان چون
له هذا الثواب او هذا العبد مطالبه بتعیین میکند پس اگر تعیین کند مقر له منکر باشد سوگند میدهند و انتزاع میکند حاکم
مقر به را یا در دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند سیزدهم ابهام بتخریج بطریق
استخراج مجهولات و این وقتی معتبر است که مقر له عالم باشد بآن عبارت پس اگر عالم را تلقین کند حکم مترتب نمیشود
بر آن مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بر من مالیست و نصف مال عمرو و عمرو را بر من مالیست و نصف مال او
پس مال هر یک را چهار است بطریق جبر و مقابله و بهر یک از ایشان شش می باید داد و در نقض شمس
رجوع باقرار کننده باید کرد چهاردهم ابهام ممکن الاستخراج و بحساب رجوع بمقر کنند چون له علی من القفیزه
بوزن هذه الصخره او بقدر ثمن عند زید پانزدهم ابهام بحیثیت عموم چنانکه گوید زید راست بجمیع
در دست منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست بقدر مال او زیادت می باید داد

و اگر در این صورت دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش باید داد و اقرار بعین و دین صحیح است
پس اگر گوید که عینی که بر ذمت منست براست تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است
و اگر گوید بر تست هزار و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بان لازم است در این صورت هزار
و اگر گوید در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بان در این صورت لازم نیست چه در عرف در
صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بان حق جهت تو یا دیگری

فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول آنکه
بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بران چیز یا مساوی آن نکند بلکه کمتر از آن استثنا کند مثل آنکه
گوید فلانی را است بر من ده درهم الا دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت درهم کرده دوم آنکه استثنا
متصل باشد چه اگر بی فاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا کند صحیح نیست
و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر ابو حنیفه را که برین رفته که استثنا از نفی
اثبات کافی نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف با آنکه استثنای سیوم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا
از اول بیرون می رود مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم الا سه و الا دو درهم پس در این صورت بچهار درهم اقرار
کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا مردد
باشد مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و درین دو احتمال است
احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلانی را است بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین درین
قول خلافست اقوی آنست که اقرار بیک درهم کرده مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا
واقع شده باشد مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین درین خلافست بعضی از ایشان
برین رفته اند که عاید بجمله اخیره است و بعضی گفته اند که عاید بهر دو جمله است قسم دوم مردود مثل آنکه گوید فلانی را
بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمانی بشراب یا خوک
چه در این صورت منافی اقرار مقبول نیست

مطلب دوم در وصیت نمودن و در آن دو فصل است

فصل اول
در وصیت کردن بمال و شرطهای آن بدانکه وصیت تملیک گردانیدن عین یا منفعتی است بعد از مردن و بعضی

از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن هفت است
اول ایجاب چون اوصیت بفلان بکذا او افعلوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان بفلان چیز
خلا با آنکه گوید فلان مبلغ تصدق کنند و بفلان مبلغ چه اجاره دهند بعد از وفات من و آنچه برین مانند
و صیغه عربیه در وصیت لازم نیست اگرچه قادر بران باشند و وصیت گنگ و کسی که عاجز باشد از نطق باشارت
و کنایه است و اما اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشارت کند عمل بان واجب نیست اگرچه در حال نوشتن او
باشند دوم قبول کسی که وصیت جهت او می کنند خواه بلفظ باشد چون قبلت و خواه بفعل چون تصرف کردن در آن
و این در جایی شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال بایجاب شرط نیست اگر
قبول بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی اما بعد از وفات او رجوع
نموده و قبول کرد خلافست مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات و پیش از قبول رد کند باطل است
و اگر پیش از قبول قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلافست اگر پیش از قبول
موصی له بمیرد وارث او قبول می کند خواه مردن پیش از موصی و خواه بعد از موصی باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در این صورت وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل می شود و اگر نه
صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد
باطل است و در قبول ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع میشود بورثه موصی
و بعضی گفته اند با امام میرسد سیوم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست و در وصیت طفل ممیز و کسی
که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیتش در ابواب البر صحیح است و بعضی گفته اند که
اگر مراهق است وصیت ده ساله هم صحیح است و اگر زن است هفت چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه
صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف و بعضی مطلقا صحیح
میدانند و همچنین کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم
آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت

پس اگر وصیت کند جهة حمل اگر وجود او در حال وصیت معتبر است صحیح و اگر مسلوک باشد صحیح نیست هشتم
آنکه موصی له صحیح باشد که مالک شود پس وصیت جهة ملک و جن روا او دواب صحیح نیست مگر آنکه در دواب قصد علف او کنند
نهم آنکه موصی و موصی له آزاد باشند پس وصیت بنده صحیح نیست و اگر چه قایل شویم بانکه بنده مالک میشود
و اما بعد از آزادی وصیت که در حال رقیه کرده نافذ است خلافست و اولی منفذ است هرگاه معلق ساخته
باشد وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی که بنده موصی باشد صحیح است و منصرف میشود به آزادی و هرگاه ثلث
مال موصی وفا کند بان دهم آنکه موصی له را اجانب باشد وصیت بر و پس ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کفر
حربی صحیح نیست و اگر چه ذی رحم باشد و بعضی از مجتهدین در ذی رحم جایز داشته اند و وصیت بر یهودان
صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلق وصیت بر یهودان را جایز نمیدانند و هر کسی که وصیت میکند اسلام
شرط نیست پس وصیت کافر جهة مسلمانی صحیح است بچیزی که مالک ان شود پس اگر شراب باشد جهة مسلمان
صحیح نیست یازدهم آنکه موصی به چیزی باشد که مالک ان توان شد پس وصیت بر آزاد و وقف و ام ولد و گوشت
میته و سرگین نجس و فضلات و شراب صحیح نیست و شراب و خوک در وصیت مسلمان اما اگر بر یهود باشند
صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مال که در حال وفات باشد وفا بان کند پس اگر زیاده از ثلث مال باشد
ان زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازه بدهد و اجازه وارث معتبر است اما بعد از وفات بالاجماع و قبل
از آن بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات را منع نموده اند و خلافست میانه مجتهدین
که آیا اجازت وارث در این صورت تنفیذ آن چیز است که موصی وصیت کرده یا ابتدای عطیه است فصل
دوم در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول وصیت واجب
چون وصیت جهة ادای حقوق واجب خواه حق الله باشد و خواه حق الناس دوم وصیت مستحبه چون وصیت
کمتر از ثلث پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و بعضی گفته اند اگر حال
ورثه متوسط باشد وصیت ربع بهتر و دیگر وصیت سنت وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت خاتم النبیین و امامت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و سوال قبر و حشر و آنچه پیغمبر از آن خبر داده سیوم وصیت حرام چون وصیت
کردن خون ناحق و خراب و قمار و غیر آن چهارم وصیت کردن مکروه چون وصیت بر ای نصیب ساختن ...

و زیاده بر ثلث با استحقاق ورثه هرگاه وصیت جهة جهاتی مطلق واقع شود و تقاضای قسمت میکند مگر با تعیین کردن
بر تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که در عم و خال بطریق میراث است و وصیت جهة خویشان و موالی
و مستحق زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح لیکن
ان بوارث متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت بمال با نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین ان بوارث
متعلق است هرگاه ندانند قدر معین را و مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسن ابان بن تغلب از امام ناطق
جعفر صادق علیه السلم وارد شده و در بعضی روایات صحیحه وارد است که مراد بجزو سبع است و در بعضی دیگر سبع ثلث است
و در روایات صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و بشیء سدس است
و اگر وصیت کند بمال بسیار پس بعضی هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده و در نذر چنانچه
مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهة شخصی بشمشیری بعضی در احادیث وارد شده که غلاف و زیور ان داخل است
و در وصیت بصندوق آنچه در وی باشد از اموال داخل است و در کشتی آنچه در وی باشد از طعام داخل است فصل
سیوم در بیان وصی ساختن کسی را و ولایت بر اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل و پدر و جد طفل بالاصالت
مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کنند جهة طفل صحیح است و اگر اذن دهند وصی را در وصی گرفتن
جایز است و اگر نهی کنند وصی را از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلافست و مکاتبه صفار از امام حسن
عسکری علیه السلم موید جواز است و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح
نیست و اگر دیوانگی بهم رسد وصی بودن باطل میشود و اگر بر طرف شود آیا عود میکند یا نه میانه مجتهدین خلافست
و اگر دیوانگی او دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست که در وقت عدم دیوانگی صحیح است دوم آنکه بالغ باشد
هرگاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد بی آنکه ضم کند بالغی را با او صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است
تا بلوغ طفل آنگاه هر دو شریک اند سیوم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت بر اطفال
مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصیت بفاسق باطل است و اگر چه فاسق شود بعد از
فوت موصی و بعضی گفته اند که در این صورت باطل نمیشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را وصی کند و اما بنده خود را
وصی میتواند کرد و خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی کرده ...

غیر پدر را صحیح نیست **هشتم** آنکه وصی تواند که از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب بند یا
پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با او خلافست میانه مجتهدین
درین مسئله اگر عجز در اثنا بهم رسد حاکم ضم میکند با او شخصی را **نهم** آنکه صیغه بگوید چون اوصیت
الیک یعنی وصایت را بتو رجوع کردم یا تفویض کردم یا فلان طفل خود را بتو کردم یا وصی من باش از بعد من و شروط
در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند بیکی از ین شروط وصایه باطلست و بعضی گفته اند
که حال میت کافیست و بعضی گفته اند که تا حین وفات می باید و شرط نیست ذکوریت پس زن و خنثی را
با اجتماع شرایط میتوان وصی کرد و شیخ طوسی اجماع برین نقل کرده و بصر شرط نیست و آنچه در روایت منع
واقع شده از منع محمول است بر کراهیت یا تقیه و اتحاد وصی شرط نیست و با اطلاق در رد و با هم
تصرف کنند و جبر میکند امتناع حاکم ایشان را بر اجتماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیه بلکه رد
میتواند کرد در حیات موصی بشرط آنکه برسد این خبر بموصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را
قیام بامور وصایه مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه علم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد رد نمیتواند
کرد و وصی امین است ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جایی که عادت جاری شده بتوکیل جایز است که وکیل
بگیرد و در آنچه غیر جاری باشد باز عادت خلافست اقوی آنست که جایز است و جایز است وصی را استیفا
دین خود از آنچه در دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر با علم خود میتواند کرد و بعد از آن اگر انکار
را انکار کند و بعضی گفته اند تا نزد حاکم شرع ثابت نمیشود نمیتواند و اول اولیست و اقتصار کند وصی بر آنچه
تعیین کرده اند جهت او پس اگر بر مال موجود وصی کرده باشند او را در مالی که بهم رسد دخل ندارد و اگر مطلق باشد
همه دخل است و هر گاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی است
هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر باشد مراجعت او جایز است و آحاد مومنین عدول را در تصرف
وصیتها و امر کنند و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد مسلمان عادل والعلم عند الله

باب هیجدهم از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالیست
یا حقی از شخصی بعد از فوت او بوارث او اگر بالغی که مذکور خواهد شد عاید نگردد و در آن شش مطلب است

مطلب ا

مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر هفت وجه است **وجه اول**
خویش بودن و آن متصل بودن شخص است بدیگری بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بر وجه
شرعی و آن بر سه قسم است **قسم اول** دو قوم اند که با یکدیگر میراث میبرند **اول** پدر و مادر **دوم** فرزندان
هرچند پایین روند و این دو قوم از یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث
نمیبرد پس هر گاه شخصی بمیرد و پدری داشته تمام مال او تعلق بپدر دارد و اگر همچنین مادری داشته باشد
تمام مال بمادر رسد و اگر مادر و پدر هر دو دارد یک حصه مادر میبرد و دو حصه پدر و اگر با پدر و مادر
پسری هم میت داشته باشد مال میت شش حصه کنند یکی را پدر و یکی را مادر برمیدارد و چهار حصه از
پسر میت است و اگر دختری باشد نصف دختر میبرد و سدس پدر و سدس مادر و باقی در میان ایشان پنج حصه
شده سه حصه دختر میگیرد و دو حصه پدر و مادر بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدری یا چهار خواهر
پدر و مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم شود
چنانکه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث آن تعلق
بپدر و مادر دارد و هر گاه یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان می برند و سدس یکی از پدر یا مادر است
و تتمه میانه ایشان بر پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هر گاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد تمام مال از آن او
است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و دختری وارث دارد دو حصه پسر و
یک حصه دختر برد و اگر پسر و دختر باشند نصف پسر میراث میبرد و دو دختر نصف و هر گاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد
تمام مال او از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هر گاه میت فرزندان
نداشته باشد و فرزندزادها داشته باشند آن فرزندزادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد
خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پس او دختر
حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث پسر دو برابر دختر میراث
می برد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث او در میراث بردن مساوی اند **قسم**
دوم نیز دو قوم اند **اول** برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان **دوم** جد و جده و هرچند بالا روند

واین دو قوم وقتی میراث می برند از میت که دو قوم مرتبه اولی نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند
و فرزند زادگان میراث نمی برند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته
باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر پدری و مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال کل
ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر یک خواهر یا زیاده داشته باشد اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر
دو حصه میبرد و خواهر یک حصه چنانکه در میراث پسر و دختر مذکور شد هرگاه برادر و خواهر پدری مادری باشند
برادر و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدر مادری اگر واحد باشد سدس مال
تعلق باو دارد و اگر زیادت از واحد باشد ثلث مال بایشان تعلق دارد و تتمه آن از برادران و خواهران
پدر مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه با خواهر پدر مادری خواهر مادری جمع شود نصف آن
خواهر پدر مادری است و سدس یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود سه حصه از آن خواهر
پدری است و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با برادر
و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بر همه میشود و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر او با یکدیگر جمع شوند
جد مساوی برادر میراث می برد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد و جده
مادری چون برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدر مادری جد پدری را از میراث منع میکند چنانچه برادر
و خواهر جد مادری منع برادر و خواهر پدری میکند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدران و مادران
ایشان موجود نباشند یا جد و جده حصه پدران و مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و از و جد پدری
یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و خواه جد پدری باشد
و خواه جد مادری هرگاه جد و جده جمع شوند جد یک حصه میبرد و جده نیم حصه هرگاه پدری باشند
برابر حصه می برند اگر هر دو مادری باشند و اگر هر دو طرف باشند و اگر هر دو طرف باشند جد یا جده
مادری اگر تنها باشد سدس یک میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر زیاده باشند سه یک مال تعلق
بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کسی مادر مادری بگذارد
و مادر پدری مال او میانه ایشان بچهار حصه میشود یک حصه مادر مادر میرسد و سه حصه مادر پدر و جد قریب میت

منع میکند جد بعید را پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و میت را در مرتبه اولی چهار جد و جده
ممکن است که باشد پدر پدر و مادر پدر پدر مادر و مادر مادر و در مرتبه دوم هشت جد و جده ممکن است
و در مرتبه سیوم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو همچنین هر چند بالا روند پس اگر شخصی هشت جد
و جده بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال را می برند بالسویه و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق است
بانیطریق که ثلث پدر مادر و مادر پدر متعلق است ذکر و مثل انثی و دو ثلث تتمه به پدر پدر و مادر پدر متعلق است
ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است
پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح گذشت ترکه خواهد آمد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ثلث به پدر و مادر مادر میرسد و دو ثلث ثلث به پدر و مادر پدر و مادر بالسویه
میرسد و ثلث دو ثلث باقی به پدر و مادر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی و در این صورت سهام خویشان
مادری شش است و سهام خویشان پدری نه پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهت
تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسویه و ثلث
ثلث از پدر و مادر پدر است ذکر مثل انثی میبرد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول
اقوی است **قسم سیوم** نیز دو قوم اند **اول** عم و عمه و هر چند بالا روند **دوم** خال و خاله و هر چند بالا روند
و این دو قوم با عدم دو مرتبه ثانیه میراث میبرند پس هرگاه شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث باو متعلق است
و همچنین است عمه و اگر جمع شوند یک حصه عم میبرد و نیم حصه عمه فرقی نکند اگر عم و عمه پدر مادری یا پدری باشند
اما اگر مادری باشند بالسویه میراث میبرند و اگر جمع شوند عم و عمه پدر مادری و عم و عمه مادری ثلث مال
از خویشان مادری است هرگاه زیاده از واحد باشند و سدس اگر واحد باشند و تتمه بخویشان پدری
متعلق است ذکر ضعف انثی و اگر شخصی بمیرد و از و خال بماند تمام مال او تعلق بخال او دارد و همچنین است
خاله خواه پدری باشد و خواه مادری و فرقی نیست میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث میبرند و اگر
خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس می برند اگر واحد باشند
و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر مادری یا پدری

ذکوراً ایشان درین صورت دو مثل اناثی می برند و میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که همه برابر میراث
می برند و اگر متفرق باشند سدس تعلق بخال یا خاله دارد و دو ثلث با تعدد و تتمه بخال و خاله پدری
متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان با ایشان متعلق است و اگر
متعدد باشند ثلث بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث
نمی برند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث می برند و اعمام و اخوال میت اولیست بمیراث از اعمام
و اخوال پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدری میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث
ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد
باین طریق که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگران بعم و عمه متعلق است
ذکر دو مثل انثی می برد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی گفته اند که خال و خاله او ثلث
ثلث بالسویه می برد و دو ثلث ثلث از عم و عمه اوست پس درین صورت فریضه از پنجاه و چهار منقسم میگردد
و بعضی گفته اند که اخوال اربعه ثلث را بالسویه می برند و ثلث ثمن آن را عمه و عم مادری می برند بالسویه و دو ثلث
ثمن آن بعم و عمه پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی و از صد و هشت منقسم میگردد مطلب دوم از ترتیب اقرب
از هر صنفی منع میکند ابعد از آن صنف را از اصل میراث و آن بر شش وجه است اول منع طبقه اولی
ثانیه را لکن بالکلیه نیست است پدر و مادر را که سدس بجد و جده بدهند بالنصب اعلی خواه جد و جده پدری
باشند خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند این وارد نیست دوم منع طبقه ثانیه
طبقه ثالثه را سیوم منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشان پدری تنها را در آن مرتبه چهارم منع طبقه
ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر او را و اقرب از هر صنفی منع ابعد از صنف
دیگر نمیکند چون خواهران مادری و جده قریب پدری میت چه درین صورت جده قریب دو ثلث مال می برد و خواهران
مادری ثلث را چون جد مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری چه درین صورت جد پسر برادر را حاجب نیست
و مزاحمت به برادر پدری نمیرساند و میراث می برد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت موضع
اول میراث بردن پدر و مادر با فرزند زاده چه پدر و مادر نزدیکتر اند از فرزند زاده میت دوم میراث

بردن اجداد با فرزند زاده و بر قول محمد بن بابویه و مستند بحدیثی که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده اند
که شخصی بمیرد و از او دختر دختر با دو جد و جده و سدس مال را جد و جده می برند و باقی از آن ایشان است سیوم میراث
بردن برادر مادری یا پسر برادر پدر مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده با آنکه چون در پسر برادر پدر مادری
دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر مادری و این قول
ضعیف است چه همین علت را در برادر پدری و برادر پدر مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع است
برادر پدر مادری برادر پدری را بمذهب صاحب این قول چهارم در صورتی که شخصی بمیرد و پسر عم پدر مادری
بگذارد و عم پدری چه باجماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را در مال او دخلی نیست
و این حکم تغیر نمی یابد بمتعدد بودن هر یک از پسر عم پدر مادری و عم یا هر دو و همچنین حکم تغیر نمی یابد بوجود و بودن
زوج و زوجه با ایشان و اما بذکوریت و انوثیت تغیر می یابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر مادری با عم پدری
جمع شود یا پسر عم پدر مادری با عمه پدری جمع شود میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقوی آنست که حکم تغیر
می یابد و مال درین صورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین خلافست میانه مجتهدین درین مسئله که هرگاه با پسر
عم و عم مذکور خال جمع شود و بعضی گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریق میراث و بعضی از ایشان گفته اند
که میانه عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقوی است و اگر یکی از
پسر عم و عمه خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند احتمال تغیر حکم نیز دارد و احتمال دارد که ذکر فرض کنیم ایشان را پنجم
میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند زاده را
بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خاله مساوی جده هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم
میراث بردن عمه مساوی جده هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین تکمله هرگاه با پدر و مادر فرزند
جمع شود منع میکند پدر و مادر را از زیاده از دو سدس مال مگر اگر فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را
منع زیاده از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث می برند بطریقی که مذکور شد و همچنین دو دختر یا کمی از ایشان
و فرزند شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است منع میکند و هرگاه برادران میت با مادر او جمع
شوند منع میکنند مادر را از زیاده از سدس بهفت شرط اول آنکه دو برادر ایشان موجود باشند چه اگر یک برادر موجود

نباشد منع نمیکند مادر را دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند چه اگر این چنین نباشد
منع نمیکنند مادر را و خنثی در این صورت چون انثی است و احتمال قرعه اینجا قوی نیست سیوم آنکه برادران پدر و مادری
یا پدری باشند چه برادران مادری حاجب نیست منع مادر نمیکنند چهارم آنکه برادران یکی از چیزهای که مانع ارث
است در ایشان موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد مادر را منع نمیکنند پنجم
آنکه برادران میت در آن وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکنند مادر را
از زیاده از سدس ششم آنکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم دارد اگر
برادران میت و میت در یک زمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی
و مهدوم علیهم توقف کرده اند هفتم آنکه میانه حاجب و محجوب مغایرة باشد چه اگر متحد باشند
منع نمیکنند مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی
شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید دختر هم مادر و هم خواهر
پدری فرزند خود خواهد بود وجه دوم چیزی که سبب میراث بردن میشود آن زناشوهریست که
بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را عقد
کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمی برد هریک از زن و شوهر با اصحاب مراتب
ثلث سابقه میراث میبرند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشانرا دو نصیب
است اول اعلی و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند
هرگاه میت را فرزندی نباشد دوم ادنی و آن در شوهر چهار یک مال است و در زن هشت یک
و اگر چه متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی باشد وجه سیوم ولاء آزادی چه هرگاه کسی بنده خود را
آزاد کند از او میراث میبرد بچهار شرط اول آنکه او را برضا و رغبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او واجب
نباشد چون کفارت چه در این صورت میراث نمیبرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود
چون بریدن گوش و بینی چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث نمیبرد و از آن بنده
و بنده باز آزاد کردن از آقا میراث نمیبرد بولا مگر در ولاء دایره و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده

آزاد کرده

آزاد کرده از آقا میراث میبرد سیوم آنکه از گناهان و جنایاتی که از بنده صادر شود در وقت آزاد کردن
او بری نساخته باشد خود را چه در این صورت میراث نمیبرد چهارم آنکه میراث خواری سوای او نداشته
چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هرگاه باین شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده
بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد
آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر اولاد نباشند میراث او به برادران
و خواهران پدری و اجداد و جدات و عمو و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری در صورت
میراث نمیبرند و اگر آزاد کننده خویشان کسی که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از او میبرد و هم
چنین هرچند بالا رود و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری میراث
میبرند اما فرزندان از آن آزاد بنده میراث نمیبرند مگر آنکه فرزندان خویشان پدر آن زن باشند پس
در این صورت بسبب خویشی پدران زن میراث میبرند و هرگاه بنده و کنیز را آزاد کرده باشند نکاح کنند ولاء
اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشانرا آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشانرا
آزاد کند ولاء اولاد بکسی منتقل میشود که جد را آزاد کرده باشد و اگر بعد از آن پدر ایشانرا آزاد کند ولاء ایشان
بکسی منتقل میشود که پدر ایشانرا آزاد کرده وجه چهارم ولای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی [illegible]
مرد آزادی را ارش جنایتهای او را ضامن شود و شرط میراث بردن کند از او میراث میبرد هرگاه میراث خواری
نداشته باشد و آن آزاد از آنکسی میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد وجه پنجم ولای کسی که بر دست
او کافری مسلمان شده باشد چه هرگاه آن کافر که مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره
کسی که او را مسلمان کرده از او میراث میبرد وجه ششم ولاء تحقیق زکوة چه هرگاه بنده را از زکوة بخرند و آزاد
کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقین زکوة است وجه هفتم ولاء
امامت چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شدند نداشته باشد میراث او از امام است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از او یک زن بماند چهار یک آن از زن است و تتمه آن در حال حضور تعلق بامام دارد
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث خوار نداشته باشد در زمان خود بفقیران شهر و همسایه

مفلس خود میداده واگر امام غایب باشد دران چند قول است بعضی از مجتهدین گفته اند که از انکاه
میدارند تا ظهور امام و وصیت میکنند بورثهٔ خود در رسانیدن ان با امام بعضی گفته اند که در زمین دفن
میکنند وبعضی از مجتهدین گفته اند که قسمت میکنند بر فقرا و مساکین و شیعه و اعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین
محمد عاملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده بوده واگر ظالمی ان را بتعدی بگیرد کسی ضامن ان نیست اما دادن
ان بظالم بی خوف جایز نیست وکافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است
مطلب دوم در بیان انچه مانع میشود از الجمله میراث خوار از میراث بردن مال میت و ان [illegible]
سه امر است اول بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت ازاد باشد و خواه بنده و میراث میت
درین صورت تعلق بمیراث خوار ازاد دارد واگر چه دور باشد چون ضامن جریره واگر بعضی از او [illegible] بعضی
بنده وان وارث بمقدار انچه ازاد است میراث میبرد و پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف
او ازاد باشد و برادر ازادی داشته باشند مال او میان پسر و برادر قسمت میشود واگر برادر نصف ازاد
باشد نصف مال از پسر است و چهار یک ان از برادر واگر با ایشان عم ازادی باشد چهار یک تتمه را او میبرد
واگر نصف او ازاد باشد هشت یک را میبرد واگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده کسی حاکم
شرع ان بنده را از مال او میخرد و ازاد میسازد و تتمه مال میت را باو میدهد خواه ان بنده پدر و مادر
و فرزند باشد و خواه غیر انها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند
دیگری را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد واگر چه نزدیک باشد تا انکه ضامن جریره او کافی
از بهر کافر وست اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع میکند ورثهٔ کفار را واگر چه نزدیک باشند اما اگر وارث
مسلمان موجود نباشد ورثهٔ کافر میراث میبرند و فرقی نیست میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی
میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین گفته اند که غالی و ناصبی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس
میراث نیست اما مبتدعه از مسلمانان میانه ایشان و اهل حق میراث بوارث جایز است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که مومن از اهل بدعت میبرد اما در عکس میراث نمیبرد و ورثهٔ کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان
شوند شریک اند اگر [illegible] باشند تمام مال را میبرند اگر اول باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر

ورثه اطفال تابع پدر و مادر در اسلام و کفر بحسب اسلام میراث میبرند سیوم کشنده بودن چه کشنده را
از مال میت میراثی نیست واگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع هستند هرگاه عمداً قتل کرده باشند و هرگاه
خطا باشد خلافست مشهور است که از دیه او ممنوع هستند واگر شبیه عمد باشد در ان نیز خلافست بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر شخصی پسر خود را بجهة ادب بزند بمیرد میراث از او میبرد واگر جراحت کسی از خویشان خود را با دیه شده
و بمیرد میراث میبرد واگر جاره را اگر می کشیده باشد و زنده بکشد واگر طفلی یا دیوانه کسی را بکشد میراث از او
و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد مگر درین صورتی که اقای غلام خود را ازاد کند
انگاه بکشد او را و افار [illegible] میراث باشد نمیبرد چه انتقال ولا بپسر بعد از مردن پدر است و پسر پدرش را
پیش از مردن ولای عتق ساقط شد و بعضی گفته اند که درین صورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا منتقل میشود
از اقرب یا بعد یا عدم او و درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلافست هرگاه معتق بگریزد بدار حرب
و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد انگاه غلامی که معتق ازاد کرده بود بمیرد و درین صورت
نیز ولد معتق میراث از و نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه معتق در صورت در حکم
معدوم است و دیت مقتول را کسی میبرد که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند
و بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث
نمیبرند و فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از او میراث نمیبرد اما از مادر و مادر از او میراث
میبرد و فرزند او از او میراث میبرد و کذا خویشان مادری و زوج و زوجه میراث میبرند و در بعضی از روایات وارد شده
که او از خال میراث نمیبرد و خال از او میراث میبرد و اگر پدر بعد از لعان اعتراف بولد کند ولد از او میراث میبرد
اما پدر از او میراث نمیبرد و در خویشان پدر خلافست پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد
و مادر و خویشان او نیز از فرزند میراث نمی برند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث
میبرند و در بعضی روایات وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از او میراث میبرند
ششم بری شدن پدر نزد حاکم شرع از گناهان پسر چه مانع میراث او است از پسر بر قول بعضی از
مجتهدین و اکثر بران رفته اند که منع نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه در صورت

پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه مولا یا شوهر دخول کند و اجنبی نیز
دخول کرده باشند در طهر واحد چه در صورت فرزندی که حاصل شود مشکوک فیه خواهد بود چه میراث از پدر
از پدر و در صورت میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان اوست و پدر را است آنکه
بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم نیز کرده اند نهم غیبت منقطعه
یکی از میراث خوار چه این مانع است از میراث بردن او تا آنکه دانسته شود زندگی او یا بگذشتن
مدتی که زنده نتواند بود در و کسی و بعضی از مجتهدین گفته اند که در صورت چهار سال مال او را نگاه دارند
و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافته نشود مال او را میانه ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام
ترکه را فرو گرفته باشد یازدهم دو کس یکجا فوت شدن بغرق یا هدم که تقدیم و تاخیر مشتبه شود میراث از یکدیگر
نمیبرند و مال هر یک از و ورثه احیای اوست دوازدهم در شکم بودن طفل تا از شکم بیرون نیامده
زنده میراث نمیبرد و پس اگر مرده یا نطفه منعقد میراث نمیبرد سیزدهم بعد درجه با وجود اقرب از کل میراث
یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن در عقد زوجه و دخول نکردن و مردن در آن مرض
چه بر قول مشهور میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه جمعی گواه
ایشان ثابت نشود کل میراث گواهی دهند چون یک زن گوید که او را داد و چه در صورت طفل میراث
نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی از روایات وارد شده
که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه
از آن میراث نمیبرد هیجدهم وصیت کردن میت جهت کسی به یک مال خود چه در صورت ورثه
از سه یک مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد از آن نیز میراث نمیبرند
ورثه بیستم جنایت کردن بنده اگر او را بکشد وارث از قیمت او محروم است اما اگر جنایت
بنده خطا باشد محروم نیست وارث مخیر است میانه دادن غلام و یا دیت جنایتی که کرده
بیست و یکم فرزند نداشتن زن که از زن از حصه زمین او محروم است بیست و دوم حرام موبد شدن زن
مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن کوچک چه در صورت میراث نمیبرد بیست و سیوم قدر حبوه که

تعلق

تعلق بپسر بزرگ دارد و دیگران از و محرومند و حبوه در لفظ بعضی عطیه باشد و آن انگشتری و شمشیر
و مصحف و رخت بدن میت و بعضی زره و کتاب بها و راحله و سلاح او نیز از پسر بزرگ گفته اند و اگر
اگر این اجناس متعدد باشند همه از پسر بزرگ است یا نه خلاف است اقرب آنست که جاهایی که
بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از وست و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شده یکی در
از آن تعلق بپسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه بر پسر بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه فوت
شده میت را اگر داشته باشد و شروط حبوه شش است اول آنکه پسر بزرگ موجود باشد چه اگر کسی
بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدد باشند اقرب آنست که میانه ایشان منقسم میشود دوم
آنکه پسر بزرگ فاسد العقل و سفیه نباشد سیوم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه غیر از حبوه
چیزهای دیگر میت داشته باشد والا حبوه نیست پنجم آنکه میت قرض دار نباشد که تمام مال او
مستغرق باشد چه اگر چنین قرضی داشته در حبوه خلاف است اگر بعضی از ورثه قرض میت را از مال خود
بدهند اقرب آنست که تعلق بپسر بزرگ دارد و اگر پسر بزرگ قرض میت بدهد که حبوه را متصرف شود
جایز است ششم آنکه قضا روزه و نماز پدر بکند که اگر قضا نکند حبوه تعلق باو ندارد و اگر میت
وصیت حبوه بمصرف دیگر کند کمتر از ثلث ترکه اگر باشد باو رسانند اما زیاده از ثلث رسانیدن
موقوف باذن پسر بزرگ است اگر نصیب هر وارثی از حبوه کمتر باشد مجتهدین را خلافست بعضی گفته اند
که ممنوع نیست پسر بزرگ را از حبوه و بعضی گفته اند که ممنوع است مطلب سیوم در بیان تفصیل صاحبان
فروض و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل است فصل اول در تفصیل صاحبان فروض
بدانکه آنچه در قرآن مجید وارد شده از تصریح بحصه هر یک از میراث خواران انرا فرض ایشان گویند
و آنچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از حصه ایشان انرا قرابت گویند پس بدین سبب وارثان منقسم
میشود بر سه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میبرند چون مادر و برادران و خواهران پدر مادری یا مادری
مادری و شوهر در صورتی که فریضه متضمن ردی نباشد و زوجه بنا بر قول اصح که برو رد نمیشود قسم دوم جماعتی
که گاهی بقرابت میراث میبرند چون پسر و دختران و خواهران پدری قسم سیوم جماعتی که بقرابت تنها میراث

میبرند چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله و اولاد ایشان پس اصحاب دو مرتبهٔ اولی اصحاب
فروض‌اند سوای پدر با عدم فرزند و پدر هرگاه با دو دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند
و اصحاب مرتبهٔ ثالثه قرابت میراث میبرند سوای خویشان مادری چه ایشان صاحب فرض‌اند
و آنچه از میت می‌ماند صاحب فرض فرض خود را میبرد و اگر متعدد باشند هر یک حصهٔ خود را
میگیرند و آنچه زیاده می‌ماند رد میشود بر اصحاب فرض چنانچه مذکور خواهد شد و در رد بر شوهر
هرگاه میراث‌خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست که رد میشود و در رد بر زن نیز خلافست
اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام و خواه در ظهور امام هرگاه میراث‌خواری
سوای او نباشد و اگر در وارثی چند امر نسبی یا سببی که باعث میراث بود جمع شود بهمه میراث میبرد
و هرگاه هر یک از آن مانع دیگری باشد بهمه میراث نمیبرد و آن هشت وجه است اول آنکه در
شخصی دو امر نسبی جمع شود که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم آنکه در شخصی از دو
از دو امر نسبی جمع شود که بهمه میراث میبرد پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد سیوم آنکه
در شخصی دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند پس یک امر میراث میبرد چون برادری که
عم باشد برادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد
اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن برادری یا پسر برادری باشد
چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است
و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه دو نسب در شخص جمع شود و یک نسب در شخصی چون دو
پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد که یکی بهر دو نسب میراث میبرد و آن دیگری بیک نسب
ششم آنکه دو نسب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو میراث میبرد چون
شوهری که معتق یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در یک شخص باشد و در شخص دیگر نسبی باشد
که منع کند یکی از آنها را چون شوهر که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد چه در این صورت شوهر
بشوهری میراث میبرد اما معتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخص یکی مانع باشد دیگری را

از میراث

از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی آزاد کرده باشد بمیرد امام مولا و معتق میراث از آن غلام میبرد زیرا که
بولای امامت **فصل دوم** در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فرض بدانکه فروض در قرآن مجید
بر شش قسم است اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند و فرزندزاده
نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه با او پسری نباشد سیوم نصیب یک خواهر پدر و مادری یا پدری
با عدم خواهر پدر و مادری هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر
هرگاه فرزندی یا فرزندزاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد قسم سیوم ثمن و آن
نصیب یک زن یا چند زنست هرگاه فرزند و فرزندزاده باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است
اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خویشان مادری
خواه ذکر باشند و خواه انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا بیشتر
هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه با ایشان برادر نباشد قسم ششم
سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد دوم نصیب
مادر هرگاه میت دو برادر یا یک برادر یا چهار خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیوم نصیب
یکی از خویشان مادری و ترکیبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررات آنها بیست و یک
وجه است چهار وجه ترکیب آن ممکنست اول جمع شدن نصف با نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری
و خواهر پدری یا پدر و مادری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری
داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهری پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیوم جمع شدن نصف
با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و زنی داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود
بلکه نقص بر خویشان پدری میشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد
در این صورت نصف از شوهر آن زنست و باقی از خواهران او پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل آنکه زنی
بمیرد و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و مادری
داشته باشد هفتم آنکه جمع شدن ربع و ثلثان مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر و مادری داشته باشد

هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل آنکه مردی بمیرد و زنی و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع
و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل آنکه
شخصی بمیرد و زنی و دو دختر داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و فرزندی
و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری و
دو خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری
یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری
و فرزند داشته باشد و اما صفت ترکیب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است با فرزند
و فریضه زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه
اوست با وجود فرزند سیوم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه
مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث و ثلث ششم
جمع شدن ثلث و سدس چه ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند
هفتم جمع شدن ثمن و ثمن مطلب چهارم در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بانها میشود
و در آن دو فصل است فصل اول در بیان نسبتها که میان سهام و رئوس و عدد رئوس ایشان
بهم رسد بدانکه نسبتهای که میان عددهای غیر واحد ممکنست که بهم رسد بر چهار قسم است قسم اول
تماثل که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد
اقل را چون از عدد اکثر بیندازند یکمرتبه یا چند مرتبه عدد اکثر را افنا سازند و میباید که عدد اقل از نصف
عدد اکثر بیشتر نباشد چون سه و شش و این قسم را متداخلان میگویند قسم سیوم توافق آنچنانست
که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر بیندازند عدد اکثر را افنا نسازد اما عددی
ثالث غیر از ایشان هر دو را افنا سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد در آن
موافقند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را افنا میسازد و گاه است
که فقهاء جهة یکی دو فریضه مثل تداخل را توافق بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در اکثر موافق

هستند

هستند و این را میانه روش سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که مسایل آنجا رقم کرده شود قسم چهارم
تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را افنا نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز
ایشان را افنا نکند چون سه و پنج فصل دوم در بیان کسرها که در فریضه باشد و مخارج کسر که آنها اند بدانکه
کسر آنست که واحدی را باجزاء معینه قسمت کنند و تمام آن اجزا را مخرج میگویند و بعضی از آن اجزا را
کسر نیز و بر پنج قسم است قسم اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر مکرر چون ثلثان سیوم مضاف مفرد
چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف سدس ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع
و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر از و صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان
سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته
پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضافست در مخرج مضاف
علیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف
ثنایی حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن
که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوفست در جزو وفق کسر معطوف
علیه چون ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج میشود و آنها باهم
کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قطع مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست که نظر کنی در نسبت
میانه مخرج کسر معطوف ثنایی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج هر سه را و اگر توافق
باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه مذکور شد
پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان
که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و چهار توافق بنصف بود نصف احدهما
در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود ربع احدهما را
در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار
کردیم مطلب پنجم در بیان دانستن نصیب هر وارثی بعلم حساب و آن بر پنج طریق است اول آنکه

در میان ورثه صاحب فرضی نباشند و همه ورثه عصبه باشند عدد روس ایشان سهام ایشان خواهد بود
واگر دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل پسری حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند واگر میان
ورثه صاحب فروض باشند طلب عددی باید کرد که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و قسمت
باید کرد بر ایشان و ترکه میت نسبت بسهام ورثه بر دو قسم است **قسم اول** انکه ترکه بقدر سهام ورثه
باشد و ان بر چند وجه است **وجه اول** اگر منقسم شود بر ورثه بی انکه کسری واقع باشد مثل انکه شخصی بمیرد
و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدس او دو است
به پدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر **دوم** انکه کسر دارد و اگر بر یک فرقه منکسر است پس در صورت
اگر میانه روس و سهام ایشان تباین باشد ضرب باید کرد عدد روس را در اصل فریضه مثل انکه شخصی
بمیرد و پدر و مادری و سه دختر داشته باشد اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از آن
دختران است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام و عدد روس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را
در شش هجده میشود پس پدر و مادر شش سهم میبرند و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد روس و سهام
توافق باشد جزو وفق عدد روس را نه جزو وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد
و پدر و مادری و شش دختری داشته باشد حصه پدر و مادر دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار سهم میانه
چهار و شش توافق بنصف است نصف عدد روس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد
هژده میشود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر بر زیاده از یکی فرقه
منکسر باشد پس خالی از آن نیست که انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است
و بر هر تقدیر اگر میانه روس هر فرقه منکسره و سهام ایشان توافق هست رد باید کرد روس ایشان
را بجزو وفق اگر میانه روس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه روس
و سهام بعضی از فرق موافق باشد و میانه روس و سهام بعضی ایشان توافق نباشد رد کند روس
ایشان را بجزو وفق و انکه میانه ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارد انگاه نظر کند میانه عدد روس
جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل

باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو وفق فرقه را در عدد روس فرقه دیگر ضرب
باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد
عدد روس هر فرقه را در عدد روس فرقه دیگر حاصل را در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر فرقه که باشد
و بعد از معان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسایلی که بر انکسار سهام بر ورثه دارد بیست
چهار است دوازده صورت انها که انکسار مستغرق جمیع فرق است و امهات مسایل انکسار
درین رساله مذکور میگردد **اول** انکه میانه سهام جمیع فرق و عدد روس ایشان توافق باشد و میانه
روس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و عدد روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی
بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده
سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب
خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات و روس ایشان توافق بثلث بود بمخرج ثلث رد کردیم روس
ایشان را بثلث که دو بود میانه سهام خواهران مادری و روس ایشان توافق بربع بود بمخرج ربع روس
ایشان را بربع که دو بود رد کردیم و میانه روس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بود بمخرج خمس
رد کردیم روس ایشان را بخمس که دو بود و چون روس جمیع فرق بعد از رد انها بجزو وفق متماثل
شد یکی از انها را در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد حصه هر یک از زنان یک سهم شد
و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم شد **دوم** انکه میانه روس و سهام
جمیع فرق توافق نباشد و میانه روس ایشان تماثل باشد و همان روس یک فرقه را در اصل فریضه
ضرب باید کرد مثل انکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است بر روس ایشان منکسر و میانه
انها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است بر روس ایشان منکسر و میانه انها تباین
است و حصه خواهران پدری پنج سهم است بر روس ایشان منکسر و میانه انها تباین است و چون
روس جمیع متماثل بود روس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم هشتاد و چهار سهم شد حصه یک

از زنان سه سهم وحصه هر یک از خواهران مادری چهار سهم وحصه هر یک خواهران پدری پنج
سهم شد **سوم** انکه میانه روس وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانه روس وسهام بعض دیگر
توافق نباشد ومیانه روس جمیع فرق تماثل نیست پس ان بعضی را که میانه سهام وروس انها توافق
باشد بجزو وفق رد باید کرد وهمان روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وسه
زن ونه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم است وحصه
خواهران سه سهم وچون میانه سه ونه توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا به سه را
در اصل فریضه زدیم دوازده شد سه سهم حصه زنان شد وهر یک از خواهران پدری را یک سهم شد
چهارم انکه میانه روس وسهام جمیع فرق توافق باشد ومیانه روس ایشان تداخل باشد روس
هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد واکثر را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وشش زن وشانزده
خواهر مادری وده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است حصه زنان که سه است
با روس ایشان چون متوافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بدو که ثلث شش است
وحصه خواهر مادری چهار است با روس ایشان متوافق بربع بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بچهار
که چهار است وحصه خواهران پدری پنج است با روس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را
بخمس که دو است وچون میانه روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه
زدیم چهل وهشت شد حصه هر یک از زنان دو سهم وحصه هر یک از خواهران مادری یک سهم شد وحصه
هر یک از خواهران پدری دو سهم شد **پنجم** انکه میانه روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد میانه روس
ایشان تداخل باشد [illegible]ن روس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وسه زن وشش
پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان ومیان ان وروس ایشان
تباین وهفت سهم حصه پسران ومیان انها نیز تباین وچون میانه روس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا بشش
کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل وهشت سهم شد حصه هر یک از زنان دو سهم شد وحصه هر یک از
پسران هفت سهم شد **ششم** انکه میانه روس وسهام بعضی از فرق توافق باشد ومیانه روس وسهام بعضی

توافق نبا

توافق نباشد ومیانه روس انها تداخل باشد روس ان بعضی را که با سهام ایشان موافق اند بجزو
وفق رد باید کرد واکثر را در اصل فریضه باید زد مثل انکه شخصی بمیرد وچهار زن وشش برادر پدری
اصل فریضه چهار سهم است حصه زنان یک سهم شد وحصه برادر سه سهم وچون میانه ایشان توافق
بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشانرا بثلث که دو است چون میانه دو وچهار تداخل بود
چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصه زنان چهار سهم شد وحصه هر یک از برادران پدری
دو سهم شد **هفتم** انکه میانه جمیع روس فرق وسهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد ومیانه روس ایشان
توافق باشد روس ایشانرا بجزو وفق رد باید کرد وجزو وفق روس فرقه را در فرقه دیگر
ضرب باید کرد وحاصل را در وفق فرقه ثالثه وحاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد ودوازده زن وبیست و
چهار خواهر مادری وپنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم شد
وحصه خواهران مادری چهار سهم وحصه خواهران پدری پنج سهم چون میانه روس وسهام زنان
توافق بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشانرا بثلث یعنی چهار وحصه خواهران مادری چهار سهم بود وروس
انها بیست وچهار میانه روس وسهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم روس ایشانرا بربع یعنی
شش وحصه خواهران پدری پنج بود ومیانه پنجاه که روس ونیز سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم
روس ایشانرا بخمس یعنی ده وچون میانه روس فرقه اولی وثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در
شش دوازده شد ومیانه اصل وروس فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج
شصت حاصل شد انگاه شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد وبیست سهم شد حصه
زنان صد وهشتاد سهم وحصه خواهران مادری دویست وچهل سهم شد وحصه خواهران پدری سیصد سهم
شد **هشتم** انکه میانه روس وسهام جمیع فرق توافق نباشد میانه روس ایشان توافق باشد جزو وفق
فرقه اولی را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد وحاصل را در اصل فریضه مثل انکه شخصی بمیرد وچهار زن وده برادر پدری
داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم وحصه برادران پدری سه سهم وچون
میانه روس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس زنان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم

هشت شد و هشت را در چهار ضرب کردیم هشتاد و شد حصه زنان هشت شد و حصه برادران پدری
شصت که هر زن را پنج سهم و هر برادر را شش سهم رسید نهم اگر میانه رؤس بعضی از فرق و سهام
ایشان توافق باشد و میانه سهام و رؤس بعضی توافق نباشد و رؤس ایشان متوافق باشند رؤس
ایشان بعضی را که توافق هست میانه رؤس و سهام ایشان رد باید کرد بجزو وفق و ضرب باید کرد جزو وفق فرقه
اولی را در فرقه ثانیه و حاصل را در فرقه ثالثه و همچنین آنگاه حاصل را در اصل فریضه مثل اگر شخصی بمیرد و شش
زن و دوازده خواهر پدری واگذاشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصه زنان یک سهم است و حصه
خواهران پدری سه سهم است و میانه سهام و رؤس ایشان توافق بثلث است یعنی اعم رد کردیم رؤس
ایشان را بثلث که چهار است و چون میانه رؤس هر دو فرقه توافق بنصف بود دو سه را در چهار ضرب کردیم
حاصل را که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصه زنان دوازده سهم و حصه
خواهران پدری سی و شش دهم اگر میانه سهام و رؤس جمع توافق باشد و میانه رؤس ایشان تباین باشد رؤس
ایشان را بجزو وفق رد باید کرد و رؤس هر فرقه را در دیگری زد و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و حاصل را
در اصل فریضه مثل اگر شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری واگذاشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصه زنان و چون میانه رؤس ایشان و سهام ایشان توافق
بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصه خواهران چهار است و چون میانه
رؤس و سهام ایشان توافق بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی بسه و حصه خواهران پدری پنج است
و چون میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس آنگاه دو را در سه ضرب
کردیم شش شد حاصل را در پنج ضرب کردیم سی شد و سی را در دوازده که اصل فریضه است زدیم سیصد و شصت
حاصل شد حصه زنان نود سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست و حصه خواهران پدری صد و پنجاه شد
یازدهم اگر میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس جمع فرق تباین باشد رؤس فرقه را
در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل اگر شخصی بمیرد و دو زن
و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری واگذاشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است

و حصه خواهران پدری پنج سهم است و میانه سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم دو را در
پنج و حاصل او را در هفت و حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم میشود و حصه زنان دویست و ده سهم
میشود و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم باشد دوازدهم
اگر میانه رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد و میانه رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه
رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزو وفق رد باید کرد و رؤس فرقه اولی را در فرقه ثانیه
ضرب باید نمود و حاصل را در فرقه ثالثه و حاصل آن را در اصل فریضه مثل اگر شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر
مادری و هفت خواهر پدری واگذاشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه
خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران پدری پنج سهم چون میانه رؤس و سهام خواهران مادری توافق
بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد و چون میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب
کردیم چهار رؤس فرقه اولی را در سه و حاصل آن را که دوازده باشد در هفت هشتاد و چهار شد و ضرب کردیم
هشتاد و چهار حاصل آن را در دوازده اصل فریضه یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصه زنان دویست و پنجاه و
دو سهم شد و حصه خواهران مادری سیصد و سی و شش سهم و حصه خواهران پدری چهارصد و بیست شد
قسم دوم اگر ترکه زیاده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را رد باید کرد بر صاحبان
فروض سوای زوج که اصح آنست که بر وی رد نمیشود مطلقا و در زوجه خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه
مذکور شد سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان میگویند که آنچه از حصه صاحبان فروض
زیاده می ماند از خویشان پدریست و این را تعصیب میگویند و تعصیب پیش شیعه باطل است و فتوی
فقهای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین است که هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول
تمامت فروض ایشان میکنند آنگاه تتمه را بر ایشان نیز رد میکنند و حضرت سلطان المحققین برهان
المدققین نصیر الملة والحق والدین محمد طوسی قدس الله روحه در رساله میراث خویش بکیفیت قسمت کردن بر
صاحبان فرض طریقه سلطان المحققین باوجود آنکه اخصر است در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام
نیز مذکور است چنانچه در روایت صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که گفت حضرت

امام مصحف میراثی که بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و سلم بمن نمود و میخواندم نوشته بود که شخصی مرده و دختری و مادری داشته حصه دختر نصف
است و حصه مادر سدس قسمت باید کرد بر چهار سهم پس سه حصه مال تعلق بدختر میدارد و یک حصه تعلق بمادر
داد و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که دیدم در آن صحیفه که بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املای
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که مردی فوت شده و دختری و پدری و مادری
داشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر یک از پدر و مادر یک سهم قسمت باید کرد مال را بر پنج
حصه سه حصه آن تعلق بدختر دارد و حصه آن به پدر و مادر رد دارد **فصل** جمیع مسایل که مشتمل برد در جانب
زوجین است در طبقه اول و طبقه ثانیه نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقه ثانیه رد را جایز میدانند یازده است
اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین فریضه او از
چهار سهم منقسم میشود **دوم** آنکه شخصی مرده باشد و دختری با پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه
ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود **سیوم** آنکه شخص مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر داشته باشد
اصل فریضه ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود **چهارم** آنکه زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری
داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میشود **پنجم** آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی
از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از سی و دو سهم منقسم میگردد **ششم** آنکه شخصی مرده
باشد و پدری و مادری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد **هفتم** آنکه شخص
مرده باشد و دو دختر یا بیشتر یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد
هشتم آنکه شخص مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میشود **نهم** آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری
یا پدر و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم است **دهم** آنکه شخص مرده باشد و دو خواهر مادری
یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان نیز پنج است **یازدهم** آنکه شخصی مرده و یک
خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود و رعایت

شانزده

شانزده است و اگر درین یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود رعایت نسبتهایی که
ما سبق ذکر شد باید کرد تا منقسم شود بر ایشان و رد نیز بر دو قسم است **اول** رد جماعتی که [illegible] فرض
صاحبان فرض زیاده می آید بر پنج قسم میکرد و مثل آنکه شخصی بمیرد و دو دختر و پدری و مادری داشته باشد
اصل فریضه ایشان شش سهم است دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدو دختر دارد و تتمه بر ایشان
رد میشود و بر پنج سهم **دوم** رد ارباب [illegible] و انجا است که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و دو
مذکور و دو برادر و خواهر با یک برادر و دو خواهر و یا چهار خواهر مادری یا پدری داشته باشد [illegible] در صورت
بر مادر رد نمیشود بلکه تتمه میانه دختر و پدر بچهار سهم منقسم میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز بر پنج
حصه منقسم میکنند و حصه مادر را به پدر میدهند پس تا شش ایشان رد بر یک قسم است **فصل سیوم** آنکه
ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان فروض و سبب آن دو امر است **اول** داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی
بمیرد و دختری و پدر و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه دوازده است چهار سهم حصه پدر و مادر
است و سه سهم حصه شوهر است و پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضه دختر شش است چون اینجا شوهر داخل
شد حصه او ناقص گردید و نقص بر او واقع شد و هر جا که در ترکه نقصی بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران
پدر مادری یا پدری است خلاف سنیان که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و آن را
عول میگویند و عول در مذهب امامیه باطل است **دوم** داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر
مادری و یک خواهر پدر و مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث آنکه
چهار است حصه خواهران مادری و ربع آن که سه است حصه زن و پنج باقی حصه خواهر پدر و مادری یا پدری است
و سهام مفروضه ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود **طریق دوم** آنکه نسبت داده سهام ارباب
[illegible] از فریضه پس با آن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیک است بر آنکه او نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی
بمیرد و زنی و پدر و مادری ماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه از دوازده منقسم میشود زن ربع که
سه است و پدر و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنج است و ربع سدس ترکه است [illegible]
یک ثلث متعلق است و کار دست که نسبت واضح است و آسان نمیشود [illegible] مثل آنکه ترکه هیچ دینار [illegible]

و وجه شوهر عدد مذکور و باشند محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام فریضه تا شصت حاصل شود پس
هر دیناری را بر دوازده جزو باید کرد تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزو میرسد که دو دینار و ربع دینار که
و مادر را پنج جزو میرسد که یک دینار و خمس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزو که دو دینار و یک
دینار باشد **طریق سیم** اگر قسمت کنند ترکه را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک انچه
بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیکست بفهم محاسبت و در این صورت سهل است چون فریضه بیست و ترکه
شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام
زوجه که سه است یک دینار و نصف بهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار
شود نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود **طریق چهارم** مشتمل بر
دو فریضه و آن بر دو قسم است **اول** انکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار که سهام وارثان را از فریضه
بالمیکرفت و ضرب کرده در ترکه انچه حاصل شود قسمت باید کرد بر اصل فریضه پس خارج قسمت نصیب آن وارث
است مثل انکه سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر باشند فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر میشود
نصیب اولاد بر پنج و وفق بیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام
هر یک از زوجات پنج بود ضرب میکنی او را در دوازده که اصل فریضه است شصت شد انگاه قسمت
باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از ابوین
و مادر بیست است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج
قسمت دو دینار میشود ان نصیب هر یک از مادر و پدر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون
ضرب کنند با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود و نصیب
هر دختری دیناری و سه خمس دینار گردد **دوم** انکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد یا ده
میکنند هر دو کسر را و عمل کنند در انچه مذکور شد پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف
باشد انرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت باید کرد و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت
بقراط و حبات و از ان عمل کنند و دینار بیست قیراط است و قیراط سه حبه و حبه چهار ارزو بعد از ان

خامس یا **طریق پنجم** مناسخات و ان چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او کرده نشده باشد که یکی از ورثه
او بمیرد و چه در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و ان بر دو قسمست **اول** انکه
وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بمانند پیش
از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از ان یک خواهر و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرد
تا انکه یک برادر و خواهر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران
پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند **دوم** انکه مختلف باشند
وارث و استحقاق یا یکی از انها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان هر دو
مسئله از مسئله اولی منقسم میگردد مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری و مادری داشته باشد
شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد و فریضه اولی هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم شود
پس اگر نسبت میانه سهام نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق فریضه ثانیه [illegible]
نصیب را ضرب میکنند در فریضه اولی مثل انکه کسی بمیرد و پدر و مادری و پسری داشته باشد بعد از ان
پسر بمیرد دوازده و دو پسر و دو دختر بماند فریضه اولی شش است نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او
شش و میانه سهام و ورثه و رؤس ایشان توافق بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هژده
میشود و اگر تباین باشد ضرب میکنند فریضه ثانیه را در اولی چون پدر و مادری و پسری و بعد پسر دو پسر
و یک دختر از و بماند فریضه اولی شش است و حصه پسر چهار است و سهام ورثه او پنج است و میانه
رؤس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی میشود و اگر کسی از میراث خواران
ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت تناسخ کنند **مطلب ششم**
در لواحق میراث و در ان چند فصل است **فصل اول** در میراث جماعت خویشان که یکدفعه
در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد که یکبار بمیرند و از یکدیگر میراث میبرند بچهار شرط
اول انکه مالک باشند که اگر همه بنده باشند یا کافر باشند یا فقیر باشند و یا [illegible] ورثه
باشند ورثه را میراث نباشد و اگر یکی فقیر باشد از دیگران وارث نبرد **دوم** انکه نفوذ باشند که توارث

میراث برد مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان فرزند داشته باشد برادر میراث نمیبرد با وجود
فرزند سیوم آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث
نمیبرد چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث
نیست و بعضی گفته اند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد که از جمیع چیزهای یکدیگر میراث
می برند سوای آنچه میراث یافته باشند که آن را دوباره قسمت نکنند و میراث نمیبرند و خلافست میان
مجتهدین که آیا در صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد واجبست یا نه اقرب آنست که
واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد
و حصه پدر از مال پسر باید داد آنگاه فرض مردن پدر کنند و حصه پسر را بیرون کنند از متروکات پدر
سوای آنچه از پسر خود میراث برده که از آن میراث نمی برد و آنگاه هر یک آنچه میراث برده اند بمیراث
خوار زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار نداشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد
بکسی میرسد که با او غرق نشده و از و بوارث زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسی که
فرج مردان و زنان هر دو داشته باشد و قاعده در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول از کدام
فرج بیشتر بیرون می آید حکم بر آن کنند و اگر از هر دو بیکدفعه بیرون آید ببینند که از کدام آخر منقطع میشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر کسی کنند که اول منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی
باشند در صورت خنثی مشکل است حکم او و میانه مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که پهلوهای او را
بشمارند پس اگر هژده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده داشته باشد با تفاوت یک ضلع از جانب
او باشد زنست از جانب چپ مردست و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و جمعی بر آنند که اگر علامتی از آن
باشد از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع بآن عمل کنند و اگر اینها نباشند میراث مرد باو دهند و مشهور
در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن میگیرد و با کمه ترکه بر تقدیر ذکوریه
منقسم سازند یکمرتبه و بر تقدیر انوثیه مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری و در [illegible]
وفق در توافق یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را [illegible]

نصف

نصف آنچه حاصل میشود در دو فریضه به او دهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد دو فریضه ایشان
از چهل منقسم میشود و جه فریضه ذکوریه پنج است و انوثیه چهار چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست میشود و بیست
را در دو ضرب کردند چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریه خنثی شانزده میشود و چهل و بر تقدیر انوثیه
خنثی بیست میشود و نصف هر دو هژده است و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریه شانزده
و بر تقدیر انوثیه ده و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریه خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیه او
سیزده میشود و اگر در صورت مذکوره شوهر یا زن با ایشان جمع شوند مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب
باید کرد و نصیب او را بیرون باید نمود آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل هر سهمی سه سهم اگر شوهر باشد و هفت
سهم اگر زن باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریه شش است و فریضه انوثیه پنج است و حاصل
ضرب پنج در شش سی است و هرگاه و در دو ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و دو میبرد چه حصه
ایشان بر تقدیر ذکوریه بیست است و بر تقدیر انوثیه بیست و چهار که در تضعیف هر دو بیست و دو میشود
و خنثی سی و هشت میبرد زیرا که بر تقدیر ذکوریه چهل میبرد و بر تقدیر انوثیه سی و شش جمع و تضعیف آن سی و
هشت کرده و اگر با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند اکتفا بشش باید کرد و درین هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر
با خنثی جمع شود فریضه ذکوریه شش است و فریضه انوثیه چهار و میانه ایشان توافق است ضرب کردیم نصف
یک را در دیگری دوازده شد و در دو ضرب کردیم بیست و چهار گردید پنج حصه یکی از پدر و مادر و حصه خنثی نوزده
باشد و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند با پدر فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر و خنثی است که گفته
شد اما شصت را در دو ضرب کنند که صد و بیست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئله انوثیه را
در هژده و ذکوریه مسئله ضرب کردیم نود میشود و در دو ضرب نمودیم صد و هشتاد شد و حصه یکی از پدر و مادر
سی و سه حصه میشود چه بر تقدیر ذکوریه سی و شش آمد و بر تقدیر انوثیه سی جمع و تضعیف آن سی و سه کرد و حصه دختر
شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و شش پس در صورت از حصه پدر نصف رد واقع ده زیرا که مرد و دو بر
تقدیر انوثیه هر دو شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریه اگر جمع شود با پدر و مادر یا یکی از ایشان یا
با خنثای ذکر یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فریضه ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر

واگر برادران پدر مادری یا پدری خنثی باشند چون اولادند واما برادران مادری مساوی اند و عمام
همچون برادران پدریست واخوال چون برادران مادری **فصل** در بیان میراث کسی که
فرج نداشته باشد وکسی که دو سر داشته باشد ومیراث فرزند کسی که در شکم باشد ومیراث فرزندی که
با مادر او پدر او لعان کرده باشد ومیراث ولد الزنا اما میراث کسی که فرج ذکر وانثی نداشته باشد یا فرج
دیگر نداشته باشد یا آنکه هیچکدام نباشد وآنچه بخورد دفع کند یا آنکه بول وغایط او هر دو از یک موضع بیرون
آید میراث اینها همه بقرعه بیرون باید آورد بانیطریق که بر کاغذی بنویسند که عبد الله و بر دیگری بنویسند
امة الله ودیگر داخل در سهام سهم واین دعا بخوانند اللهم انت الذی لا اله الا انت عالم
الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا امره
المولود کیف نورث ما فرضت له فی کتابک بعد از آن سهام را مشوش سازند و بیرون
آورند پس اگر عبد الله بیرون آید میراث پسر بگیرد واگر امة الله بیرون آید میراث دختر و میراث کسی
که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد بانیطریق است که یکی از ایشان را بیدار بکنند واگر هر دو بیکدفعه
بیدار شدند میراث یک کس ببرد واگر یکی بیدار شد و دیگری بیدار نشد میراث دو نفس ببرند و میراث کسی
که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید حرکت کند حرکت احیا اما احیا حصه او
می باید که داشت پس اگر مرده زائیده شود ترکه قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و فرزند و زوجه اوست
وبا عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه و ملاعنه نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث
ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر از و میراث نمیبرند و نه کسی که با ایشان نزدیک
باشند و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از و با عدم ضامن جریره امام می برد
و ولد الزنا از یکطرف منع مخصوص باطرفست دون طرف دیگر **فصل چهارم** در بیان میراث
مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلافست در میراث ایشان بعضی گفته اند میراث میبرند بنسبت صحیح
و بفاسد نمیبرند و بعضی گفته اند که هر دو میبرند خواه صحیح و خواه فاسد و بعضی گفته اند که بنسبت صحیح و فاسد
میبرند واما بسبب صحیح میراث میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در احادیث وارد شده موید قول دوم است

چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر
و دختر میراث میبرد از جهت آنکه مادر اوست و زن اوست و حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام
بکسی که دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود گفت که نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است
پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند و از و دختری بهم رسد زوجه او نصیب دختری و زنی را می برد
و نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را که جده پدری او باشد بخواهد یا خواهر پدری را
که جده مادری باشد بخواهد بهر دو میراث میبرد و اگر یکی از اینها منع دیگری کند ارث بمانع میبرد چون
دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری او باشد و عمه که دختر عمه او باشد و خواهری که مادر او باشد و اما
غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمی برند با جماع
اما بنسبت فاسد چون وطی شبهه میراث میبرد **باب نوزدهم**
از کتاب جامع عباسی در بیان حدودی که در شرع مقرر است جهت دزدی و زنا و لواط و سحق و غیر آن
و تعزیرهای که جهت بعضی از گناهان شارع مقرر کرده بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و در
شرع عقوبت خاص است که تعلق باز ار بدنیست که گناهی از و صادر شده و شارع جهت آن مقداری
معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و دران سه مطلب است **مطلب اول** در بیان
اقسام حدود و آن چهارده است و دران چند فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول
از اقسام حدود و آن بریدن دست راست در مرتبه اول و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس
مخلد در مرتبه سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این حد دزدی کردنست و شرط آن چهارده است
اول آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در مرتبه اول دزدی را از طفل عفو باید کرد و در مرتبه دوم او را تادیب باید نمود و در مرتبه سیوم
سرای انگشتان او را باید تراشید انقدر که خون آلوده شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را
باید برید و در مرتبه پنجم دست راست او را بطریق بالغ قطع باید کرد **دوم** آنکه عاقل باشد چه دیوانه را
تادیب باید کرد واگر چه مکرر از و دزدی صادر شود اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی

دزدی کند حد از و ساقط نمی شود سیوم انکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بران دارد بر وحدی
نیست چهارم انکه آنچه دزدیده باشد مال باشد پس اگر مال نباشد بر وحدی نیست مثل انکه طفل
آزاد را اگر بدزدد و اگرچه جامههای او زیاده از ربع یکمثقال طلا بوده اما اگر بالغی را بدزدد و جامهها
ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد
حد ندارد دیگر انکه در خواب است باشد و در دزدیدن مال فرقی نیست میانه جامه و طعام و میوه و آب و
نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن پنجم انکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک
مثقال شرعی طلا خالص است که مضروب باشد بسکه معامله باو هرچه قیمت او ربع مثقال باشد
دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد حد ندارد پس انگشتری را که وزن آن شش یک مثقال
باشد و قیمت او چهار یک مثقال باشد اگر بدزدد حد دارد و اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت
آن شش یک مثقال باشد حد ندارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد و کمکش آن باشد
که ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه را بدزدد که قیمت او کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن
جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه بر وظاهر شود ایا حد دارد
یا نه درین مسئله خلافست اقرب آنست که علم شرطست و اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند اقرب
آنست که برایشان قطع نیست ششم انکه آن مال فرزند و اقای غلام نباشد چه اگر پدر مال فرزند
خود را بدزدد یا اقای مال بنده را و اگرچه مکاتب باشد بدزدد و برین هردو شخص قطع نیست اما اگر
پسر مال پدر یا مادر بدزدد قطع هست هفتم انکه آنچه دزدیده باشد طعام در سال قحط نباشد چه اگر در
سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم انکه تمام آن مال از غیر دزد باشد چه اگر مال خویش را که باجاره
داده از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد و یا بعد از بیرون آوردن
از حرز پیش از انکه بحاکم عرض کنند و بحکم بقطع او کند بهبه یا بمیراث یا بخریدن ملک آن شود یا نه
دران مسئله خلافست نهم انکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست مثل انکه توهم
کند که ملک اوست آنچه برده و اگرچه مجرد دعوی باشد دهم انکه مال آن دزدیده مال المحرم باشد پس اگر

دزدیدن

دزدیدن شراب و گوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگرچه از جهود باشد لیکن در ینصورت غرامت آن
جهة جهود باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال طلا باشد بدزدد درین خلافست اقرب
آنست که سبب قطع میشود و اگر الات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد و بقصد شکستن قطع
نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارند و ربع دینار باشد دران خلافست اقرب آنست که قطع هست و مال
حربی را اگر بدزدند باعث قطع نمیشود و اگر مال جهود را که بشرایط ذمه باشد بدزدند باعث قطع میشود
یازدهم انکه آن مال را از حرز بدزدند و مراد بحرز جائیست که بواسطه نگاهداشتن دران مال بگذارند
و آن مختلف باختلاف اموال است پس حرز زر و جواهر صندوقست یا قفل و دکاکین و خانه در بسته
جهة متاع باغ جهة میوه حرز است و طویله جهة چارپا و قبر جهة کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب
نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدند موجب قطع میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و درخت حرز
میوه نیست پس اگر از درخت بدزدند قطع نیست و اما شرط است که قیمت اینها ربع یکمثقال باشد
میانه مجتهدین خلافست در دزدیدن در مسجد و کفن نیست و غیر کفن اگر چیزی باشد در قبر گذارند و کسی
انرا بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه یا پاره ای میانه مجتهدین خلافست و اگر چیزی را
از غیر حرز چون صحرا و آسیا و راهها و مسجدها بدزدند قطع نیست دوازدهم انکه دزد و بیرون آورنده
آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را یکی بشکند و دیگری بیرون برد بر هیچکدام قطع نیست سیزدهم
انکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چارپایی بار کند و بیرون آورد یا انکه طفلی را امر نماید
که او بردارد قطع نیست چهاردهم انکه دزد پنهانی ببرد چه اگر بظاهر برد بقهر و غلبه یا غیر آن قطع نیست
و مسلمان بودن و ازادی و ذکوریت و بینایی دزد شرط نیست پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی را
بدزدد قطع لازمست و بعد از انکه شرطهای مذکور متحقق شود واجبست بر دزد که آنچه دزدیده
بصاحب مال دهد یا مثل انرا یا قیمت آنرا اگر تلف کرده باشد و قطع کردن دست او مانع نیست و حد
او آنست که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت راست او را ببرد و کف دست
او را بگذارد و در مرتبه دوم پای چپ او را ببرد تا عقب و عقب او را بگذارد و در مرتبه سیم او را حبس مخلد

کند و در مرتبه چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد او را حاکم میکشد و غیر حاکم را جایز نیست
قطع و اگر دست راست دزد بعد از دزدی تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست
او نمیتوان برید و سنت است که بعد از بریدن دست و پای دزد در روغن زیت داغ کنند فصل دوم
در بیان قسم دویم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و بگلو
کشیدن است امام مخیر است امام را رعایت لازم است بعضی از مجتهدین ترتیب گفته اند و همچنین
خلافست در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند و آنگاه بگلو کشند که این حد محارب است
و آن کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن
مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف و خواه قوی و خواه جماعتی باشند که مکان برند که
راه مسلمانان زنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را
کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر مال
برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و خبر باید داد
برید که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن به بلاد
شرک و اگر ایشان او را در بلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را از شهر خود
بیرون کنند اگر مال کسی برده مال گرفته بصاحب رد نماید و اگر جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است
و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده باشد و کسی را نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد او
آنست که او را از آن بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از و ساقط
میشود و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و همیشه جهت دفع ضرر او
با شمشیر برهنه باشد او را حدی نیست و همین حکم دارد رد العون کسی که بدو محارب کند اما بعد از کشتن
و ایذای مردمان نشود حد ندارد و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب بر روغن زیت داغ کنند
فصل سیوم در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زناست و شرطهای آن هفت است
اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیر میکنند دوم عاقل باشد

سیوم مختار باشد چهارم آنکه آن زن که با او دخول کرده بر آن مرد حرام باشد پنجم آنکه عقد نکرده باشد
ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد هفتم آنکه حشفه فرج خود را در فرج زن
غایب ساخته باشد خواه در پیش و خواه در پس و در اول اسلام حد زنا در بکر این بود که زنا میکرد و آن بود
که او را سرزنش کنند و بخشان درشت گویند و اگر غیر بکر بوده حبس مخلد میکردند این حکم منسوخ گردیده و
اقسام حد زنا هشت است قسم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنگسار کردن
و آن حد هر یک از مرد و زن آزاد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و هرگز
باشد که در صبح و شام با آن زن برسد او با زن جوان اجنبیه شوهردار زنا کند و بعضی گفته اند که در صورت
جمع میان حد تازیانه و سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر با زن و داشته باشد این حد تعلق باو
دارد و زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او دخول کند نیز همین حد است و اگر بی شوهر یا بی زن باشد حد او
حد تازیانه است قسم دوم جمع میان حد تازیانه و سنگسار و آن حد دو قوم است اول حد مرد پیر آزاد بالغ
عاقلی که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر دارد و زنا کند پس در این صورت ابتدا
تازیانه باید کرد و آنگاه سنگسار باید نمود و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد تعلق باو دارد دوم
حد مردی که در میان پاهای پیری انزال نماید و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد
و مسلمان و کافر محض و غیر محض قسم سیوم حد صد تازیانه و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن
آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زنا کند دوم حد زن آزادی که عقد نموده اما شوهر با او دخول نکرده
و زنا کند سیوم حد مردیست که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنیست که شوهر داشته طفلی با او
زنا کند بر رضا و رغبت او پنجم حد دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند بعد از دو مرتبه تعزیر تازیانه
کردن ششم حد کسی که در میان پاهای امردی عضو خود را بگذارد و زن نداشته باشد هفتم زنی که با زنی دیگر
مساحقه کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشد او را سنگسار باید کرد قسم چهارم
حد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است و آن حد مرد آزاد بکر باشد یعنی زن نخواسته که
زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زنی را عقد کرده و هنوز دخول نکرده باشد با زن دیگر زنا کند حد او اینست که

که حد تازیانه بزنند و سر او را بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن
موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم پنجم پنجاه تازیانه و آن حد بنده بالغی است که زنا کند خواه زن
و شوهر داشته باشد و خواه نداشته و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم
ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروه است اول حد جماعتی که نصف
ایشان آزاد باشند و نصف بنده و زنا کنند چه در این صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف
حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بر وی میزنند و هرگاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد داشته باشد
دوم حد جماعتی که زنا را حلت دهند بمردان بزنا یا مردان را بمردان جهة لواط قسم هفتم ضعف است
یعنی جمع کردن تازیانه و بیکبار زدن جمیع آنها بر آنکس که زنا کرده و آن حد بیماری است که طاقت تازیانه
نداشته باشد قسم هشتم حد و تعزیر و آن حد جماعتی است که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل
چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواط است یعنی مردان با یکدیگر جماع
کردن و شروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشند چه غیر بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازم است
دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تعزیر باید کرد اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه
حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه سیوم اختیار پس اگر کسی را باکراه بران دارند حد بر وی نیست و بعد
از آنکه این شرطها بهم رسد حد لواط آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند و یا سنگسار کنند یا
دیواری بر سر ایشان اندازند یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و فرق نیست میانه آزاد و بنده و مسلمان
و کافر و میانه آنکه ایشان زن داشته باشند یا نداشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر ایشان زن داشته باشند سنگسار باید کرد ایشان را بطریق زنا و اگر این چنین نباشند
صد تازیانه باید زد بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت شود لواط اگر شخص توبه کند حد ساقط گردد
اگر اقرار کرده باشند پس امام آنگاه توبه کنند امام مخیر است میانه عفو کردن و حد زدن و در این مخیر امام آنست
که یکی را بسوزد و دیگری را گردن بزند فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد تازیانه است
و آن حد دو قوم است اول حد کسی که دشنام بکسی دهد بانطریق که تو زنا میکنی یا لواط میکنی و هر چه در این معنی باشد

و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد دوم عاقل سیوم دشنام دهنده آزاد باشد چه دیوانه
و طفل را نیز تادیب باید چهارم کسی که دشنام داده شده مسلمان باشد پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر
زانی کافر باشد یا کسی را که بفسق مشهور باشد دشنام با بچه در روسپی دهند حد ندارد ششم آنکه کسی را که دشنام
میدهند فرزند او نباشد چه اگر فرزند او باشد پدر را حد نمیزنند هفتم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بمعنی دشنامی
که میدهد اگر لغتی دشنام دهد که معنی آن را نداند حد نمیزنند او را و هرگاه این شرطها متحقق شود آنکس که دشنام
داده هشتاد تازیانه باید زد و مشهور سازند او را تا گواهی او را قبول نکنند فرقی نیست در این حکم میان آزاد
و بنده و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام را دادن
متعدد باشد نسبت بجماعتی حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهد و بیکدفعه جمع شوند و طلب حد کنند یک حد
باید زد و اگر متفرق طلب کنند حد متعدد میشود و اگر شخصی گوید که ای پسر زانی و زانیه در این صورت دو حد بر او لازم
و اگر بکسی دیوث گوید اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد حد میزنند او را و اگر نه تعزیر
باید کرد و اگر کافری که مادر او مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازم است اما اگر آن زن بمیرد
حد از دشنام دهنده ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود اول تصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن
دشنام دهنده سیوم بعفو کردن آن زن مقذوف چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده
میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند و توبه نکنند در مرتبه چهارم
میکشند و هرگاه قذف مکرر شود و حد نزده باشند یک حد باید زد قوم دوم جماعتی که شراب و هر چه
مست کننده باشد خورند و شیره انگور که بجوش آید و دو ثلث او نرفته باشد حکم شراب دارد و شرطهای آن
چهار است اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سیوم آنکه مختار باشد و اگر مضطر گردد
مثل آنکه در جایی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد شراب آن مقدار میتواند خورد که آن لقمه فرو رود
چهارم آنکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست شراب که اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شرطها متحقق گردد
حد آن هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانه کافری که بظاهر شراب بخورد و مسلمان و بنده و آزاد
و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر حد بر و مکرر بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم

میکشند و اگر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورند و حد زده
باشند بر وی یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگواه شراب خوردن او ثابت شود
توبه کند حد از او ساقط میشود اما بعد از ثابت شدن بتوبه کردن ساقط نمیشود و اگر ثبوت آن باقرار
خود باشد و توبه کند امام مخیر است در حد زدن و عفو کردن و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن
شراب داشته باشد و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است و توبه کردن مقبول نیست چه او مرتد است
و بعضی گفته اند که توبه قبول است و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن آن تعزیرش باید کرد و کشتن بر کسی
که غیر شراب را حلال داند نیست و کسی که شراب خورده باشد و دعوی نماید که جاهل بود یا کراه بر او [illegible]
حد از او ساقط می شود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کنند که من عالم بحرام بودن
شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم در بیان قسم
سیزدهم و چهاردهم از اقسام حد و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد حد چند جماعت است
اول حد کسی که امر کند بکشتن کسی دوم حد کسی که در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای
چپ او را بریده باشند سیوم حد زنی که مرتد شده باشد و اما کشتن حد هشت و نیم قوم است اول
حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا دختر یا خواهر یا عمه
یا خاله زنا کند سیوم جهودی که با زنان مسلمانان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد و خواه نباشد و خواه زن
اطاعت کرده باشد و خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسی که با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که زنا
کند بزن پدر و کنیزی که پدر دخول کرده باشد با او ششم حد کسی که او را انفخید بغیر [illegible] در میان
پای مردان سه مرتبه تعزیرش کرده باشند هفتم حد زنانی که ایشان را سه مرتبه جهة سحق تعزیر کرده
باشند هشتم حد کسی که جهة دشنام و امثال آن سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که
شراب خورده باشد و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسی که شراب حلال داند و توبه نکند
یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند

هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و گرفتن ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد
بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن رفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام
را سب کند چه او را باید کشت و اگر چه بی اذن امام باشد مادامی که متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که
دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت پیغمبر داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق کند دعوی آنکسی را که
دعوی پیغمبری بدروغ هجدهم حد ساحری که ساحر باشد و سحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند
چه شوهر را کشتن او جایز است و در ین کشتن شوهر کفارت ندارد و اما اگر بحسب شرع ثابت نسازد
قصاص برو لازم است بیستم حد مردی که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد و این کس را مرتد فطری
گویند بیست و یکم حد مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان شود بعد از اسلام کافر گردد و این کس را
مرتد ملی گویند تا سه روز مهلت باید داد و اگر مسلمان نشود او را باید کشت که اجماع شخصی سه مرتبه توبه
کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت
کند بر آنکه کافر است یا بفعل چون سجده بت کردن و مصحف را انداختن بقصد استهزا و استخفاف و شرط
مرتد ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد که طفل را تعزیر میکنند دوم آنکه عاقل باشد که دیوانه
را تعزیر لازم است سیوم آنکه مختار باشد اگر باکراه او را مرتد سازند حد ندارد چهارم آنکه قصد داشته باشد
پس اگر بی قصد از و واقع شود چیزی برو لازم نیست و مرتد فطری را توبه اش بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات
او چون هبه و عتق و تدبیر و وصیت صحیح نباشد و زن فی الحال عدت وفات نگاه میدارد و اگر چه دخول
بآن نکرده باشد بر قول قوی و میراث خوار او ترکه او را میانه خود منقسم میسازند و اگر چه او را توبه باشد
و اگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت بلکه او را حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس
خشن در وی پوشانند تا آنکه توبه کند یا آنکه بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه امتناع نماید بکشند
و اینجا مرتد را نکشند ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنگاه که مسلمان
شود و زن او عدت نگاه میدارد پس اگر در عدت طلاق توبه کرد همان زن اوست و اگر بعد از عدت
توبه کرد زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند بآنچه انکار کرده بود و نماز کردن او کافی نیست اگر بعد از

مرتد شدن و دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولایت جهت مرتد شدن ساقط میشود پس [illegible]
خود را نمی تواند بدیگری عقد کند یا جهة پسر صغیر خود زنی خواست و همچنین کنیز خود را نمیتواند بشوهر دارد
هشت دوم حد کسی که بنکاح کسی نگاه کند و بعد از آنکه او را منع کنند متنبه نگردد جهة او را میتوان کشت
هشت سیوم حد آقا که کشتن غلامان خود عادت کرده باشد هشت چهارم حد مسلمانی که کشتن جهود عادت
کرده باشد هشت پنجم حد کسی که مومنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه او را در عوض او قصاص باید کرد
در باب بیستم مذکور خواهد شد مطلب دوم در آنچه تعلق بحد دارد و در آن دو فصل است فصل
اول در آنچه حدود بآن ثابت میشود بدانکه دزدی به دو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش
حاکم شرع دوم بگواهی دادن یک عادل یا قسم خوردن صاحب مال سیوم باقرار کردن دزد
دو مرتبه و محارب بودن و منی بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن به دو چیز ثابت میشود اول بگواهی
دادن دو مرد عادل دوم یکمرتبه اقرار کردن و لواطه به دو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار گواه عادل
دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن به دو چیز ثابت میشود اول
بدو گواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه و ببوی شراب دهن شرابخوار ثابت نمیشود احتمال مضمضه
دارد و زنا به دو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادله
دوم باقرار کردن چهار مرتبه و شروطی که در گواهان زنا و لواطه می باید این است اول آنکه گواهان دعوی مشاهده
کنند بطریق میل در سرمه دان دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئه سیوم
اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق
مذکور پیش حاکم شرع اقامه حدی که برایشان لازم شده میکنند و متولی حد غیر امام و نایب او کسی دیگر
نمیتواند شد و میانه مجتهدین خلافست در اقامت حد آقا بر غلام و کنیز خود هرگاه که ببیند خلافست میانه
مجتهدین در اقامه نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه ببیند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت
شود حد نمی توانند زد مگر برخصت امام و امام مخیر است در حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و میانه
ایشان با اهل ملت خود تا بطریق خود حد بزنند و در اقامت کردن حد حضور گواهانی که بآن ثابت شده

لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است مر امام را که تلقین
کند کسی را که اقرار کند انکار کردن را مکروه است حریص ساختن اقرار کننده مر اقرار کسی اگر عالم باشد بجای
فصل دوم در آنچه تعلق بحد دارد و دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و شش امر
مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حد و بر حق الله و بر حق الناس بعد از مطالبه صاحب حق
دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهة اقامت حد و اقل ایشان از
یک تا بیست و بعضی از سنت میدانند سیوم امر کردن کسی که میخواهند که او را سنگسار کنند بغسل
کردن و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم
دفن کردن و نماز کردن بر و بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهانی که بر زنا کردن گواهی داده اند اول ایشان
سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد
هفتم آنکه اگر بر شخصی رجم و جلد واجب شود اول او را تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار
کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه
ایشان را بزمین پنهان کرده باشند بگریزند اگر ثبوت بآن گواه شده ایشان را بر گردانند و اگر باقرار ثابت
شده سنگ بر و خورده باشد برگردانیدن لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه بزنند و بعضی گفته اند بطریقی که زنا کرده
باشد بزنند دهم پوشیدن عورتین مرد واجبست و زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی
میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن سر و رو و فرج اما پنج امر حرام اول اهمال کردن دفن کسی که او را سنگسار
کرده باشند دوم اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس یا استحاضه
بیند چه آن هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند ضغث باید زد چنانچه مذکور شد سیوم
اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد
چهارم اقامت حد در حرم کعبه کسی را که بجرم ملتجی شده باشد پنجم کند اشتن کسی که از گلو کشیده باشد او را زیاده
از سه روز و اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر شدن ایشان جهت اقامت حد
دوم آنکه سنگهائی که می اندازند کوچک باشد تا آنکه زود نمیرد و او را بسیار کوچک نباشد که دیر او را [illegible]

سیم مردان را ایستاده حد بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه بزنند چهارم بر بدن متفرق
گردانیدن حد پنجم اگر جز بدین پوست و پاپی نبود بر پرزند که آسان باشد ششم اگر در اثنای کشند بعد از بریدن
به روغن زیت ... اگر دست بریده و پا و در کردن او را آویزند و او ... اول عادل حاضر شدن کسی که
حدی بر او باشد دوم اقامت در مساجد سیوم اقامت حد در سختی گرما و سرما پس در تابستان در صباح و شام
باید زد و زمستان میان روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی بر او است پنجم شفاعت کردن در اسقاط
حد و دو ششم موقوف داشتن حد بعذر مطلب سیوم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب
و حبس شرعی عقوبتی یا اهانتی است که بجامع تعلق دارد و گناهی که موجب حد نباشد کرده باشند و مقدار
آن مقدار است شرع معین نساخته مگر در پنج موضع که ذکر خواهد شد که مقدار ساخته مقدار آنها را ابدا انکه
که بسبب تعزیر میشود برسی و پنج قسم است اول کسی که در روز بیمار و مسافر نباشد با زن خود جماع کند امام
بر او لازم است اول قضای آن روز دوم کفاره سیوم بیست و پنج تازیانه دوم کسی که زن آزادی که داشته باشد
و کنیزی را بی رخصت او عقد کند و دخول نماید او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که هشت یک حد زنا است
باید زد و نصف تازیانه را باینطرق باید که نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند سیوم
دو مرد بیگانه که برهنه در یک لحاف باشند هر ایشان را از سی تازیانه تا نود تازیانه باید زد چهارم
مردی و زنی بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند هر ایشان را از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه باید
زد پنجم کسی که بکارت دختری را بانگشت ببرد او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد
و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند ششم کسی که اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را اگر خود گوید
که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی که اقرار بلواطه یا سحق کند توبه کند هشتم کسی که کودکی را
بشهوت بوسه کند نهم دو زن بیگانه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسی که دشنام بشخصی دهد
که در عرف گویند و دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایت چیزی گوید که سبب آزردگی دیگری شود مثل
آنکه بکنایت بشخصی گوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم کسی که بزن خود گوید که ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام
دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو مردی که زن داشته باشند بیکدیگر دشنام دهند پانزدهم کسی که زرگ

واجبی کند و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از صد تازیانه کمتر زند شانزدهم کافری که لواط کند
هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورده هیژدهم کسی که شراب بخورد و حلال نداند نوزدهم کسی که حرام
کند و حلال نداند بیستم کسی که ظاهر القهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد بیست و یکم کسی که بخفیه مال کسی
بردارد و بگریزد بیست و دوم کسی که حیله کند و اموال مسلمانان را بسبب تزویر و کتابتها و نوشتهها ببرد
بیست و سوم کسی که بنک بخورد و کسی و یا داروی بیهوشی بیست و چهارم کسی که منبر بیست بیاره چه در حدیث
آمده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انچنین شخصی را انقدر تازیانه زد که دست او زده بود که ...
بیست و پنجم کسی که غلام خود را اخته کند بیست و ششم مسلمانی که بجهودی را بکشند بیست و هفتم کسی که در مجلسی شراب یا که
ست کشند ... باختیار بنشیند یا طعام خورد بیست و هشتم کسی که ماهی که فلوس نداشته باشد خورد بیست و نهم
کسی که حیوان درنده و پرنده را بخورد سی ام کسی که سر زحیوانی بخورد سی و یکم کسی که بر خود دروغ گفته
سی و دوم طفلی یا دیوانه که زنا کند سی و سیوم طفل و دیوانه که دزدی کرده باشد سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شود
سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت بر پنج امر لازم است اول تعزیر بانچه امام حکم کند و بعضی
گفته اند بیست و پنج تازیانه باید زد و بعضی حد و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آن را ضامن است ... صاحب حیوان
سیوم حرام شدن گوشت او و گوشت فرزندان او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن
آن حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون بردن از آنجایی که دخول کرده به شهر دیگر اگر گوشت آن حیوان را
نخورند یا قیمت آن را بصاحب میدهد یا خود متصرف میشود یا تصدق میکند میانه مجتهدین در آن خلاف
و اگر حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود و تقسیم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند تتمه فرق میانه
حد و تعزیر به دو امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف قلت مگر در پنج موضع که مذکور شد
دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سیوم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه در حد
فعل کافی نیست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است و اگرچه معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف
حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هر گاه معصیت حقیر باشد تعزیر را حقیر است اگرچه فایده ندهد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث است چه قلیل فایده نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن

تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از انها به توبه ساقط نیست هفتم واجب شدن تعزیر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که در انها تخییر نیست مگر در محارب و لواط هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود که مختلف نمیشود باختلاف انها نهم انکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر نسبت بدو شهر رعایت کنند و در هر شهری تفاوت آن شهر بخلاف حد دهم انکه تعزیر چند قسم است حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن بخشش در حق هر دو جهت دشنام صلحایی که مرده باشند بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در ان خلاف است

باب پنجم از کتاب جامع عباسی در بیان خون بهای کشتن آدمی و خون بهای قطع اعضا و خون بهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کنند و در ان پنج مطلب و خاتمه مطلب اول در بیان موجب آنکه کشتن است و در ان چند فصل است فصل اول در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم است قسم اول واجب چون کشتن کافر حربی که مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن هفت فرقه کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن او قسم دوم حرام چون کشتن مومن بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست التزام دوازده شرط مذکور کنند و کشتن کافر حربی که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصلحتی مدتی معین و کشتن کافری که او را امان داده باشد و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هرگاه حرمت انها را دانند قسم سیم مکروه چون کشتن در جهاد پدر خود را اگر کافر باشد قسم چهارم سنت چون کشتن کسی جهت قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص خود نکند خود کشته شود استحباب ان محکن است قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بر و حد و قصاص لازم آمده باشد پس کشتن آدمی باعتبار سبب منقسم میشود بر شش قسم اول آنکه موجب قصاص و دیت و کفارت و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانانی که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در ان کفارت هست و کشتن

مباح دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفارت نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشان را دعوت باسلام کند سیوم آنکه موجب قصاص و کفارت باشد چون کشتن مومن از روی عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفارت باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مومن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانچه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب دیت باشد و موجب کفارت نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه موجب کفارت باشد و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی را و کشتن باز منقسم می شود بر سه قسم اول خطا محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد و بر آدمی خورده کشت دوم شبه عمد که کشنده قصد کرده باشد ان کار را اما قصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل جهت تادیب و ان طفل بمیرد سیوم عمد محض که کشنده بقصد کسی را بکشند و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را در عوض کشتن باید کشت قسم دوم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که از کسی سر زند و در ان چند فصل است فصل اول در بیان مواضعی که در ان مواضع قصاص لازم است بدانکه در یازده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مومنی بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت میکند بکشتن اما اگر نبجو کردن کسی را بکشد در این مسئله خلافست اقرب آنست که دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که غرض او را نبجو کشتن سیوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سر تیزی انداختن که بان بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی بر سر کسی انداختن و کشتن او را هشتم کسی را که در آتش و یا در دریا انداختن بمیرد و نزد طبی که دهم شنا کردن نمیتواند آمد نهم طعام زهردار داشته بخورد کسی که نداند که زهردار در دادن اما اگر آنکس خود را داشته بخوردن یا بی رخصت بخانه او آید و بخورد قصاص نیست دهم آنکه کسی را در دریا اندازند و ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگر چه قصد نکرده باشند یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن جماعتی و در چاه افتادن و مردن و سگ ... زنده را بر کشتن کسی حریص کردن

تا آنگاه او را بکشد بشرطی که آنکس را امکان نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی بشرط مذکور سیزدهم
پیش مار انداختن کسی تا بگزد او را و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن کسی و مردن در آن چاه پانزدهم
گواهی دروغ دادن بکشتن کسی جهت قصاص کشتن آنکس بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده داند که
او دروغ گفته اما اگر داند قصاص بر ولیست فصل سوم در شرطهای قصاص کردن و آن
هفت امر است اول مساوی بودن هر دو در آزادی و بنده بودن پس مرد آزاد را بعوض بنده نمیکشند
مگر آنکه آزاد بسیار بنده بکشد که درین صورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد
میکشند یا آنکه رد کند نصف دیت مرد را بورثه او و زن آزاد را بعوض زن آزاد و بنده دوم مساوی
بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند اگر جهود هم کشته باشد تعزیر میکنند و دیت میدهد چنانچه
خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازم است و ذمی را جهت ذمی و ذمیه میکشند باز
دو ذمیه را جهت ذمیه و ذمی میکشند و در دیت مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد در
قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری یا ذمی را بکشد و مسلمان شود قصاص از و ساقط نمیشود
و دیت میدهد و ذمی اگر مرتدی را بکشد قصاص میکنند سیوم آنکه کشنده پدر و جد نباشد
پس پدر و جد را جهت پسر و پسر پسر نمیکشند بلکه تعزیر و کفارت و دیت بر ایشان لازم است و اگر دو
بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بورثه او میدهد
چهارم آنکه کشنده بالغ باشد پس اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشان است چه عمد ایشان
خطاست و در مقام حضرت شیخ شهید قدس سره اشکال وارد کرده که اصحاب گفته اند که عمد اطفال
در کشتن خطاست و تصریح کرده اند که حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری را که او بزند حلال است و حال
آنکه درین هر دو قصد شرط است پس چون قصد ایشان را در کشتن اعتبار نکرده اند و در ذبح کردن و شکار کردن
اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد که دیوانه را قصاص نیست اگر بعد از آن دیوانه شود قصاص
میکنند ششم آنکه کشته شده را اجازه نباشد کشتن پس اگر مباح باشد کشتن او یا واجب شود
قصاص نیست هفتم آنکه نفس خود یا شراکت دیگری بکشد چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس

مخلد باید کرد فصل چهارم در بیان آنکه قصاص بیکی از سه چیز ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل
مختار آزاد و خلافست میانه مجتهدین که یکمرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه می باید و اقرار بنده
صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مجنون و مفلس آنچه موجب قصاص باشد صحیح است اما آنچه
موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخص را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را
بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخص را کشته
انگاه شخصی دیگر گوید که من کشته ام این مسئله است که حضرت امام حسن علیه السلم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
معروض ساخته بجواب آن حضرت گفته که قصاص از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال
میدهند و باین روایت اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول در صورت مخیر است
در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم بگواه گذرانیدن که دو مرد عادل گواهی دهند که شخص قاتل اوست قصاص
ثابت میشود و بگواهی زنان با یکمرد و مردان گویند ثابت میشود و این قول ضعیف است و می باید که گواهی دادن
گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشند بحسب زمان
و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که جراحت کرده او را قصاص ثابت نمیشود سیوم
قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که او کسی را کشته و گواه نداشته باشند می باید که پنجاه قسم
بخورند اگر دعوی قتل عمد باشد باجماع مجتهدین یا در قتل خطا و شبه خلاف اقوی آنست که در آن نیز پنجاه قسم
و بعضی از مجتهدین بیست و پنج در قتل خطا گفته اند و قسم خوردن در وقتی است که توان گفت که مدعی راست
میگوید مثل آنکه شخصی دعوی نماید و سلاح او خون آلوده باشد که آنکس را کشته یا در خانه او افتاده باشد یا در ده
که دیگران در آن تردد نکنند افتاده باشد یا در میانه حقیقی دو ده افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو ده نزدیکتر
باشد نزدیکتر اولی است بگمان بردن با و یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فاسق گواهی دهند بشرط
آنکه ظن او شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی تردد کنند در آن راه یافته شود یا
کشته در صحرایی افتاده باشد یا در مکانی که ازدحام خلق باشد بر بالای پلی یا جسری باشد قصاص نیست بلکه خونبهای
او را از بیت المال میدهند و آیا مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است میانه

مجتهدین درین مسئله خلافست و هرگاه مدعی درینصورت چهل و نه کس از خویشان خود داشته باشند هر یک قسمی بخورند
تا پنجاه قسم تمام شود که فلانی خویش ما را کشته است و قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس باشند
بر پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشند و ولی مقتول درینصورت مخیر است میانه تعیین قسم
خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه
قسم تمام شود و اگر خویشان قسم نخورند یا خویش نداشته باشند مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم
خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی ساقط میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر مدعی علیه قسم نخورد درینصورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درینصورت گفته اند که مدعی قسم
بخورد و ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم خوردن ایشانرا وعظ بگوید و ایا در قسم خوردن
پی در پی پنجاه قسم شرط است میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و حاضر شدن مدعی علیه در وقت قسم خوردن
پیش شیعه شرط نیست و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن کشنده و کشته شده و مخصوص بودن
کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد **فصل پنجم** در احکام قصاص و
استیفای ان بدانکه در کسی هرگاه شرایط قصاص متحقق شود و کسی را بکشد قصاص بر او لازم است
و اگر چه او را اکراه کسی بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه بران دارد که خون کنند
قصاص اکراه کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول همه ایشانرا میتواند کشت و [illegible]
زیادتی خونبهای ایشانرا بورثه ایشان میدهد و اگر دو زن یکمرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه
دو زن بعوض یکمرد حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد ان زن را بعوض مرد میکشند و اگر دو خنثی مرد را
بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر یکمرد و یکزن مردی را کشته باشند
هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای مرد را بورثه او باید داد و اگر درینصورت مرد را بکشند زن نصف
خونبهای مرد را بورثه او میدهد و اگر زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مردی زنی را
بکشد مرد را بعوض زن میکشند بعد از انکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند و اگر بنده ازادی را
بکشد انگاه ازاد شود قصاص لازم است و درینصورت روی نیست و اگر جماعتی بنده ازادی را بکشند ولی

مقتول

مقتول مخیر است همه را میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشانرا از خونبهای کشته شده باقای ایشان
میدهد و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و اما در بندگان تساوی در قیمت شرط است میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر بنده ازادی و ازادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای
ازاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبهای باقای او میدهد و سنت است حاضر
ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار الت که زهرالود نباشد خصوصا در قصاص عضو
پس اگر در حالت قصاص الت زهرالود باشد ضامنست و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای
قصاص کردن را باید بریدن جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را بریده باشد یا سر او را جدا میتوان کرد
و اگر قاتل سر مقتول را جدا نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب انست که نمیتواند و جایز نیست کشتن
[illegible] بریدن یا باب غرق کردن یا باتش سوزانیدن و اگرچه جنایت باینطریق واقع شده باشد بلکه
بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که بطریقی که کشته میتوان کشت او را و حرام است کشتن
بشمشیر کند جهت دشواری اما چیزی بر قصاص کننده غیر از گناه لازم نیست و قصاص زن حامله جایز
نیست تا انکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسی که قصاص کند
از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا چیزی باشد و صرف ضروریات چیزی دیگر
شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر
که ایشانرا قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدریست
و مادر و خویشان او را دخلی نیست بعضی گفته اند که اناث را مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن امام
قصاص میتواند کرد اما باذن امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین اذن امام را در قصاص
کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشد محتاج باذن جمیع انها نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
حاضران را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و ان طفل پدری و جدی داشته باشد ایشان قصاص
نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود طفل و بعضی گفته اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص میتوان
کرد و چه ممکنست که تاخیر سبب فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها از ان

بعضی را قصاص میرسد بشرطی که حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص
کردن آنکه در دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را از روی عمد بکشند و قصاص لازم آید
و جایز است مجبور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشند و قرضخواهان ایشان را
نمیرسد که مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جایز است پس اگر عزل کند وکیل را و پیش از آنکه
عالم بعزل شود قصاص کنند چیزی برو لازم نیست **فصل ششم** در قصاص اعضای آدمی بدانکه حکم
قصاص اعضای آدمی نیز تلف کردن آن عضو است و آنچه در حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالب تلف
کند و اگر قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آنچه تلف کند غالب با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی
از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جهت قصاص اعضا میان مجتهدین خلافست
بعضی گفته اند که جائی که خونبها درو ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کمتر از خونبها باشد بهمین نسبت
قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست سه قسم باید خورد و اگر خونبها اعضا کمتر از شش
یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه
قسم باید خورد بشرط آنکه درو خونبها ثابت شود و اگر کمتر از دیت باشد بهمین نسبت
قصاص اعضا همان شرطهای قصاص نفس است بعلاوه شرط دیگر [illegible] و برابر بودن اعضا
در صحیح بودن و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید اما اگر [illegible]
راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرطی که از سرایت نترسد که باعث خوف
جایز نیست و اگر قصاص کننده سرایت کند ضامن است و بعوض دست راست دست چپ را
نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد و اگر نداشته باشد پای چپ او را بعوض دست
راست میبرند و اگر پای راست نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی یک چشم داشته
باشد یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند چشم او را بعوض چشم این کور میتوان کرد
و در عکس یک چشم صحیح را بعوض او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبهای نیز میدهند زیرا که
یک چشم او بجای دو چشم است پس در کور کردن آن کل خونبهای لازم است و اگر کسی [illegible]

کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث
وارد شده آنست که پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و در برابر آئینه گرمی که رو بآفتاب
باشد نگهدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص درین صورت آنست که
بهر طریق که ممکن باشد قصاص جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر باید برید و بینی صحیح را
بعوض بینی کسی که بو نشنود میتوان برید و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر باید برید و ختنه کرده را
بعوض ختنه ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده مثل آنرا باید کند بشرطی که دندان آن کس کنده از
بیرون آید اما اگر بیرون نیاید قصاص نمیتوان کرد و رجوع درین باب باهل خبرت [illegible] و اگر گویند
که دندان کنده شده دیگر بیرون نمی آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت چیزی لازم نیست
و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد ارش لازم است و دندان طفل را اگر
کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است و اگر بیرون آید ارش
باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید ارش بیشتر و اگر طفل بمیرد پیش
از آنکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارش لازم است و دندان اصلی را جهت دندان زیادی
نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان باشد کند و اگر کسی
انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت ارش اول باید برید بعد از آن دست را اگر
بریدن انگشت سابق باشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهد و هر عضوی که واجب باشد
در او قصاص هرگاه یافت نشود خونبهای آنرا باید داد ۶۱ در خارصه یعنی زخمی که پوست را بشکافد
و در باضعه یعنی زخمی که در گوشت سرفرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق یعنی زخمی که از گوشت
سرگذشته باشد و بپوست نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای
اینها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر نزول اعتبار ندارد که اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست
و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا از جایی بجایی دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه
استیفاء از آن ممکن نیست برای آنکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود و در قصاص و در حال قصاص

هر دو طرف زخم را نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید در هوای معتدل تا اگر
از سرایت محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد قصاص نیست
و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت و اگرچه صبر کردن تا نیک شدن احوط است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جایز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهة آنکه احتمال سرایت بجان
او دارد و درین صورت داخل میشود در قصاص نفس و هرگاه کسی زخمی زند بر عضو شخصی و از زخم خوردن
بمیرد و کشته شود و مردن بواسطه زخم یا مرض در آن قصاص نیست بلکه قصاص عضو ثابت است مطلب
سیم در بیان خون بهای آدمی و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها
بدانکه در شش صورت موضع خونبها باید داد اول کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل اگر
شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد و بر آدمی خورد و بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبهه عمد مثل اگر
را بواسطه ادب کردن بزنند بچیزی که غالب کشنده باشد و اتفاقا بکشد او را سیوم کشتن آدمی از روی
عمد هرگاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع درین صورت قصاص لازم است و بعضی
و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص و خونبها گرفتن یا عفو کردن
چهارم آنکه کسی چاهی بکند و دیگری در آن افتد که چاه [illegible] پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند
و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبهاست مثل اگر کسی سنگی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس
کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سنگ گذارنده ضامن است و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته
باشد یا چاه کنده باشد ضامن خونبها دیگری است که در ملک خود نکرده باشد ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال
خود آنچه تلف کند بعلاج از نفس و عضو و اگرچه احتیاط کرده باشد و اگرچه بیمار اذن داده باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار برائت
ذمه طبیب کند پیش از مردن آیا خونبها ساقط میشود مجتهدین را درین مسئله دو قول است هفتم کسی
که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبهایند و بعضی از مال آن کس
گفته اند هشتم بردارنده متاع هرگاه بر کسی خورده بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود

نهم کسی که زن خود را در بغل گیرد و بواسطه آن زن بمیرد ضامن خونبهای اوست از مال خود دهم
کسی که فعلی فرماید و کند و بواسطه آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا صحیح المزاجی بمیرد ضامن است خونبها را از
مال خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او ضامن اند یازدهم کسی که بر سر کسی افتد و بکشد ضامن خونبهای اوست
از مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر در افتادن مضطر باشد خونبهای
بر عاقله است و اگر هر دو بمیرند خون هر دو هدر است دوازدهم هرگاه طفلی را از بلندی بر کسی اندازد
و قصد کشتن بکند و غالب آن انداختن موجب کشته شدن نباشد و اتفاقا بکشد ضامن خونبهای اوست
از مال خود سیزدهم هرگاه کسی در راه تنگی بایستد جایی که مکان ایستادن نباشد و کسی بر او خورد
و بکشد او را ضامن خونبهای اوست چهاردهم هرگاه کسی در شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته
بیابند ضامن خونبهای اوست هرگاه گواه ندانسته باشند که باز او را بخانه برده یا دیگری او را کشته و اگر
مرده بیابند در آن خلاف است و اگر بیرون آوردن بالتماس کشته باشد بیرون آورنده ضامن نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن است اما اگر شخصی را طلبید و دیگری از خانه بیرون آید
ضامن نیست پانزدهم زن شیردهنده هرگاه در خواب بر سر طفلی افتد و او را بکشد عاقله او ضامن خون
بهای آن طفل اند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شیردهندگی را جهة افتخار قبول کرده از مال
خود بدهد و اگر جهة احتیاج قبول کرده خونبهای آن طفل را عاقله او میدهد و اقوی آنست که در هر دو
صورت عاقله میدهند شانزدهم اگر شیردهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع
شود میان ولی آن طفل و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیردهنده گوید فرزند تست
تا ظاهر شود که دروغ گفته درین صورت هرگاه فرزندی که ایشان شناسند حاضر سازد ضامن
خونبهای آن طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان بگزد
و او نفرت کند و سوار را بیندازد و بکشد درین مسئله سه قول است اول آنکه خونبهای [illegible] است
که گزیده و این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که بر او سوار
ثلث خونبها میدهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود باعث سوار شده سیوم آنکه اگر گزنده

ملجا کرده باشد آنکس را در انداختن بجهتی که بی اختیار فوت کرده خونبها بر گیرنده است و
خونبها بر کسی است که انداخته است و این قول سیوم اقوی است **نوزدهم** هر گاه
را در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص را بکشد و زن شوهر را در عوض ا
آن شخص را آن زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خون آن شخص
هر گاه شخصی طفلی را با اذن ولی خواهد که شنا یاد دهد پس غرق کند ضامن خونبهای آن طف
کرده باشد و خواه نکرده باشد بعضی گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست **بیستم** هر گاه کسی در
بنایی احداث کند یا سنگی بگذارد تا راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن
شخص است هر گاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه واسع باشد و امام اذن
بیست و یکم هر گاه دیوار کج شده و شخص بر سر کسی افتد و بکشد و آنکس عالم باشد و حکم
کند از او اصلاح نکند ضامن خونبهای اوست **بیست و دوم** هر گاه ناودان یا پنجره که بر راه
و با علم صاحب بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه و تقص
کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست **بیست و سیوم** هر گاه کسی آتش در
در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند تلف دیگری ضامن خونبها
و همچنین اگر در روز باد در ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند بدیگری **بیست و چهارم** هر گاه
چاروای خود وان چاروا کسی را بکشد ضامن است خونبهای آنکس را اگر آنجا رو تلف کرده
که صاحبان چاروایی مست شده و در نزد محافظت آنها **بیست و پنجم** هر گاه کسی شخصی را
درنده آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده
هر گاه کسی غیر صاحب چاروا بر چاروا سوار باشد یا آن چاروا را در دست داشته
چاروا همراه چاروا باشد و آن چاروا بر دو دستها کسی را بکشد یا ملک ... را
و اما آنچه بپایها تلف کند ضامن نیست **بیست و ششم** هر گاه کسی بر اسب خود سوار باشد
باشد آن اسب بدست یا بسر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند

مساوی‌اند در ضامن بودن خونبها مگر یکی طفل یا بیمار باشد هر گاه صاحب چاروا کاری بکند که چاروای
او رم بکند و کسی را بکشد ضامن خونبهاست **بیست و نهم** هر گاه کسی کاری کند که عقل کسی برطرف شود
ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل بحال خود باز آید خونبها را از او پس نمیتوان گرفت
سی ام هر گاه کسی کاری کند که گوش کسی کر شود بشرطی که مایوس شوند از شنیدن خونبهای او را
باید داد و اگر مایوس نباشند انتظار باید کشید **سی و یکم** هر گاه کسی کاری کند که هر دو چشمهای آنکس
چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست **سی و دوم** هر گاه کسی
کاری بکند که شخصی هیچ بوی نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او ببوی بهای خوش و بد توان
کرد و اگر با بینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند و در بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که کهنه سوخته پیش دماغ او برند اگر چشم او پر آب شود دروغ میگوید **سی و سیوم** اگر کسی کاری
بکند که ذائقه شخصی برطرف شود **سی و چهارم** اگر کسی کاری کند که شخصی در حال جماع منی او بدشواری آید
سی و پنجم اگر کسی کاری کند که زن حامله شود **سی و ششم** اگر کسی کاری کند که همیشه بول شخص منقطع نشود
بر قول بعضی از مجتهدین **سی و هفتم** اگر کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر بعضی
از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد **سی و هشتم**
اگر کسی که هر دو استخوان که دندانهای آدمی در آن نشانیده است بشکند هر گاه دندانها با آن باشد **سی و نهم**
اگر گردن شخصی را بشکند و همچنان کج بماند **چهلم** اگر کسی کاری کند که چیزی بگلوی شخصی فرو رود
چهل و یکم اگر کسی هر دو دست کسی را از بند دست که از آنجا گوید ببرد **چهل و دوم** اگر کسی دو استخوان
ذراع دست را از مرفق جدا کند **چهل و سیوم** اگر کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست ببرد
چهل و چهارم اگر پشت شخصی را بشکند و همچنین است حکم اگر کسی را کوز پشت کنند بحیثیتی که قادر بر نشستن
نباشد **چهل و پنجم** اگر کسی زخم زند بر دیگری که مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود **چهل و ششم** اگر کسی
هر دو پستان مرد را یا زن را ببرد و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی از
مجتهدین **چهل و هفتم** اگر کسی ذکر کسی را از بیخ یا حشفه ببرد و اگر چه عنین باشد **چهل و هشتم** اگر خصیه کسی را

ببرد چهل و پنجم اگر کسی هر دو طرف فرج زنی را ببرد خواه صحیح باشد آن زن و خواه علت دار چون
رتقا و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک باشد و خواه بزرگ پنجاهم اگر کسی زنی را دخول کند و موضع
بول و غایط یا مخرج حیض یکی کند خواه شوهر باشد و خواه اجنبی و خواه غیر بالغ امّا در بالغ هرگاه شوهر باشد
خونبها ساقط است پنجاه و یکم اگر هر دو نشستنگاه کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و دوم اگر کسی هر دو پای
شخصی را ببرد پنجاه و سیوم اگر کسی انگشتان هر دو دست شخصی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم اگر کسی پا را
تا زانو جدا کند پنجاه و پنجم اگر کسی انگشتان پایهای کسی را ببرد و باقی را بگذارد پنجاه و ششم اگر کسی
هر دو زانوی کسی را ببرد پنجاه و هفتم اگر کسی استخوان کون آدمی را بشکند و بسبب آن شود که غایط او
همیشه آید پنجاه و هشتم اگر بکارت بکری را بانگشت ببرد و مثانهٔ او دریده شود بر قول بعضی از مجتهدین
پنجاه و نهم اگر کسی منی کسی را ببرد یا بشکند که فاسد شود شصتم اگر کسی کاری بکند که موی ریش کسی
بیرون نیاید شصت و یکم اگر کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و دوم اگر کسی پلکهای
هر دو چشم کسی را ببرد شصت و سیوم اگر موهای مژه هر دو چشم کسی را بر بزند و دیگر بیرون نیاید شصت و
چهارم اگر هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم اگر کسی زبان کسی را ببرد از بیخ شصت و ششم اگر کاری کند که
طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم بیفتد شصت و هفتم اگر شخصی را در ماههای حرام بکشد چه در صورت
خونبها باید داد جهت کشتن و ثلث خونبها جهت کشتن در ماههای حرام و همچنین است حکم در حرم مکه
بر قول بعضی از مجتهدین مطلب چهارم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سه قسم است قسم
اول آنکه بسبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول اگر کاری کند که موهای
ابروی شخصی برود دوم اگر یک چشم کسی را کور کند سیوم اگر یک دست کسی را ببرند یا مارد(؟) چهارم اگر
یک ذراع کسی را ببرد تا مرفق پنجم اگر یک بازوی کسی را ببرد تا کتف هرگاه اینها را تنها ببرد اگر
یک دفعه اینها را تا کتف ببرد هم موجب نصف خونبهاست بر قول بعض از مجتهدین ششم اگر یک پای
کسی را ببرد تا مفصل ساق هفتم اگر یک ساق پای کسی را ببرد تا زانو هشتم اگر زانوی کسی را ببرد
و اگر یکدفعه پا را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم اگر یک استخوان روی را که دندانها

درست

درست شکسته باشد ببرد دهم اگر یکی از لبهای شخصی را ببرد بر قول بعضی یازدهم اگر یک پستان
زنرا ببرد دوازدهم اگر یک خصیهٔ شخصی را ببرد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم اگر یک طرف فرج زنرا
ببرد چهاردهم اگر یک طرف نشستنگاه را ببرد پانزدهم اگر کاری کند که یک گوش کسی کر شود
شانزدهم اگر یک گوش کسی را ببرد هفدهم اگر کاری کند که یک چشم کسی چیزی را نه بیند هیجدهم
اگر کاری کند مژهای چشم کسی برود نوزدهم اگر کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی چیزی را
نشنود بیستم اگر دو سوار آزاد یا پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند ورثهٔ
هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم آنچه موجب دو ثلث خونبهاست و آن در صورت(؟)
که کسی پشت کسی را بشکند و بسبب آن شود که هر دو پای شل شود قسم سیوم آنچه در دو خونبها
باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانی که دندانها درست باشد دندانها دوم
هرگاه پشت کسی را بشکند او از جماع کردن بیفتد سیوم هرگاه چیزی بر شخصی زنند و عقل او برود
چهارم هرگاه چیزی بر گوش کسی زنند و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند بعد از آن کر شود پنجم
هرگاه بینی کسی را ببرند و دیگر بو نشنود قسم چهارم آنچه بسبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار
امر است اول بریدن لب زیرین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کنند که هر دو کتفهای
شخصی سست شود و از خلقت طبیعی دراز تر شود سیوم هرگاه پلکهای بالای چشم را زایل کنند بر قول
بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخصی بر قول بعضی از مجتهدین قسم پنجم آنچه موجب ثلث
خونبهاست و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی دوم زایل ساختن
پلکهای پایین چشم شخصی سیوم بر طرف کردن حایلی که میان دو سوراخ بینی است چهارم زبان
گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ بینی شخصی گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید ششم هرگاه
کسی دست بشکند آنگاه نیکو شود هفتم کاری کنند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود و
هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیهٔ راست کسی بر قول بعضی دهم هرگاه بکارت زنی را بانگشت
ببرند و بول و غایط او بند نشود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول و غایط بیرون آید دوازدهم

بریدن انگشت ابهام یعنی انگشت نر خواه از دست و خواه از پا بر قول بعضی قسم پنجم هر گاه کسی زخمی
بر کسی زند که بخط و دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین قسم ششم آنکه موجب ربع خون بها میشود
و آن سه امر است اول تیر اندیشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو سر پستان مرد سیوم بر طرف ساختن
موی مژه یکی از دو چشم قسم هفتم آنکه موجب خمس خون بها میشود و آن دو امر است اول هر گاه
تیری از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از و جراحت او بهم آید دوم هر گاه شش کس در آبی شنا کنند
و یکی غرق شود پس هر یکی از آن پنج کس خمس خون بها آن غرق شده را دهد بر قول بعضی
قسم هشتم سدس خونبها در آن لازم است چون شکستن دو از ده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که
ابتدای آن دندان پیشتر باشد و انتهای آن دندان پیشتر و شش از بالا قسم نهم آنکه موجب خونبها
و زیادتی ارش میشود و آن و قیمت که پستان زیاد آن ببرد و نیز قطع شود بطریق مذکور قسم دهم
آنچه در او دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است اول شکستن شانزده دندان که از دندانها
پیش نباشد دوم هر گاه کسی کاری کند که هر دو خصیه بزرگ شود قسم یازدهم آنچه در او چهار خمس خونبهاست
و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پاها را
نزدیک بگذارد قسم دوازدهم آنکه موجب سدس خون بهاست و آن در صورتی است که از یک سوراخ
بینی چیزی بگذرانند و آنگاه جراحت آن نیکو گردد قسم سیزدهم آنچه موجب عشر خون بهاست و آن
بر پنج قسم است اول بریدن انگشت خواه از دست و خواه از پا دوم چیزی گذرانیدن از یک سوراخ
بینی و بعد از آن جراحت آن نیک نشود سیوم آنکه کاری کند که طفلی که خلقت او تمام شده و متحرک شده
باشد از شکم بیندازد خواه مرد باشد خواه زن و خواه یهود خواه نصارا خواه آزاد و خواه بنده چهارم بریدن
سر پستان مرده زن پنجم آنکه زخم بر آدمی زنند که با استخوان رسیده باشد و استخوان از آن شکسته شود
قسم چهاردهم آنچه در او نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان
پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتهای آن نیز قسم پانزدهم
آنچه در او نصف نصف عشر خونبهاست که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول شکستن

یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد
قسم شانزدهم آنچه در او ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن دو امر است اول آنکه کاری کند که چشم
کور کسی فرو رود و چه در او ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمی هر دو گوش چه در هر دو
خونبهای ثلث گوشهاست سیوم شل ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن کندن
ثلث خونبهای یک دندان اصلی است هر گاه و تنها کنده شده باشد اما اگر با دندان اصلی کنده شده باشد چیزی در آن
لازم نیست پنجم بریدن سر انگشت بر قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی ثلث خونبهای
انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت هشتم کوفتن استخوان هر عضوی که ثلث خونبهای آن عضو
لازم است نهم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقی که دندانها نمایان شود و ثلث خونبهای هر دو لب لازم است
خواه تمام لبها شکافته باشد و خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها که در آن ثلث خونبهای یک
لب لازم است قسم هفدهم که در او دو ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن چهار امر است اول شل
گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست و خواه از پا دوم کندن شاخ انگشتان و بیرون آمدن آن
سیاه سیوم آنکه استخوان عضوی را بشکند و آن عضو باطل شود چهارم هر گاه کاری کند که شخصی را
نصف روز بول منقطع نشود قسم هجدهم آنچه در او خمس خونبهای هر عضو لازم است و آن چهار امر است
اول شکستن هر عضوی دوم هر گاه زخمی بزند که استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای
شکستن آن عضو لازم است سیوم آنکه کاری کند که لبها شکافته شود و بعد از آن نیک شود که
در آن خمس خون بهای لبهاست چهارم شکافتن یک لب و بعد از آن نیک شدن چه در آن خمس
خونبهای یک لب است قسم نوزدهم آنچه در او چهار خمس هر عضوی لازم است و آن دو امر است اول هر گاه
استخوان عضوی را بشکند آنگاه نیک شود دوم هر گاه استخوان عضوی را بکوبند و آنگاه نیک شود در
چهار خمس خونبها گرفتن لازم است قسم بیستم آنچه عشر یک خونبها در آن لازم است چون بریدن
یک سر پستان مرد قسم بیست و یکم آنچه در آن یک شتر لازم است چون خارصه و آن زخمی است در سر
که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم که در آن دو شتر است چون دامیه و آن زخمی است در سر که از پوست گذشته

باشد و بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو رفته باشد قسم سیوم باضعه که آن را متلاحمه نیز گویند که در آن
سه شتر لازمست و آن زخمی است در سر که در گوشت فرو رفته باشد قسم چهارم که در آن چهار
شتر لازمست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمی است در سر که از گوشت گذشته باشد
و پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد قسم پنجم آنچه در آن پنج شتر لازم است
و آن موضحه و آن زخمی است در سر که باستخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم ششم
آنچه در آن ده شتر لازمست چون هاشمه و آن زخمی است در سر که باستخوان رسیده و استخوان را شکسته
باشد و استخوان را از جای دیگر بجای دیگر نقل کرده باشد قسم هفتم آنکه در آن سی و سه شتر لازمست
چون مأمومه و آن جراحتی است در سر که بخریطه دماغ آدمی رسیده باشد و اکثر ام الراس میگویند و بعضی
از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبها باشد قسم هشتم آنچه در آن کمی
و زیادتی ارش لازمست چون دامغه و آن زخمی است در سر که خریطه دماغ را شکافته و دور است
که آدمی با این زخم زنده بماند قسم نهم آنکه در خونبها قیاس بآن عضو باید کرد چون خارصه
دست مثلا چه در آن نصف شتر باید قسم دهم آنچه در دو مثقال طلا لازم است و آن
سه امر است اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت زن از او عقد
دائمی در بیرون فرج او ریختن در نصورت لازمست که آنکس که دو مثقال طلا بآن زن بدهد سیوم
آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم یازدهم آنچه در او
بیست مثقال طلا لازمست آنکه کسی کاری کند که نطفه بعد از آنکه در رحم زن قرار گرفته باشد
افتد قسم دوازدهم آنچه در و چهل مثقال طلا لازم باشد آنکه کسی کاری کند که از شکم زن نطفه
بعد از آنکه علقه شده باشد بیفتد قسم سیزدهم آنچه در و شصت مثقال طلا لازم است آنکه
کسی کاری کند که از شکم زن نطفه بعد از آنکه مضغه یعنی مانند گوشت خاییده شده باشد بیفتد قسم چهاردهم
آنچه در و هشتاد مثقال طلا لازم گردد آنکه کسی کاری کند که از شکم طفل تمام خلقت که
متحرک نشده باشد بیفتد و اگر او طفل خود انداخته باشد خونبهای هر قسمی را که مذکور شد لازمست که

به پدر به پدر مطلب پنجم در بیان آنکه بیست و دو موضع خونبها گرفتن ساقط است و در دو
موضع نصف خونبها ساقط است اما بیست و دو موضع که خونبها ساقط میشود اول آنکه ولی
مقتول عفو کند قاتل را از خونبها و اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست دوم آنکه شخصی که تیر انداز او
هرگاه بشخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر بر و خورد و بکشد خونبها ساقط میشود سیوم
آنکه دو بنده پیاده و یا سوار در اثنای دویدن بیکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم آنکه باد کسی را از جای
بلند چند انداز دور زیر کسی را بکشد پنجم آنکه خود را کسی بر سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم
آنکه بخانه کسی آید بدزدی کردن و کشته شود هفتم آنکه حرامی بر سر راه مسلمانان آید و کشته شود هشتم
آنکه کسی را جهة قصاص بکشند نهم آنکه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم آنکه
مسلمان باشد که کفار اسیر کنند و ممکن نباشد فتح که بکشتن او یازدهم آنکه زن شخصی دیگری را بخانه
خود برد و پنهان کند و شوهر او واقف شود و بکشد دوازدهم کسی در راه واسعی با اذن امام بنا بی المصالح
نماید یا سنگی نصب نماید و بسبب اینها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان و پنجره شخصی بر سر راه نصب
کرده باشد بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج
آتش روشن کند و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم آنکه چاروای شخصی که بر و سوار باشد یا بکشیده باشد
بپا او کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد آنگاه آنکس او را بکشد عمدا و هرگاه
در نصورت عفو کند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دو دستهای او را
عوض آن ببرند و سرایت کند بکشتن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هژدهم آنکه شخصی هر دو
دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت کند بمردن ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها
ساقط است نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت
باو کند و بنا سرایت بکند چه در نصورت ولی میتواند کشت او را اما اگر ببرد پیش از کشتن ولی خونبهای او
مال او نمیتواند گرفت بیستم هرگاه دو دست غلام را که خونبها هزار مثقال طلا باشد ببرند آنگاه آن غلام
آزاد شود آنگاه بمیرد و قصاص میتوانند کرد و ورثه غلام و اگر عفو کنند خونبها میتوانند گرفت زیرا که خونبها

دستبهای مال آقا و غلام است مبحث یکم هرگاه کسی خود را بکشد مبحث دوم هرگاه کسی بظلم کسی را کشته باشد
و بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از مجتهدین واما آن دو موضع که نصف خونبها ساقط میشود
اول انکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده که در دویدن بیکدیگر خورند هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک نصف
خونبها بورثهٔ دیگر میدهند دوم انکه اگر زنی دست مردی را ببرد و بعوض آن هر دو دست زن را از
انگاه سرایت کند و مرد بمیرد انگاه ولی مرد از کشتن زن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود مطلب
ششم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر هفت قسم است قسم اول خونبها
مرد مسلمان اگرچه طفل باشد که کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شود یکی از
شش چیز است اول صد شتر که هر کدام پنج سال داشته باشد یا بیشتر که علت نداشته باشند و لاغر نباشند
و قیمت هر یک شتر ده مثقال طلا باشد و یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست گاو که در عرف انها را گاو گویند
سیوم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمنی است و معتبر است که اسم جامه بر وی صادق آید چهارم
هزار گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و می باید که قیمت هر بیست گوسفند ده مثقال طلا یا صد و
بیست درهم باشد پنجم هزار مثقال شرعی طلا خالص ششم ده هزار درهم شرعی نقره و فرقی
نیست در این شش میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا مگر به چیز اول سن شتر چه در صورتی که
بخطا کشته باشد صد شتر می باید داد با تفصیلی که در حدیث صحیح تصریح بان وارد شده و بیست
شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر ماده دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد انچه
در حدیث صحیح وارد شده چهل شتر پنج ساله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله است دوم
انکه در صورتی که بعمد یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتی که بخطا کشته
باشد عاقله میدهند و زود باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود سیوم انکه در قتل عمد خونبها را در یک سال
میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است در آخر سال و در زیاده از ان یکسال دادن جایز نیست
مگر برضای ورثه مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را از عاقله باید گرفت در آخر
سال و در شبیه بعمد او در دو سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند

خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمان است و بعضی گفته اند مثل خونبهای جهودان
هشتصد درهم است قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مرد است بغیر جراحتها
یا صد گاو و یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنجهزار درهم و در خونبهای اعضا چنانچه
مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا جائی که خونبهای آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد
انگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود قسم سیوم خون بهای خنثی و آن سه ربع
خونبهای مرد است قسم چهارم خونبهای زنی که طفل در شکم او باشد چه در خونبهای زن و سه ربع
خونبهای مرد هر دو لازم است قسم پنجم خونبهای جهود و آن هشتصد درهم شرعی است قسم
ششم خونبهای زنان جهود و آن چهارصد درهم شرعی است قسم هفتم خون بهای غلام و آن
قیمت اوست بشرط انکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقی است که در خونبهای
اعضای آزاد مذکور شد پس هرچه بسبب نقص خونبها اعضای آزاد میشود در غلام نقص قیمت میشود و همچنین
در عضوی که در آزاد او حکم شرع خونبهای مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد در قیمت او پس انچه در غلام
قیمت کرده شد در آزاد او را باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا کسی زند که خونبهای آن مساوی
قیمت غلام باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد یا خونبها یا چیزی نگیرد و اگر کسی غلام شخصی را زخمی
که خونبهای او مساوی قیمت او باشد بزند آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد و قیمت آن بگیرد
یا انکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد مطلب هفتم در بیان انچه بسبب آن ارش بعضی از ارش تفاوت
میانه صحیح و معیوب بدانکه در شانزده موضع ارش لازم است اول کسی کاری کند که بسبب آن چیزی
بگلوی شخصی فرو رود دوم انکه کسی پشت دیگری را بشکند انگاه نیک شود سیوم انکه کاری کند که
موی سر و ریش کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی در نصورت خونبها گفته اند چهارم انکه کسی
بعد از بریدن انگشتان کسی کف را ببرد پنجم انکه بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند چیزی را ببرد
ششم انکه دست زیادتی کسی را ببرد هفتم بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم
بریدن رگ و آن چیزیست که در زن مثل پشت زهار است در مرد نهم انکه چیزی در شکم

کسی نهند که بول یا غایط او بیرون آید **یازدهم** هرگاه کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود **دوازدهم**
آنکه پستان زنی ببرند و شیر از و منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در این صورت ثلث خونبهای زن یا دیت
بار ارش باید داد **سیزدهم** هرگاه کسی زخمی زند که خوی ط و ملغ نبکافد در این صورت ثلث خونبها باید
باید داد **چهاردهم** هرگاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سیاه یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش مثقال و اگر زرد شود
سه مثقال و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف آنچه مذکور شد باید داد و اطلاق
دو است شامل مرد و زن است **پانزدهم** آنکه حیوان کسی را عیبناک کند در این صورت تفاوت عیبناک
او را میدهد **شانزدهم** هرگاه حیوانی را بکشند و آن بر دو قسم است **قسم اول** آنکه قابل کشتن باشد و آن
بر دو قسم است **اول** آنکه گوشت او را خورند چه در این صورت تفاوت قیمت میان کشته و زنده او را
باید داد و آیا مالک را در این صورت میرسد که کشته بگذارد و تمام قیمت بگیرد اکثر علما بر آنند و مجتهدین را
در این مسئله دو قول است **دوم** آنکه گوشت آن حرام باشد چه قیمت آن را میدهند در روزی که
کشته اند اطلاق که قیمت آنچه از مرده قیمتی دارد چون موی و پشم و دبر و پر و مانند آن را کم کنند
اگر غاصب نباشد اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلی را از روز غصب
تا روز تلف میدهد **قسم دوم** آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است **اول** سگ شکاری و در آن
چهل درهم باید داد **سیوم** سگی که گله را محافظت میکند و در آن یک بز لازمست و بعضی بیست درهم گفته اند
چهارم سگی که محافظت باغ میکند و در آن بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی در آنکه
قیمت سوق گویند **پنجم** سگی که محافظت زراعت میکند قفیزی گندم است و در غیر اینها چیزی لازم
نباشد اما خوک کسی را حلال و اند خوردن گوشت آن قیمت آن را باید داد و همچنین قیمت شراب آن
قسم مردم را اگر تلف کند باید داد **خاتمه** در بیان کفارت قتل و تحقیق عاقله و در آن دو
بحث است **بحث اول** در کفارت بدانکه در کشتن مسلمانی بغیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد سوای
اطفال ایشان و اگر چه در شکم باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا بعد

دیت

دیت که کفارت بدهد چنانچه در بحث کفارت مذکور شد اگر ولی مقتول بخونبها راضی شود و اگر او را
بکشند ایام کفارت واجب است یا نه خلافست اقرب آنست که واجبست و از مال او بیرون باید کرد و همچنین
کفارت واجبست هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار شخصی کشته شود مثل آنکه سنگی در جایی که ملک او نباشد
اندازد یا کاردی آنجا گذاشتن و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفارت علیحده
واجبست و واجب است کفارت در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد اگر ندانسته کشته شود و واجب
نیست کفارت در کشتن جهود و ترسا و غیر ایشان از اصناف کفار خواه شرایط ذمه بعمل آورده نهند یا ننهند
و همچنین کفارت نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفارت نیست اگر کاری کند که زن
حامله بچه چند از حرکت بکرد و خلقت او تمام نباشد **بحث دوم** در تحقیق عاقله بدانکه عاقله خویشان
که اگر کسی خون کند از روی خطا ایشان دیت و خونبها میدهند بوارث مقتول چون پدر
و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است **اول** آنکه خویشان پدری باشند پس برادر
و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست **دوم** مرد باشند چه بر زنان واجب نیست **سیوم** آنکه بالغ
باشد چه بر طفل واجب نیست **چهارم** آنکه عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست **پنجم** آنکه مالدار
باشند در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس باشد در آن وقت واجب نیست و اگر چه در وقت کشتن مالدار بوده
ششم آنکه کشتن را بگواهان عادل ثابت ساخته باشد پس اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها
بر عاقله واجب نیست **هفتم** آنکه بخطا باشد پس اگر عمداً کشته باشد خونبها را عاقله نمیدهد **هشتم**
آنکه کشته شده غلام آزاد که اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند **نهم** آنکه کشنده جهود نباشد چه جهود را
عاقله نیست **دهم** آنکه کشنده از او بری نشده باشد را عاقله نیست و مولی او مخیر است در دادن خونبها
یا دادن غلام را بدست ولی مقتول و هرگاه این شروط متحقق شود خونبها را در کشتن ایشان و بدهند
هر چند آنها از قاتل میراث نبرند خونبها را میدهند و هرگاه خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی
است که او را آزاد کرده باشد اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که نزد حاکم شرع
گفته باشد که هر جنایتی که از تو سر زند او ضامن باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امام است و بر

عاقله در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی از خونبها لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده باشد یا گریخته
باشد یا گریخته باشد چه در نصورت بعضی از مجتهدین گفته اند که خویشان نزدیک او
میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست هرگاه
جاروای کسی یا غلام او کسی را بکشد بلکه در نصورتها از مال قاتل باید داد و جهود ان عاقله
ندارند بلکه قاتل متعهد خونبهای کسی است که کشته باشند خواه عمد و خواه خطا و اگر جهودان
چیزی نداشته امام عاقله ایشان است زیرا که جزیه امام از ایشان میگیرد و خونبها
را امام بر عاقله قسمت میکند بحسب رای خویش و بعضی از مجتهدین گفته اند مالدار
ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال و قول اقرب آنست که
قسمت میکند اما از الجب رای خویش بر عاقله او بطریق مراتب میراث پس
اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران
یا فرزندان ایشان قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر عاجز باشند اعمام
میت و اولاد ایشان میدهند و اگر ایشان عاجز باشند اعمام پدر او و اولاد ایشان
و اگر ایشان نباشند اعمام جد و اولاد ایشان و اگر نباشند آزادکننده و اگر نباشد
ضامن جریره و اگر نباشد امام میدهد و قسمت میکند خویشان حاضر و غایب پس در این صورت
حاکم شرع آن شهر چیزی بنویسد بحاکم شهر غایب که بر ایشان قسمت کنند و اگر حاکم
شرع یا خطا در حکم یا اجتهاد از بیت المال خونبها میدهد و اگر حکم از روی خطا عاقله او میدهد

نکته داعی دولت قاهر نظام ساوی گوید که از استاد خویش اعنی
افضل المتاخرین بهاء الملة و الحقیقة و الدین محمد عاملی رحمة الله تعالی استماع رفت که
روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد بمجلس درس ایشان
حاضر شده بودند بحث عاقله در میان بود و نواب اعلی پرسیدند که عاقله چه معنی
دارد ایشان فرمودند که عاقله جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا خون کند خونبها

میدهند ایشان میدهند نواب اعلی

شن ایشان میدهند نواب اعلی فرمودند که حکمت درین چه باشد که دیگری بکشد و
جماعتی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب فرمودند که ظاهر الحکمت آنست که از خویشان
بگیرند تا ایشان نگذارند که هرزه گردی نموده همیشه محافظت او کنند و سبب آن شود
که دیگری کسی را نکشد نواب اعلی فرمودند که حکمت آنست که آن شخص همیشه شرمنده
خویشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی خواتیم جواهر حکمت خواتیم این پادشاه
سرافراز تخت را بیامن برکات بی انتها خویش و با نواع ظفر و نصرت و خرمی و
سبزی و کامرانی مقرون خروج مهدی دارد باسبی و آله الامجاد
صلوات الله علیه و آله الطیبین وارحم ربنا برحمتک
یا ارحم الراحمین تمت هذا الکتاب بعون الملک الوهاب
علی ید الحقیر الفقیر ... الله ابن محمد رضا
محمد ابن انصاری ... شهر رمضان
المبارک سنه ...

[illegible]

[illegible]